



This text may appear in different sizes, colors, and orientations depending on the device and the browser used.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

سلسله مباحث انوار الملكوت : نور

ملكوت قرآن

مجلس اول: تفسير آية ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ
يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ
وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ
لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱.

استعمال «إنزال» برای نزول دفعی و «تنزیل»

برای نزول تدریجی قرآن

قرآن کتابی است سماوی که جبرائیل امین از
طرف حضرت ربّ العزّة بر حضرت محمد بن
عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم نازل نموده
است؛

یکبار تمامی قرآن را دفعهً واحده نازل نموده
است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ
الْقُرْآنُ﴾^۲ و در سوره دخان فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
فِي لَيْلَةٍ مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾^۳، و

^۱ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۹: [تحقیقاً این قرآن هدایت می‌کند آن ملت و طائفه و امتی را که از همه استوارتر و باریشه‌دارتر هستند؛ و بشارت می‌دهد به مؤمنینی که اعمال صالحه انجام می‌دهند که از برای آنان اجر بزرگی است.]

^۲ سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [ماه رمضان، آن ماهی است که در آن قرآن فرود آمده است.]

^۳ سوره دخان (۴۴) آیه ۳: [(حم، سوگند به این کتاب آشکارا) که ما آنرا در

در سوره قدر فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱؛

و معلوم است که لیلۀ مبارکه همان لیلۀ القدر [می باشد]، و چون در ماه رمضان است لذا قرآن را در ماه رمضان نازل فرموده. البتّه این نزول دفعی بوده است که در آن واحد بر سماء دنیا یا بر قلب مبارک پیغمبر نازل شده است؛ و شاهد آنکه: در تمام آیات قرآن که کلام در نزول دفعی است با کلمه إنزال آورده شده است، که این کلمه در لغت عرب استعمال در موارد نزول دفعی می شود؛

و یکبار تدریجاً و نجومماً در مدّت بیست و سه سال از بعثت تا زمان رحلت به حسب مقتضیات و امکانات بر پیغمبر نازل شده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾^۲، و مانند (سوره ۱۷ اسراء آیه ۸۲): ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳، و از اینها

شب مبارکی نازل نمودیم. و دأب و عادت ما این است که از بیم دهندگان باشیم!

^۱ سوره قدر (۹۷) آیه ۱: [ما تحقیقاً قرآن را در شب قدر نازل کردیم.]

^۲ سوره الإنسان (۷۶) آیه ۲۳: [ما تحقیقاً و محققاً قرآن را به تدریج تدریجی واضح و آشکار بر تو فرود آوردیم.]

^۳ [و ما به تدریج، از قرآن فرود می آوریم آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است.]

روشنتر آیه مبارکه: ﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى

النَّاسِ عَلَى مَكِّثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۱؛ که در این

آیات با لفظ تنزیل استعمال شده است، که این

کلمه در لغت عرب در موارد نزول تدریجی

استعمال می‌شود؛ و البته فرق این دو قرآن فرق

إجمال و تفصیل است: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ وَ

ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ﴾^۲، و مانند:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ

فِي

أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾^۳.

قرآنی که دفعتاً نازل شده قرآن محکم یعنی

بلا تفصیل من جميع الجهات و بلا حدّ و بلا

سورة و بلا آیه، و قرآن تدریجی قرآن مفصل

یعنی قابل قرائت و دارای سوره‌های متمایز و

آیات جدا از هم [می‌باشد]. تمام این قرآن

^۱ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۰۶: [و این قرآن را ما جزء جزء، و تکه تکه جدا از هم نموده، و به سوی تو فرستادیم، تا آن را برای مردم به تدریج بخوانی (و با صبر و حوصله و درنگ آن را تعلیمشان بنمائی) و ما به تدریج از مقام عالی و شامخی آن را نزول دادیم].

^۲ سوره هود (۱۱) آیه ۱: [کتابی است که آیات آن در اول امر، محکم و غیر قابل انفصال بوده؛ و سپس مشروح و مفصل و جدا جدا شده از ناحیه خداوند حکیم و خبیر، بدین صورت درآمده است].

^۳ سوره الزّخرف (۴۳) آیه ۳ و ۴: [ما آن حقیقت کتاب را قرآن عربی (قابل قرائت با عربی واضح) قرار دادیم، به امید آنکه شما مردم آنرا ادراک و تعقل کنید. و آن حقیقت در امّ الکتاب (عالم لوح محفوظ) در نزد ما مکانی عالی و محکم و رفیع دارد].

مفصل و مبین بنحو اعلی و اتم در آن قرآن محکم موجود است؛ کأنه آن قرآن محکم یک چشمه آبی بوده که منبع آن را دفعتاً به پیغمبر داده‌اند، و جوشیدن تدریجی آنرا تدریجاً داده‌اند. یا مانند ملکه نقاشی یا ملکه خط نویسی یا سایر حرف و صنایع، که اصل آن ملکه بدون حد و شکل و اندازه در انسان صاحب ملکه موجود است، و بواسطه آن تدریجاً نقاش تابلوهای نقاشی مختلف الهیة و کیفیة، و خطاط خطوط مختلفه، و سایر ارباب حرف و صنایع ملکات خود را بصورت محدود و معین در عالم فعل و خارج نازل می‌کنند. آن قرآن محکم که دفعتاً نازل شده است یک حقیقتی عالی است، و این قرآن سی جزو که دارای یکصد و چهارده سوره است نزول همان قرآن عالی است بصورت‌های سوره و آیه، جدا جدا که به حسب مصالح و مقتضیات محدود و مشخص گردیده است.

باری همان طور که بعثت خود حضرت ختمی مرتبت اختصاص به زمان معین یا مکان معین ندارد، ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱، و در ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ

^۱ سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷: [وای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.]

إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ ﴿١﴾؛ همچنین قرآن مجید که وحی

خدا به اوست برای تمام جهانیان تا روز قیامت است و اختصاص به زمان معین یا مکان خاصی ندارد:

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُۥٓ ءَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. ۲.

بر جمیع افراد بشر لازم است که از قرآن تبعیت

کند

پس بر جمیع افراد بشر لازمست که از این قرآن کریم تبعیت کنند، و عقاید و آراء و اخلاقیات و ملکات و خاطرات و افکار و اعمال خود را بر طبق میزان قرآن مجید تصحیح و تعدیل کنند؛ در این صورت فلاح و رستگاری شامل حال آنان خواهد شد.

مرحوم کلینی در کافی و همچنین محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود هر کدام با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده‌اند که قال:

^۱ سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸: [و ما نفرستادیم تو را مگر برای کافه و عموم مردمان.]

^۲ سوره الأعراف (۷) آیه ۱۵۷: [بنابر این کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و او را موقر و مکرم و معزز داشته‌اند، و یاری و اعانت نموده‌اند، و از نوری که ما با او فرو فرستاده‌ایم متابعت کرده‌اند؛ حقاً و تحقیقاً ایشانند که به فلاح و رستگاری می‌رسند.]

حدیث شریف: هنگام هجوم فتنه‌ها بر شما باد

که به قرآن پناه ببرید!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ؛ وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ، فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ!

قَالَ: فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دَارُ الْهُدَى؟ فَقَالَ: دَارُ بَلَاغٍ وَأَنْقِطَاعٍ؛ فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَمَا جُلُّ مُصَدِّقٌ! وَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ؛ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ، وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ، وَهُوَ الْفَصْلُ [و] لَيْسَ بِالْهَزْلِ، وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ

عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ^١ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ نُحُومٌ^٢ وَ عَلَى نُحُومِهِ نُحُومٌ [لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ] لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى عَرَائِبُهُ، فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ، لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ^٣ فَلْيَجُلْ جَالٍ بَصَرُهُ وَ لِيَبْلُغِ الصِّفَةَ نَظَرُهُ، يَنْجُ مِنْ عَطْبٍ وَ يَتَخَلَّصَ مِنْ نَسَبٍ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةَ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنْبِرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ، فَعَلَيْكُمْ بِحَسَنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّةِ التَّرَبُّصِ!^٤

ه...
٥

١ الأنيق: الفرح و السرور؛ قد أنيق بالكسر يأنق الشيء: أحبه. و أنيق: أي حسنٌ مُعجِب. و قوله: له نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ، أي آياتٌ تَدُلُّ عَلَى أَحْكَامِ اللَّهِ تَهْتَدِي بِهَا، وَ فِيهِ آيَاتٌ تَدُلُّ عَلَى هَذِهِ الْآيَاتِ وَ تَوْضِيحُهَا أَنَّ الْمُرَادَ بِالنُّجُومِ الثَّالِثُ السَّنَةُ فَإِنَّ السَّنَةَ تَوْضِيحُ الْقُرْآنِ أَوْ الْأُمَّةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) الْعَالِمُونَ بِالْقُرْآنِ وَ فِي بَعْضِ نُسَخِ الْحَدِيثِ وَ بَعْضِ نُسَخِ الْكِتَابِ [لَهُ نُحُومٌ وَ عَلَى نُحُومِهِ نُحُومٌ] وَ التُّخُومُ - عَلَى مَا قِيلَ -: جَمْعُ تُخْمٍ بِمَعْنَى مُتَهَيِّ الشَّيْءِ.

٢ تخم و تخوم کفتح و فتوح: به معنی حد و نهایت است.

٣ این تتمه را در کافی آورده و در تفسیر عیاشی نیاورده است.

٤ در مقدمه تفسیر صافی، ج ١، ص ١٥، آورده است؛ و در الکافی، ج ٢، ص ٥٩٨؛ و نیز در بحار الأنوار، کتاب روضه، (ج ١٧)، ص ٤٠، طبع کمپانی از نوادر راوندی روایت کرده است؛ و در طبع آخوندی، روضه، ج ٧٧، ص ١٣٤، و ص ١٣٥، می باشد: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم! شما در خانه هدنه* هستید؛ و شما بر پشت مرکب سفر سوار می باشید! و سیر و حرکت شما در این سفر سریع است؛ و شما حقا دیدید که شب و روز؛ و خورشید و ماه، هر چیز نو و تازه ای را که نه و فرسوده می سازند! و هر چیز دور و دور دستی را نزدیک می نمایند؛ و هر چیزی را که به آن وعده داده شده است، در خارج می آورند و تحقق می بخشند. پس بنابراین شما تجهیزات، و ساز و برگ خود را برای این مسافرت به جهت دوری مقصد، و عبور و گذشتن از فاصله و محل تجاوزی که باید طی شود؛ آماده و مهیا نمائید!

راوی از رسول الله در این حال گفت: مقداد بن أسود برخاست، و گفت: ای

رسول خدا! مراد شما از خانه هدنه چیست؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خانه ای که فقط در آن به انسان

إبلاغ می شود، [ادامه در صفحه بعد]

٥ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و تذکر داده می شود؛ و به زودی ترک می شود؛

که باید از آن کوچ کرد؛ و منزل را بریده، پشت سر گذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‌های گوناگون، همچون قطعه‌ها و پاره‌های شب تاریک، بر شما مشتبه شد، و شما را دچار خلط و اشتباه و تحیر نمود؛ بر شماست که به قرآن روی آرید؛ و بدان تمسک جوئید! و آن را راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیع است که شفاعتش مورد قبول است؛ و نیرو دهنده و تقویت کننده‌ای است که از عهده بیرون می‌آید؛ و در عین حال سعایت کننده، و خرده گیرنده، و عیب جوینده‌ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد، و از او پیروی کند؛ قرآن جلودار او شده؛ و وی را به بهشت می‌کشاند؛ و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد؛ و از او اعراض کند؛ قرآن از عقب بر او می‌زند؛ و او را می‌راند تا به سوی آتش برساند.

قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه، و نیکوترین طریق دلالت می‌نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب به طور مشروح و مبین آمده است؛ و به طور وضوح و ظهور، آشکارا بیان شده است؛ و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن، واقع و محقق است. و آن کتاب جدا کننده بین حق و باطل، و تمیز دهنده بین سعادت و شقاوت است. و آن کتاب فکاهی و تفنن و شوخی نیست.

و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد؛ و معنای باطن و عمیقی دارد. ظاهر آن محکم و مستحکم و حکمی است که بدان عمل می‌کنند؛ و باطن آن علم است. ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دلپسند است؛ و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد.

قرآن دارای حدود و اندازه‌هایی است، که آن حدود و اندازه‌ها نیز محدود به حدودی هستند. اگر کسی بخواهد عجائب قرآن را به شمارش درآورد؛ به نهایت نمی‌رسد؛ و إحصای آن متعذر است. و غرائب و بدایع احکام و معارف و قصص و أمثال آن کهنه نمی‌شود.

در قرآن چراغ‌های درخشان هدایت است؛ و محلّ و موضع أنوار حکمت، و دانش و علم به حقایق و اشیاء است. و راهنما و دلیل معرفت است برای کسی که کیفیت تعرّف و آشنائی با قرآن را بداند؛ و إشارات آن را بشناسد؛ و نکات بیان و مفاهیم آن را دریابد؛ و از معاریض آن مطّلع باشد. در اینجا بر عهده شخص تیزبین و خوش فهم است که: دقت نظر خود را به کار گیرد؛ و بدین صفات تعرّف و کیفیت آشنائی با قرآن نظر خود را برساند؛ تا آنکه از هلاکت نجات یابد؛ و از دردهای بی‌درمان، و وقوع در پرتگاه‌های غیر قابل تدارک، و مهلکه‌های غیر قابل برگشت، خلاص شود! زیرا که تفکر حیات دل شخص بیناست؛ همان‌طور که شخصی که چراغ در دست دارد در ظلمات و تاریکی‌ها با هدایت نور راه را طی می‌کند پس بر شما باد که به طریق نیکو و پسندیده‌ای راه نجات و تجرّد را دریافته و از هواجس نفسانی

شافع به معنی کمک کننده و نیرو دهنده؛ و شفیع را به زوج می گویند چون زوج برای انجام مقصود معین است. یعنی قرآن نیرو دهنده است؛ و مردم به تنهایی با افکار و استعداد خویش نمی توانند به مقصد برسند جز آنکه قرآن شفیع آنان شده، و در تمام شؤون زندگی دنیوی و اخروی، تمام مراتب هستی خود را با قرآن بسنجند و با او تصحیح کنند و با آن چراغ روشن نیرو گیرند. و این شفاعت قرآن مبدأ و منشأ همان شفاعت اخروی و ملازم آنست. قرآن از کسانی شفاعت می نماید که رابطه معنوی خود را با قرآن محفوظ داشته، و قرآن را جلوی خود قرار داده و آن را قائد دانسته اند؛ نه آن کسانی که قرآن را به پشت سر انداخته و از آراء و افکار خود پیروی می کنند، نه از تعالیم قرآن. در اینصورت که در اینجا رابطه ای با قرآن ندارد، نه تنها قرآن شفیع او نبوده بلکه ماحل او خواهد بود، و در امور او سعایت خواهد کرد، و زندگی

و آمال شیطانی و تعلق به زخارف دنیویّه خود را رها کنید و تخلص یابید. و نیز بر شما باد که تربص و انتظار را کم کنید! و زود با سرعت بر وعده های قرآنی به مقاصد عالیّه دست یافته، و به اوج کمال برسید!

* هدنه به معنای سکون و صلح و قرارداد بین مسلمین و کفار و همچنین قرارداد و عهدنامه در میان دو لشکر متخاصم است. [

مادّی و معنوی او به مشکلات مواجه خواهد شد؛ گرفتاریها و نکبات و اضطرابات به او روی خواهد آورد گرچه اموال بسیار گرد آورد و از حطام دنیا کاملاً کامیاب شود، ولی دل سوزان و خاطر مشوّش و ترس ابدی و

نگرانی دائمی او را تهدید، و گوئی در یک جهنم
 عاجل می‌سوزد. این سعایت قرآن است که دور
 افتادگان از خود را مبتلا می‌کند؛ و این سعایت مورد
 تصدیق و امضای حضرت جل و علا واقع شده
 است: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
 وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي
 أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا
 فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾^۱.

آری چون قرآن متکفل تمام امور انسان است
 (ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، معاش و
 معاد) لذا در اثر إعراض از ذکر خدا، هم امور
 ظاهری مختل می‌گردد و هم بصیرت باطنی
 روشن نشده، شخص کور باطن محشور خواهد
 شد.

قرآن یگانه راهنمائیست که به بهترین راه
 دعوت می‌کند، و بیانست که دست انسان را پر
 می‌نماید و جان او را سیر و سیراب می‌کند. قرآن
 دارای نهایتی است ولی همین که به آن نهایت

^۱ سوره طه (۲۰) آیات ۱۲۴ الی ۱۲۶: [و کسی که از یاد خدا إعراض کند،
 پس بدرستی که زندگی او توأم با سختی و مشکلات خواهد بود، و ما او را
 در روز قیامت کور محشور خواهیم کرد. می‌گویند: ای پروردگار من! من
 که در دنیا بینا بودم، چرا مرا در اینجا کور حشر نمودی؟ خداوند می‌فرماید:
 اینچنین است که در دنیا آیات ما بسوی تو آمد و آنها را فراموش کردی! و
 بدین جهت امروز نیز فراموش کرده شدی!]

می‌رسیم می‌بینیم که از آنجا نیز نهایت‌هایی دارد
و هر قدر برویم به آنها نمی‌رسیم.

شرکت مرحوم نائینی در تفسیر قرآن مولی

فتحعلی سلطان آبادی

در حقائق الاصول مرحوم آیه الله سیّد محسن
حکیم طباطبائی آورده است که: استاد ما مرحوم
میرزا محمد حسین نائینی (ره) نقل کرد که: ما به
درس مرحوم آیه الحق آخوند مولی فتحعلی
سلطان آبادی می‌رفتیم؛ یک روز آیه‌ای را برای ما
تفسیر کرد، آنقدر تفسیرش برای ما بدیع و جالب
بود که ما با خود گفتیم که تا بحال کسی اینگونه
این آیه را تفسیر ننموده، و آنچه حقیقت و بطن
این آیه

بود امروز استاد بیان کرد! فردا که به درس او رفتیم همان آیه را به سبک دیگر تفسیر نمود که ابدأ با تفسیر دیروز ربطی نداشت؛ و این برای ما بسیار موجب شگفت شد، که ما دیروز خیال کردیم آنچه حقّ تفسیر این آیه بود استاد گفت و ابدأ چیزی باقی نگذاشت، امروز معلوم شد که مطالبی در نهان این آیه بود که ابدأ ما پی نبرده بودیم، و اگر استاد نمی گفت پی نمی توانستیم ببریم. باز روز بعد که به درس رفتیم همان آیه را به سبک دیگری تفسیر کرد و یکی از معانی باطنی او را بیان نمود؛ خلاصه مطلب تا سی روز هر روز همان آیه را هر روز از جهتی خاصّ تفسیر می نمود که حقاً جای تعجب بود.^۱

باری باطن قرآن عمیق است، و شخص مستعدّ می خواهد که بتواند به قعرش برسد. در این قرآن چراغهایی پر نور و درخشان برای هدایت گمشدگان است، و محلّ نور و حکمت است، و راهنمای وصول به مقام معرفت برای کسی که راه و صفت تعرّف را به دست آورده باشد و دل خود را به قرآن داده و از راه قرآن

^۱ حقائق الاصول و هی تعلیقة علی کفایة الاصول، ج ۲، ص ۹۵.

جویای معرفت شده باشد. پس باید کسانی که می‌خواهند دیدگان‌شان جَلا داشته باشد دیده خود را به قرآن جَلا دهند و نظر خود را به صفت تعرّف و راه معرفت برسانند تا از هر سختی نجات یابند و از هر گیر و گره و بن بست رهائی یابند.

تفکّر در قرآن موجب زیادتی بصیرت و نور چشم معنی خواهد شد، همچنان که در ظلمات بوسیله نور می‌توان راه پیمود؛ پس ای مردم بر شما باد به آنکه خوب خود را از چنگال هوی خلاص نموده، و چنگ به دامان قرآن بزنید و از انتظار و تردید ناگهان خود را خارج کنید!

طهارت قرآن شراشر وجود امام حسن مجتبی

علیه السّلام را گرفته بود

حضرت امام حسن مجتبی بر اساس قرآن بود؛ روح و جسم او حقیقت قرآن بود. طهارت قرآن شراشر وجود او را گرفته، ظلمات مکان خود را به نور داده، در

یک دنیای عظمت و علم و اراده به عظمت و علم
و اراده خدا زندگی می نمود.

کناسی از حضرت صادق علیه السلام آورده

است که قال:

خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي بَعْضِ عُمُرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ، كَانَ يَقُولُ
بِإِمَامَتِهِ. فَتَزَلُّوا فِي مَنْهَلٍ^۱ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبَسَ مِنَ الْعَطَشِ؛ فَفُرِشَ
لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ نَخْلَةٍ وَ فُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِجِذَاهُ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى. فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ - وَ
رَفَعَ رَأْسَهُ - : لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطْبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ! فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ إِنَّكَ
لَتَشْتَهِي الرُّطْبَ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ: نَعَمْ! فَرَفَعَ [يَدَهُ] رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمَهُ؛
فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا فَأَوْرَقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطْبًا. فَقَالَ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَا مِنْهُ:
سِحْرٌ وَ اللَّهُ! فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَلَيْكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ! وَلَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيِّ مُسْتَجَابَةٌ.
قَالَ: فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ فَصَرِّمُوا مَا [كَانَ فِيهِ] فِيهَا فَكَفَاهُمْ.^۲

سفر امام حسن مجتبی علیه السلام با پای پیاده

^۱ منهل: جایی که آب می خورند.

^۲ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ و در بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۳، از بصائر الدرجات ص ۲۷۶ با اندکی اختلاف: [در یکی از سفرهای عمره امام حسن مجتبی علیه السلام با یکی از اولاد زبیر که قائل به امامت او بود همراه شدند. برای استراحت در منزلی از منازل بین راه فرود آمدند و در زیر درخت خشک خرمائی نشستند. برای حضرت زیر درخت خرمائی و برای زبیری زیر درخت دیگری فراش گسترده. در این وقت آن مرد سرش را بالا آورد و نگاهی به شاخه‌های خشک درخت خرما انداخت و گفت: ای کاش این درخت خرما می داشت و ما از آن تناول می کردیم. امام مجتبی علیه السلام رو به آن مرد نموده و فرمودند: خرما میل داری؟ عرض کرد: بلی. حضرت سر را به آسمان برداشتند و به کلامی تکلم کردند که من متوجه معنای آن نشدم در این هنگام درخت سبز شد و خوشه‌های خرما از آن آویزان گشت. در این وقت ساربان رو کرد به آنها و گفت: قسم به خدا این مرد سحر کرده است. امام مجتبی علیه السلام فرمود: وای بر تو، این سحر نیست ولی درخواست فرزند پیامبر است که خداوند آنرا رد نمی کند. سپس افراد به بالای درخت رفتند و آنقدر خرما چیدند که همگی را کفایت نمود. مترجم]

و از ابي اسامه^۱ عن ابي عبدالله عليه السلام

روایتست که: حضرت امام حسن در سالی پیاده به مکه

حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از

بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم

ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: اَبْدًا! ولیکن در این

منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او

روغنی است؛ آن روغن را بخر و هر چه خواهد بده، و

در معامله ممانعه منها. بنده آن حضرت عرض کرد:

مادر و پدرم فدای تو! ما تا بحال در این راه به منزلی

وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود:

بلی الآن در جلوی تو از يك منزل هم کمتر آن سیاه را

ملاقات خواهی نمود. پس يك میل دیگر حرکت

کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام

فرمود: نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده.

مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که

می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی! گفت: مرا با

^۱ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۶؛ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۴، عن الخرائج.

خود بسوی او ببر. (إلى أن قال:) مرد سیاه به حضرت
عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم،
ولکن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسرِ سالم به
من عنایت کند که دوستدار شما اهل بیت باشد؛ من الآن
که آمدم عیالم درد زائیدنش گرفته بود. حضرت فرمود:
الآن برو بسوی منزلت، خداوند به تو یک پسر عنایت
کرده است صحیح و سالم، و او از شیعیان ما خواهد
بود.^۱

وصیت امام حسن مجتبی علیه السلام به

برادرش امام حسین علیه السلام

حضرت امام طبق روایت وارده در کتاب

کافی از واقعه بعد از فوت و

^۱ ذکر فی سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۳۶، فی ضمن ترجمه السید إسماعیل
الحمیری (ره) ما هذا لفظه: أقول: و فی إثبات الوصیة إنّ والد السید الحمیری
كان هو الأسود الذي أعطى الدهن لورم قدمی الحسن بن علی بن أبی طالب؛
و خبر الأسود فی یة ۹۰، لکن فی بعض التعلیق من دیوان الحمیری ذکر:
أنّ أبوی السید أباضیان و الأباضیة من فریق الخوارج. راجع دیوان الحمیری،
ص ۱۴۹.

برخورد با عائشه و مزاحمت او خبر دادند. محمد بن یعقوب کلینی گوید باسناد خود نقلاً از محمد بن مسلم:

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخِي! إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا. إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلِّمْ لِأَحَدِثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنْنِي بِالْبَيْعِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَالنَّاسُ [صَنِيعُهَا] مِنْ بُغْضِهَا وَعَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَعَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^١؛ الْحَدِيثُ.

و روایت کرده صدوق در کتاب امالی باسناده

عن علی بن الحسین علیه السلام:

أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ دَخَلَ عَلَى الْحَسَنِ؛ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى. فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبْكِي لِمَا صُنِعَ بِكَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى لِي فَسَمَّ يَدْسُ لِي فَأَقْتُلْ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! يَزِدُّكَ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَتْمَهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٍ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] وَيَتَّحِلُّونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ

^١ علی ما فی اثبات الهداة، ج ٥، ص ١٤٣؛ الکافی، ج ١، ص ٣٠٠: [شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: هنگام رحلت امام حسن علیه السلام حضرت به برادرش امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر! من تو را وصیت می کنم به امری که باید در حفظ و رعایت آن اهتمام ورزی. وقتی که من از دنیا رفتم مرا تجهیز کن سپس بسوی قبر رسول خدا حرکت بده تا اینکه دیدارم را با او تازه کنم سپس مرا بسوی قبر مادرم برگردان آنگاه بسوی بقیع حرکت ده و در آنجا دفن کن، و بدان عنقریب از عایشه بواسطه بغض و کینه ای که در دل نسبت به خدا و رسولش و دشمنی که با ما اهل بیت دارد حادثه ای برای من پیش خواهد آمد که خدا می داند و مردم. مترجم]

اشعار أباعبدالله هنگام دفن امام حسن مجتبی

عليهما السّلام

و قال فی مناقب ابن شهر آشوب: و قال الحسين

لَمَّا وَضِعَ الْحَسَنُ فِي لَحْدِهِ:

و أَنْتَ سَلِيبٌ

(۴) فَلَيْسَ حَرِيْبًا

^۱ علی ما فی اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۸: [سید الشهداء علیه السّلام بر امام حسن علیه السّلام وارد شد و تا چشمش به برادر افتاد گریست، امام مجتبی فرمود از چه گریه می کنی؟ عرض کرد: به جهت این حادثه ای که برای شما پیش آورده اند. امام مجتبی فرمود: این حادثه ای که پیش آمده است بواسطه سمی است که با حيله به من خورانیدند. و من با آن سمّ از دنیا می روم، امّا هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود، روزی که سی هزار سوار شمشیر زن برای نابودی تو گرد آیند و همه ادعا می کنند که از امت جدّ ما رسول خدا هستند و به دین اسلام مسلمان می باشند، اینان بر کشتن و ریختن خون تو بر زمین اجتماع می کنند و برای شکستن حرمت و اسارت ذریه و زنان تو و تاراج نمودن اموال تو به حرکت در می آیند. مترجم]

مجلس دوّم: تفسير آيه ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ
شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ
هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ
وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً
أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَحْدٌ وَإِنِّي
بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۱.

قرآن وحی خداست به رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم برای جمیع افراد بشر، چه آنها

که در آن زمان بوده‌اند و چه آنها که بعداً آمده‌اند

و قرآن به آنها ابلاغ شده است. بگو ای

پیغمبر! خدا بهترین گواه است بین من و مردم،

و این قرآن به من

^۱ سوره الأنعام (۶) آیه ۱۹: [بگو (ای پیغمبر): کدام چیز حضور و گواهِش بزرگتر است؟! بگو: خدا حاضر و گواه است در میان من و شما. و این قرآن به من وحی شده است تا بدان بترسانم شما را و هر کس را که این قرآن به او برسد! آیا شما گواهی می‌دهید که با الله خدایان دیگری هستند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم! بگو: این است و جز این نیست که الله خدای واحد است و من از آنچه را که شما شریک برای او قرار می‌دهید بیزارم!]

وحی شده تا آنکه شما و هر کس که این قرآن به او برسد را از عذاب خدا بترسانم.

کما آنکه خود حضرت خاتم النبیین برای تمام افراد مبعوث شده‌اند؛ چه کسانی که در آن زمان بوده و چه افرادی که بعداً آمده‌اند: ﴿هُوَ

الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱.

«اوست آن خدائی که در میان مردمان درس نخوانده برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نمو و رشد بدهد و تعلیم کتاب و حکمت کند؛ و به تحقیق که قبل از آمدن این پیغمبر، آنها در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند. و همچنین جماعتی از آنها که هنوز نیامده و ملحق نشده‌اند این پیغمبر برای آنها هم معلّم کتاب و حکمت و رشد دهنده و تلاوت کننده آیات است.»

آیات قرآن تماماً برای دعوت به توحید و

کشاندن مردم به وحدت و تجرّد است

چون قرآن بر اساس توحید است لذا آیات قرآن تماماً برای دعوت به توحید و کشاندن مردم

^۱سوره الجمعة (۶۲) آیه ۲ و ۳.

از عالم تشّت و تفرّق به وحدت و تجرّد است. بدیهی است که در این صورت افق فکر و اندیشه مردم از سطح کوتاه ماده‌پرستی و شهوت‌رانی حرکت نموده، و دائماً رو به افق واسع ایثار و تقوی و طهارت حرکت خواهد نمود؛ و این همان معنی تزکیه است که به معنی رشد و نموّ است. یعنی این پیغمبر ما بوسیله تلاوت آیات دائماً خدا را نشان می‌دهد و از بیان نشانها و علامتهای خدا، خدا را منظور دارد و با این آیات دست مردم را گرفته و روح و جان آنها را دائماً بالا می‌برد، و قوای روحی که در اثر انغمار مادّیت ضعیف مانده رشد می‌دهد، و علفهای هرزه غفلت و شهوت را که موجب کمبود موادّ غذائی به شجره طیبه روح می‌شود می‌کند و با دست ترحم پیوند می‌زند و آب می‌دهد، و با

إشراق شمس

توحید این شجره دائماً بارآور شده از خمود و کسالت و ضعف بیرون می‌آید و بارهای مفید و فراوان می‌دهد، و جان و دل آنها را به علم و حکمت منور می‌کند؛ آن علم و حکمتی را که پایان ندارد و فیوضاتش ابدی است و میوه‌اش سرمدی است. خلاصه آنکه از ضلالت و گمراهی و نیستی و خباثت و کجروی آنها را بیرون می‌کشد، و با تعلیم آیات و حکمت و جود آنها را مفید و بهره‌آنان را سرشار و جان آنها را زنده و چراغ سوخته و خاموش شده آنها را روشن و تابناک می‌کند؛ حَقّاً از زندان نفس و زندان هوی و جهنم اعتبارات و خیالات بیرون می‌آورد و در آسمان فضیلت و حقیقت می‌برد، خباثت او را تبدیل به طهارت می‌کند.

تمثیل شیرین و لطیف خداوند حال گروندگان

به حقیقت قرآن را

چقدر لطیف و شیرین خداوند در قرآن مجید حال این دو دسته و کیفیت زندگی آنها را از نقطه نظر کوتاهی فکر و سعه اندیشه و مقام ممثّل نموده!

﴿وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ * أَلَمْ تَرَ كَيْفَ
 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
 أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ
 حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
 لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ
 خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
 * يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْأٰخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ
 وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا
 نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ *
 جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ^۱.

در آن بهشت تحیت جز سلام چیزی نیست؛

آنجا صفا و مودت و رأفت و حمیت و ایثار و

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۲۳ الی ۲۹: [کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشتهایی که نهرها در آن جاری است درآورند به فرمان پروردگارش در آنجا جاودانه بمانند و به سلام، یکدیگر را تحیت گویند. (ای پیغمبر!) آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی را زده است؟! قرار داده است کلمه طیبه را مانند درخت طیب که تنه‌اش ثابت، و شاخه‌اش در آسمان می‌باشد. آن درخت طیب در تمام ایام، میوه و ثمره‌اش را با اجازه پروردگارش می‌دهد. و خداوند این مثالها را برای مردم می‌زند به امید آنکه آنان متذکر گردند. اما مثل انسان کافر منکر معاند، انسان ظالم و متعدی و متجاوز که نه تنها خود از وجود خود بهرمنند نمی‌شود بلکه موجب محرومیت ابناء نوع، از ماء معین چشمه زلال حقیقت می‌گردد مانند درخت خبیث و منکری است که از زمین یکباره کنده شده و ریشه‌هایش بدون ربط با مبدأ خود، بدون هیچ اعتماد و اتکالی به روی زمین افتاده است و قرار و ثباتی ندارد. خداوند استوار می‌دارد کسانی را که ایمان آورده‌اند، به قول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت، و گمراه می‌کند خداوند ستمکاران را و خداوند هر کاری را که بخواهد انجام دهد انجام می‌دهد. آیا نگاهت را نینداختی به سوی کسانی که نعمت خداوند را تبدیل به کفر کردند، و قومشان را در خانه هلاکت و نابودی داخل نمودند؟ جهنم است که در آن افکنده می‌شوند، و در آتش آن می‌گدازند.]

تقوی و طهارت و توحید است. اما آن کسی که تبعیت ننموده و این قوای روحی را فاسد کرده و نعمتهای الهیه را ضایع نموده و پوششی از غفلت و شهوت و مجاز بر دیده حق بین کشیده، و خود و قوم خود را در مهلکه و ضلالت فرو برده است، حکم آن درخت خبیثی را دارد که از ابدیت بیرون آمده و در روی زمین بدون اتصال به مبدأ و بدون قرار و ثباتی خشک و برای جهنم و سوختن آماده شده است؛ معلوم است که آتش نتیجه آن خواهد بود و در آن مقام مقرر خواهد داشت.

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ * قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۱.

قرآن موعظه الهی و شفای دردهای کامنه و

متراکمه در سینه‌هاست

واقعاً قرآن موعظه الهی و شفای دردهای کامنه و متراکمه در سینه‌هاست؛ و کتاب هدایت و موجب نزول رحمت است. مؤمن باید به

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷ و ۵۸: [ای مردم! حقاً از جانب پروردگارتان، قرآن مجید که موعظه و شفای دردهای سینه، و هدایت و رحمت برای مؤمنان است آمده است. بگو ای پیامبر! شما مردم باید فقط به فضل خدا و رحمتش شاد گردید؛ او از آنچه را که مردم گرد می‌آورند بهتر است.]

چنین کتابی دست زند و به فضل و رحمت خدا به آموزش قرآن شاد و مسرور باشد، نه به حطام دنیا که بهره بهائم و بی خردان است. مسلمین در اثر تعلیم قرآن بجائی رسیدند که واقعاً عقل از وصفش عاجز است. آن مردم ماده‌پرست بی حمیت خونخوار بی عاطفه و انصاف که دختران خود را زنده بگور می نمودند، به پیروی از قرآن مجید بین دلهای آنها مودت و اُفت چنان برقرار شد که تصوّرش مشکل است.

از حدیقه روایت است از هشام که: در جنگ بدر ظرفی از آب برداشتم که به یکی از برادران دینی که در گوشهٔ میدان خون از بدنش ریخته و در آستانهٔ رحلت بود برسانم. چون به او نزدیک شدم گفتم: این آب را به آن مردی که در فلان محل است و مجروح بروی زمین افتاده برسان! چون به او رسانیدم او گفت: برادر دینی من فلان در آن طرف میدان بدنش آغشته به خون است، آب را به او برسان او از من تشنه تر است! چون آب را برای او بردم دیدم جان داده است، چون به بالین دوّمی آمدم که به او آب بدهم دیدم او هم جان سپرده است؛ چون به سر اوّلی رسیدم او نیز جان داده بود. کاسهٔ آب بر دستش بود و سه شهید راه حق در عین تشنگی و جراحت جان سپردند و ایثار کردند. اینها همه دست در آستانهٔ

توحید زده بودند، ﴿فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ

مَّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ خمیر با دل و جان آنها شده

بود.^۱

کیفیت توبه فضیل بن عیاض

در کتاب سفینه البحار قضیه فضیل بن عیاض^۲

را نقل می کند که یک آیه قرآن چنان در وجود او

نشست و در جان او جای گرفت که برنامه سالیان

دراز دزدی و قتل و غارت او را بر باد داد، توبه

نموده از اولیای خدا و مقربان درگاه او شد،

دارای کرامات و حالات که موجب عبرت اهل

زمان باشد. می گوید:

فضیل بن عیاض دزد و قاطع طریق بین ابیورد

و سرخس بود. قوافل از جنایت او آسوده نبودند؛

بیم و وحشتی هر چه بیشتر از او داشتند، و او در

غارت قافله از هیچ چیز خودداری نمی کرد.

اتفاقاً عاشق دختری شد؛ نیمه شب از دیوار منزل

دختر بالا می رفت که آن دختر را بگیرد، در بام

منزل شنید این آیه را که کسی تلاوت می کرد:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ

اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾^۳؟ اشک از دیدگانش

^۱ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۶.

^۲ عیاض بکسر العین.

^۳ سوره الحديد (۵۷) آیه ۱۶: [آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های آنان

که ایمان آورده‌اند، به ذکر خدا خاشع شود؛ و در برابر آنچه به حق نازل شده

است فروتن و تسلیم باشند؟]

جاری شد و گفت: آن آن، و الله آن! نزدیک شده،
 قسم به خدا نزدیک شده موقعی که دل‌های
 مؤمنین از ذکر خدا خاشع گردد! پس از همانجا
 برگشت و در خرابه‌ای منزل کرد. در آن خرابه
 مسافرینی بودند که بعضی به بعضی می‌گفتند:
 امشب برویم؛ و بعضی می‌گفتند: صبر کنیم تا
 صبح شود، چون فضیل در راه است و ما را غارت
 خواهد کرد. فضیل که سخنان آنها می‌شنید، توبه
 خود را به آنها گفت و آنها را مأمون نمود. و از
 آنجا خدمت حضرت صادق رسید و از اصحاب
 خاص و اصحاب سرّ حضرت شد؛ بطوری که از
 آن حضرت حدیث می‌کند و تمام بزرگان او را
 به وثاقت نام می‌برند.^۱

توثیق نمودن صاحب مستدرک فضیل بن

عیاض را

و مرحوم شیخ نوری (ره) در مستدرک فی

شرح حال کتاب مصباح الشریعة می‌گوید:

و بِالْجُمْلَةِ: فَلَا اسْتَبْعَدُ أَنْ يَكُونَ الْمِصْبَاحُ هُوَ النُّسْخَةُ الَّتِي رَوَاهَا الْفُضَيْلُ، وَ هُوَ عَلَى مَذَاقِهِ
 وَ مَسَلِكِهِ. وَ الَّذِي اعْتَقَدَهُ أَنَّهُ جَمَعَهُ مِنْ مُلْتَقَطَاتِ كَلَامِهِ [كَلِمَاتِهِ] أَيْ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
 مَجَالِسِ وَعَظِهِ وَ نَصِيحَتِهِ، وَ لَوْ فَرِضَ فِيهِ شَيْءٌ يُجَالِفُ مَضْمُونَهُ بَعْضَ مَا فِي غَيْرِهِ وَ تَعَدَّرَ تَأْوِيلَهُ
 فَهُوَ مِنْهُ عَلَى حَسَبِ مَذْهَبِهِ لَا مِنْ

^۱ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۵؛ الاختصاص، ص ۴۱.

باری از خدمت حضرت صادق علیه السلام

به مکه رفت و در سنه ۱۸۷ هجری در روز
عاشورا در آنجا وفات کرد.

گویند که فضیل فرزندی داشته که اسم او
علی بوده، و او از پدرش در زهد و عبادت افضل
بوده است؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت
نمود. و در سبب موت او گفته‌اند که روزی در
مسجد الحرام نزدیک ماء زمزم ایستاده بود و

شنید که شخصی قرائت می‌کرد: ﴿وَتَرَىٰ

الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ *
سَرَابِيلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ
النَّارُ﴾^۲، ناگهان صیحه‌ای زد و بر زمین بیفتاد و

^۱ مرحوم نوری در خاتمه مستدرک، ج ۳، در ص ۳۲۸، در اطراف مصباح
الشريعة بحث می‌کند و می‌گوید که: سید بن طاووس و کفعمی و شهید ثانی
بطور قطع آن را از حضرت صادق می‌دانند، گرچه بعضی از علماء در سندش
تشکیک کرده‌اند؛ و بالأخره در ص ۳۳۳ نظریه خود را به جملات فوق بیان
می‌کنند: [بهر حال بعید نمی‌دانم که کتاب مصباح الشريعة همان نسخه‌ای
باشد که فضیل بن عیاض آن را روایت نموده باشد و این کتاب بر مذاق و
مسلك فضیل است. و آنچه به اعتقاد من راجح است آنکه فضیل مقداری از
کلمات امام صادق علیه السلام را در مسائل مختلفه جمع آوری نموده است
که حضرت آنها را در مجالس وعظ و نصیحت بیان می‌فرمودند. پس اگر
مطلبی در این کتاب مشاهده شد که با بعضی از روایات و احادیث در جای
دیگر منافات دارد از کلمات و گفتار خود فضیل است که نه به صورت کذب
و افتراء به امام علیه السلام بلکه بر اساس مذاق خود و برداشت خود از
مطالب بیان کرده است، زیرا وثاقت و جلالت فضیل اجازه چنین احتمالی را
نمی‌دهد. مترجم]

^۲ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۹ و ۵۰: [و در روز قیامت، ای پیامبر! مجرمان را
می‌نگری که در غلّ‌ها و زنجیرها بسته شده‌اند، لباسهایشان از قطران است،

جان تسلیم نمود.

اگر قیام امام حسین علیه السّلام نبود در روی

زمین اسمی از قرآن نمی ماند

باری قرآن اینطور در دلها اثر می کند. هدف

پیغمبر این بود که تمام افراد را

بدین سرمنزل سعادت رهبری کند؛ ولی حکومت بنی‌امیه که علناً با قرآن مخالفت می‌کرد و از تفسیر و تأویل مردم را نهی می‌کرد، و به خواندن فقط اکتفا می‌شد مسیر پیشرفت مؤمنین را عوض نمود، و اگر قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام نبود اصلاً در روی زمین اسمی از قرآن نمی‌ماند و حجتی برای مردم نبود. مردم یکباره در ظلمات محض فرو رفته، بارقه‌های امید ایشان همگی خاموش و کسی جرأت بیان حقّ و فضایل اهل بیت را نداشت.

عجب است که از حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سید الشهداء در فقه روایتی نقل نشده، و در سایر امور بسیار اندک است؛ و این بواسطه تقیّه شدید بوده که مردم جرأت سؤال و یا کتابت را نداشتند، و روایات آنها با موت روات همگی از بین رفته است. و اما از عائشه و ابوهریره و انس بن مالک و کعب الأحبار احادیث فراوان نقل کرده‌اند. آیا آنها به پیغمبر از حسنین علیهما السلام نزدیک‌تر بودند؟ کلاً و حاشا! بلکه وضع حکومت ظلم چنان سخت شد که بیگانگان خود را متحل به اسلام دانسته، و

جگر گوشه‌های حضرت رسول که قرآن در بیت آنها فرود آمده است مورد تعدی حکومتها زیست کردند و با غصب حقوق از دنیا رفتند. حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که قیام فرمود فقط به علت آن بود که حجاب جهل را از دل‌های مردم بردارد و تا روز قیامت آنها را روشن کند؛ و لذا بعد از آنکه طایفه ملائکه برای نصرت آمدند و حضرت جواب گفت، طائفة مسلمانان از جن آمدند فقالوا: يا سيدنا نحن شيعتك و انصارك فمرنا بأمرک! تا آنکه می‌فرماید: و إذا أقمتُ بمكانی فبماذا یبتلی هذا الخلقُ المتعوس^۳ و

بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ؟^۳!

و حضرت پاسخ هر یک از دوستان و ارحام که او را از حرکت منع می‌کردند بطریق خاصی بگفت؛ امّ سلمه بسیار دلش بسوخت و بگریست، چون پیغمبر کراراً او را از قضیهٔ طف آگاه کرده بودند.

^۱ [گفتند: ای آقای ما و مولای ما، ما جمعی از شیعیان و یاران تو هستیم به هر امری که می‌خواهی به ما امر کن!]

^۲ [مجمع البحرین: المتعوس من تعس يتعس تعساً: من باب نفع و من باب تعب لغة: إذا عثر و انكب علی وجهه و هو دعاء.]

^۳ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰: [و اگر من در جای خود بنشینم این مردم زبون و واژگون شده به چه چیز امتحان گردند و (به چه چیزی) آزمایش شوند؟ مترجم]

روایت ام سلمه از رفتن رسول خدا به کربلا

رَوَى عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا] أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فَعَابَ عَنَّا طَوِيلًا ثُمَّ جَاءَنَا وَهُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَيَدُهُ مَضْمُومَةٌ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لِي أَرَاكَ أَشْعَثًا مُعْبَرًا؟ فَقَالَ: أُسْرِيَ بِي فِي هَذَا الْوَقْتِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ، فَأَرَيْتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِي وَجَمَاعَةَ مِنْ وُلْدِي وَ أَهْلِ بَيْتِي، فَلَمَّ أَزَلِ الْقَطُّ دِمَاءَهُمْ فَهَا هُوَ فِي يَدِي، وَ بَسَطَهَا إِلَيَّ وَقَالَ: خُذِيهِ فَاحْفَظِي بِهِ! فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ شَبَهُ تُرَابٍ أَحْمَرَ فَوَضَعْتُهُ فِي قَارُورَةٍ وَ شَدَدْتُ رَأْسَهَا وَ احْتَفَظْتُ بِهَا، فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْعِرَاقِ كُنْتُ أُخْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ فَأُشَمُّهَا وَ أَنْظُرُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَبْكِي لِمُصَابِيهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَخْرَجْتُهَا [فِي] أَوَّلِ النَّهَارِ وَ هِيَ بِحَالِهَا ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا آخِرَ النَّهَارِ فَإِذَا هِيَ دَمٌّ عَيْبُطٌ فَصَحْتُ فِي بَيْتِي وَ بَكَيْتُ؛ إِلَى أَنْ قَالَتْ: حَتَّى جَاءَ النَّاعِي يَنْعَاهُ [فَحَقَّقَ مَا رَأَيْتُ].^۱

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۹، عن إرشاد المفيد و في نفس الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۰، نقله في باب ذكر طرف من فضائل الحسين و فضل زيارته و ذكر مصيبتة: [از ام سلمه روایت است که گفت: شبی رسول خدا از خانه خارج شد و مدت زمانی غیبت او به طول انجامید پس از اینکه بازگشت دیدیم با سر و روئی آشفته و غبار آلود با دستانی ممت کرده. عرض کردم: ای رسول خدا چه شده است که شما را اینگونه ژولیده و غبار آلود می‌نگرم؟ فرمود: در این وقت مرا به سوی سرزمینی در عراق موسوم به کربلا سیر دادند پس در آنجا فرزندم حسین و جمعی از اهل بیت و فرزندانم را دیدم که در خاک و خون افتاده‌اند، پس من همینطور خونهای آنها را برمی‌داشتم که اکنون در دست من می‌بینی. حضرت دستانشان را باز کردند و فرمودند: بگیر اینها را و با خود نگه دار. آن را گرفتم مانند خاک سرخ بود و در شیشه‌ای قرار دادم و سرش را محکم نمودم و در جایی مطمئن محافظت نمودم. پس زمانی که حسین علیه السلام قصد خروج از مکه را به سمت عراق داشت، من این شیشه را هر روز و شب باز می‌کردم و آن را می‌بوئیدم و بر مصائبی که در انتظار او بود اشک می‌ریختم تا اینکه روز دهم عاشورا شد، روزی که حسین در آن روز به قتل رسید. صبح آن را باز کردم دیدم به حال خود است اما هنگام عصر دوباره آمدم و در شیشه را باز کردم دیدم آن خاک تبدیل به خون تازه شده است. پس صیحه‌ای زدم و شروع به گریه و فغان نمودم، ... تا اینکه پیکی آمد و خبر از شهادت آن حضرت داد و دیدم آنچه را که مشاهده کرده بودم راست بوده است. مترجم]

مجلس سوّم: تفسير آيه ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِّنَ

اللّٰهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ *
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ
وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ
وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱.

در این کریمه شریفه خداوند متعال قرآن را

به دو صفت تعریف کرده است: یکی نور، و دیگری

کتاب مبین؛ و سه صفت برای او ذکر کرده است:

اول هدایت بسوی راههای سلامت، دوم خروج از

ظلمت و ورود در عالم نور، سوم رهبری بسوی راه

مستقیم و سلوک در جاده اعتدال.

^۱ سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۱۵ و ۱۶: [تحقیقاً آمد بسوی شما از جانب خداوند، نور و کتاب آشکاری که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می کند به سوی راههای سلامت. و از ظلمت ها به سوی عالم نور بیرون می کشاند با اذن و اراده خود کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود؛ و ایشان را به سوی صراط مستقیم رهبری می نماید.]

اما قرآن نور است، به جهت آنکه تمام آیات او از عالم نور آمده و در تشخیص مرضهای بشر و کیفیت علاج آن ابداً در نمانده، و در تکامل افراد بشر آنچه را که معین می کند همه علم و بصیرت و وصول به نتیجه است، نه جهل و درماندگی و وصول احتمالی؛ بلکه صد در صد ایصال حتمی و یقینی است. انسان در پرتو نور همه چیز را می بیند و چیزی برای او مخفی نیست. و علاوه خود نور دیگر احتیاج به نشان دهنده ندارد بلکه خود او معرف خود است؛ بخلاف ظلمت که اولاً ذات او ابهام و جهل است، و علاوه موجودی در تحت افق تاریکی دیده نمی شود. قرآن نور است به معنی آنکه اولاً خود او معرف خود است؛ هیچ کتابی و هیچ گوینده ای غیر از ذات قرآن نمی تواند او را آنطور که شاید و واقعیت دارد معرفی کند. چون تمام کتب و تمام گویندگان از افق فکر و ادراک خود می خواهند قرآن را معرفی کنند، و فکر و ادراک آنها نسبت به علم قرآن کوتاه است، مگر آنکه به مقام طهارت مطلق برسند و از دریچه نزول قرآن از نقطه نزول به قرآن بنگرند، و آن اختصاص به اولیاء و مقربین درگاه خدا دارد و بس! و بنابراین هر چه ابهام و اشکالی باشد در پرتو این نور روشن می شود و مشکل حل

قرآن کتاب حقیقت و معالجه افراد است

قرآن کتاب حقیقت و معالجه افراد است برای وصول به مقام کمال و خروج از بهیمنیت بسوی ذروه انسانیّت. و در این امر عجیب است؛ مرض را خوب تشخیص می دهد و خوب و آسان و سریع علاج می کند، و در تشخیص و علاج راه خود را اشتباه نمی کند و دوا عوضی نمی دهد، و دوا و پرهیز بقدر لازم، نه زیاده و نه کم می دهد، و تا بشر را از امراض مخفیّه و متراکمه خارج نکند از معالجه دست بردار نیست. درست مانند طبیبی می ماند که در عمل جراحی استاد یگانه بوده، فوراً نقطه سیاه را می بیند و با جراحی در همان نقطه به أسرع وقت مریض را خلاص می کند، و به افرادی که احتیاج به جراحی ندارند به حسب استعداد مزاج دوا می دهد و مداوا می کند.

أميرالمؤمنين عليه الصلوة و السلام در نهج
 البلاغة راجع به حضرت رسول الله می فرماید: طَبِيبٌ
 دَوَّارٌ بِطَبِّهِ^۱؛ و معلوم است که روح مقدس آن
 حضرت همان حقیقت قرآن است و بس! روی این
 معنی قرآن را فرقان گویند: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي
 أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ
 وَالْفُرْقَانِ﴾^۲. یعنی آن نور مشخص حق و باطل و
 جدا کننده صحت و مرض، دوست و دشمن، نفحات
 رحمانیه و خاطرات شیطانیه و نشان دهنده راه
 راست از جاده ضلالت است.

بنابراین، این قرآن کتاب مبین است. مبین از ماده
 أَبَانَ يُبِينُ ابانه، هم به معنی لازم و هم به معنی متعدی
 استعمال شده ابَانَ الشَّيْءَ: اتَّضَحَ، و ابانه: جعله بيّناً و
 واضحاً قرآن هم واضح و هم واضح کننده و هم
 آشکار و هم آشکار کننده است. این از نقطه نظر دو
 معرّفی که خدا برای قرآن کرده است.

^۱ نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۳۷: [رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَبِيبِي
 بود که در طبّ خودش دَوَّار بود. (یعنی زیاد دور می زد بر روی مرض، و
 اقسام آن، و ارتباط امراض با هم؛ و زیاد دور می زد بر روی دارو و درمان.
 و حکیم حاذق و مطلع به همه جوانب مرض و تمام طرق درمان آن بود.)]
^۲ سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [ماه روزه، ماه رمضان است. و در آن، قرآن نازل
 شده است که هدایت است برای مردم؛ و ادلّه و حجّت هائی است از
 راهنمایی، و بیّنات و روشنگری هائی است برای جدائی حق از باطل.]

اثر قرآن هدایت بسوی سبیل سلام و خروج از

ظلمات به نور است

و اما آثار او: اوّل هدایت بسوی سبیل سلام [است]. راه سلام راهی است که در آنجا ایمنی است در مقابل نگرانی؛ ایمنی از هر چیز، از آفات دنیوی و از آفات نفسی و اُخروی. این قرآن آن راه سلامت مطلق را که در آنجا هیچ مشکل و هیچ رنج و تعب و هیچ نگرانی فکری و خاطره‌ای نیاید معرفی می‌کند؛ آنجا که بهشت حقیقی است. البتّه این برای افرادیست که دل به قرآن بدهند و در راه

وصول به رضوان خدا به دنبال قرآن حرکت
کند.

و به دنبال این معنی معلوم است که اثر دوّم
مشهود است؛ و آن خروج از ظلمات نفس اماره به
عالم نور [است]. حقّاً در اینجا انسان می‌یابد که
ظلمات نفس چقدر قبیح و زشت است، و خروج از
آن به نور چقدر لطیف و نیکو! در ظلمات نفس
انسان با هزار درد و رنج و عقده و هزار خصلت
زشت و هزار خاطرهٔ پریشان مواجه است، و چون در
تاریکی است نمی‌تواند بفهمد که عیب چیست و راه
علاجش کدام است، و واقعاً آنچه او را در این
معرض هلاکت آورده است کدام صفت زشت و
خوی ناپسند است؟ ولی همین که آفتاب قرآن تابید
و صحنهٔ نفس را روشن کرد، انسان عیوب خود را
می‌فهمد و دیگر نمی‌تواند آرام بگیرد؛ انگیزه‌ای
بسیار قوی او را از باطن تحریک می‌کند تا بر اثر
تعالیم قرآن عمل کند، و خواستهٔ باطنی او که همان
وصول به مقام انسانیت مطلق و طهارت محض است
حاصل شود.

و معلوم است که این [اثر سوّم] صراط
مستقیم است. یعنی قرآن با أقصر فاصله و در أقصر
زمان و أقصر معالجه، انسان را بدین هدف عالی

می‌رساند. نه آنکه در معالجه بطیء [باشد] و سستی کند و دوران نقاهت به درازا کشد و قوای انسان ضعیف و شخص در آستانه مرگ قرار گیرد؛ بلکه فوراً و عاجلاً او را معالجه می‌کند، و این نزدیکترین راه به مقصد و وصول به مقام توحید است؛ رزقنا الله بمحمد و آله الطاهرين.

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

می‌فرماید:

ثُمَّ أَنْزَلَ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْلَمُ أَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يُجْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ وَمِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ وَشُعَاعًا لَا يُظْلَمُ^۱ ضَوْؤُهُ وَفُرْقَانًا لَا يُحْمَدُ بُرْهَانُهُ وَ

تَبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَائُهُ وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ. فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ وَيَنْبِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ وَأَثَافِيُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ وَأُودِيَّةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ. وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَعَيْونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْهَائِجُونَ وَمَنَاهِلٌ لَا يَغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمُسَافِرُونَ وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ. جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَحَاجَّ لِبَطْرِيقِ الصُّلَحَاءِ وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ. وَحَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَةً وَمَعْقَلًا مَنِيْعًا ذِرْوَتُهُ وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَهُدًى لِمَنْ اتَّكَمَ بِهِ وَغُدْرًا لِمَنْ انْتَحَلَهُ وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلَجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ وَجَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى.^۲

^۱ [در نسخه محمد عبده یضل و یظلم با صیغه معلوم از باب افعال ضبط شده بود؛ ولی چون در نسخه و ضبط ملا فتح الله کاشی ص ۳۳۶ با صیغه مجهول ثبت بود؛ و آن از جهت معنی انسب بود، لهذا در کتاب و در ترجمه آن، بر آن اساس قرار گرفت.]

^۲ اوّل این خطبه با یعلم عجیج الوحوش بالفلوات شروع می‌شود، و این فقره از کلام او علیه السلام در ج ۲، ص ۱۷۷، خطبه ۱۹۸، از نهج البلاغه با حاشیه محمد عبده است: [و سپس خداوند کتاب را بر پیغمبر نازل کرد، در حالی که قرآن نوری است که چراغهای فروزان آن خاموش نمی‌شود؛ و

چراغی است که شعله ملتهب آن فرو نمی‌نشیند؛ و دریائی است که قعر آن یافته نمی‌شود؛ و راه راستی است که در پیمودن آن گمراهی پیدا نمی‌گردد؛ و شعاعی است که پرتو رخشان آن به تاریک نمی‌گراید؛ و جدا کننده‌ای است میان حقّ و باطل، که برهان ساطع و حجّت استوار آن فروکش نمی‌نماید؛ و بنا و اساسی است که ارکان آن ویران نمی‌گردد؛ و شفائی است که از بیماری‌های پی درآمد آن، بیم و هراس به دل نمی‌رسد؛ و عزیزی است که یاران و یاوران آن شکست نمی‌پذیرند؛ و حقّی است که یاری کنندگان و انصار آن به هزیمت و فرار نمی‌روند؛ و بنابراین قرآن معدن ایمان است؛ و میانه و درون حقیقی آن؛ و چشمه‌های جوشان علم و عرفان است، و دریا‌های خروشان [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] معارف آن؛ و باغ‌ها و بستانهای عدل و داد است؛ و آبهای زلال مجتمع و سرشار در آن؛ و دیگ پایه‌های اطعمه اسلام است، و اصل و اساس آن؛ و وادی‌های گسترده و پهناور صدق و حقّ است؛ و زمین‌های وسیع و فراخ آن؛ و دریائی است که آنچه آب کشندگان و آب برداران، از آن مصرف کنند، آن را تهی نمی‌کنند؛ و چشمه‌هایی است که آنچه آب‌گیران و آب برندگان از آن بردارند، آن را کم نمی‌گردانند؛ و آبشخورهایی است که آنچه فروروندگان در آن از آب برگیرند، آن را فرو نمی‌نشانند؛ و منزلگاه‌هاییست که آنچه مسافران در راه روشن و طریق هویدای آن سیر کنند، گم نمی‌شوند؛ و نشانه‌هایی است که روندگان و سیرکنندگان در راه خود از آن پوشیده و نادیده نمی‌گردند؛ و تپه‌ها و مواضع مرتفعی است از جوانب خود، که راه‌پیمایان و قصدکنندگان نمی‌توانند از آن عبور و تجاوز نمایند.

خداوند قرآن را سیرابی برای تشنگی و عطش علماء قرار داد؛ و بهار پر گیاه برای دل‌های فقهاء؛ و راه‌ها و طریق‌های هویدا برای پیمودن راه صلحاء. قرآن داروئی است که پس از آن دردی نیست؛ و نوری است که با آن ظلمتی نیست؛ و ریسمانی است که محکم است گره آن؛ و پناهگاهی است که از دسترس دور است بلندی آن؛ و عزّت است برای آن که در تحت ولایت آن درآید؛ و آن را ولیّ و مولا و صاحب اختیار و سرپرست و پاسدار خود بداند؛ و سلام و سلامت است برای آن که در آن داخل شود؛ و هدایت است برای آن که بدان اقتدا نماید؛ و مایه عذر است، برای آن که خود را بدان انتساب دهد؛ و برهان و حجّت است برای آن که بدان سخن گوید؛ و شاهد و گواه است برای آن که در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسّک جوید؛ و ظفر و گواه است برای آن که در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسّک جوید؛ و ظفر

قرآن شفای هر مرض است

قرآن شفای هر مرض است، و کتابی است که

در احکام و مطالب آن ابداً بطلانی راه پیدا

نخواهد نمود: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ

الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۚ تَنْزِيلٌ مِّنْ
حَكِيمٍ حَمِيدٍ * مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ
لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو
عِقَابٍ أَلِيمٍ * وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا
لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۖ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ
يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾^۱.

و فیروزی است برای آن که بدان احتجاج کند، و استدلال نماید؛ و متعهد به صلاح و اصلاح آن است که احکام آن را بکار بندد، و مضمونش را بر عهده گیرد؛ و همچون شتر راهوار و بارکشی است، برای آن که با سواری خود و حمل اُتقال و اسباب خود بر آن بخواهد به سر منزل مقصود واصل گردد؛ و آیه و نشانه و علامت است برای آن که خود را بدان نشانه زند؛ و سپر است برای آن که با پوشیدن آن، لباس جنگ و زره در تن نماید؛ و دانش و درایت است برای آن که آن را حفظ کند، و در گوش جان خود بگیرد؛ و حدیث و گفتار است برای آن که آن را نقل نماید و روایت کند؛ و حکم است برای آن که با آن قضاوت نماید.]

^۱ سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۱ الی ۴۴: [و حقاً قرآن کتاب عزیزی است که باطل بدو راه ندارد؛ نه از مقابل و برابر او، و نه از پشت سر او. از ناحیه خداوند حکیم و حمید، به تدریج نازل آمده است. ای پیامبر! به تو گفته نشده است مگر همان چیزی که به پیامبران مرسل الهی پیش از تو گفته شده بود. و آن این است که: پروردگار تو دارای صفت مغفرت است برای مردم؛ و دارای عذابی دردناک می باشد! و اگر ما قرآن را غیر واضح، و با ابهام و اجمال، و عجمی قرار می دادیم هر آینه می گفتند: چرا آیاتش روشن و جدای از هم و مشروح و با تفصیل نبود؟! ای عجب! چگونه می شود قرآن مبهم و

عزیز در مقابل ذلیل است، یعنی قابل تأثر؛ و
ذلت حال تأثر و شکستگی را گویند. قرآن مجید
عزیز است، یعنی ابداً در احکام و آیات آن
شکستگی و بطلان و نسخ راه پیدا نخواهد کرد؛
علوم بشری نمی‌تواند از آن خرده گیرد و در
موضوعات و احکام آن فتوری حاصل کند، و
مانند کتابهای دیگر فرضیه‌هایش دچار اشکال و
بطلان گردد. باطل و خرابی به او راه ندارد، نه
میان دو دستش، تا روز قیامت هر بشری با هر
علمی و با هر تجربه‌ای قدم به میدان گذارد باید

به

عجمی باشد در حالی که رسول ما فصیح و گویا و عربی است؟ بگو ای
پیامبر! آن قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، کتاب هدایت و شفای از
امراض است. و اما کسانی که ایمان نیاورده‌اند، در گوشه‌هایشان سنگینی
است. و این قرآن برای آنها کوری و نابینائی است. آنان کسانی هستند که از
راه دور، مورد خطاب و ندا واقع می‌شوند؛ و از دور چیزی را می‌شنوند.]

مقام عزّ قرآن تسلیم شود، چون دلائلش محکم و متقن و قابل تغییر و تبدیل نیست؛ بر اساس ثبات و استقرار بیان شده و علومش مبتنی بر حسّ و خیال نیست تا با از بین رفتن حسّ و خیال او هم از بین برود. بنابراین تا به حال با ترقّیات علوم مادّی و تجربی، از هیئت و نجوم و طبیعیات و تسخیر نور و امواج و کهربا و شکافتن اتم و حرکت به کره ماه و پیشرفت صنعت و طبّ و سایر علوم از مطالعات روانی و حقوقی و علوم خارج از طبیعت و اتّصال به عالم نفس کسی نتوانسته است موضوعی عالی تر از قرآن و مطلبی ارزنده تر بیاورد.

همه معترفند که نیاز به قرآن دارند

همه تسلیم‌اند و خاضع، و همه معترفند که نیاز به این قرآن دارند؛ و برای خلاصی بشریت از زندان جهل، پیشرفت در این علوم مادّی و طبیعی بدون پیروی از تعالیم عالیّه قرآن فائده‌ای ندارد، بلکه در مشکل به روی مشکل باز می‌کند. این عزّت قرآن است که کلام خداست و در مقابل منطق و فرضیه‌ای خود را نمی‌بازد و عقب نشینی نمی‌کند، و چون چراغ فروزان و شمس جهان تاب در جهان درخشندگی دارد.

و لا من خلفه؛ همچنین آنچه از سابقین از انبیاء
و مرسلین و اولیاء و اُمم و طوائف و حالات آنها و
اقوام مؤمن و کافر تا زمان آدم بیان کرده است آن نیز
صحیح و غیر قابل ایراد و اشکال است. بر تورات فعلی
و انجیل فعلی صدها اشکال عقلی وارد است که
پاسبانان آن از عهدهٔ پاسخ بر نمی‌آیند، و در مقابل
سوالات بجای سؤال کنندگان عقب نشینی می‌کنند و
ذلیل می‌شوند. دین مسیحیت گرفتار تثلیث است، و
تورات از معاد نامی نبرده و فجایعی به انبیاء نسبت
می‌دهد؛ ولی قرآن مجید با عزّت و سیادت مواجه است
و کسی نتوانسته در مضامین و آیات و قصص آن
خرده‌ای بگیرد تا مطلبی را خلاف تاریخ و یا خلاف
عقل در قرآن بجوید. قرآن کتابی نیست که یکسره مردم
را بیم دهد تا سر حدّ یأس، و یا آنها را امیدوار کند تا سر
حدّ طغیان.

خدا می فرماید: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ

لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾.^۱ ای پیغمبر! آنچه از طرف خدا به

تو وحی شده همان حقیقت و واقعیتی است که به پیمبران قبل از تو وحی شده بود که: خدای تو رحیم و آمرزندهٔ مردم است نسبت به مطیعان، و دارای عذابی دردناک است نسبت به طاغیان.

اگر ما این قرآن را درهم و برهم و غیر مفهوم و غیر مبین آورده بودیم مغرضین می گفتند که: چرا آیاتش روشن نیست و مبین و فصیح بیان نشده است؟ می گفتند: کتاب غیر روشن و غیر فصیح برای مردم فصیح اللسان چه فایده دارد؟ بگو ای پیغمبر! دست از این مطالب بردارید، این مطالب به درد شما نمی خورد! این کتابی است که برای مؤمنین که چشم دل خود را باز کرده اند، کتاب هدایت و رهبری به آخرین منزل مقصود، و وصول به اعلی درجه و ذروهٔ انسانیت و مقام توحید است، و شفای دردهای متراکمه و صعب العلاج؛ ولیکن آن کسانی که ایمان نمی آورند در گوشهای آنان پارگی رخ داده و کوری چشم آنها را بسته، نه می توانند آیات خدا را بشنوند و نه

^۱ سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۳: [ای پیغمبر! به تو گفته نشده است مگر همان چیزی که به انبیاء و مرسلین پیش از تو گفته شده است؛ که تحقیقاً پروردگار تو صاحب غفران و گذشت، و صاحب پاداش و عقوبت سخت است!]

می‌توانند ببینند. کافری که از قرآن إعراض کرد
جز پارگی گوش دل و کوری چشم دل که ابداً
قابل إصغاء و رؤیت نیست چه بهره‌ای دارد! آنان
از مکان دوری آواز به گوششان می‌رسد غیر
مفهوم، به خلاف مؤمنینی که بواسطه پیروی از
قرآن در آستان قرآن قرار گرفته و تمام قرآن را با
حسّ و عقل خود ادراک می‌کنند و خوب
می‌فهمند، جان آنها روشن شده و عقل آنها کامل
گشته است. در کافی مرحوم کلینی با إسناد
خود نقل می‌کند در ضمن حدیثی که:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:**

القرآن هدى من الضلالة ...

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **القرآن هدى من الضلال وبيان من العمى و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و ضياء من الأحداث^١ و عصمة من الهلكة و رشد من الغواية و بيان من الفتن و بلاغ من الدنيا إلى الآخرة، و فيه كمال دينكم، و ما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار.**^٢

و مرحوم كلینی ایضاً نقل می کند از سماعه بن

مهران، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: **إنَّ العزیز الجبار أنزل علیکم کتابه و هو الصادق البار، و فيه خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبر السماء و الأرض و لو أنکم من یخبرکم عن ذلك لتعجبتم.**^٣

و لذا کسی که به قرآن متکی باشد عزیز است

^١ هكذا في نسخة الكافي ولكن في المحجة رواه الاجداث نقلاً عن الكافي.

^٢ الكافي، ج ٢ ص ٦٠٠: [حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته اند که: قرآن هدایت است از گمراهی و ضلالت، و مبین و روشننگر است از کوری و جهالت، و حافظ و نگه دار است از لغزش و عثرت، و نور است از تاریکی و ظلمت، و نوربخش است از وقایع حادثه و آفات و فتن مضله و بدعت های بی سابقه، و مانع است از نابودی و هلاکت، و رشد است از تباهی و فساد و غوایت، و واضح کننده و آشکارا سازنده است از فتنه ها و آزمایش های مبهم و گنگ که بر بشر روی می آورد، و بلاغ و کفایت است برای طی عالم دنیا تا آخرت. و در قرآن است کمال دین شما! و از قرآن به هیچ چیز عدول نمی شود مگر به سوی آتش!]

^٣ همان مصدر، ص ٥٩٩: [حضرت صادق علیه السلام گفتند: حقا که خداوند عزیز و جبار که دارای صفت استقلال و عزت و اتکاء به خویش است، در حالیکه نیز دارای صفت صدق و فیضان رحمت و ریزش خیرات و برکات است؛ بر شما کتاب خود را فرود آورده است؛ جریانات و وقایع و اخبار شما، و خبرهای کسانی که قبل از شما بوده اند، و خبرهای کسانی که بعد از شما خواهند بود، و خبرهای آسمان و زمین در آن موجود است. به طوری که اگر کسی از آن جاها نزد شما بیاید و برای شما از آنها خبر بیاورد، در تعجب می افتید که چطور این خبرهای قرآن با آن گفته های مخبر تطبیق نموده و هیچ کم و کاستی و هیچ تغییر و تحریفی در آن نیست؟]

و غیر او ذلیل . کسی که به قرآن دل بسته باشد در

ایمنی است و غیر او در خوف .

از کلینی است با إسناد خود از حضرت امام

جعفر صادق علیه السّلام:

كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] لِأَصْحَابِهِ: اَعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَةٍ.^۱

و ایضاً کلینی با إسناد خود حدیث می کند از

زهری:

قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ، فَكُلَّمَا فَتَحَتْ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا.^۲

و ایضاً مرحوم کلینی روایت می کند از سفیان

بن عیینه از زهری قال:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰: [از جمله وصیّت‌های امیرالمؤمنین علیه السّلام به اصحاب خود این بود که می گفت: بدانید قرآن چراغ هدایت است در روز، که هر عملی را که انجام می دهید، آن برنامه کار و راهگشا و اسوه برای کار شماست! و نور شب تاریک و پر ظلمت است که همین که همه در خواب رفتند، شما با تلاوت آن گاه و بیگاه، در نمازهای شب با خواندن سوره‌های بزرگ و آیات عجیب؛ در عالمی از نور و صفا و سرور و تجرّد و بساطت وارد می شوید. و با خواندن هر آیه‌ای به باغی جداگانه ورود می‌نمائید، و عقبه تاریک و کریوه ظلمانی را با نورافکن و پروژکتور آنچنان ضیاء و قدرتی نورانی می‌بخشید که چشم‌ها را خیره کند و این شب تاریک سپری شود. و تا طلوع صبح و سپیده فجر صادق که شعاع نور خورشید از پشت افق، طلیعه ورود شمس را نوید دهد، شما ابداً در تاریکی نبوده‌اید، و اصلاً احساس ظلمت را نکرده‌اید؛ گرچه در نهایت فقر و مشکلات مادی و زندگانی طبیعی بوده باشید! ولی معذک درون شما روشن است، و باطن شما و ذهن شما به انوار آیات قرآن منور است!]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹: [شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام که می گفت: آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های دانش‌اند؛ بنابراین هر گاه خزینه‌ای را بگشائی، سزاوار است که به آن چه در درون آن است نظر کنی!]

اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ؛ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَرَأَ ﴿مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ﴾^۱
يُكْرِّرُهَا حَتَّى كَادَ أَنْ يَمُوتَ.

انسان با قرآن غنی و بدون آن فقیر است

انسان با قرآن غنی است چون علوم واقعیّه را به انسان می آموزد، و بدون قرآن فقیر است گرچه تمام کتابخانه های دنیا را دیده و کتابها را مطالعه نموده باشد؛ در عین حال فقیر است چون از علوم تخیلیّه تجاوز نکرده و به علم حقیقی دست نزده است.

مرحوم کلینی با اسناد خود نقل می کند از

معاویه بن عمّار، قال:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ وَ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ وَ إِلَّا مَا بِهِ غَنِيٌّ.^۲

قرآن کتابی است عمیق که هر چه انسان بیشتر مطالعه کند و دقت نماید بیشتر می فهمد. و علاوه فهم باطن و حقیقت قرآن احتیاج به تزکیه و طهارت دارد؛ آنطور نیست که فقط به مطالعه بتوان به حقیقت و عمق قرآن رسید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْجِ النَّجْمِ * وَإِنَّهُ لَلْقَسَمِ لَو تَعْلَمُونَ

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲: [حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفتند: اگر آنچه از مردمانی که در میان مشرق تا مغرب جهان هستند بمیرند (و من تک و تنها، و بدون یک انیس و مونس زنده بمانم) ابداً برای من وحشت و هراسی رخ نمی دهد، بعد از آنکه قرآن با من است و عادت او اینطور بود که چون ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را می خواند، آنرا تکرار می نمود تا به حدی که نزدیک بود بمیرد و جانش از قالب برون رود.]

^۲ همان مصدر، ص ۶۰۵: [حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: کسی که قرآن را قرائت کند، او سرمایه دار و غنی و بی نیاز است، بطوری که دیگر فقری را به دنبال ندارد. و گرنه غنا و بی نیازی برای وی نیست.]

عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ
* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿١﴾

برای رسیدن به حقیقت قرآن باید به حقیقت

طهارت رسید

بنابراین کسی که می‌خواهد به حقیقت قرآن پی

برد باید به حقیقت طهارت مطلق رسیده باشد، به

تبعیت قرآن از عالم نفس اماره عبور کرده و چشمش به

جمال ازلی افتاده و به مقام توحید رسیده باشد؛ و الا

سایر مردم هر کس به اندازه فهم و قدرت عقل و

همچنین به اندازه تقوی و طهارتی که حاصل کرده، به

همان اندازه از علوم قرآن بارگیری می‌کند. هر کس

کسب تقوی و طهارت کند عقلش قویتر و به درجه

بهتری از قرآن رهنمائی می‌شود، آن درجه بصیرت

^۱ سوره الواقعة (۵۶) آیه ۷۵ الی ۷۹: [پس سوگند اکید یاد می‌کنم به محل‌ها و مکانهای نزول و سقوط ستارگان (یا آیات قرآن، و یا حرکت و مواجهه اولیای مقرب خداوند در برابر حضرت حق) و این قسمی است که اگر بدانید، بسیار عظیم است؛ که حقاً و حتماً این کتابی است خواندنی و گرامی و رفیع المنزله و بلند پایه، که در کتاب پنهان و لوح محفوظ سر حق می‌باشد. و کسی نمی‌تواند به آن برسد و آنرا مس کند مگر پاکیزه شدگان و طهارت یافتگان.]

بیشتری به او داده موجب کسب تقوی و عقل بیشتری می‌گردد، آن تقوی و عقل قویتر او را به فهم مرتبه‌عالیتری از قرآن دعوت می‌کند؛ و همین طور درجات و مراتب فهم قرآن مانند درجات نردبانی است که رسیدن به هر يك از آنها مستلزم عبور از پله قبله است و پله قبله معدّ و ممدّ و وصول به پله بالاتر، و هكذا إلى أن نصل إلى السّطح، فهو نُورٌ عَلَى نُورٍ.^۱

شفاعت قرآن در روز قیامت با نیکوترین وجه

مرحوم کلینی با إسناد خود از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت می‌کند:

قَالَ: يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ صُورَةٌ فَيَمُرُّ بِالْمُسْلِمِينَ فَيَقُولُونَ: هَذَا الرَّجُلُ مِنَّا! فَيُجَاوِزُهُمْ إِلَى النَّبِيِّ، فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا! فَيُجَاوِزُهُمْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا! حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ عَزَّوَجَلَّ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ وَأَسْهَرْتُ لَيْلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَفُلَانُ بْنُ

^۱ [همینطور تا اینکه به پشت بام برسیم پس قرآن نور است بالای نور دیگر (و دارای درجات مختلف نور است). مترجم]

فُلَانٍ لَمْ أَظْمَأْ هَوَاجِرَهُ وَ لَمْ أَسْهَرِ لَيْلَهُ! فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ عَلَىٰ مَنَازِلِهِمْ؛ فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُونَهُ؛ فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: اقْرَأُوا أَرْقَاهُ قَالَ: فَيَقْرَأُ وَ يَرْقَى حَتَّىٰ يَبْلُغَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنَزَلَتَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ فَيَنْزِلُهَا.^۱

لذا سزاوار است که مؤمن تا هنگامی که به حقیقت قرآن نرسیده و از معانی باطنیه قرآن اطلاع پیدا نکرده، دست از خواندن و دقت کردن و تأمل و تفکر در آیات آن، و از تزکیه و تطهیر نفس و عبادات موصله بر ندارد تا آنکه به مراد خود برسد.

مرحوم کلینی نقل می‌کند با إسناد خود از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قال:

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۱: [آن حضرت گفتند: قرآن در روز قیامت می‌آید در حالی که از جهت شمائل و حسن صورت، دارای بهترین و زیباترین منظر است. آنگاه از جلوی مسلمانان عبور می‌کند، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! پس از نزد آنها می‌گذرد تا به نزد پیامبران می‌رسد، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! و سپس از نزد آنها نیز می‌گذرد تا به نزد فرشتگان مقرب می‌رسد، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! و پس از آن نیز از نزد آنها می‌گذرد تا می‌رسد به پروردگار عزّت عزوجلّ. در این حال می‌گوید: ای پروردگار من! فلان پسر فلان؛ من روزهای گرم تابستان او را به خواندن قرآن مشغول کردم، و شبهای او را به خواندن قرآن به بیداری پایان دادم! (در زمانی که در دار دنیا زندگی داشت.) و اما فلان پسر فلان؛ من هیچیک از روزهای گرم او را به خواندن قرآن سپری ننمودم، و شبهای او را به خواندن قرآن نگذراندم! خداوند تبارک و تعالی خطاب می‌کند به قرآن که: اینک تو آنها را بر حسب درجات و مراتبشان، در بهشت در منازل خاص خودشان داخل کن! در این حال قرآن بپا می‌خیزد، و مردم مؤمن قاری قرآن به دنبال او راه می‌افتند؛ و به مؤمن می‌گوید: بخوان و بالا برو! حضرت فرمودند: پس مؤمن می‌خواند و بالا می‌رود؛ تا هر کس از مؤمنینی که قرآن خوانده بود، به منزل خودش که طبق آیات قرآن برای او معین شده است می‌رسد. در این صورت آن مؤمن قاری قرآن، در آن منزل فرود می‌آید.]

کلام امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

صبح عاشورا^٢ حضرت سید الشهداء علیه

السلام بر شتری بلند بر نشست و قرآنی را باز نموده

بر فراز سر گذاشت و به میان دو صف آمد و با صدای

بلند ندا در داد که: میان من و شما کتاب خدا شاهد

و حاضر است و جد من رسول خدا ناظر است؛ و

نادی باعلی صوته:

يا أهل العراق! و كلُّهم يسمعون؛ فقال: أيها الناس اسمعوا قولي و لا تعجلوا حتى أعظكم بما يحقُّ لكم على و حتى أعذر إليكم، فإن أعطيتُموني النصف كنتم بذلك أسعد و إن لم تُعطوني النصف من أنفسكم فأجمعوا رأيكم ﴿ثم لا يكنّ أم رُكُم عليّ كم غمّة ثم أقصوا إليّ و لا تُنظرون﴾^٦، ﴿إنّ و لّٰى اللّٰه الّٰذی نزل الّٰل کتب و هو یتولّى الصّٰلحین﴾^٧ ثم قال: أما بعد فأنسبوني فانظروا من أنا؟ ثم ارجعوا الى أنفسكم و عاتبوهم، فانظروا هل يصلح لكم قتلي و انتهاك حرمتي؟ ألسنت ابن بنت نبيكم و ابن وصيه و ابن عمه و أول المؤمنين لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بما جاء به من عند ربه؟! أو ليس حمزة سید الشهداء عمي؟! أو ليس جعفر الطيار في الجنة بجناحين عمي؟! أو لم يبلغكم ما قال رسول الله صلى الله

عليه و آله و سلم لي و لأخي: هذان سيّدا شباب أهل الجنة؟! فإن صدقتُموني بما أقول و هو الحقّ و الله ما تعدّت كذباً مذ علمت أنّ الله يمقت عليه أهله، و إن كذبتُموني فإن فيكم من إن سألتُموه عن ذلك أخبركم، اسألوا جابر بن عبد الله الأنصاريّ و أبا سعيد الخدریّ و سهل بن سعد الساعديّ و زيد بن أرقم و أنس بن مالك يُخبروكم أنّهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لي و لأخي: أما في هذا حاجز لكم عن سفك دمي؟! و

^١ هكذا في نسخة الكافي، ولكن في المحجّة نقلاً عن الكافي: في تعلّمه.

^٢ الكافي ج ٢، ص ٦٠٧: [برای مؤمن سزاوار است که از دنیا نرود مگر آنکه قرآن را یاد گرفته باشد، و یاد در حال یاد گرفتن (و یا یاد دادن) آن بوده باشد].

^٣ ناسخ التواریخ، ج ٢ (حضرت سید الشهداء) ص ٢٢٩.

^٤ إرشاد مفید، ج ٢، ص ٩٧.

^٥ (خ ل) يلحق.

^٦ سورة يونس (١٠) ذیل آیه ٧١.

^٧ سورة الأعراف (٧) آیه ١٩٦: [بدرستی که ولی من خداست، آن کسی که کتاب را فرو فرستاده است؛ و او ولایت صالحان را دارد].

ثم قال لهم [الحسين عليه السلام]: فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا أَفْتَشْكُونُ أُنَى ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟! فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ! وَيَجُكُّمُ أَنْطَلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ فَأَخَذُوا!^١ لَا يَتَكَلَّمُونَهُ. فَنَادَى: يَا شَبَثَ بْنَ رَبِيعٍ يَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ يَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ! أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أَيْعَتِ الثَّمَارُ وَاحْضَرَّ الْجَنَاتُ^١ وَإِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجَنَّدٌ؟ فَقَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ: مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ؟ وَلَكِنْ أَنْزَلَ عَلَيَّ حُكْمَ بَنِي عَمِّكَ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَرُوكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ. فَقَالَ هُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ! لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُقْرِ لَكُمْ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ!^٢ ثُمَّ نَادَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! ﴿وَإِنِّي عُذَّتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرَوْهُمُونَ﴾^٣ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.

در اینحال حضرت از آن شتر بلند بالا پیاده شد

و امر کرد که عقبه بن سمعان او را عقال و دست بند

زند؛ إلى أن قال:

و نادى عمر بن سعد: يا ذریدُ اذنِ رأيتك! فأدناها ثم وضع سهمه في كبد قوسه

^١ الجنان (خ ل).

^٢ خ ل: لا أفرُّ فرارَ العبيدِ.

^٣ سوره الدخان (٤٤) آیه ٢٠.

^۱ ناسخ التواریخ (حضرت سید الشهداء علیه السلام) ج ۲، ص ۲۵۷: [و به بانگی بلند به طوری که همگی از لشگریان بشنوند. ندا در داد: ای مردم! گفتار مرا بشنوید! و در کشتن من شتاب موزید، تا اینکه من شما را موعظه‌ای کنم و پندی دهم به آنچه گفتن آن و تذکر آن حقی است ثابت برای شما بر عهده من و بر ذمه من! و تا اینکه راه عذر خود را از آمدنم به سوی شما برایتان شرح دهم!

اگر شما عذر مرا پذیرفتید و گفتار مرا تصدیق نمودید و خودتان به من انصاف دادید! (یعنی از در عدالت و انصاف و راه آن وارد شدید!) این برای سعادت شما بهتر است؛ و دیگر از برای شما حجّتی برای کشتن من، و راهی برای أخذ و دستگیری من نخواهد ماند! و اگر شما عذر مرا نپذیرفتید؛ و با انصاف با من عمل ننمودید؛ و حجّت مرا کافی ندانستید؛ پس در آن هنگام، رأی خود و همراهان و شریکان خود را روی هم انباشته و گرد آورید؛ تا آن که کار شما، و نظر و تدبیر شما، و عاقبت امر شما، بر شما پوشیده نماند؛ سپس بدون، هیچ مهلتی به من پردازید؛ و کار خودتان را درباره من یکسره نمائید!

بدانید که حقاً صاحب اختیار و ولی من خداست که: قرآن کریم را بفرستاد؛ و او صاحب اختیاری مردمان صالح را می‌نماید.

اما بعد، نسب مرا بیاد آرید! و ببینید: من که می‌باشم؟! و سپس به خود و به نفوستان بازگشت کنید؛ و آن را سرزنش کنید، نظر کنید که: آیا مصلحت شما هست که مرا بکشید؟! و حرمت مرا پاره کنید؟! آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟! و پسر وصی او، و پسر عموی او، و اولین از مؤمنین که رسول خدا را به تمام آن چه را که از جانب خدا آورده بود، تصدیق نمود؛ نیستم؟! آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟! عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر که در بهشت، با دو بال خود در پرواز است، عموی من نیست؟!!

آیا به شما نرسیده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، درباره من و برادرم که: این دو، دو سید و سرور و سالار جوانان اهل بهشتند؟!!

پس اگر گفتارم را تصدیق کردید و این گفتار حق است، سوگند به خدا از وقتی که دانستم که خداوند گوینده دروغ را مبغوض دارد؛ سخن از روی تعمد به دروغ نگفتم و اگر گفتارم را تکذیب کردید، اینک در میان شما از اصحاب رسول خدا هستند کسانی که اگر [ادامه در صفحه بعد]

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از آنها پرسید، به شما بگویند.

مجلس چهارم: تفسیر آیه ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾

پرسید از: جابر بن عبدالله انصاری، و ابوسعید خدری، و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک، آنها به شما خبر می دهند که: این کلام را از رسول الله شنیده‌اند، درباره من و برادرم! آیا در این مطالب، حاجز و رادعی برای شما از ریختن خون من پیدا نمی شود؟!

حسین علیه السّلام گفت: اگر در این شک دارید؛ آیا در این هم شک دارید که: من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟! سوگند به خدا: در میان مشرق و مغرب عالم پسر دختر پیغمبری در میان شما و در میان غیر شما، جز من کسی نیست!

ای وای بر شما! آیا شما به خونخواهی کشته‌ای را که از شما کشته‌ام، از من مطالبه خون او را می کنید؟! و یا مالی را که از شما برده‌ام؟! و یا به تلافی و قصاص جراحی را که وارد کرده‌ام؟! همه لشگر، سکوت کردند؛ و هیچ پاسخی ندادند.

حسین علیه السّلام ندا کرد: ای شبت بن ربیع! و ای حجار بن أبجر! و ای قیس بن أشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من نامه نوشتید که: اینک میوه‌ها رسیده است؛ و بستانها سرسبز شده است؛ اگر بیائی، به سوی لشگری آماده برای نصرت می آیی؛ که از هر جهت تجهیزاتش تمام و کامل است! پس بیا به سوی ما!

قیس بن أشعث گفت: ما نمی دانیم: چه می گوئی؟! ولیکن تو بر حکم پسران عمویت (بنی امیه) تنازل کن! و ایشان برای تو غیر از آنچه را که دوست داشته باشی؛ انجام نمی دهند!

در این حال حسین علیه السّلام گفت: نه! سوگند به خدا که: همچون مردمان ذلیل، دست ذلت به شما نمی دهم؛ و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی کشم!

و پس از این ندا کرد: ای بندگان خدا! من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد!

تا اینکه گفت: در این وقت عمر بن سعد فریاد زد: ای دُرید، آن پرچم را نزدیک کن سپس تیرش را در چله کمان گذارد و به سمت خیام سید الشهداء پرتاب کرد و گفت: ای مردم شاهد باشید که من اولین نفری بودم از این لشکر که به سمت خیمه‌های حسین تیر پرتاب نمودم، پس از او سایرین شروع به تیر باران خیمه‌ها نمودند. مترجم]

وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٠﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ
وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱.

«ما کتاب را بر تو ای پیغمبر فرستادیم

در حالیکه واضح کننده و روشن کننده هر چیزی

است، و هدایت و رحمت و بشارت است برای

مسلمانان.»

در این که قرآن کاشف هر رمز و واضح کننده

و حل کننده هر مشکل است روایاتی از ائمه اهل

بیت علیهم السّلام وارد است.

در کتاب کافی با اسناد خود از مرادم از حضرت

صادق علیه السّلام روایت می کند که قال:

إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّىٰ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ
الْعِبَادُ، حَتَّىٰ لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.^۲

^۱ سوره النحل (۱۶) قسمتی از آیه ۸۹.

^۲ فی المقدمة السابعة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۶ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۵۹: [آن حضرت گفتند: خداوند تعالی در قرآن، واضح کننده هر چیزی را نازل نموده است، تا به جائی که قسم به خداوند، خداوند هیچ چیزی را که بندگانش بدان نیاز دارند فروگذار ننموده است، مگر آن که آن را در قرآن فرو فرستاده است. به طوری که بنده ای نتواند بگوید: ای کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود.]

و در همین کتاب شریف با اسناد خود روایت

می‌کند از عمرو بن قیس از حضرت امام محمد باقر علیه

السّلام قال:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ] تَعَالَى لَمْ يَدْعَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.^۱

و همچنین در همین کتاب با اسناد خود نقل

می‌کند از معلى بن خنيس قال:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ] وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.^۲

چگونگی تبیان کل شیء بودن قرآن به نقل

بعض اهل معرفت

مرحوم فیض کاشانی رضوان الله علیه^۳ در

مقدمه سابعه در تفسیر صافی

مطلبی را راجع به معنی تبیان کل شیء از بعضی

^۱ همان مصدر نقلاً عن الكافی: [عمرو بن قیس گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌گفت: خداوند هیچ چیزی را که امت بدان نیازمند باشند فروگذار نکرده است، مگر آن که آن را در کتابش نازل نموده، و برای پیغمبرش علیه السّلام بیان کرده است. و برای هر چیزی، حدّ و اندازه‌ای مقدر فرموده است؛ و برای آن اندازه و حدّ، دلیلی قرار داده است که بدان حدّ رهنمائی کند؛ و برای هر کسی که از آن حدّ و اندازه تجاوز کند نیز قانون و حدّی مقرر فرموده است.]

^۲ همان مصدر نقلاً عن الكافی: [حضرت صادق علیه السّلام گفتند: هیچ امری نیست که مورد گفتگو و اختلاف دو تن باشد، مگر این که اصل آن در کتاب خدا موجود است؛ ولیکن عقل‌های مردمان بدان پایه نمی‌رسد.]

^۳ فی المقدمة السابعة من تفسیر الصافی ص ۵۷.

از اهل معرفت نقل می‌کند که بسیار لطیف و با
واقعیت است، و ما خلاصه آنرا ذکر می‌کنیم:

علم به اشیاء یا از مدارک حسیّه پیدا می‌شود،
بواسطه دیدن و شنیدن خبری و شهادت دادن و
از اجتهاد و از تجربه و امثال اینها، و این علم البتّه
جزئی و محدود بوده بواسطه محدودیت
معلومش، و چون معلومش جزئی است و
محدود و متغیّر البتّه این علم نیز دارای ثبات
نبوده و متغیّر و در دستخوش فنا و فساد خواهد
بود؛ چون این علم تعلق دارد به موجودی در
زمان وجود آن موجود، و معلوم است که قبل از
وجود آن موجود علم دیگری بوده و بعد از فنا و
زوال آن موجود علم ثالثی پیدا خواهد شد.
بنابراین این علم که غالب علوم بشری را تشکیل
می‌دهد متغیّر و فاسد و محصور خواهد بود.

و یا اینکه علم به اشیاء از مدارک حسیّه
نیست، بلکه از علم به اسباب و علل و غایات
اشیاء حاصل می‌شود؛ و البتّه این علم کلی و
بسیط و عقلی است. چون اسباب کلیّه و غایات
کلیّه اشیاء غیر محصور و غیر محدود است؛
چون هر سبب سببی دیگر دارد و آن سبب سبب
ثالثی تا آنکه به مبدأ المبادی و مسبب الأسباب
رسد. و کسی که علم به اصول تسبیبات و مبدأ
اسباب داشته باشد البتّه این علم کلی و غیر قابل

تغییر و زوال است؛ و این اختصاص به افرادی دارد که علم به ذات مقدّس واجب الوجود و صفات جمالیه و حجب جلالیه و کیفیت عمل و مأموریت ملائکه مقربین (که مدبّرین عالم و مسخرین به تسخیر اراده الهیه برای اغراض کلیّه عالم [هستند]) پیدا نموده باشند، و کیفیت تقدیر و نزول صور را از عالم معنی و قضای الهی دریافته باشند. و بنابراین سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات و کیفیت نزول امر خدا در حجب و شبکه‌های عالم تقدیر برای آنها روشن، و روابط موجودات این عالم با یکدیگر برای آنها معلوم است.

بنابراین علم آنها احاطه به امور جزئیّه دارد، و به احوال امور جزئیّه و آثار و لواحق مترتّبّه بر آنها علم ثابت و دائمی و خالی از تغییر و تبدیل دارا می‌باشند. در این صورت از کلیّات به جزئیّات و از علل به معلولات و از ملکوت اشیاء به جنبه‌های مُلکی راه پیدا می‌کنند و از بسائط به مرکّبات پی می‌برند. و در این صورت از انسان و حالات او و نفس و روح او، و همچنین از آنچه موجب رشد و رقاء اوست به عالم قدس و حرم الهی و مقام طهارت مطلق خبر دارند؛ کما آنکه از آنچه موجب کثافت و تیرگی نفس و رذالت و دنائت نفس و شقاوت و موجب پائین آوردن اوست به أَظْلَمِ الْعَوَالِمِ که همان سطح بهیمنیت است اطلاع و علم کلیّ ثابت دارند. و بنابراین تمام امور جزئیّه را از آینه آن نفس کلیّ می‌بینند، و به تمام موجودات محدوده و متغیّره از جنبه کلیّت و ثبات می‌نگرند.

و این علم مانند علم خدا و انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ملائکهٔ مقربین است که به تمام موجودات ماضیه و مستقبله و کائنه علم ضروری حتمی دارند؛ که آن به تجدّد حوادث و تکثّر

موجودات متکثر نبوده، بلکه بسیط و مجرد و کلی و محیط است. و کسی که کیفیت این علم را درک کند معنی قول خدا را که در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ خوب درک می‌کند، و می‌فهمد که قرآن کتابی است که علومش کلی است و با تغییر زمان و مکان و تجدّد حوادث متغیّر نمی‌گردد و زائل نمی‌شود، و با پیدایش مرامها و مسلکها و بوجود آمدن تمدنهای متنوع ابداً تغییری ندارد؛ آنوقت تصدیق حقیقی می‌کند که هیچ امری نیست إلاّ آنکه در قرآن از همان جنبه کلیت و ثبات به او نظر شده، و در تحت حکم و قانون عامی بیان گردیده است. و بنابراین اگر شخص آن امر بنفسه در قرآن مجید مذکور نباشد به مقدمات و اسباب و مبادی و غایات او مسلماً ذکر شده؛ و البته به این درجه از فهم قرآن افراد خاصی پی می‌برند و عجائب و اسرار و دقائق و احکام مترتبه بر حوادث را درمی‌یابند که علم آنها

از محسوسات گذشته و به علوم کلیه حتمیه ابدیه رسیده باشند.

و در روایت معلی بن خنیس که ذکر شد: ما من امرٍ یختلفُ فیهِ اثنانِ إلاّ و له أصلٌ فی کتابِ اللّهِ [عزّوجلّ] ولکن لا تبلغُهُ عقولُ الرّجالِ، این معنی خوب منظور است که: اولاً اصل و کلیت هر امر در قرآن مجید هست. دوم آنکه علت عدم بلوغ عقول رجال بواسطه نرسیدن به آن علم کلی است، و اما اولیای خاصّ و مقربان درگاه او از این حقیقت آگاهی دارند؛ (انتهی محصله مع توضیح منّا).

بنابراین اگر تمام افراد بشر از جنّ و انس، بلکه تمام ممکنات که علومشان حسّی است بخواهند مانند قرآن کتابی بیاورند نمی‌توانند؛ ﴿قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَیَّ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا﴾^۱.

و از بیانی که سابقاً نمودیم سرّ این معنی خوب واضح می‌گردد که چرا جنّ و انس، گرچه

^۱ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸: [بگو: اگر هر آینه انس و جنّ با هم گرد آیند برای این که مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند گرچه بعضی پشت و کمک کار یکدیگر گردند].

پشت به پشت یکدیگر دهند و برای آوردن مثل قرآن تشریک مساعی کنند باز هم عاجز و ناتوان خواهند بود. قرآن می‌فرماید نه آنکه مثل قرآن نمی‌توانند بیاورند، بلکه ده سوره مانند قرآن نیز نمی‌توانند بیاورند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا

بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مَفْتَرِيَّتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛^۱ بلکه از آوردن مثل یک سوره نیز عاجزند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ

فِي

رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ
لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ
وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.^۲

^۱ سوره هود (۱۱) آیه ۱۳ و ۱۴: [بلکه این مشرکان و منکران قرآن می‌گویند: محمد این قرآن را از نزد خود ساخته و پرداخته، و به خدا نسبت داده است. بگو ای پیغمبر! شما هم ده سوره مانند این سوره‌های ساختگی و پرداختگی او بیاورید! و از خدا گذشته، هر کس را که در عالم وجود سراغ دارید و در قدرت و استطاعت شما هست، در آوردن این ده سوره به کمک طلبد و از نیروی او بهره‌گیری کنید؛ اگر در این گفتارتان راست می‌گوئید! پس اگر پاسخ شما را ندادند، و از آوردن ده سوره فرو ماندند (با وجود اعانت ما سوی خدا در این کار) بدانید که: این قرآن به علم خدا فرو آمده است؛ و این که هیچ معبودی جز ذات اقدس او نیست! بنابراین، با وجود این پیشنهاد و عجز شما از انجام آن، باز هم شما در راه انکار گام می‌نهدید یا سر تسلیم و اطاعت فرود می‌آورید؟ (و به دین مقدس اسلام و کتاب آسمانی آن قرآن، اقرار و اعتراف می‌نمائید؟!)]

^۲ سوره البقرة (۲) آیه ۲۳ و ۲۴: [و اگر شما در آن چه ما بر بنده خودمان

دعوت قرآن افراد بشر را به آوردن مثل قرآن و همچنین پس از آنکه در مقام تعجیز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل سوره دعوت می‌کند و صریحاً می‌فرماید: «جز خدا از هر کسی می‌خواهید یاری بجوئید و در این امر استنصار نمائید؛ نخواهید توانست!» علت تکذیب کفار و متمرّدین را بیان می‌کند، که آن عدم اطلاع آنان بر حقائق قرآن است و نفهمیدن سرّ مطلب؛ و او آنکه کلام خدا را جز خدا نمی‌تواند بفهمد. و اولیای مقربین که در ذات او فانی شده‌اند، چون هستی آنها رفته و به هستی حق متحقّق شده‌اند از

محمّد به تدریج نازل نموده‌ایم در شکّ و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید! و غیر از خدا آن چه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گوئید؟! پس اگر این کار را نکردید؛ و هیچگاه هم نمی‌توانید بکنید! بنابراین از آتشی که آتشگیرانه آن مردم منکر و معاند می‌باشند، و دیگر سنگ خارا، که خداوند برای کافران تهیّه و آماده نموده است؛ بپرهیزید!]

تأویل قرآن خبر دارند؛ آنها راسخین در علم‌اند،

آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ
الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ۚ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بِعِلْمِهِ ۚ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبُكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۱﴾.

بنابراین هنگامی این متمرّدین می‌فهمند که

این قرآن کلام خداست که تأویلش به آنها برسد،

و آن وقتی است که از علوم حسّی عبور کنند و

کلیّات را درک نمایند. و چون در این دنیا خود

را حاضر برای تلقّی این معنی نمودند، لذا با

ارتحال از دنیا و نسیان علوم مادّی و کشف

^۱ سوره یونس (۱۰) آیات ۳۷ الی ۳۹: [موجودیّت این قرآن، این طور نیست که ساختگی باشد و به طور افتراء به خدا نسبت داده شده باشد؛ ولیکن گفتار خداوند است که مصدّق تمام علومی است که در نزد اوست، از کتب پیامبران پیشین؛ و تفصیل و شرح کتاب کَلِّی الهی است که شکی در آن نیست که از ناحیه پروردگار جهانیان است. بلکه می‌گویند: محمّد این قرآن را پرداخته و به خدا منتسب داشته است. بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر غیر از خدا دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می‌گوئید! ولی حقیقت مطلب آن است که این منکران و جاحدان و معاندان قرآن، چیزی را که پایه دانش آنها بدان نرسیده و احاطه بر فهم و معنای آن نکرده‌اند و حقیقت این ظاهر برای آنان مکشوف نیفتاده است را تکذیب می‌نمایند. و بر همین منوال و طریقه بوده است تکذیب کسانی که پیش از اینها آمده‌اند و پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند. پس ای پیامبر ببین و بنگر که پایان کار ستمگران به کجا خواهد انجامید!]

حقیقت و کلیّات این معنی برای آنها معلوم خواهد شد که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۱.

سبب منع نمودن معاندین مردم را از تعمّق در

قرآن

با توجّه به این اصل کلی که ذکر شد، خوب معلوم می‌شود که معاندین قرآن چرا مردم را از دقّت و بررسی به حقائق و تفسیر و تأویل قرآن منع می‌کنند؛ چون وارد شدن در این وادی آنها را از علوم جزئیّه به علوم حقیقیّه و کلیّه می‌رساند، و در آنجا دیگر دستگاه مجاز اعتباری ندارد. و کسانی که بر اساس مجاز و اعتبارات بر مردم حکومت می‌کنند، برای برقراری پایه‌های حکومت اعتباری خود مردم را در عالم حسّ و خیال زندانی نموده، و نمی‌گذارند به افق انسانیت و فهم مطالب عالیّه و حقائق قرآنیّه دست یابند. مردم اگر به قرآن و تأویل آن راه یابند ولیّ و صاحب نعمت خود را می‌شناسند، و به امام که حقیقت زنده قرآن است عارف

^۱ سوره النّجم (۵۳) آیات ۳ الی ۵: [او از روی دل بخواه و هوای نفس خود سخن نمی‌گوید، نیست قرآن مگر وحیی که به او نازل شده است، و آن وحی را خداوند باتمکین و پر قدرت و قوّت به او تعلیم نموده است.]

می شوند؛ لذا برای آنکه امام معروف و زمامدار آنها نشود حتماً سعی می کنند که علوم کلیه را از دست مردم بگیرند.

کلام تند قیس بن سعد بن عباده انصاری با

معاویه

معاویه^۱ پس از آنکه حضرت مجتبی علیه السلام را به زهر مسموم نمود و در مقام أخذ بیعت برای فرزندش یزید برآمد، با فرزندش یزید برای سفر حجّ از شام بسوی مدینه آمد. مردم انصار بسیار کم به استقبال او رفتند. پرسید: چرا کم آمدند؟! گفتند: چون مردم فقیری هستند، مرکوب نداشتند. معاویه گفت: نواضح آنها چه شد؟ چون نواضح شتران آبکش را گویند، و با این کلام خواست انصار را تعیب کند که آنها در زمره مزدورانند، نه اکابر و اعیان. این سخن بر مجاهد فی سبیل الله، صحابی پر ارزش و عالیقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، قیس بن سعد بن عباده که از انصار بود گران آمد و در پاسخ معاویه گفت که: انصار شتران خود را در غزوه بدر و اُحد و سایر غزوات رسول خدا هنگامی که شمشیر بر تو و پدرت

^۱ الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سلیم بن قیس، ص ۳۱۱، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۷۳.

أبوسفيان مي زدند تا اسلام از

شمشیر آنها غالب گشت و شما نمی خواستید و مکروه داشتید، از دست دادند. ای معاویه تو ما را به شتران آبکش سرزنش می کنی! بخدا سوگند دیدم که در روز بدر شما بر شتران آبکش سوار بودید و با پیغمبر اکرم جنگ می نمودید و می خواستید نور خدا را خاموش نمائید؛ و تو و پدرت اَبوسفیان از بیم شمشیر ما با اکراه تمام اسلام را قبول کردید.

آنگاه قیس زبان به فضائل امیرالمؤمنین گشود و بسیار ذکر کرد و گفت که: بجان خودم قسم که نه از انصار و نه از قریش و نه از عرب و نه از عجم جز علی مرتضی هیچ کس را در خلافت حقّی نیست! معاویه در غضب شد و گفت: ای پسر سعد! این مطالب را از که آموختی، پدرت به تو تعلیم کرد؟ گفت: کسی تعلیم کرد که بهتر از من و بهتر از پدر من است. گفت: آن کیست؟ گفت: آن علی بن ابی طالب، صدیق این امت و فاروق این امت و عالم این امت است، و آن کسیست که درباره او این آیه فرستاده شد: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۱؛ و بسیاری از آیات قرآن که درباره

^۱ سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳: [بگو: کافی است که گواه بین من و شما خدا باشد و کسی که در نزد او علم به کتاب است.]

أمیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است بیان نمود. معاویه گفت: صدیق این امت ابوبکر، و فاروق این امت عمر، و عالم این امت عبدالله بن سلام است. قیس گفت: این دروغ است! بلکه اولی و أحقّ به این اسماء کسیست که خدا دربارۀ او این آیه را فرستاد: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾^۱، و آن کسی که رسول خدا به امر خدا او را در غدیر

خَمَّ نَصَبَ بِهِ خِلَافَتَ فَرَمُودَ وَ دَرَبَارَةَ اُو كَقَت: مَن كُنْتُ مَوَالَهُ وَ اُولَىٰ بِهِ مِّنْ نَّفْسِهِ فَعَلَىٰ اُولَىٰ بِهِ مِّنْ نَّفْسِهِ!^۲ وَ دَر غَزْوَةَ تَبُوكَ فَرَمُود: اَنْتَ مَنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِّنْ مُّوسَىٰ اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!^۳ چُون مَطْلَب

^۱ سوره هود (۱۱) آیه ۱۷ و بقية الآية: ﴿وَمَنْ قَبْلَهُ كَتَبُ مُوسَىٰ اِمَامًا وَ رَحْمَةً اُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾. البينة بمعنى القرآن، و شاهد هو على بن ابي طالب على ما رواه في المجمع؛ فمعنى الآية: الذين كانوا على بينة و هو القرآن و يتبعه شاهد و هو على عليه السّلام ﴿اُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾. [آيا کسی که دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهی از او گواهی بر صدق دعوی او می دهد و قبل از او تورات که کتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوی او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به کتاب خدا ایمان می آورند...]

^۲ [هر کسی که من مولای او هستم و هر کسی که من به نفس او ولایت از خودش قوی تر است پس ولایت علی به او قوی تر است از ولایت او به خود او.]

^۳ [نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون است به حضرت موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.]

بدینجا رسید، معاویه امر کرد تا منادی در مدینه ندا کند که: هر کس در فضایل علی سخن گوید و زبان به مدح او بگشاید و از آن حضرت براءت نجوید خوش هدر و مالش مباح است!

جوابهای زیبای ابن عباس به معاویه که وی را

از تفسیر قرآن نهی کرد

معاویه به جماعتی از قریش در مدینه عبور کرد که از آن جمله عبدالله بن عباس بود؛ همه برای او برخاستند جز ابن عباس. این معنی بر معاویه گران آمد، تا آنکه گفت: من به تمام شهرها نوشته‌ام که زبان از فضایل علی ببندند، تو نیز زبان خود را نگه دار!

گفت: ای معاویه ما را از قرآن نهی می‌کنی؟
گفت: نهی نمی‌کنم. ابن عباس گفت: از معنی و تأویل قرآن منع می‌کنی؟ گفت: بلی قرآن را قرائت کن لکن برای مردم آنرا معنی مکن! ابن عباس گفت: آیا خواندن قرآن واجبتر است یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت: عمل کردن. ابن عباس گفت: اگر کسی معنی قرآن را نداند چگونه عمل کند؟! معاویه گفت: سؤال کن معنی آنرا از کسی که معنی می‌کند به غیر از آنچه تو و اهل بیت تو آنرا معنی می‌کنید. ابن عباس گفت: ای معاویه قرآن

بر اهل بیت ما نازل شده، تو می گوئی من سؤال کنم تاویل آنرا از آل ابی سفیان و آل ابی معیط و از یهود و نصاری و مجوس؟! معاویه گفت: مرا با این طوائف قرین می کنی؟! گفت: بلی! به جهت آنکه ما را نهی می کنی از عمل به قرآن؛ و اگر مردم معنی قرآن را آنطور که باید ندانند هلاک خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید و معنی هم بکنید، لکن آنچه خدا درباره شما نازل نموده به مردم مگوئید!

ابن عباس گفت: خدا در قرآن می فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ معاویه گفت: زبان از

اینگونه کلمات کوتاه کن و اگر ناچار می خواهی قرآن را معنی کنی طوری معنی کن که آشکارا نباشد و مردم اطلاع حاصل نکنند! و این بگفت و به سرای خود رفت و گفت که منادی در کوچه های مدینه اعلان کند که: از عهد و امان معاویه بیرون است کسی که از فضایل علی و اهل بیت او سخنی بگوید! و منشور کرد به تمام شهرها که هر خطیبی بر منبر

^۱ سوره التوبة (۹) آیه ۳۲: [می خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش نمایند، و خداوند جداً ننگه دارنده و تمام کننده نور خود است؛ و اگر چه بر کافرین خوشایند نباشد.]

رود علی علیه السّلام را لعن کند و از او برائت جوید
و اهل بیت آن حضرت را نیز لعن کند.^۱

فجایع بنی امیّه صفحه تاریخ را سیاه کرده است

پنجاه سال در بالای منابر امیرالمؤمنین علیه
الصّلوة و السّلام را لعن می کردند تا در سنه ۹۹
هجری که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید
فرمان داد که دیگر لعن نکنند. فجایع بنی امیّه
صفحه تاریخ را سیاه کرده است. درست
شیاطینی بوده اند که در مقابل نور حقیقت ائمّه
علیهم السّلام قیام کردند: ﴿وَكَذَلِكَ

^۱ این روایت در کتاب سُلیم بن قیس هلالی است، و از ص ۳۱۱ تا ص ۳۱۴
ذکر شده است؛ و بسیاری از علماء آنرا نقل کرده اند، مانند شیخ سلیمان
قندوزی حنفی در ینابیع المودّة، باب ۳۰، ص ۱۰۴؛ و محدث قمی در منتهی
الآمال، ج ۱، ص ۱۷۲.

جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ

هَادِيًّا وَنَصِيرًا^۱. آنها می خواستند اصل اسلام و ایمان

و شجره تقوی و طهارت و حقیقت قرآن و عدالت را

از روی زمین بردارند، و از هر کار که دستشان رسید

کوتاهی نکردند؛ غافل از آنکه ﴿وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَن يُتَمَّ

نُورَهُۥٓ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.

آخر اگر آنها با خصوص حضرت سیّد

الشّهداء علیه السّلام خصومت داشتند، ذراری

رسول خدا را تشنه گذاردن و طفل شیرخوار را

هدف تیر نمودن چه معنی دارد؟! زنان و ذراری

رسول خدا را در شهرها و کوچه‌ها بدون خیمار

و مقنعه در حال ذلّ و استخفاف مورد تماشا و

هجوم جمعیتها و اصناف در آوردن چه معنی

دارد؟! به گردن شخص بیمار غلّ و زنجیر

انداختن و آنها را گرسنه و تشنه در خرابه جای

دادن چه معنی دارد؟! در دل آنها کینه‌هایی بود از

پیشرفت‌های اسلام و قرآن در غزوه بدر و اُحد،

و می خواستند انتقام رسول الله را از فرزندش

بگیرند. هنگامی که اُسرا را وارد شام کردند

یزید در قصر جیرون بود؛ همین که از دور

^۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۳۱: [و اینطور ما برای هر پیامبری، از افراد مجرم یک نفر دشمن قرار داده‌ایم؛ و پروردگار تو در هدایت و نصرت تو برای تو

کافی است.]

نگاهش به سرهای مبارک بر سر نیزه‌ها افتاد شاد

شد و از روی طرب این دو بیت بگفت:

لَمَّا بَدَتُ تِلْكَ الْحُمُولُ

نَعَبَ دُيُونِي

ورود اسراء کربلا به مجلس یزید ملعون

اسرا را که وارد مجلس یزید کردند حضرت

سجّاد به غلّ جامعه بسته بود، و دوازده تن از اسرا

را به یک ریسمان بسته بودند. آنها را با حالتی

فجیع و فظیع داخل مجلس نمودند. یزید رو کرد

به حضرت سجّاد و گفت: حمد خدائی را که

کشت پدر تو را! حضرت فرمود: لعنت بر کسی

باد که پدر مرا کشت! یزید این آیه خواند: ﴿وَمَا

أَصْبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا

عَنْ كَثِيرٍ﴾.^۱ حضرت فرمود: این آیه درباره ما

وارد نشده است؛ آن آیه‌ای که درباره ما وارد شده

است این آیه است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي

الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ

نَبْرَاهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾.^۲ یزید فرمان

^۱ سوره الشّوری (۴۲) آیه ۳۰: [آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیه خود

شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم‌پوشی کرده است.]

^۲ سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۲: [هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و

آفت و فقر و ستم) یا در نفس خویش (چون ترس و غم و درد و الم) به شما

رسد همه در کتاب (لوح محفوظ ما) پیش از آنکه همه را (در دنیا) ایجاد

داد در این حال سر مبارک سیّد الشهداء را در جلوی او در طشتی گذاردند. در روایت است که چون نظر حضرت سجّاد به آن سر افتاد دیگر تا آخر عمر از سر گوسفند غذا نخورد. و چون نظر حضرت زینب بر آن سر افتاد بی طاقت شد و گریبان پاره کرد و با ناله محزونی که دلها را مجروح می نمود صدا می زد:

واْحُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بِنْتَ مَكَّةَ وَمِنَى! يَا بِنْتَ زَمْرَمَ وَصَفَا! يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ!
یا بن سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! [یا بن بِنْتِ الْمُصْطَفَى]!

یزید در نهایت مستی و غرور و خوشی، باده می خورد و ابداً به ناله جگر گوشه زهرا، زینب کبری توجهی نکرد و مشغول خواندن این اشعار شد:

اشعار کفر آمیز یزید در مجلس اُسرا

(۵) وَ قَتَلْنَا الْقَرْنَ

کنیم ثبت است و البته این کار بر خدا آسان است. [بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲؛ لواعج الاشجان، ص ۲۲۲: [ای حسین، ای حبیب رسول خدا، ای فرزند مکه و منی، ای فرزند زمزم و صفا، ای فرزند فاطمه زهراء، ای فرزند سرور زنان عالمیان. مترجم]

این اشعار را می‌گفت و با خیزران خود بر لب
و دندان حضرت می‌زد و می‌گفت: ای حسین
چه خوش لب و دندانی داری!
أبو بُرْزَه سلمی که حاضر مجلس بود و از
صحابه حضرت رسول الله است گفت: وای بر
تو یزید چوبت را از این لب و دندان بردار!
شهادت می‌دهم که رسول الله این لب و دندان
می‌بوسید! و می‌مکید لب و دندان او و برادرش
حسن را و می‌فرمود: شما دو نفر سید جوانان
اهل بهشتید، خدا بکشد کشنده شما را و مهیا
نماید برای آنها دوزخ را!

مجلس پنجم: تفسیر آیه ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ
الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا
يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدِّينِ

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱.

آیاتی در قرآن مجید وارد است که دلالت دارد
بر آنکه قرآن برای خصوص مؤمنین موجب نور
و رحمت و برکت و شفای دلهای آنانست، ولی
برای مردم منحرف و متعدی نه تنها رحمت و
نور نیست بلکه موجب مزید وبال و خسران آنها
خواهد بود.

در اوّل سوره بقره (۲) آیه ۲ می خوانیم: ﴿الْم

* ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ﴾^۲.

قرآن صریحاً راه انسانیت و سلوک را بیان

می کند

البته باید این موضوع را بررسی نموده و

^۱ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۲: [و ما به تدریج، از قرآن فرود می آوریم آنچه
را که برای مؤمنین شفا و رحمت است؛ و زیاد نمی کند برای ظالمین مگر
خسارت را.]

^۲ [الم ای پیامبر! آن است کتاب منزل آسمانی که در آن شکی و ریبی نیست؛
و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.]

دانست که: کتابی که برای جمیع افراد بشر تا روز قیامت فرستاده شده است چگونه نسبت به بعضی موجب رحمت و به بعضی موجب نِقمت است. با مطالعه خود آیات قرآن و معرفی که خود قرآن از خود می‌کند این معنی روشن می‌شود، و او آنکه: قرآن کتاب تشریفاتی و مجازی نیست که تمام صنوف و طبقات را به هر شکل و به هر عنوان بپذیرد و بر عمل آنان صحّه بگذارد، بلکه فرقان است و جدا کننده بین حقّ و باطل: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ

وَالْفُرْقَانِ﴾.^۱ و چون جدا کننده بین حقّ و باطل است و بُرنده بین حقیقت و مجاز و بین واقع و اعتبار ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾^۲، بنابراین صراط مستقیم و راه انسانیت و سلوک، راه توحید و خروج از هوای نفس را صریحاً بیان می‌کند؛ افرادی که مطالب آنرا بپذیرند و با آغوش باز تلقی کنند و به دنبال تعلیمات آن بروند قرآن غذای روح آنان شده، دائماً آنها را

^۱ سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [درحالیکه این قرآن برای مردم هدایت است، و در این هدایت دارای دلایل و براهین ساطعه و شواهد روشن و واضح است؛ و آن کتابی است که فارق بین حقّ و باطل است.]

^۲ سوره الطّارق (۸۶) آیه ۱۳ و ۱۴: [حقّاً و تحقیقاً آیات این قرآن کریم، گفتار برنده و قاطعی است، که بین حقّ و باطل را جدا می‌کند، و گفتار ناشی از مطالب فکاهی و سست که در مواقع غیر قاطع به کار می‌برند؛ و حقّ و باطل در آن آمیخته است؛ نمی‌باشد.]

نیرو می‌دهد تا بسر منزل سعادت برساند، و آنان
که از پذیرش احکام و تعلیمات و معارف او ابا
دارند و راضی نیستند از هواهای شخصی عبور
کرده و در تحت پرتو آن قرار گیرند شقاوت آنها
را ظاهرتر و بارزتر و مخفیّات دل‌های آنها را
روشن خواهد ساخت، و در ظلم و تجرّی و
استنکار و استکبار بیشتر پافشاری خواهند نمود،
و در این صورت بر خسران آنها خواهد افزود.
آنها ابداً نمی‌خواهند دنبال پیغمبر حرکت
کنند و از نفس خود هجرت

کرده به دار الاسلام توحید و فضای واسع معرفت
وارد شوند ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا * وَجَعَلْنَا عَلَى
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ نُفُورًا﴾^۱.

چون پیغمبر اکرم قرآن می خواند و یک
فضای لطیف و واسع را از مرز انسانیت و ارتباط
با حق تعالی و فنای در ذات او را نشان می دهد و
خود در آن عالم غرق می شود، البته آن کسانی که
از امور جزئیّه تجاوز ننموده و از مال و مآل و
هوس و شهوت و غرور دست برنمی دارند کجا
می توانند به دنبال پیغمبر حرکت کنند! لذا در
همان مکان تنگ و تاریک ماده و ماده پرستی
می مانند. پیغمبر در فضای قدس پرواز کرده
است و آیات قرآن او را به عالم لایتناهی اسماء و
صفات الهی عروج داده، و عنقای بلند پرواز
همت او بر فراز آسمان معرفت و صفا به طیران
آمده، آن مسکین زندانی در چاه هوی و هوس و
گرفتار دام اباطیل و شیطنت، و آن مگس

^۱ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۴۵ و ۴۶: [و چون تو قرآن بخوانی، ما در میان تو
و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، حجابی سخت می گذاریم و ما
از پذیرش و فهم آیات قرآن، بر روی دلهای آنها سرپوش هائی قرار می دهیم،
تا نتوانند بفهمند! و در گوش های آنها سنگینی قرار می دهیم. و چون تو
پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد کنی، همگی پشت کنند؛ و با نفرت
و انزجار، دوری گزینند!]

کوتاه‌بین رنجور کجا می‌تواند بدان مکان وسیع
به پرواز درآید! و این همان حجاب محکم و
پرده آهینی است که بین عامل به قرآن و تارک
به قرآن خواهی نخواهی بوجود می‌آید.

مؤمنین دائماً در عروج و صعود، و آن کسانی
که ایمان به آخرت ندارند، یعنی از ظاهر تجاوز
نمی‌کنند ﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

غَفْلُونَ^۱ و عیش و لذت را در چهار دیوار تنگ

و دخمه تاریک هوی و ماده محصور نموده‌اند، دائماً صفات مثبتة خود را از دست داده و سرمایه‌های خدادادی عمر و حیات و عقل را با لذات متغیر تعویض می‌نمایند، و پیوسته از درکات نفس و جهنم نزول می‌کنند. چه حجابی از این بالاتر و چه سدّی از این محکم‌تر! آنها نمی‌خواهند که پیغمبر، خدا را واحد معرفی کند! چون در قرآن مجید خدا را واحد معرفی می‌کند و در ذات و در صفت و فعل یگانه می‌داند، آنها پشت نموده فرار می‌کنند و از این کلمه حقّ نفرت می‌ورزند. چون که برای خود خدایانی ترتیب داده، پدر و مادر و شریک و رفیق و زن و فرزند و حاکم و محکوم، سرمایه و تجارت و زراعت و ... همه خدایان و ارباب آنها هستند؛ آنها چگونه می‌توانند دست از این خدایان شسته و آنها را در خاک نسیان سپرده و دل به خدای واحد قهار دهند؟!

تعلیمات قرآن بر اساس وحدت است

لذا ابدأً تعلیمات قرآن را که بر اساس وحدت

^۱ سوره الروم (۳۰) آیه ۷: [این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند و البته از آخرت غافلند].

است نمی‌پذیرند، چون با زندگی شیطانی و کاخ
استوار بر عالم خیال و با عشق ورزی با مجاز
سازگار نیست. این کتاب حقّ آنها را دعوت به
حقّ می‌کند و آنها بر باطل ایستادگی دارند و علناً
می‌گویند: ای پیغمبر! این قرآنت را عوض کن یا
قرآنی دیگر برای ما آور تا با هوای ما سازگار
باشد و تعدّیات و تجاوزات ما را امضا کند و در
خودکامگی ما را مطلق العنان و آزاد بگذارد!
قرآنی بیاور که برای ارباب شخصیت و اعتبار
مزایائی قائل شود و غنی و فقیر را در یک صف
واحد نیاورد! قرآنی بیاور که کاخ سجدهٔ مردم بر
ما باز باشد و فرمانروائی ما بر آنها ثابت و مستقر!
قرآنی بیاور که ما را دعوت به نیاز و نماز نکند،
ما را به روزه و جهاد امر نکند، ما را به انفاق و
ایثار دعوت نکند، بلکه ما را به شهوت‌رانی و
دست تعدّی به ناموس مردم دراز

کردن و به حقوق ذوی الحقوق تجاسر و تجاوز نمودن و دسترنج ضعفا و بیچارگان را ربودن و به میگساری و دروغ و قمار دعوت کند! خلاصه قرآنی بیاور که امضای مشتبهات نفسانی ما را بنماید، نه آنکه ما را در انجام خواهشهای نفسانی محدود نموده و حریمی را برای دلبخواه ما در هر امری قرار دهد!

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ وَعَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِنكُمْ بِهِ ۗ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ ۱.

ای پیغمبر گرامی! در پاسخ این مردم غافل و محجوب بگو: این کتاب، کتاب توحید است و برای حرکت و عبور شما به افق انسانیت آورده

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۱۵ و ۱۶: [و زمانی که آیات واضح و روشن ما بر آنها تلاوت گردد، آنان که امید دیدار و لقاء ما را ندارند، می گویند: برای ما قرآنی غیر از این قرآن بیاور! و یا این قرآن را به قرآن دیگری تبدیل کن! بگو: من از نزد خودم چنین قدرتی و اختیاری را ندارم؛ تا بتوانم آن را تبدیل نمایم. من پیروی نمی کنم. مگر آنچه به من وحی شده است. من حقا در صورت عصیان و مخالفت از امر پروردگارم، از عذاب روزی بزرگ دهشت دارم.

ای پیغمبر بگو: اگر خداوند می خواست، من این قرآن را برای شما تلاوت ننموده؛ و شما را به محتوای آن مطلع نساخته بودم. من در میان شما مدت مدیدی در عمر دراز خود بودم (و از این قرآن، و این گونه بیانات خبری نبود) آخر چرا شما تعقل نمی کنید؟!]

شده؛ نه آنکه کتاب شرک و تعلیمات بهیمیّت
باشد! این کتاب از جانب خدا آمده و من از نزد
خود نیاورده‌ام و او را انشاء نکرده‌ام تا بتوانم به
رأی و سلیقه خود در آن تصرّفاتی کنم یا او را
عوض نمایم! قلب من چو آئینه‌ای در مقابل انوار
حق تعالی است، و او بر قلب من وحی می‌کند،
و اگر مخالفتی کنم به دست عذاب دردناک او
گرفتارم! بگو اراده خداست و امر او که مرا به
دعوت بدین قرآن خوانده است! و إلاّ قبل از

این مدّت چهل سال در بین شما بودم و با شما صحبت و تکلم داشتم، آیا از من چنین مطالبی شنیدید؟ بلکه نشنیدید! پس بدانید که قرآن کلام من نیست، بلکه وحی خداست که آمده و فعلاً مرا امر به تلاوت و تفهیم آن به شما نموده است.

معنی شفا و رحمت برای خصوص گروندگان

به قرآن

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

اهل دنیا قرآنی می خواهند سازگار با هوای

^۱ سوره الحاقّه (۶۹) آیه ۳۸ الی ۴۸: [سوگند می خورم به هر چیزی که شما می بینید، و به هر چیزی که شما نمی بینید که: این قرآن گفتار فرستاده‌ای است بزرگوار و عالی رتبه؛ و آن گفتار شاعری نیست؛ چه بسیار اندکند کسانی که از شما ایمان آورده و بدین حقیقت معترفند! و گفتار کاهن و متصل به اجانین و نفوس عالم سفلی نیست؛ چه بسیار اندکند کسانی که از شما این معنی را به یاد آورند! فرستاده شده‌ای است از جانب پروردگار عالمیان؛ و اگر این پیغمبر بعضی از گفتارها را از نزد خود بگوید، و به ما نسبت دهد و به ما ببندد؛ حتماً ما با دست قدرت خود او را می گیریم؛ و سپس رگ قلب و حیاتی وی را قطع می نمائیم؛ و هیچ کس از شما نمی تواند حاجز شود؛ و او را از دست ما بگیرد؛ و مانع این عمل گردد، و حقاً این قرآن، کتاب یادآوری است برای پرهیزکاران.]

ابداً پیغمبر از پیش خود نیاورده است تا به دلخواه پیروان در او تصرف کند و تغییر و تبدیل دهد! بنابراین یک عده دست از هوی برنمی‌دارند و طبق غرائز شیطانی و ملکات موروثی و تربیتی، حاضر برای تسلیم و اطاعت قرآن نمی‌شوند، و در این صورت بواسطه عرضه داشتن قرآن بر آنها بر انکارشان افزوده می‌شود، و حجّت بر آنها تمام می‌گردد و روی إعراض و انکار شقاوت آنها ظاهر می‌شود و همین معنی زیادی خسران است؛ و یک عده طبق روح پاک و غرائز رحمانی و ملکات موروثی و تربیتی صالح از تمام شخصیّات خود دست بر می‌دارند و همه

را به راه حق فدا می‌کنند و تسلیم و منقاد اوامر خدا در قرآن مجید می‌شوند، و دائماً آیات خدا در نفس و جان آنها اثر مثبت گذارده، ایمان آنها قویتر و روحشان شادتر خواهد بود. و این است معنی شفا و رحمت برای خصوص گروندگان به قرآن: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱.

در روایتست که در صدر اسلام هر آیه که نازل می‌شد مؤمنین به یکدیگر می‌گفتند که: این آیه چقدر ایمان شما را زیاد نمود و چقدر در روح شما اثر جانفزا گذارد؟ ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كُفْرُونَ﴾^۲.

^۱ سوره الأنفال (۸) آیه ۲: [این است و غیر از این نیست که: مؤمنین کسانی می‌باشند که: چون یاد خدا شود، و ذکری از او به میان آید، دل‌هایشان در خوف و عشق دیدار او می‌طپد؛ و چون آیات خداوندی بر آنها خوانده شود، ایمانشان زیاد می‌شود؛ و بر پروردگارشان توکل می‌نمایند، و امور خود را بدو می‌سپرنند.]

^۲ سوره التوبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۵: [و چون سوره‌ای فرود آید؛ بعضی از منافقین می‌گویند: نزول این سوره موجب زیادی ایمان کدامیک از شما شد؟ آری آن کسانی که ایمان آورده‌اند؛ نزول این سوره موجب زیادی ایمان آنها می‌شود؛ و موجب سرور و بشارت آنها می‌گردد و اما برای آن کسانی که دل‌هایشان به مرض نفاق و کفر و شرک، علیل و دردناک است؛ نزول این سوره، موجب زیادی پلیدی و خبث و زشتی بر روی پلیدی و خبث و زشتی

قرآن چون خورشید درخشنده است

قرآن چون خورشید تابان و درخشنده‌ایست
که چون طالع شود و نور و حرارت آن در فضا
منتشر گردد و به زمین برسد هر موجودی از نور
و حرارت او بارگیری کرده و ذات و طینت خود
را تقویت می‌نماید؛ و در شب تار نه گل بوی

دیرین آنها می‌شود و با حال کفر می‌میرند.]

خود را درست می‌دهد و نه نجاسات و قاذورات
متعفن بوی خبیث خود را اظهار می‌کند، ولی وقتی
خورشید طالع شد و نور و حرارت به گلها رسید،
غنچه‌ها در گلستان باز می‌شود و رائحهٔ عطرآگین
آنها فضا را معطر می‌کند، از طرف دیگر در مزبله
نجاسات نیز بوی خود را ظاهر می‌کند و فضای
لجن آلود باتلاقها و مزابل نیز مملو از بوی تند و عفن
آنها می‌شود. گناه بر خورشید نیست، چون لازمهٔ او
درخشندگی و تابناکی است، گناه از نفس خبیث این
موجودات است که مواد متعفن را در خود ذخیره
نموده‌اند؛ اگر خورشید نتابیده بود و حرارت نرسیده
بود هیچ موجودی اثر نداشت و همه در رتبهٔ واحده
بودند، گل امتیازی بر قاذورات نداشت و گلشن از
گلخن شناخته نمی‌شد.

قرآن که آمد بشر را به دو صف تقسیم کرد:
اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، اهل سعادت
و اهل شقاوت، مؤمن و کافر، بهشتی و جهنمی،
موحد و مشرک، عادل و فاسق، متقی و منحرف.
این فصل و فرقان قرآن است که با آن هر کسی
نمی‌تواند ادعای بیجا کند و منحرفین و
متجاسرین خود را در ردیف اولیای خدا نامبرده

و خود را گل سر سبد عالم معرفی نمایند. کفار
 قریش خوب این معنی را درک کرده بودند، و لذا
 برای خاموش نمودن نور اسلام و قرآن
 شمشیرهای خود را به دست گرفته، برای کشتن
 مسلمین و برانداختن ریشه قرآن جنگ بدر و
 حنین و احزاب و احد برپا کردند، ولیکن
 نتوانستند و پیش نبردند، خدا نور خود را
 خاموش ننمود: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
 بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱
 تا اسلام نیز فتح مکه کرد و عظمت اسلام
 آنطور شد که دیگر کسی

^۱ سوره الصّفّ (۶۱) آیه ۸: [آن کافران می خواهند نور خدا را با دهانهایشان
 خاموش کنند، و خداوند تمام کننده نور خود است و اگر چه کافران ناپسند
 دارند.]

نتوانست مخالفت کند و از این دین مبین إعراض کند، در اینصورت موقعیت او در خطر بود و حیثیت او دچار تزلزل؛ مشرکین قریش (أبوسفیان و اعوان او) ایمان آوردند نه از طیب خاطر، بلکه در غیر اینصورت محکوم به فنا و اضمحلال بودند. پس از حضرت رسول الله دیگر نتوانستند با ظاهر اسلام مخالفت کنند، چون آنقدر اسلام قوی بود که مخالفت آنان مساوق با طرد و لعن آنها می‌شد، و موقعیت بطوری بود که چنین ادّعا و سخنی از آنها معادل با هلاکت و نابودی بتی آنها بود؛ لذا آنها در لباس اسلام متظاهر شدند، ولی باطن همان کفر و نفاق، ظاهر نماز و روزه و حجّ، ولی باطن همان شرک و هوی پرستی و انکار خدا و معاد بود.

در زمان رسول خدا با ظاهر قرآن جنگ

می‌کردند و بعد با باطن آن

در زمان حضرت رسول الله با ظاهر قرآن جنگ کردند، و بعد از رحلت آن حضرت با باطن قرآن و معنی قرآن به ستیز در آمدند. آن قرآنی که پیغمبر به آنها عرضه داشت ظاهر قرآن تنها نبود بلکه معانی قرآن و واقعیت قرآن بود، چون فهمیدند مخالفت کردند. بعد از رحلت آن

حضرت که ظاهر اسلام آنها را گرفته بود با معنی قرآن نبرد کردند و گفتند: قرآن بخوانید ولی معنی نکنید، شأن نزول آیات را نگوئید، خصوصیات را مگوئید، معانی را مبهم بگذارید!

هیچگونه تحریفی در قرآن راه ندارد

أمیرالمؤمنین علیه السّلام به دستور و وصیت قرآن را جمع آوری کرد و معانی و تأویلات آن را مشخص و مبین ساخت و آن قرآن را بر آنها عرضه کرد، گفتند: یا علی ما خود قرآن داریم نیازی به قرآن تو نداریم!

آیا قرآن أمیرالمؤمنین علیه السّلام از نقطه نظر ظاهر با قرآن آنها تفاوت داشت؟ آیا آنها کم و کاستی و یا زیادتی در قرآن نموده و تحریف نموده بودند که با قرآن أمیرالمؤمنین اختلاف داشت؟ نه، چنین نبود؛ چون اولاً طبق کریمه شریفه: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۗ تَنْزِيلٌ مِّنْ

حَكِيمِ حَمِيدٍ،^۱ و ثانیاً طبق آیه مبارکه: ﴿إِنَّا نَحْنُ

نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ﴾^۲ در قرآن مجید تحریفی

از نقطه نظر کمی یا زیادی به عمل نیامده است.

و ثانیاً ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه

علیهم أجمعین این قرآن را امضاء کرده‌اند، و در

موارد روایات متشابهه امر به عرض آنها به کتاب

الله نموده‌اند. اگر در آیات قرآن تحریفی بود از

حجیت ساقط بود و دیگر ابدأ عرض روایت

متشابه به قرآن مجید معنی نداشت؛ چون قرآن

هنگامی سند است و روایات با او مقیاس می‌شود

که همان طور که نازل شده بیان شده باشد.

بلکه اختلاف در تأویل و معانی آیات بود که

أمیرالمؤمنین علیه السلام در این قرآن خود

مشخص نموده بود. شأن نزول آیات را معین

فرموده بود که: مراد از آیات کریمه در سوره هل

أتی از قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ

كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾^۳، تا آیه: ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ

^۱ سوره فصلت (۴۱) ذیل آیه ۴۱ و آیه ۴۲: [و بدرستی که این قرآن هر آینه

کتاب عزیزی است که باطل به آن راه پیدا نمی‌کند نه از مقابلش و نه از

قفایش؛ فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است.]

^۲ سوره الحجر (۱۵) آیه ۹: [ما حقاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو

فرستادیم؛ و ما حقاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌باشیم.]

^۳ سوره الإنسان (۷۶) آیه ۵: [بدرستی که ابرار از کاسه‌هائی می‌آشامند که در

آن کافور ریخته و ممزوج شده است.]

جَزَاءٌ وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا^۱ در شأن علی و

فاطمه و حسنین و فضّه نازل شده، مبین کرده بود

که آیه: **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ**

ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رُكْعُونَ^۲

معنیش چیست، و مراد از کسی که در حال نماز

و در خصوص رکوع زکات می‌دهد و انفاق می‌کند

کیست، معین فرموده بود که مراد از اِکمال دین و

اتمام نعمت در کریمه شریفه: **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ**

دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^۳ کدام است، مشخص

نموده بود که مراد از اُولی الامر در آیه شریفه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۴

ائمّه اهل بیت هستند، و هكذا در جمیع آیات معانی

و تاویل آنها را معین و ذکر کرده بود.

^۱ سوره الإنسان (۷۶) آیه ۲۲: [این بهشت به حقیقت پاداش (اعمال) شماست و سعی و اشتیاقاتان (در راه طاعت حق) مشکور و مقبول است].

^۲ سوره المائدة (۵) آیه ۵۵: [این است و غیر از این نیست که: صاحب ولایت شما خداست؛ و رسول خدا، و کسانی که ایمان آورده‌اند، و اقامه نماز می‌کنند؛ و در حال رکوع زکات می‌پردازند].

^۳ سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۳: [امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم].

^۴ سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۵۹: [از خدا اطاعت کنید، و از رسول خدا و صاحبان امری که از شما هستند اطاعت کنید].

آنها که غصب خلافت کردند البته نمی‌خواستند این معنی را بپذیرند، چون تضاد و تنافی تامّ با روش و سلوک آنها داشت؛ و لذا صریحاً گفتند: قرآن را برای مردم نباید تأویل کرد و حقائق آنرا نباید گفت، تا مردم در کوری و جهالت خود باقی باشند و آنها بتوانند به مقصد و مرام خود رسیده، بر آنها حکومت کنند. لذا جداً مردم را از معنی قرآن و بیان سبب نزول و مصادیق آیات منع کردند. اخباری که از اهل بیت علیهم السّلام راجع به تغییر قرآن رسیده است همین جهت است که ذکر شد؛ و در نامه‌ای که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام به سعد الخیر نوشتند که در روضه کافی مذکور است دو جمله می‌نویسند:

وَ كَانَ مِنْ نَبْدِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهَمْ يَرُوءُونَهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ، وَ الْجُهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يُحْزِنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ؛^۱ الخ.

مراد از تحریف در لسان اهل بیت تحریف به

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۵۳: [و از دور افکندن و رد کردنشان کتاب الله را این بود که: حروف و کلمات و عبارات و آیات و سور و آنچه را که راجع به قرائت بود اقامه کردند و آنرا محکم داشته، بر پا نمودند؛ اما حدود و معانی و مرادها و مقصودها و مفاهیم کتاب را تحریف و تزییع کردند. بنابراین، آنان کتاب الله را روایت نمودند اما رعایت نکردند. و برای مردم جاهل و ظاهراندیش و کوتاه نظر این شگفت‌آور بود که قرآن را برای بیان کردن و روایت نمودن حفظ و نگهداری نموده، پاسداری کنند؛ اما علماء و صاحب خردان در حزن و اندوه بسر می‌بردند که مراعات حقّ قرآن نشده است، و گروه مخالف معنی و مراد از آنرا نادیده گرفته‌اند.]

حدود است نه به حروف

خوب معلوم می‌شود که مقصود از تحریف، تحریف به حدود است نه به حروف، و تحریف به رعایت است نه به روایت. بنابراین همان کفّاری که در جاهلیّت با پیغمبر اسلام روی دعوت توحید و قرآن جنگ داشتند، همانها به لباس اسلام متظاهر شده و با انکار تأویل و معانی قرآن با امیرالمؤمنین علیه السّلام جنگ کردند.

چهره باطنی حکومت شیخین و بنی امیه و بنی

العبّاس

دوران تاریخ حکومت شیخین و بنی امیه و بنی عبّاس خوب نشان می‌دهد که همان جاهلیّت قبل از اسلام در این زمانها بود؛ و فقط و فقط حکومت و دولت اسلام در زمان حیات پیغمبر اکرم بود و پنج سال خلافت ظاهریّه امیرالمؤمنین علیه السّلام! چون نوبت خلافت به عثمان رسید و در شورا روی نقشه و سیاست ماهرانه عمر، امیرالمؤمنین علیه السّلام به خلافت نرسیدند، ابوسفیان که از این قضیه مطلع شد و در آن وقت نابینا بود در مجلس خود پرسید که: آیا بعد از عثمان عمر نیز خلیفه و وصی برای او معین کرده

است یا نه؟ گفتند: نه! اشاره کرد که غیر از بنی اُمیّه در این مجلس نیست؟ گفتند: نه! گفت: ای بنی اُمیّه! نه خدائست نه پیغمبری نه معادی! محمّد با سلطنت و حکومت بازی کرد، فعلاً ریاست در دست شما افتاده، تَلَقَّفُوهَا تَلَقُّفَ الْكُرَّةِ؛^۱ مانند توپِ بازی این ریاست را بربائید!

لذا بنی اُمیّه که روی کار آمدند همان مشرکین بودند. معاویه همان کس بود که علیه رسول الله در جنگ بدر و اُحد حاضر بود؛ حال به لباس اسلام در آمده و در باطن مخالفت با اسلام و قرآن می کند، و با ولایت می ستیزد و می گوید قرآن را معنی نکنند. اگر قرآن را معنی نکنند مردم چه می فهمند؟ امام حقیقت قرآن است و معلّم قرآن. قرآن بدون امام که معلّم است و محیط چه فائده‌ای دارد؟ قرآن بدون امام و معلّم صفر است؛ چون دین بر پایه بصیرت و عمل است، و بدون امام انسان چگونه به قرآن عمل کند؟ درست مانند نسخه‌ای است که از طبیب بگیریم و هر کس مطابق سلیقه خود نسخه را به دوائی خاصّ تفسیر کند؛ این عین هلاکت است.

^۱ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

پیغمبر فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۱

امام و قرآن قابل تفکیک نیست

اصلاً امام و قرآن قابل تفکیک نیست. کسی که

بگوید: كَفَانَا كِتَابَ اللَّهِ^۲ معنیش طرد و نقض کتاب الله

است نه اخذ کتاب الله؛ چون کتاب الله بدون امام

کتاب الله

نیست، آن کتاب آراء و اهواء و تأویلات

خودسرانه است. مگر حجّاج بن یوسف ثقفی که

جنايات او تاریخ را سیاه کرده است کتاب خدا را

^۱ غایة المرام، ص ۲۱۱، از طریق عامّه ۳۹ و از خاصّه ۸۲ حدیث آورده است: [من در میان شما دو چیز نفیس و گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترت من! و حقّاً این دو از هم جدا نمی شوند تا با همدیگر بر من در روز قیامت در کنار حوض کوثر وارد شوند.*

*- این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می کند اولاً در ابتدای صفحه ۱۸۲ و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود لکن عبارت آن چنین است: قال النّبی: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض و در تفسیر الدرالمشثور ج ۶، ص ۷ گوید: و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: إني تارك فيكم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتی اهل بيتی و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما.]

^۲ [کتاب خدا ما را کافست. مترجم]

نمی خواند و بر خود تطبیق نمی نمود و خود را اولی الامر نمی دانست؟ امام جان و روح و حقیقت قرآن است؛ قرآن بدون امام حکم جسد بی روحی دارد، و حکم مشگی خشک و بی آب.

حدیث شریف: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ

پیغمبر فرمود:

أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى.^۱

امیرالمؤمنین می فرماید:

و أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَالصَّنَوِ مِنَ الصَّنَوِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ.^۲

آری آن کسانی که با آن حضرت مخالفت

^۱ ینابیع المودّة، طبع اسلامبول، ص ۲۳۵، و فی ص ۲۵۶، نقلاً عن کتاب مودّة القربی بصورتین؛ و در ینابیع المودّة طبع اسلامبول ص ۱۷۹ گوید: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى: [من و علی از یک درخت هستیم؛ و سائر مردم از درختان مختلفی].

و در ص ۲۵۶ از کتاب مودّة القربی روایت کند که:
عن ابن عبّاس رضی الله عنه رفعه: خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى. * و فی روایة عنه: خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَثْمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُنَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا [بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا] نَجَا وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى. [خدای متعال پیامبران را از درختان مختلف خلق فرمود و من و علی را از یک درخت. پس من ریشه آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان ما برگ های آن درخت می باشند. پس کسی که شاخه ای از شاخه های آن را در دست گیرد نجات می یابد و کسی که آن را رها سازد هلاک و نابود خواهد شد. مترجم]

*- [من و علی از یک درخت آفریده شدیم و سایر افراد از درختان گوناگون. مترجم]

^۲ نهج البلاغة، ج ۳، ص ۷۳، رساله ۴۵: [و نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخی است که از یک بن روئیده است، و مانند ساق دست است نسبت به بازو].

کردند همان بت پرستان و

مشرکین جاهلیّت بودند که بدین صورت درآمدند؛ و ریاست و حکومت خود را در پرتو اسلام می‌دیدند و جنایات خود را در لباس اسلام می‌یافتند.

پیغمبر اکرم فرمود:

يا عَلِيُّ! اَنَا قَاتِلُهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ وَاَنْتَ تُقَاتِلُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ.^۱

۱ روایات مستفیضه از کتب معتبره که در بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۵۵ و ص ۴۵۶ نقل نموده است، و غایة المرام من طریق العامّة عن موفق بن احمد الخوارزمی ص ۳۳ تحت «عنوان العاشر» فی حدیث طویل، و علامه امینی در ج ۷ الغدير در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:

و بهذا عرف النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِقَوْلِهِ: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيًّا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيًّا تَنْزِيلَهُ! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! وَ لَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ؛ وَ كَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا. أَخْرَجَهُ جَمْعٌ مِنَ الْحَفَازِ وَ صَحَّحَهُ الْحَاكِمُ وَ الذَّهَبِيُّ وَ الْهَيْثَمِيُّ كَمَا يَأْتِي تَفْصِيلُهُ؛ انْتَهَى: [در میان شما کسی هست که بر اساس باطن و تأویل قرآن جنگ خواهد نمود همان طور که من برای تنزیل قرآن جنگیده‌ام! ابوبکر گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه! عمر بن خطاب گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه! بلکه او وصله زننده بر کفش است حضرت کفش خود را به علی داده بودند که آن را بدوزد و ترمیم نماید، این روایت را عده‌ای از حافظان حدیث آورده‌اند. مترجم]

[این حدیث شریف با اختلاف در لفظ و معنای واحد به طرق مختلفی در مجامع روایی آمده است:

بحار الأنوار، ج ۲۹ ص ۴۴۱: أَنَا أُقَاتِلُ عَلِيًّا
التَّنْزِيلِ وَ عَلِيٌّ يُقَاتِلُ عَلِيًّا تَأْوِيلًا.

بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۴۵: تُقَاتِلُ عَلِيًّا تَأْوِيلًا
كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيًّا تَنْزِيلًا.

بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۹۹: أَنَا أُقَاتِلُ عَلِيًّا
التَّنْزِيلِ وَ عَلِيٌّ يُقَاتِلُ عَلِيًّا تَأْوِيلًا.

بنابراین در حقیقت، جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل و صفین و نهروان به دنباله و در صف جنگها و غزوات رسول خداست، و به پیروی از جنگ بدر و حنین و أحد و احزاب است؛ چون هر دو بر اساس دعوت به قرآن و توحید، و معاندین قیامشان بر علیه توحید و قرآن بوده است. معاویه علناً بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز منبر مسجد کوفه گفت که: ای مردم! [من با شما جنگ نکردم تا نماز یا روزه و یا حج بجای آورید، بلکه نبرد من با شما برای رسیدن به سلطنت و حکومت بود و اکنون به آرزوی خود رسیدم.^۱

[مترجم]

مجلس ششم: تفسیر آیه ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا

بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۱۶: يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلِيٌّ

التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ التَّنْزِيلِ .

بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۳: أَنَا صَاحِبُ التَّنْزِيلِ

وَأَنْتَ صَاحِبُ التَّأْوِيلِ .

من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مفاد و مقصود از قرآن کارزار می کنی! [بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۸.]

يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿١٤٠﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

چون قرآن حکم حقّ و فاصل بین حقیقت و مجاز و حقّ و باطل است لذا محکی است آسمانی و الهی که مردم را به دو صنف قسمت می کند: یک دسته مؤمنین که موجب شفا و رحمت است برای آنها، و یک دسته ظالمین که موجب خسران و وبال. این محک آسمانی دارای نیرو و قوه ایست که هر صنف را در ذات و صفات خود تقویت می کند؛ چون باران پاک و طاهر آسمانی که بر گل و میوه بیارد آنرا سرسبز و معطر و شیرین می کند، و چون بر خس و حنظل بیارد آنرا تلخ و مسموم و بی فائده می نماید: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّٰ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۲

^۱ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۲: [و ما به تدریج، از قرآن فرود می آوریم آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است؛ و زیاد نمی کند برای ظالمین مگر خسارت را.]

^۲ سوره الأنفال (۸) آیه ۴۲: [تا هر کس که هلاک می شود و در گمراهی و ضلالت معدوم می گردد، از روی حجّت و برهان باشد؛ و هر کس زنده

برای مؤمنین موجب حیات جاوید با سجده و بکاء و تسبیح و تقدیس و بیداری شب و نیاز و دعا با رغبت و رهبت بسوی خدا و طیران روح به عالم توحید و لرزه پوست از شوق لقای محبوب و خوف هجران ساحت مقدّس او می‌گردد: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾^۱.

و در سوره مائده (۵) آیه ۸۳ بکاء و فیضان دموع آنها را بیان می‌کند: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَأَمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲.

و در سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳ رقت قلب و حالات خوش که از ذکر خدا در جوارح و اعضای مؤمنین پدیدار می‌گردد را بیان

می‌شود و به حیات جاودانی و کمال انسانی می‌رسد نیز از روی حجّت و برهان باشد. [

^۱ سوره الفرقان (۲۵) آیه ۷۳: [و آنانند که چون متذکّر آیات پروردگارش شوند و آیات را بر آنها بخوانند و ارائه دهند، کرانه و کورانه بر روی آنها نیفتند؛ بلکه با دیده بصیرت و گوش واعی، دیده و شنیده و قیام نموده ادای حقّ آنها را بنمایند. [

^۲ [و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسّیسن و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است، می‌بینی بواسطه آنچه را که از حقّ شناخته‌اند چشمهایشان از اشک ریزان می‌شود و می‌گویند: بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ بنابراین تو نام ما را در زمره معترفان و مقرّان و گواهان بر حقّانیت رسول خدا و بر حقّانیت قرآن ثبت کن!]

می فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا

مُتَّشِبِهَا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ
ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ ۗ مَنْ يَشَاءُ
وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۙ﴾^۱.

و در سوره سجده (۳۲) آیه ۱۵ و ۱۶ سجده

و تسبیح و حمد آنها را با تجافی و دوری از

بسترهای استراحت در شبان تار و اتصال به

خدمت حضرت حق بیان می کند: ﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ

بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * تَتَجَافَىٰ
جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا
وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۲.

قرآن برای مؤمنین شفا و رحمت، و برای

ستمکاران موجب مزید شقاوت است ﴿وَإِذَا

تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ

^۱ [خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است. کتابی است که تمام آیاتش با هم شباهت دارد. و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار است. بواسطه آن، پوست اندام کسانی که از پروردگارشان در ترس و خشیت هستند جمع می شود و به تکان و لرزه می افتد؛ و سپس پوستهایشان و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام می گیرد و نرم و ملایم می شود. این است طریق هدایت خداوند؛ به هر کس که اراده کند، وی را هدایت نماید؛ و کسی را که خداوند گمراه کند، دیگر از برای او راهنمایی نیست.]

^۲ [فقط کسانی به آیات ما ایمان می آورند که چون بدانها متذکر شوند، برای سجده خداوند بروی زمین افتند، و با حمد و سپاس پروردگارشان تسبیح و تقدیس نموده، او را از ستایش برتر دارند. و ایشانند که استکبار و بلندپروازی و خود بینی ندارند. در شبهای تاریک پهلوهایشان از رختخوابها کناره می گیرد، و پروردگارشان را از روی عظمت و دهشت و از روی امید و رغبت می خوانند. و از آنچه را که ما به آنها روزی داده ایم، در راه ما انفاق می کنند.]

كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ^۱ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ
عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبَتُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذُلِكُمْ النَّارُ
وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۲.

حالات خوشی که نتیجه شفا و رحمت قرآن

است

و در سورهٔ أنعام (۶) آیهٔ ۳۹ کوری دل و کری
گوشهای دل آنها را بیان می‌کند که چگونه در
ظلمات فرو رفته و اِضلال الهی آنها را در زندان
غفلت و جهل محبوس ساخته است: ﴿وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكَّمْ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءُ اللَّهُ
يُضِلُّهُ وَمَن يَشَاءُ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ﴾^۳.

و در سورهٔ محمد (۴۷) آیهٔ ۲۰ نفاق مردمان
مريض القلب و سیاه دل را ذکر می‌کند که با نزول
آیات قرآن و دعوت به جهاد گویا حالت مرگ و

^۱ سَطَى يَسْطُو سَطْوًا و سَطْوَةٌ به و علیه: وثب علیه و قهره.

^۲ سوره الحج (۲۲) آیه ۷۲: [و چون بر این مشرکان آیات واضح و ادلهٔ بیّنه و روشن ما خوانده شود، تو ای پیامبر! در سیمای کفار آثار انکار و رد و اعتراض را می‌یابی، به حدّی که نزدیک است بر مؤمنانی که این آیات را بر آنها می‌خوانند حمله‌ور شوند و با قهر و غضب بر آنها غلبه نمایند. بگو ای پیامبر! آیا من شما را آگاه بنمایم به چیزی که از این بدتر و شرّ آفرین‌تر است؟! آن آتش دوزخ است که خداوند به مردمی که کفر ورزیده‌اند وعده داده است. و البته آن دوزخ گدازان، بازگشتگاه بدی خواهد بود.]

^۳ [و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، کرانند و لالانند، که در ظلمات و تاریکیهای نفس اماره بسر می‌برند. کسی را که خداوند اراده کند، وی را گمراه می‌کند؛ و کسی را که او اراده کند، در راه راست قرار می‌دهد.]

غبار نیستی و پریشانی بر چهره آنها می نشیند و از شدت ترس چشمان آنها به کاسه فرو رفته و گویا آخرین نفسهای زندگی را در حال إغماء و بیهوشی می کشند: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ﴾^۱.

و منافقون که قرآن اُسرار آنها را به باد می دهد و از قلوب و نیات آنان و نقشه های مرموز و حیل و مکرهای آنها خبر می دهد از قرآن گریزانند؛ از ترس آنکه مبدا سوره های نازل گردد و نیات و اراده های باطنی آنها را بیان کند: ﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِءُوا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجُ مَا تَحْذَرُونَ﴾^۲.

و بطور کلی حال منافقین و کفار و مشرکین

^۱ [و کسانی که ایمان آورده اند می گویند: چرا سوره ای که در آن حکم جهاد با کفار باشد نازل نشده است؟! و چون سوره ای محکم و صریح نازل شود و در آن ذکر جنگ و کشتار و امر به بسیج و حرکت باشد، تو ای پیغمبر ما! می بینی آنان را که در دلهایشان مرض نفاق است، بر روی تو با چهره دگرگون و منقلب که از ترس مرگ بیهوش شده اند می نگرند. آری! مرگ و نابودی برای آنها سزاوارتر است.]

^۲ سوره التوبة (۹) آیه ۶۴: [منافقین از آن می ترسند که ضمیر و نیت خاطر آنها و از عقیده و عزم و فسادی که دارند، پرده بردارد و آنان را آگاه کند. بگو ای پیغمبر به منافقین: شما اینک استهزاء و مسخره خود را بنمائید، که تحقیقاً خداوند همین کار را خواهد کرد و از این امری که از آن در هراسید خبر خواهد داد؛ و از نیات و تصمیم های فاسد شما علیه رسول ما و مسلمین، شما و همه را در آیات قرآنیّه مطلع خواهد نمود.]

حال شخص کور و کوری است که صماخ او پاره شده و اصلاً این ندای الهی به گوش دل او نمی‌رسد، لذا همیشه از قرآن گریزان است:

﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيٰتُنَا وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱.

آنها با تمام قوا با قرآن مجادله و مخاصمه می‌کنند و خود گریزان و قوم خود و اتباع خود را از قرآن دور می‌کنند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾^۲.

دو لباس پوشیدن منافقین به حسب مقتضیات

زمان

البته چون معلوم است که انکار و إعراض آنها از قرآن به جهت معنی و عمل و حقائق قرآن است، بنابراین همان افرادی که در لباس شرک با قرآن معارضه می‌کردند پس از آوردن اسلام

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۷: [و چون بر آنان آیات ما خوانده شود، از روی استکبار و خودپسندی پشت کرده گوئی اصلاً نشنیده‌اند؛ گوئی پرده صماخ دو گوششان پاره است و نمی‌شنوند. بنابراین، آنها را از عذاب دردناک بر حذر دار!]

^۲ سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶: [و آنان که کفر ورزیده‌اند گفتند: به این قرآن گوش فرا مدهید، و در آن سخنان بیهوده و غلط درآمیزید؛ به امید آنکه بر محمد و مسلمین پیروز شوید!]

ظاهری و عدم قبول واقعی در این لباس متظاهر شده بر علیه قرآن قیام کردند. حَقّاً روح شیطنت و فکری در آنها واحد بوده و برای انجام مقاصد دنیّه خود به حسب مقتضیات دو لباس پوشیدند: در آن وقتی که کفر و شرک قدرت داشت و ریاست و حکومت خود را در آن زمینه استوار می‌دیدند علناً به عنوان حمایت از بتها عَلَم هُبَل و لات و عَزَى بر دوش کشیده، فریاد اَعْلُ هُبَل آنها صحنهٔ اُحد را پر کرده بود، و هنگامی که دیگر نتوانستند در آن زمینه پافشاری کنند و با فتح مکه در سنهٔ هشتم از هجرت قدرت و عظمت اسلام همه جا را گرفت به لباس اسلام در آمده، همان نیزه و شمشیر را برداشته و با حقیقت قرآن که مقام مقدّس ولایت است و حامی اسرار و مبین تأویل و معنی قرآن به جنگ درافتادند. اینها بصورت ظاهر خود را تابع قرآن دانسته و مردم را از معنی قرآن منع کردند، و آیات متشابهات که غیر از اُولوالعلم را برای درک معانی آن راهی نیست به نظر خود تفسیر و تعبیر نمودند، و کردند با کتاب خدا آنچه کردند.

تفسیر آیه و الرّاسخون فی العلم یقولون آمنا به

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ ۗ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱

خدا در این کریمه شریفه از سوء نیات آنها خبر داده است: «خداوند کتاب را بر تو ای پیغمبر فرو فرستاد، بعضی از آیات او محکم و ظاهر است و در رسانیدن مقصود احتیاج به تفسیر و تأویل ندارد، بلکه عامه مردم مراد را می فهمند، و یک دسته دیگر از آیات متشابه است، یعنی در رسانیدن به مقصود انسان را دچار اشتباه می کند، معنی و تأویل آن ظاهر نیست. آن کسانی که در دل آنها میل و انحراف به بطلان و توجه به هوای نفس و شیطان است از آیات متشابهه پیروی می کنند و تأویل و تفسیر آنها را به نظر خود و به رأی خود می جویند و هزار فتنه و فساد بار می آورند، در صورتی که از معنی و تأویل آنها غیر از خدا و راسخین در علم کسی را اطلاع نیست؛ در حالتی که راسخین در علم می گویند: همه از جانب خدا آمده و ما به همه آن ایمان

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۷.

آورده‌ایم] و تنها خردمندان و اندیشمندان از این

حقیقت آگاهند. [«.

عجیب که آنها نیز خواستند در خود این آیه

تصرف کنند و خود را از مصادیق فتنه جویان و

مأولین خارج نمایند! چون در این آیه شریفه خدا

می‌فرماید: فقط خدا و راسخین در علم از

تأویلات و معانی آنها اطلاع دارند: ﴿وَمَا يَعْلَمُ

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾.

آنها گفته‌اند که باید در عقب لفظ «الله» وقف

کرد، و واوِ ﴿وَالرَّاسِخُونَ﴾ استینافیّه است؛ و باید

اینطور قرائت کرد: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾، و این از چند جهت غلط

است: اول آنکه: اگر انحصار علم اختصاص به

ذات مقدّس ربوبی داشته باشد و رسول الله را در آن

هیچ حظّی نباشد، بنابراین نزول این آیات متشابهه

چه فائده دارد؟ و مسلماً حضرت رسول الله علم و

إحاطة کلی بدین آیات داشتند.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست

که، قال:

كان رسول الله أفضل الراسخين في العلم، قد علم جميع ما أنزل الله عليه من

التَّأْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ؛ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنزِلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ وَ هُوَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ
يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ.^۱

دوم آنکه: جمیع صحابه و تابعین همگی

اجماع بر تفسیر تمام آیات قرآن نموده‌اند، و دیده نمی‌شود که در آیه‌ای توقف نموده و تفسیر نکرده، و گفته باشند که چون این آیه متشابه است علم آنرا غیر از خدا کسی نمی‌داند. و این دلیل است بر آنکه غیر خدا نیز بر تأویل آن راه دارد؛ و بنابراین حتماً باید **﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾** را عطف بر **﴿اللَّهُ﴾** بگیریم.

سوم آنکه: ابن عباس خود را از راسخون دانسته

و می‌گفته است^۲: وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ:

أَنَا مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ؛ وَ اِذَا بَنَّا بَشُوذًا وَ اِذَا رَاسَخِينِ

در علم باشد، چطور خود حضرت رسول‌الله و

اوصیای گرامی او نباشند؟! و بنابراین حتماً آنها نیز

دارای علم تأویلند.

^۱ تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۴۱: [و از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع راسخین در علم، مرتبه‌اش عالتر و فضیلتش بیشتر است. و تمام آنچه را که خداوند بر وی نازل نموده از تأویل و تنزیل قرآن، همه را به او آموخته بود؛ و هیچ چیزی را که خدا به وی نازل نموده و تأویلش را نیاموخته باشد، در بین نبود. و اوصیای او پس از او نیز تمام مراتب تأویلات قرآن را می‌دانند.]
^۲ همان مصدر.

چهارم آنکه: اشخاصی که جمله

﴿وَالرَّسْخُونِ﴾ را جمله مستقله و استینافیه گرفته‌اند

چون خود مدعی تفسیر و معنی قرآن هستند - و

همانطور که ذکر شد جمیع صحابه و تابعین در معنی

و تفسیر آیه‌ای توقّف نکرده و تفسیرش را به خدا

واگذار ننموده‌اند - لذا ناچار شده‌اند که بگویند

آیات متشابهات راجع به ساعت و تعیین قیامت و

فناء الدنيا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول

حضرت عیسی و خروج دجال و نظایر آنست که

علمش اختصاص به خدا دارد؛

غافل از آنکه اگر چنین باشد بنابراین متابعت از آیات متشابهه و پیروی افرادی که در دل آنها زیغ است دیگر معنی ندارد. افراد فتنه‌جو که می‌خواهند آیات متشابهه را بر نفع خود تفسیر کنند از تعیین وقت طلوع شمس و غروبها چه فتنه‌ای می‌انگیزند و چه فساد می‌کنند؟ بنابراین آیات متشابهه حتماً آیاتی است که دارای چند معنی ممکن بوده باشد، يك معنی حق که راسخون دانند، و دیگران که در دل آنها زیغ است مردم را از معنی منحرف نموده آن آیات را بر نفع زندگی مادی و شخصی و جبروتیت خود تفسیر می‌کنند؛ و این شاهد مهمی است بر آنکه مراد از راسخین اهل بیت و رسول‌الله هستند، و حتماً باید راسخون عطف بر ﴿اللَّهُ﴾ بوده باشد.

پنجم آنکه: اگر ﴿وَالرَّاسِخُونَ﴾ جمله مستقله باشد چه اختصاصی به آنها دارد؟ همه مؤمنین اعم از راسخون و غیر راسخون که در مقام تسلیم و خضوع و خشوع و انقیاد آیات الهی هستند می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِۦ ۚ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾، حتی مؤمنین ضعیف اجمالاً همه آیات را تصدیق دارند.

و اما اگر جمله ﴿وَالرَّسْخُونَ﴾ عطف بر ﴿اللَّهُ﴾ بوده باشد خوب روشن می شود که از تأویل قرآن خود خدا که منزل است و افرادی که علم آنها به قرآن محیط شده و نور و علم ربوبی و توحید در شراشر وجود و روح آنها رسوخ کرده و به علم واقعی و حقیقی رسیده و در عالم طهارت و قدس قدم گذارده اند علم و اطلاع دارند، و در ضمن نیز آنها می گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾.

ششم آنکه: مروی از ابن عباس^۱ و ربیع و محمد

بن جعفر الزبیر و أبو مسلم و همچنین حضرت باقر

العلوم محمد بن علی بن الحسین أبو جعفر علیه الصلوة و

السّلام اینست که او را عاطفه و راسخون را عطف

گرفته اند، و افرادی که او را

استینافیّه گرفته اند، مانند عائشه^۲ و عروة بن زبیر

و حسن و مالک و کسائی و فرّاء و جبائی قول آنها

معیوب و شاید خالی از غرض نباشد.

هفتم: اخباری است کثیر که دلالت دارد بر

^۱ مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۴۱.

^۲ همان مصدر.

آنکه تأویل قرآن را از راسخین فی العلم سؤال کنید؛
و در صورتی که تأویل اختصاص به ذات ربوبی
داشته باشد این اخبار هیچ مفهوم صحیحی پیدا
نمی‌کند.

پیغمبر اکرم قتال بر تنزیل و امیر مؤمنان بر تأویل نمود

در روایات بسیار زیادی وارد است که فرمود
پیغمبر اکرم: **أَنَا قَاتِلْتُهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ
تُقَاتِلُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ!**^۱ بنابراین جنگهای امیرالمؤمنین
علیه السلام به دنباله و در امتداد غزوات رسول اکرم
بوده است. مشرکین قبل از اسلام با پیغمبر و قرآن
جنگ می‌نمودند، و اصحاب جمل و صفین و نهروان
با حقیقت پیغمبر و قرآن که نفس مقدس
امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در کتب شیعه روایات بسیاری وارد است که

^۱ سابقاً ذکر شد که سند این روایت، روایات کثیری است که در بحار الأنوار،
ج ۸، ص ۴۵۵، و ص ۴۵۶ ذکر شده است؛ و همچنین در ص ۴۷۵ مطالبی
راجع به این موضوع مذکور است. و در ص ۲۳۳ از ینابیع المودّة طبع
اسلامبول وارد است: عن وهب بن صفی البصری قال: قال رسول الله صلّی
الله علیه و آله و سلّم: أنا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تأویل
القرآن! رواه صاحب الفردوس.

[ای علی! من با این مردم برای پذیرش و قبول ظاهر قرآن و حقانیت نزول
آن جنگ کردم؛ و تو ای علی! برای حقانیت معنی و مفاد آن جنگ خواهی
کرد!]

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کراراً خبر داده‌اند
که امیرالمؤمنین از طرف خدا مأمور به جهاد است با
ناکثین (نقض کنندگان بیعت) که عائشه و طلحه و
زبیر و اعوان آنها است، و با قاسطین (که ظلم
کنندگان و متجاوزان است) و مقصود معاویه و یاران
او هستند در جنگ صفین، و با مارقین (که خارج از
دین شدند) و منظور از آنها اصحاب

نهروان و خوارج است؛ لیکن ما در اینجا از کتب
 اهل سنت مطالبی نقل می‌کنیم. ابن ابی
 الحديد می‌گوید:

فَأَمَّا الطَّائِفَةُ النَّاكِثَةُ فَهَمَّ أَصْحَابُ الْجَمَلِ، وَ أَمَّا الطَّائِفَةُ الْفَاسِطَةُ فَأَصْحَابُ صِفِّينَ وَ سَمَاهُمْ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَسَلَّمَ] الْقَاسِطِينَ، وَ أَمَّا الطَّائِفَةُ الْهَارِقَةُ فَأَصْحَابُ النَّهْرَوَانِ.
 وَ أَشْرْنَا نَحْنُ بِقَوْلِنَا: سَمَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَسَلَّمَ] الْقَاسِطِينَ، إِلَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ: «سَتَقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَ الْهَارِقِينَ». وَ هَذَا الْخَبْرُ مِنْ دَلَائِلِ نُبُوَّتِهِ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ إِخْبَارٌ صَرِيحٌ بِالْغَيْبِ، لَا يَحْتَمِلُ التَّمْوِيَةَ وَ التَّدْلِيْسَ، كَمَا تَحْتَمِلُهُ
 الْأَخْبَارُ الْمُجْمَلَةُ. وَ صَدَقَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ الْهَارِقِينَ» قَوْلُهُ أَوْلَى فِي الْخَوَارِجِ: «يَمْرُقُونَ
 مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ». وَ صَدَقَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النَّاكِثِينَ» كَوْنُهُمْ نَكَثُوا
 الْبَيْعَةَ بِأَدَىءٍ بَدِءَ، وَ قَدْ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتْلُو وَ قَتَ مُبَايَعِيَهُمْ لَهُ: «وَ مَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى
 نَفْسِهِ». وَ أَمَّا أَصْحَابُ صِفِّينَ، فَإِنَّهُمْ عِنْدَ أَصْحَابِنَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ مُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ لِفِسْقِهِمْ؛ فَصَحَّ
 فِيهِمْ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَ أَمَّا آلُ فَسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾.^۱

و اما راجع به اینکه امیرالمؤمنین در این جنگها

با این مردم به عنوان تأویل قرآن جنگ می‌نموده است

روایاتی است که ابن ابی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغه

آورده است، قال:

رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ دِيزِيلِ الْهَمْدَانِيُّ فِي كِتَابِ صِفِّينَ عَنِ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ^۲ مُسْنَدًا عَنْ أَبِي سَعِيدِ
 الْخُدْرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَأَنْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِيهِ،
 فَأَلْقَاهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصْلِحُهَا؛ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ
 عَلَى تَنْزِيلِهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَنَا هُوَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا! وَلَكِنَّهُ ذَاكُمْ خَاصِفُ النَّعْلِ، وَ يَدُّ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصْلِحُهَا. قَالَ
 أَبُو سَعِيدٍ: فَاتَيْتُ عَلِيًّا فَبَشَّرْتُهُ بِذَلِكَ فَلَمْ يَحْفَلْ بِهِ^۳ كَأَنَّهُ شَيْءٌ قَدْ كَانَ عَلِمَهُ مِنْ قَبْلُ.^۴

^۱ سوره الجن (۷۲) آیه ۱۵.

^۲ ذکر نفس الاسناد فی شرح نهج البلاغه.

^۳ حَفَلَهُ وَ حَفَلَ بِهِ: اِعْتَنَى اِلَيْهِ.

^۴ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۰۶. علی ما نقل عنه فی
 البحار، ج ۳۲، ص ۳۰۷: [ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 می‌رفتیم که بند نعل او پاره شد. آنرا به نزد علی انداخت تا اصلاحش کند.
 و سپس گفت: تحقیقاً در میان شما مردی است که برای برقراری تأویل قرآن
 می‌جنگد، همان طور که من برای تأویل قرآن جنگیده‌ام!

ابوبکر گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه!

و ابن ابی الحدید می گوید، و روایت کرده

است:

ابن دیزیل فی هذا الكتاب أيضًا عن يحيى بن سليمان عن ابن فضيل عن إبراهيم بن الهجري عن أبي صادق قال: قدم علينا أبو أيوب الأنصاري العراق فأهدت له الأزد جزراً فبعثوها معي؛ فدخلت إليه فسلمت عليه وقلت له: يا أبا أيوب! قد كرمك الله [عز وجل] بصحبة نبيه صلى الله عليه وآله وسلم وتزوليه عليك، فما لي أراك تستقبل الناس [بسيفك] تقاتلهم هؤلاء مرةً وهؤلاء مرةً؟ قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عهد إلينا أن نقاتل مع علي التائمين فقد قاتلناهم، و عهد إلينا أن نقاتل مع القاسطين فهذا وجهنا إليهم يعني معاوية وأصحابه، و عهد إلينا أن نقاتل مع علي المارقين و لم أرهم بعد.^٢

عمر بن خطاب گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه!

ولیکن آن مردی است که مشغول پینه زدن کفش است؛ و نعل حضرت در دست علی بود و به اصلاح آن مشغول بود.

أبوسعید می گوید: من به نزد علی آمدم و او را بدین موهبت بشارت دادم. اما او اعتنائی به حرف من ننمود؛ گویا این مطلب، امری بود که خبرش را علی از پیش می دانست.

١ الجُزْر: ما اعد للذبح او النحر كالشاة و الناقة: [جزر حیوانی است که برای ذبح آماده شده است؛ مانند گوسفند و شتر].

٢ بحار الأنوار، ج ٣٢، ص ٣٠٨ نقلاً عن شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ٣، ص ٢٠٧: [و همچنین ابن ابی الحدید روایت می کند از ابن دیزیل در این کتاب، از یحیی بن سلیمان، از ابن فضیل، از ابراهیم بن هجری، از ابو صادق که گفت:

«أبو أيوب انصاري بر ما در ولایت عراق وارد شد، و قبیله اُزد برای وی جزری را به رسم قربانی هدیه آوردند. و آن هدیه را با من فرستادند که به نزد وی ببرم. من بر ابو ایوب وارد شدم و سلام کردم، و به او گفتم:

ای ابو ایوب! خداوند ترا به همنشینی رسول خدا، و به وارد شدن آن حضرت بر خانه تو مکرّم و معزّز و گرامی داشته است؛ با وجود این سوابق درخشان و این خصوصیات، چرا می بینم در برابر مردم روی می آوری و با آنها با شمشیر مواجه شده، گاهی با این جماعت و گاهی با آن جماعت می ستیزی و جنگ می نمائی؟!]

أبو أيوب در پاسخ گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از ما عهد و میثاق گرفته است که با ناکثین (ناقضین پیمان) جنگ کنیم؛ و ما با آنها جنگ کردیم. و از ما عهد و پیمان گرفته است که با قاسطین (ستمگران و متعدیان) جنگ کنیم؛ و اینک علی است که ما را به سوی آنان می فرستد (یعنی به سوی معاویه و یارانش). و از ما عهد و پیمان گرفته است که با مارقین (بیرون شدگان از دین) جنگ کنیم؛ و من هنوز آنها را ندیده ام.

و ابن أبي الحديد مي گوید :

رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكَ جِهَادَ الْمَفْتُونِينَ كَمَا كَتَبَ عَلَى جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ! قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيَّ فِيهَا الْجِهَادُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِلسُّنَّةِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَعَلَامَ أَقَاتِلُهُمْ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ كَمَا أَشْهَدُ؟ قَالَ: عَلَى الْأَحْدَاثِ فِي الدِّينِ وَ مُخَالَفَةِ الْأَمْرِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ كُنْتَ وَعَدْتَنِي الشَّهَادَةَ، فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يُعَجِّلَهَا لِي بَيْنَ يَدَيْكَ! قَالَ: فَمَنْ يُقَاتِلُ [قاتل] النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْهَارِقِينَ؟! أَمَا إِنِّي وَعَدْتُكَ بِالشَّهَادَةِ وَ تُسْتَشْهَدُ يُضْرَبُ عَلَى هَذِهِ فَتُخَضَّبُ هَذِهِ؛ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ ذَا بِمَوْطِنٍ صَبْرٍ، هَذَا مَوْطِنُ شُكْرِ. قَالَ: أَجَل! أَصَبْتَ فَأَعِدْ لِلْخُصُومَةِ فَإِنَّكَ مُخَاصِمٌ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْ بَيَّنْتَ لِي قَلِيلًا؟ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتِي سَتُفْتَنُ مِنْ بَعْدِي، فَتَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ وَ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ وَ تَسْتَحِلُّ الْحَمَرَ بِالنَّبِيذِ وَ الشُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ وَ الرَّبَا بِالْبَيْعِ وَ تُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ تَعْلِبُ كَلِمَةَ الضَّلَالِ، فَكُنْ جَلَسَ [جلس] بَيْتِكَ حَتَّى تُقَلِّدَهَا؛ فَإِذَا قَلَّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ وَ قَلَبَتْ لَكَ الْأُمُورَ، تُقَاتِلُ حَيْثُذِ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ، فَلَيْسَتْ حَالُهُمُ الثَّانِيَةَ بِدُونِ حَالِهِمُ الْأُولَى. فَقُلْتُ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنزِلَ هَؤُلَاءِ الْمَفْتُونِينَ مِنْ بَعْدِكَ؟ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ؟
فَقَالَ: بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ يَعْمَهُونَ فِيهَا إِلَى أَنْ يُدْرِكَهُمُ الْعَدْلُ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيْدِرْكُهُمُ الْعَدْلُ
مِنَّا أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ فَقَالَ: بَلْ مِنَّا؛ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ وَبِنَا أَلَفَ اللَّهُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشَّرْكِ،
وَبِنَا يُؤَلِّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَةِ! فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ.^۱

۲...۰۰

۱ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۹، ص ۲۰۷: [ابن أبي الحديد می گوید: «بسیاری از محدثین از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفتند:

خداوند بر تو واجب نموده است جهاد با مفسدان را همان طور که بر من واجب کرده است جهاد با مشرکان را!

من گفتم: ای رسول خدا! این فتنه و فساد که خداوند جهاد را در آن بر من واجب کرده است چیست؟

رسول خدا گفت: گروهی هستند که شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت من می دهند، اما با سنت من مخالفند.

من گفتم: ای رسول خدا! در حالی که آنان شهادت بر توحید و رسالت من می دهند همانند شهادت من، در این صورت من بر کدام جهتی که جهاد را

ایجاب کند با آنها جنگ کنم؟!

رسول خدا گفت: در بدعت هائی که در دین من می گذارند، و بر مخالفت امری که می کنند!

من گفتم: ای رسول خدا! تو به من وعده شهادت داده بودی، اینک از خدا بخواه تا شهادت را بزودی در برابرت و در رکابت نصیب من کند!

رسول خدا گفت: با این فرض، چه کسی با ناکثین و قاسطین و مارقین کارزار می کند؟! آری، من به تو وعده شهادت داده ام و شهید خواهی شد.

این فرق سرت با ضربه شمشیر خواهد شکافت، و این محاسن تست که از خون آن خضاب می شود! در این موقعیت، صبر و استقامت چقدر است؟!

من گفتم: ای رسول خدا! اینجا جای صبر نیست؛ اینجا جای شکر است!

رسول خدا گفت: آری! راست گفتمی. پس بنابراین خود را آماده برای دفاع از دشمنان خود [ادامه در صفحه بعد]

۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نما؛ زیرا که تو مورد خصومت و کینه و دشمنی و عداوت واقع می شوی!«

من گفتم: ای رسول خدا! ممکن است مقدار کمی از این جریانات را برای من شرح دهی؟!

رسول خدا گفت: امت من پس از من به فتنه و فساد مبتلا می شوند؛ در قرآن

تصرف می‌کنند و به آراء خود عمل می‌نمایند. و خوردن خمر و شراب را به نام نبیذ (آب انگور) حلال می‌شمارند. و مال حرام را به نام هدیّه و تحفه می‌خورند. و ربا را به نام بیع و خرید و فروش مجاز می‌دانند. و معانی و مفاد آیات قرآن را از جای خود تغییر می‌دهند؛ و در این صورت و با این کیفیت، کلمه باطل بر کلمه حقّ غلبه می‌کند.

در تمام این دوران ملازم خانهات باش و مانند فراشی که بر آن می‌نشینی عزلت اختیار کن، تا آنکه زمام ریاست و امارت و حکومت را بر گردن تو نهند. و به مجرد اینکه ریاست و ولایت را پذیرفتی، و قلادهٔ امر را بر گردنت نهادی، دل‌هائی از حقد و حسد و کینه علیه تو به جوش آید، و سینه‌هائی از امواج بخل از اضطراب و هیجان موج زند، تا امر را بر تو واژگون کنند. در این هنگام است که تو برای تحقّق مفاد و معنی قرآن و برقراری تأویل و مرجع آن، جنگ خواهی کرد؛ به همان گونه‌ای که من برای پذیرش نزول قرآن و اقرار و اعتراف به حقیقت ظاهر آن جنگ کرده‌ام.

در این موقعیت و با این وضعیت، دوران دوّمی که بر آنها می‌گذرد کمتر و پائین‌تر از دوران اول آنها نیست؛ و عیناً در مرحلهٔ واپسین که تو کارزار می‌نمائی، حال این مردم مانند حال آنها در مرحلهٔ اولین شرک و بت‌پرستی است که من کارزار می‌کردم، و دست کم از آن چیزی ندارد.

من گفتم: ای رسول خدا! من از کدام جهت با آنان مواجه شوم؟ و بر کدام مقام و منزله آنها را در آورم؟ و با آنها چگونه رفتار نمایم؟ آیا ایشان را مسلمان مفتون و مفسد بدانم، و بر این اساس رفتار کنم؟ یا کافر مرتدّ و از دین برگشته بدانم، و بر اساس قوانین و مقرّرات با اهل ردّه و مرتدّین رفتار کنم؟!

رسول خدا گفت: در مقام و منزله فتنه و فساد آنان را قرار بده، و با ایشان همچون مسلمان مفتون و مبتلا به فساد و تباهی عمل کن! ایشان در این گمراهی و ضلالت و فتنه و بلا می‌مانند تا وقتی که عدل الهی به آنها برسد و آنان را دریابد.

من گفتم: ای رسول خدا! آیا آن عدلی که آنان را درمی‌یابد و از این فتنه و فساد بیرون می‌آورد، از ما خواهد بود یا از غیر ما؟!

رسول خدا گفت: از ما خواهد بود؛ خداوند بواسطهٔ ما اسلام و رحمت و عدل و ولایت را گشوده است، و بواسطهٔ ما نیز خاتمه می‌دهد. و بواسطهٔ ما خداوند در میان دل‌ها پس از شرک، ایجاد الفت و صفا و یگانگی نمود؛ و بواسطهٔ ما نیز در میان دل‌ها پس از فتنه و فساد، ایجاد الفت و مودّت می‌کند. من گفتم: حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد بر این فضل و شرفی که به ما عنایت کرده است.

مجلس هفتم: تفسير و تأويل صراط
مستقيم به امير المؤمنين عليه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْجِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

ظاهر معنی آیه مبارکه آنست که: «سوگند یاد

می کنم به محلها و جاهای ستارگان! و بدرستی

که اگر بدانید این سوگندی بزرگ است! بدرستی

که او قرآنی است با شرافت و با عظمت، و در

کتابی محفوظ و مخفی است که ابداً نمی تواند

کسی او را مسّ کند مگر پاکیزه شدگان، و

پروردگار جهانیان او را پائین فرستاده است!»

از این آیه استفاده می شود که قرآن حقیقتی

دارد بسیار عالی که در عالم دیگری محفوظ است

و فقط اهل طهارت واقعی به او دسترسی دارند،

و این قرآن که در دست مردم است مرتبه نازله

اوست که خداوند فرو فرستاده است.

^۱سوره الواقعة (۵۶) آیه ۷۵ إلى ۸۰.

و در سوره الزّخرف می فرماید: ﴿حَمَّ *

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ
حَكِيمٌ﴾^۱.

«ای پیغمبر! سوگند به کتاب آشکار و آشکار
کننده که ما قرآن را عربی و واضح قرار دادیم
برای آنکه أفهام شما مردم معانی آنرا دریابد!
ولیکن این قرآن در عالم أمّ الکتاب در نزد ما
بسیار بلند مرتبه و محکم، یعنی بسیط و مجرد و
عالی است.»

شواهدی که قرآن دارای باطن و ظاهری است

در اینکه قرآن دارای دو مرتبه است: یک
حقیقت قرآن، و یک ظاهر قرآن آیات و روایات
بسیار است. ظاهر قرآن همین است که قرائت
می شود و معانی ظاهری آن درک می گردد؛ هر
کس علم و تقوایش بهتر باشد به مرتبه عالی تری
از آن می رسد و معانی عمیق تری را می فهمد. و
همچنین زیادی علم و تقوی موجب ازدیاد فهم
و درک قرآن می شود، تا جائی که اگر برای مؤمن
طهارت مطلقه یعنی فناء مطلق پیدا شود و تمام
چشمهای دل او گشوده شود و ابداً شائبه‌ای از
هستی در وجود خود از خود درک نکند در

^۱ سوره الزّخرف (۴۳) آیات ۱ الی ۴.

آنوقت به حقیقت واقعیۀ قرآن می رسد و بر قرآن در عالم امّ الكتاب دسترسی پیدا می کند، آنجا که منبع و سرچشمۀ نزول و پائین آمدن این آیات بوده، و در خود آنجا قرآن علیّ عظیم و حکیم موجود است.

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [بن أبي طالب صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا]: إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ، وَ الْإِشَارَةِ، وَ اللَّطَائِفِ، وَ الْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ، وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.^۱

در کتاب شریف کافی محمد بن یعقوب کلینی با إسناد خود روایت می کند از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام، أنّه قال:

مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ.^۲

و در همین کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایتست که در تفسیر آیه مبارکه: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ

^۱ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰، به نقل از جامع الأخبار: [حضرت سيّد الشهداء: حسين عليه السّلام فرموده‌اند: کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق؛ عبارت آن متعلّق به عامۀ مردم است، و اشارت آن برای خواصّ آنها، و لطائف آن برای اولیای حضرت حقّ سبحانه و تعالی است، و حقائق آن برای پیغمبران و راه‌یافتگان به مقام وحی و الهام است.]

^۲ فی المقدمة الثانية من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰؛ نقلاً عن کافی، ج ۱، ص ۲۲۸: [حضرت فرمود: هیچ کس را چنین توان و تحمّلی نیست که بتواند ادّعا کند که تمام قرآن، چه ظاهرش و چه باطنش را داراست؛ غیر از اوصیای حضرت ختمی مرتبت. (أمیرالمؤمنین و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری تا امام زمان عجلّ الله فرجه الشریف، مقام وصایت را تحمّل نموده‌اند و حافظ و پاسدار قرآنند.)]

أُوتُوا الْعِلْمَ ﴿١﴾ فرمودند که: مقصود ائمه هستند. ٢

و همچنین در همین کتاب از حضرت صادق

علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ! ٣

و نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

١ سوره العنكبوت (٢٩) آیه ٤٩: [بلکه این قرآن، آیات روشن و ادله واضح و مبرهن است در سینه های کسانی که به آنها علم داده شده است].
٢ فی المقدمة الثانية من تفسير الصافي، ج ١، ص ٢٠ نقلاً عن الكافي، ج ١ ص ٢١٤.

٣ فی المقدمة الثانية من تفسير الصافي، ج ١، ص ٢١ نقلاً عن الكافي، ج ١، ص ٢١٣: [ما هستیم که راسخین در علم می باشیم؛ و ما هستیم که تأویل قرآن را می دانیم].

أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَقُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ
وَمِنْهَا نَوَّهَتْ [يُوهَبُ] الْكُتُبُ وَيَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ؛ وَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ
يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ لَهُ خَطَبَهَا: إِنَّ
تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَالثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؛ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ اللَّهِ [رَبِّ]، وَ أَمَّا
الْأَصْغَرُ فَعِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي! فَاحْفَظُونِي فِيهَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهَا!^۱

و علت آنست که ائمه اطهار علم بر حقائق

قرآن دارند، و نفس شریف آنها در عوالم توحید

و صفات و أسماء و کیفیت نزول ملائکه و

تقدیرات و تدبیرات عوالم به دست آنها راه داشته

و متحقق به آن معانی هستند؛ بنابراین آنها

حقیقت قرآنند، کما آنکه در کتاب آمالی شیخ

طوسی از ام سلمه حدیث می کند:

قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَهُوَ] يَقُولُ: أَنْ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَ
عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ!^۲

^۱ فی المقدمة الثانية من تفسير الصافي، ج ۱، ص ۲۱: [خداوند تعالی، ولایت
ما اهل بیت را قطب و محور و مدار قرآن قرار داده است، و قطب و محور و
مدار جمیع کتابهای آسمانی قرار داده است. بر ولایت ماست که محکمت
قرآن دور می زند و استناد دارد، و کتب آسمانی به ولایت ما اعلان کردند، و
ایمان مردم بواسطه ولایت ماست که پیدا می شود و متحقق می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که به قرآن و آل محمد
اقتداء شود، و این امر آنجا بود که در آخرین خطبه ای که ایراد فرمود گفت:
من در میان شما دو متاع نفیس و گرانبدر را باقی می گذارم: یکی متاع
گرانقدر بزرگتر، و دیگری متاع گرانبدر کوچکتر. اما متاع بزرگتر کتاب
خداست؛ و اما متاع کوچکتر عترت من: اهل بیت من است. بنابراین بر شما
حتم و لازم است که مقام و شخصیت و نبوت و ولایت و حقیقت و اثر مرا
در آن دو حفظ کنید (که وجود من پس از من، در آن دو تا متجلی است) و
شما تا هنگامی که به آنها تمسک جسته اید، ابداً گمراه نمی شوید.]

^۲ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۰۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴؛ و در پاورقی
شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۵، پس از نقل این حدیث گوید که:
این حدیث با ۱۵ طریق از عامه و ۱۱ طریق از خاصه نقل شده، و ام سلمه و
ابن عباس و ابوبکر و عائشه و علی علیه السلام و ابوسعید خدری و ابولیلی
و ابویوب انصاری از راویان آن هستند. غایة المرام، بحرانی، ص ۵۳۹ و
۵۴۰: [از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت: تحقیقاً

بنابراین اولاً معانی اخباری که دلالت می کند
که قرآن درباره آنها و اعدائشان و فرائض و سنن
وارد شده واضح می شود، کما آنکه در کافی با
إسناد خود از أصبغ بن نباته نقل می کند:

قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا: ثُلُثٌ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا، وَ
ثُلُثٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ ثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ.^۱

که منظور تأویلات قرآن است درباره آن
حضرت و اهل بیت و دشمنان آن حضرت و اهل
بیت، که در حقیقت دشمنان حق و دشمنان ایمان
و اسلامند؛ و این معنی حتماً به طریق تأویل و
پی بردن به حقائق قرآن و بازگشت معانی او به
دست می آید. و در این باره روایات بسیار زیاد
است، حتی جماعتی از اصحاب کتابهایی در
تأویل قرآن تصنیف نموده، و اخباری که از ائمه
علیهم السلام در

و محققاً علی بن ابی طالب با قرآن است، و قرآن با علی بن ابی طالب است؛
و این دو تا یعنی علی و قرآن از یکدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که بر حوض
کوثر بر من وارد شوند. [

^۱ فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱ ص ۲۴؛ نقلاً عن کافی، ج ۲،
ص ۶۲۷؛ و در ینابیع المودة لذوی القربی، طبع اسلامبول ص ۱۲۶؛ و طبع
دار الأسوه، ج ۱، ص ۳۷۷؛ گوید: و فی المناقب عن الأصبغ بن نباته عن
علی علیه السلام قال: نزل القرآن علی أربعة أرباع: ربعٌ فینا و ربعٌ [فی] عدونا
و ربعٌ سننٌ و أمثال و ربعٌ فرائض و أحكام، و لنا کرائم القرآن. [گفت: از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می گفت:

قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک بخش از آن درباره ما و درباره دشمن
ماست، و یک بخش دیگر در سنتها و مثالهاست، و بخش سوم در واجبات
و احکام است.]

تأویل آیه آیه، چه راجع به خود ائمه و چه راجع به شیعیان آنها و چه راجع به دشمنان آنها است بر ترتیب سور و آیات قرآن تصنیف کرده‌اند؛ و مرحوم محقق فیض کاشانی می‌گوید که: من یکی از آنها را که به دست آوردم قریب به بیست هزار بیت بود.

آیاتی از قرآن که نیازمند تأویل هستند

ما چند مورد از این امور را بیان می‌کنیم و سپس در بحث و تحقیق آن وارد می‌شویم.

در کتاب کافی است از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام فی قوله تعالى: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلٰی

قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾^۱،

قال:

هی الولاية لأمیر المؤمنین.^۲

و در همین کتاب از عمر بن حنظله از

حضرت صادق علیه السلام:

سأله عن قول الله تعالى: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بِيَّيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ أَلَّا كَتَبْتُ﴾^۳، قال: فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ اتَّبَعُ هَذَا وَأَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ: حَسْبُكَ كُلُّ شَيْءٍ

^۱ سوره الشعراء (۲۶) آیات ۱۹۳ إلى ۱۹۵: [قرآن را روح الامین با زبان عربی آشکار، بر قلب تو فرود آورد؛ برای آنکه از بیم دهندگان مردم به سوی خدا بوده باشی!]

^۲ فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲: و العیاشی.

^۳ سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳: [بگو کافی است که خدا گواه باشد بین من

و شما، و نیز کسی که به او علم کتاب داده شده است گواه است بر این معنی.]

^۱ فی المقدمّة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵ نقلاً عن الکافی، و العیاشی، ج ۱، ص ۱۳: [و نیز در تفسیر عیاشی از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام است که چون ابن حنظله می‌گوید: از معنی این آیه پرسیدم:

«بگو ای پیامبر! خداوند و کسی که در نزد وی علم کتاب است، کفایت می‌کند که گواه و شاهد در میان من و شما بوده باشند!» ابن حنظله گفت: چون حضرت مرادید که پی‌جوئی این را و اشباه این را از کتاب خدا می‌کنم فرمود: کافی است برای تو که بدانی: آنچه در کتاب خداست از فاتحه‌اش تا خاتمه‌اش، همه آنها مثل همین آیه‌ای که عنوان نمودی می‌باشد؛ و همه راجع به ائمه علیهم السلام نازل شده، و مقصود و مراد، آنها هستند.]

و در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که:

قال: يا ابا محمد! إذا سمعت الله ذَكَرَ قَوْمًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَتَحْنُ هُمْ، وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهَمْ عَدُوْنَا.^۱

و در تفسیر آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۲، در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] أَنَا الْمُنذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي مِنَ بَعْدِي؛ يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ!^۳

و روی الحاکم أبو القاسم الحسکانی فی کتاب

شواهد التنزیل بالإسناد عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير عن أبيه عن حكم بن جبیر عن أبي بردة الأسلمی، قال:

^۱ فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵، نقلًا عن العیاشی، ج ۱، ص ۱۳: [فرمود: ای ابا محمد! اگر شنیدی که خداوند در این امت گروهی را به خیر یاد می کند، آن گروه ما هستیم؛ و اگر شنیدی گروهی را از این امت که مرده اند به زشتی یاد می کند، آنان دشمنان ما هستند.]

^۲ سوره الرعد (۱۳) آیه ۷: [این است و جز این نیست که تو ای پیغمبر! ترساننده هستی؛ و خداوند برای هر قومی یک راهنما و هادی مقرر داشته است.]

^۳ مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۵: [چون آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من بیم دهنده و ترساننده هستم؛ و علی بن ابی طالب پس از من هادی و راهنماست. ای علی! تو هستی که بواسطه تو راه یافتگان به سوی خدا، راه خود را می یابند؛ و در آن راه گام می نهند.]

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالطَّهْورِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدَ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَأَلَزَقَهَا بِصَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ! ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] ثُمَّ قَالَ: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّكَ مَنَارَةٌ الْأَنَامِ وَغَايَةٌ [رَأْيَةٌ] الْهُدَى وَآمِيرُ الْقُرَى، أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّكَ كَذَلِكَ! ١

و در تفسیر کریمه شریفه: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ﴾

﴿الْمُسْتَقِيمَ﴾ از معانی الاخبار از حضرت صادق

علیه السلام روایتست که:

هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ، عَزَّوَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ. فَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ [الْمَفْرُوضُ] الطَّاعَةَ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ، فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ. ٢

بنابراین معنی اخباری که می فرماید صراط در

این آیه مقصود صراط علی بن ابی طالب و یا

نفس مقدس او یا ائمه صراط مستقیمند خوب

ظاهر می شود.

١ همان مصدر: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که علی بن ابی طالب در نزد او بود آب وضو طلب کرد، و پس از آنکه وضو گرفت، دست علی را گرفت و بر سینه خود گذاشت و گفت: تو ترساننده و بیم دهنده هستی. سپس دست علی را بر گردانده و به سینه خود علی گذاشت و گفت: و از برای هر گروهی، راهبر و راهنمائی است.

و پس از آن گفت: تو منار و محل هدایت و راهنمائی تمام افراد بشری! و تو غایت و نهایت هدایتی! و تو امیر و سالار شهرهائی! و من گواهی بر این می دهم که تو این چنین می باشی!]

٢ تفسیر الصافی، ج ١، ص ٨٥، فی تفسیر سورة الحمد: [صراط مستقیم و راه راست که در آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْوَسِيلَ﴾ و در آیه ﴿وَأَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ وارد است، طریق به سوی معرفت خداست. و آن صراط بر دو گونه است: صراطی است در دنیا، و صراطی است در آخرت.

اما آن صراطی که در دنیاست، عبارت است از امام واجب الإطاعة؛ هر کس وی را شناخت و در دنیا از او پیروی نموده، در سایه هدایت او آرمید و به گفته او عمل کرد، از آن صراطی که عبارت است از پل و جسری بر روی جهنم عبور خواهد نمود. و هر کس وی را در دنیا شناخت، گامش در وقت عبور از صراط در آخرت می لغزد و در آتش دوزخ سقوط می نماید.]

و فی روایة أُخری: نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.^۱

و فی بعض الأخبار: هو صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ.^۲ و قد ورد عن الصَّادِقِ: إِنَّ الصِّرَاطَ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۳

و در تفسیر آیه مبارکه: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا

وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾^۴، در تفسیر قمی از حضرت

امام رضا علیه السلام وارد است که قال:

السَّمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ الْمِيزَانُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَبَهُ لِخَلْقِهِ. قِيلَ: أَلَا تَطْعَوْنَ فِي الْمِيزَانِ، قَالَ: لَا تَعْصُوا الْإِمَامَ! قِيلَ: وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ، قَالَ: أَقِيمُوا الْإِمَامَ الْعَدْلَ قِيلَ: وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ قَالَ: لَا تَبْخَسُوا الْإِمَامَ حَقَّهُ وَ لَا تَظْلِمُوهُ!^۵

و در تفسیر کریمه شریفه: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ

^۱ همان مصدر.

^۲ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷۲.

^۳ تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۸۵، فی تفسیر سورة الحمد: [و در روایت دیگری است: «ما فقط، صراط مستقیم می باشیم!» و در بعضی از احادیث است که: هو صراط علی بن ابی طالب. و از حضرت صادق علیه السلام وارد

است که: «صراط، خود امیرالمؤمنین علیه السلام است.»]

^۴ سورة الرّحمن (۵۵) آیه ۷: [پروردگار متعال آسمان را بلند پایه برافراشت؛ و میزان را قرار داد.]

^۵ تفسیر الصّافی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳: [مراد از آسمان، رسول خداست که او را بلند مرتبه داشته و به سوی خود برد؛ و مراد از ترازو و میزان، امیرالمؤمنین علیهما صلوات الله می باشد که او را بر خلقش قرار داد.]

گفته شد: مراد از ألا تطغوا فی المیزان چیست؟! فرمود: آن است که عصیان امام را مکنید!

گفته شد: مراد از و اقیموا الوزن بالقسط چیست؟! فرمود: آن است که امام را به عدالت برپا دارید!

گفته شد: مراد از و لا تخسروا المیزان چیست؟! فرمود: آن است که از حق امام کم نگذارید، و به وی ستم روا مدارید!]

الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا^۱، از

کافی و معانی الأخبار از حضرت صادق علیه السلام:

إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ.^۲

و فی روایة أُخری: نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطِ!^۳

چرا صراط مستقیم تأویل و تفسیر به

أمیرالمؤمنین علیه السلام شده است

و نظایر این آیات از آیاتی که تفسیر و تأویل به ائمه طاهرین و امیرالمؤمنین شده است در قرآن مجید بسیار است. ما برای روشن شدن این مطلب همین دو مطلب اخیر را، یعنی صراط مستقیم و میزان که تفسیر به امیرالمؤمنین علیه السلام شده است توضیح می‌دهیم، و بقیه آیات وارده در شأن آنها یا در شأن اعداء آنها روشن و واضح می‌گردد.

مطلب اوّل: معنی «میزان» و توضیح این مقام

محتاج به دو مقدمه است:

^۱ سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۴۷: [ما برای روز قیامت، میزانهای عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس أبداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود.]

^۲ تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۳۴۱.

^۳ همان مصدر: [از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: چون از او راجع به این آیه سؤال شد، فرمود: «ایشانند انبیای فرستاده شده از جانب خداوند، و اوصیای انبیاء.»]

و در روایت دیگری است که: «ما هستیم میزانها و ترازوهای عدلی که خداوند در روز قیامت نصب می‌کند، و اعمال بندگان را با آن می‌سنجد، و بنابراین به کسی ظلم نمی‌شود.»]

مقدمهٔ اوّل آنکه: الفاظی که در لغت وضع شده است آنها دارای معانی کلیه هستند، نه آنکه معنی آنها خصوص فردی خاصّ باشد؛ مثلاً لفظ «چراغ» را که وضع کردند برای یک معنی کلی بود که عبارت است از موجودی نورانی که در تحت خود موجودات ظلمانی را روشن می‌کند. در آن زمان چراغ منحصر بود به یک رشته که در ظرف روغن می‌گذارند و سر رشته را آتش زده از او روشنی و دود خارج می‌شد؛ به این موجود خاصّ به این کیفیت خاصّه چراغ می‌گفتند. سپس که چراغ نفت رائج شد و نفت را در ظرفی سر بسته ریخته و فتیله‌ای در آن گذارده و روی فتیله حبابی از شیشه قرار می‌دادند به این هم «چراغ» گفتند، بدون مختصر عنایتی در تغییر اسم چراغ؛ گوئی همان معنی چراغی که سابقاً با روغن بود همان معنا به عینه در این چراغ نفتی حباب‌دار وجود دارد. پس خصوصیت روغن چراغ و دود فتیله دخالتی در معنی اسم چراغ نداشته، بلکه معنا همان معنای کلی بوده که جسمی خود نورانی و نوردهنده باشد. و چون این معنی کلی در این دو فرد از ساختمان چراغ تفاوت نداشت لذا به همان عنایت اولیّه‌ای که لفظ چراغ را برای آن فرد اول استعمال کردند به همان عنایت در فرد دوّم نیز

استعمال می کنند و هکذا. پس از آنکه چراغ گازی اختراع شد و به دنبال آن چراغ کهربائی و برق پیدا شد با انواع و اشکال مختلفه آن، به همه همان چراغ را گفتند. این مطلب اختصاص به لفظ چراغ ندارد، لفظ چراغ یک مثالی بود که زده شده، تمام الفاظ از این قبیلند.

لفظ «میزان» نیز اینطور است. میزان یعنی ترازو و آلت سنجش، اجسام را که اوّل با یک ترازوی دو کفه‌ای که به اطراف کفه‌های آن زنجیرهای بلندی بود و در رأس آن شاهین قرار داشت می گفتند، سپس به ترازوهائی که با دو کفه بوده و زنجیر ندارد و شاهین آن پائین است به همان عنایت اولیّه می گویند، و سپس به قیان که یک کفه بیش ندارد، و به باسکول و قیانهای فنری به همه به یک منوال و

یک عنایت ترازو و میزان می گویند. و در عین حال باز ملاحظه می شود که لفظ میزان را برای عیار خصوص جسمانیات و سنگینی آنها وضع نکرده اند، بلکه میزان یعنی آلت سنجش؛ و بدیهی است که آلت سنجش هر موجودی غیر از اصناف و انواع دیگر است. به آلت سنجش مقدار مصرف کیلووات برق کنتور یا میزانیه می گویند، به آلت سنجش مقدار جریان آب میزانیه می گویند به آلت سنجش حرارت بدن درجه و میزانیه می گویند، و به آلت سنجش فشار خون و ضربان قلب و به آلت سنجش مقدار شدت جریان برق و یا قوه الکتروموتوری به همه میزانیه می گویند، به آلت سنجش باد و زلزله و حرارت جو و فشار جو میزانیه می گویند.

پس میزانیه لفظ عامی است که به همه گفته می شود، و میزان سنجش هر چیز متناسب با خود اوست. میزان سنجش آب غیر از حرارت، و میزان سنجش ضربان قلب غیر از ترازوی هیزم کشی است. اگر بخواهیم محبت را اندازه بگیریم و مقدار آنرا با میزانیه صحیحی در افراد معین کنیم چه میزانیه ای لازم است و باید به چه شکلی بوده باشد؟ اگر بخواهیم خضوع و خشوع و

عبودیت و تقوی و صدق و غیرت و حمیت و
ایثار و انفاق و جهاد و شجاعت و فنای از هستی
مجازی و بقاء بوجود حقّ و تجلّی اسماء و
صفات و درجه معرفت را اندازه گیری کنیم هر
یک از آنها چه میزانیّه‌ای لازم دارد و به چه شکل
باید بوده باشد؟ پس از آنکه دانستیم میزانیّه هر
چیز حتماً باید متناسب با خود او بوده باشد.

مقدمه دوّم آنکه: در آیات قرآن و اخبار ائمه

طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وارد
است که: در دنیا خدا میزانی برای اعمال قرار داده،
و در آخرت نیز اعمال را توزین می کند؛ ولیکن در
هیچ آیه و خبری دیده نمی شود که ترازوی اعمال در
یک کفه اش حسنات و در کفه دیگر بدیها و سیئات
است. بلکه آیات و اخبار دلالت دارد بر آنکه
حسنات دارای ارزش و ثقل بوده و سیئات

بی ارزش و بی ثقل است؛ و در آن عالم ربوبی آنچه دست را می گیرد حسنات است، و سیئات در آنجا تاب مقاومت و ایستادگی ندارد. کسی که اعمال نیکوی او زیاد باشد میزان او سنگین، و کسی که کم باشد سبک است؛ و سیئات موجب سبکی میزان می گردد: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾^۱ در

توحید مرحوم صدوق روایتست از امیرالمؤمنین علیه السلام:

إِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ تَوَزْنَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، وَالْحَسَنَاتُ ثِقَلُ الْمِيزَانِ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ.^۲

و در احتجاج از حضرت صادق علیه السلام روایتست:

أَنَّهُ سُئِلَ أَوْ لَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ؟ قَالَ: لَا! لِأَنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَ أَجْسَامًا وَإِنَّمَا هِيَ صِفَةٌ مَا عَمِلُوا، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهَلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَخِفَّتَهَا وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ. قِيلَ: فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قَالَ: الْعَدْلُ. قِيلَ: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؟ قَالَ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُهُ.^۳

از اینجا خوب استفاده می شود که عمل خیر

در نزد خدا می رود و روح انسان را با ارزش

می کند، و عمل شرّ بسوی خدا نمی رود بلکه در

^۱ سوره الأعراف (۷) آیه ۸ و ۹: [میزان سنجش در آن روز، حقّ می باشد؛ پس کسی که میزانهای وی سنگین باشد پس ایشانند البتّه رستگاران. و کسی که میزانهای وی سبک باشد، پس ایشانند کسانی که نفوس خود را به ضرر باخته اند؛ به سبب آنکه دأبشان این بوده است که به آیات ما ستم روا می داشته اند.]

^۲ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۸۱.

^۳ همان مصدر.

جهت عکس به عالم بُعد و دوری انسان را
می‌کشاند. خدا حقّ است و چیزی که در نزد خدا
است حقّ

است، و در مقابل چیزی که در نزد خدا نیست
هَبَاءٌ وَ بَاطِلٌ وَ گَمٌ وَ خَرَابٌ است.

در قرآن مجید وارد است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ
الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱، و

همچنین در (سوره ۵۸ مجادله، آیه ۱۱)

می فرماید: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ

وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲؛ که در این دو آیه

صعود و رفع در اعمال صالحه ملحوظ است. و

به عکس راجع به دوری یا عمل زشت، صعود

تعبیر نمی کند بلکه هبوط و پائین آمدن و گم

شدن است: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۳؛ و در

(سوره رعد ۱۳ آیه ۱۷) می فرماید: ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ

فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي
الْأَرْضِ﴾^۴.

و درباره کسانی که اعتقاد به خدا و روز

قیامت ندارند خداوند می فرماید: اصلاً آنها عمل

^۱ سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰: [کلمه پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می رود؛ و عمل صالح کلمه پاک را بالا می برد.]

^۲ [تا بدین سبب، خداوند مقام کسانی را که از شما ایمان آورده اند به یک درجه؛ و کسانی را که به ایشان علم داده شده است، به چندین درجه بالا ببرد.]

^۳ سوره التین (۹۵) آیه ۵: [و سپس او را در پائین ترین درجات سفلی و پستی پائین آوردیم.]

^۴ [پس اما آن کف به واسطه حرکت سیل به کناری پرتاب می شود. و اما آنچه برای مردم مفید و نافع است در روی زمین؛ پس از نشستن سیل باقی می ماند.]

ارزنده ندارند؛ و بنابراین چون حسنات آنها صفر است و سیئات هم که قابل اندازه‌گیری نیست (چون هباء و باطل و نابود است) لذا ابداً در روز قیامت میزانی برای آنها اقامه نمی‌شود: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ ۖ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾^۱ و در مقام بیان

عدل خدا، بیان می‌فرماید که: اگر به اندازه یک حبه از خردل کسی کار نیک کرده باشد آن یک حبه را حاضر می‌کند، و به او حتی به این مقدار هم ستم نمی‌شود: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حُسْبِينَ﴾^۲.

^۱ سوره الکهف (۱۸) آیه ۱۰۳ الی ۱۰۵: [بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پائین‌تر و پست‌تر گم شده است در حالی که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند! هان ای پیامبر! ایشانند کسانی که به آیات و علامات پروردگارشان، و به دیدار و لقای وی کفر ورزیده‌اند! بنابراین اعمالشان جملگی حبط و نابود گردیده است؛ و ما برای آنها در روز بازپسین میزان عملی را اقامه نخواهیم نمود.]

^۲ سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۴۷: [ما برای روز قیامت، میزانهای عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود. و اگر آن ستم به قدر

معلوم است که مراد از حَبَّةُ خردل از حسنات است نه از سیئات. چون خدا در مقام بیان نفی ستم است به ذی نفسی، و ستم آن وقتی است که حسنات او را به شمارش نیاورند، ولی اگر سیئات او را به شمارش نیاورند لطفی است به او نه ستمی است به او؛ و از این آیه نیز خوب واضح می‌شود که حسنات قابل آوردن و حساب کشیدن و در موازین قسط وارد نمودن است. به هر حال پس از واضح شدن این دو مقدمه می‌گوئیم که:

مراد از میزان عمل هر اُمَّتی عمل پیغمبر یا وصی آن پیغمبر است. چون خدا آن پیغمبر و وصی او را فرستاده تا مردم را در سطح عقاید و افکار و رفتار خود دعوت کند؛ پس هر فردی که عملش به عمل پیغمبرش نزدیکتر باشد در مقام اخروی به او قریب‌تر، و هر کس حسناتش کمتر باشد دورتر واقع خواهد شد. در کافی و معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام منقولست:

أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، قَالَ: هُمْ

سنگینی یک حَبَّةُ خردل (یک دانه فلفل) بوده باشد ما آن را می‌آوریم و ما محاسب کافی و تام و تمامی هستیم. [

بنابراین معانی این اخبار که می فرماید: علیّ

بن ابی طالب میزان عمل است، و در زیارت آن

حضرت می خوانیم: السَّلَامُ عَلَی مِيزَانِ الْأَعْمَالِ

خوب واضح می شود، که اعمال زشت موجب

دوری و بُعد و قابل توزین نیست، و اعمال حسنه

است که باید اندازه گیری شود؛ در این صورت

اعمال امّت را با اعمال حضرت امیرالمؤمنین علیه

السَّلَام اندازه گیری می کنند. مثلاً در مقام عبادت،

عبادهای آن حضرت را می گذارند و عبادت هر فرد

را با او می سنجند؛ از نقطه نظر خلوص هر قدر درجه

آن عبادت به آن حضرت نزدیک باشد مقام او به مقام

آن حضرت نزدیکتر، و هر چه دورتر باشد دورتر

است. در مقام نماز، نماز آن حضرت را می گذارند

و نماز هر کس را با آن نماز می سنجند؛ آن نمازهایی

که از آن حضرت دیده شد، آن طیران روح در حال

نماز و بیهوش افتادن در میان نخلستان و تیر از پا

بیرون کشیدن و یکسره محو در انوار خدا شدن.

در مقام عدل و انصاف، عدل آن حضرت را

معیار قرار می دهند، که چگونه در عین آنکه

^۱ تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۳۴۱: [سؤال شد از کلام الهی: «ما در روز قیامت میزان قسط و عدل برقرار می نمائیم.» فرمود: میزان عدل و قسط انبیاء و

اوصیاء علیهم السَّلَام هستند. مترجم]

ممالک اسلامی در دست آن حضرت بود و اقران
آن حضرت مانند عبدالرحمن بن عوف و
عبدالرحمن بن ابی بکر و معاویه و عمرو عاص
هر یک کوههایی از ثروت اندوختند و پس از
موت بعضی از آنها برای تقسیم ترکه تا چند روز
تبرزن شمشهای طلائین آنان را خرد می کرد، ولی
آن حضرت برای یک صاع گندم که^۱ به برادرش
عقیل بدهد، در حالیکه می دانست او و فرزندانش
گرسنه اند و گرد و غبار فقر و پریشانی در چهره
آنان نشسته بود، و چندین بار عقیل خدمت آن
حضرت رسید و یک من گندم از بیت المال طلب
کرد، آن حضرت آهن را داغ

کند و بر بدن او نزدیک کند بطوری که ناله عقیل
بالا آید، و حضرت به او بگوید: وای بر تو! از این
آتش که انسانی به جهت لعب تهیه کرده ناله می کنی،
و چگونه مرا دعوت می کنی به آن آتشی که جبار آن
را به جهت غضب برای ستمکاران تهیه نموده
است؟! و یا دخترش از بیت المال گلوبندی عاریه
بگیرد، و آنطور حضرت به او پرخاش کند! و

^۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۶، فی خطبة رقم ۲۲۴ اولها: والله لأن ابیت علی
حسک السعدان مسهداً.

حضرت امام حسن علیه السلام پس از رحلت آن حضرت در فراز منبر در مسجد کوفه فرمود: پدرم از دنیا رفت و چیزی نگذارد جز چهار صد درهم که می خواست برای اهل خود کنیزی بخرد!

چرا امیر مؤمنان میزان اعمال است

آری آن کسی که می فرماید:

وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ! وَأَنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَاهُونَ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا!^۱

و نه تنها آنچه از افلاک در دست او باشد حاضر است بدهد و جلب شعیری را از دهان مورچه ای نرباید، بلکه قسم یاد می کند که اگر به سخت ترین عقوبت گرفتار آیم در نزد من خوشتر است از آنکه به کسی ستم کنم:

وَ اللَّهُ لِأَنَّ آيَةَ عَلَى حَسَنِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرًا فِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ الْقَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحَطَامِ!^۲

و در مقام ایثار و انفاق به مساکین، ایثار و انفاق آن حضرت را معیار قرار می دهند:

^۱ نهج البلاغة، شرح عبده، ج ۲، ص ۲۱۸، خطبه ۲۲۴: [قسم به خدا اگر تمامی آسمانهای هفتگانه را با کرات درون آنها به من بیخشایند در مقابل اینکه دانه جوی را از دهان موری درآورم انجام نخواهم داد. و بدرستی که دنیای شما نزد من پست تر است از برگ گیاهی که در دهان ملخی در حال جویدن است. مترجم]

^۲ نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۱۶، فی خطبة رقم ۲۲۴: [قسم به خدا اگر بر روی خار مگیلان شب را به روز آورم و یا در میان غل و زنجیر بر روی زمین کشیده شوم پسندیده تر است نزد من از اینکه خداوند را ملاقات کنم در روز قیامت درحالیکه نسبت به بعضی از بندگان ظلم نموده باشم و از حطام دنیا غصب کرده باشم. مترجم]

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا

وَأَسِيرًا﴾^۱. و در مقام جهاد فی سبیل الله بالأموال

و الأنفس و الألسن، جهادهای آن حضرت را

میزان می گیرند. و در مقام کظم غیظ و بدون

هوی و هوس زیست کردن، کظم غیظ و طهارت

آن حضرت را میزان می گیرند.

در وقتی^۲ که آن حضرت به بصره برای دفع

اصحاب جمل حرکت می کرد در ربنده فرود آمده

و در خیمه خود مشغول پینه زدن به نعل خود

بود. حجاج که از مکه مراجعت کرده بودند آمده

بودند از آن حضرت مسائلی سؤال کرده آن

حضرت را ملاقات کنند؛ و در بیرون خیمه انتظار

می کشیدند. ابن عبّاس داخل خیمه آن حضرت

رفت و گفت: یا علی قسم به خدا این امت

محتاج ترند به تو از آنکه در خیمه بنشینی و کفش

خود را وصله بزنی! امیرالمؤمنین به کلام او هیچ

اعتنائی ننمود تا کفش خود را پینه زد، و سپس

دو لنگه را پهلوی هم قرار داده گفت: ای ابن

عبّاس! بگو بینم این یک جفت نعل چقدر قیمت

دارد؟ ابن عبّاس گفت: درهم او نصف.

امیرالمؤمنین فرمود: قسم به خدا ارزش این یک

^۱ سوره الإنسان (۷۶) آیه ۸: [و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و

اسیر را اطعام می نمایند].

^۲ منتهی الآمال، ص ۱۰۹، نقلاً عن المفید (ره).

جفت نعال در نزد من بیشتر است از این
حکومتی که مرا به او دعوت می‌کنید، مگر آنکه
بتوانم حقی را بیای دارم یا باطلی را دفع کنم!^۱
و در مقام ایثار و فداکاری شخصیت درباره
رسول اکرم و دین، ليلة المبيت

^۱ در نهج البلاغه، فی باب الحکم، طبع مصر،
عبده، ج ۴، ص ۵۲، حکمة ۲۳۶: قال عليه السلام:
والله لَدنياکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی
ید مجذوم! و در ج ۱، ص ۳۷ ضمن مکاتبه به عثمان
بن حنیف می‌فرماید: و لألفیتم أنّ دنیاکم هذه ازهد
عندی من عطفة عنز!

و دفاع آن حضرت را از حضرت رسول الله در
غزوهٔ اُحد و سایر غزوات معیار و میزان قرار
می‌دهند.

و بطور کلی در تمام صفات و افعال، آن
حضرت را شاخص می‌گیرند و اعمال امت و
شیعیان را با اعمال او اندازه‌گیری می‌کنند. عمل
هر کس به عمل آن حضرت نزدیکتر و عقربهٔ
میزانیّهٔ عمل سنج، نماز سنج، جهاد سنج،
زکات سنج، قرآن سنج و ... نزدیک عمل او قرار
گرفت آن عمل ثقیل‌تر و سنگین‌تر است. و اگر
فرضاً کسی عملی انجام داد که از هر جهت صد
در صد خالصاً لوجه الله الکریم بوده باشد عقربهٔ
عمل سنج روی عمل آن حضرت قرار می‌گیرد، و
در این صورت آن کس فانی در مقام ولایت او
شده است؛ هنیئاً له. و اگر کسی هیچ عمل خوبی
نداشت، عقربه در آن طرف که طرف مقابل است
واقع می‌شود. و افرادی که عمل دارند ولی
مشوب است در این بین به حسب اختلاف درجهٔ
اخلاص و غیر اخلاص قرار می‌گیرند؛ و لذا هر
کس در قیامت مقام و منزلتی خاصّ دارد. این
راجع به میزان بودن آن حضرت.

صراط به چه معنی است

و اما مطلب دوّم: معنی «صراط» است؛ چگونه

آن حضرت صراط مستقیم است؟ برای توضیح این مطلب می‌گوئیم:

صراط به معنی طریق و راه است، و معلوم است که این راه بسوی خداست، و چون خدا محلّ و مکان خارجی ندارد پس مقصود راهی است از نفس برای معرفت ذات مقدّس او جلّ جلاله. و چون انسان از اوّل عمر تا آخرین لحظه حیات حالات مختلفی روحی دارد، و حرکات نفسانیّه و ملکات روحیه‌ای دارد که از تکرّر اعمال و حالات در او بوجود آمده است و دائماً از صورتی به صورت دیگر و از حالی به حال دیگر و از عقیده‌ای به عقیده دیگر و از کمالی به کمال دیگر منتقل می‌شود، تا آنکه از مقرّبین گشته و از سابقین قرار گیرد، اگر عنایت خدا دست او را بگیرد و از کمّین گردد، و اگر از متوسطین باشد از اصحاب یمین

گردد، و اگر شیطان و نفس اماره راهبر او باشد از
اشقیاء و اصحاب شمال گردد.

و در هر کس از نفس او راهی است باطنی که
تمام اعمالی که در ظاهر انجام می‌دهد طبق نقشه
باطنی اوست؛ آن راه باطنی صراط است. و این
صراط در صورتی مستقیم است که راهرو را با
أقصر فاصله و کوتاه‌تر زمان به بهشت و رضوان
و لقای خدا برساند. و این همان راه خدا و
معرفت است که هر امام مبین آن است؛ بلکه
نفس خودِ امام صراط است برای تابعین، تا
پیروان از راه نفس او همان راهی را روند که خود
رفته است. و چون نفس امام نزدیکترین راه
بسوی خداست پس امام صراط مستقیم است که
حقاً از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.

روی عن الصادق علیه السلام:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.^۱

صراط ظهور راهی است که انسان در دنیا دارد

و البته صراط در روز قیامت ظهوری است از
همین راهی را که انسان در دنیا دارد. چون

^۱ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۶: [و از حضرت صادق علیه السلام درباره معنی
صراط، روایتی است که فرمود: صورت نفس ناطقه و ملکوتی انسان، صراط
مستقیم است به سوی هر خیری؛ و آن است پلی که میان بهشت و آتش
کشیده شده است.]

حقیقت دنیا جهنم است، و صراط جهنم راهی است که انسان در دنیا بسوی خدا دارد. بعضی برای عبور از این صراط می‌لنگند و به جهنم می‌افتند، و این آن کسانی هستند که در شهوات منغم شده و در مادیات و لذائذ دنیّه غوطه خورده‌اند؛ و بعضی مانند برق خاطف از جهنم عبور می‌کنند: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُتْجِي الْأَذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾^۱.

عن عبدالله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال:

يَرِدُ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَأَوْثَمُ كَلَمَعِ الْبَرْقِ، ثُمَّ كَمَرُ الرَّيْحِ، ثُمَّ كَحَضْرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّايِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشِيهِ.^۲

و فی تفسیره القمّی عن الصادق علیه السلام:

^۱ سوره مریم (۱۹) آیه ۷۱ و ۷۲: [هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم خواهد شد، و این حکم قطعی است که خداوند بر عهده خود گرفته و از قضای حتمی خود گذرانیده است. و سپس ما افراد پرهیزکار را نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در آن جهنم به رو در افتاده و به زانو درآمد بمانند].

^۲ حَضْرَ الْفَرَسِ: عدا عدواً شدیداً.

^۳ شَدَّ الرَّجُلُ: عدا و رکض.

^۴ تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۴۲: [عبد الله بن مسعود از رسول خدا نقل می‌کند که فرمودند: تمامی انسانها در روز قیامت وارد بر آتش خواهند شد و هر شخص به میزان اعمالی که در دنیا انجام داده از آن عبور خواهد کرد. دسته اول مانند برق از آن می‌گذرند. دسته دوّم مانند باد آن را درمی‌نوردند، و بعضی مانند اسب دونده و برخی چون سواره و گروهی چون انسان دونده و بعضی مانند پیاده. مترجم]

^۵ سیّد حمیری گوید:

الصَّراطُ أدقُّ مِنَ الشَّعْرِ و أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ البَرَقِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِيًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْوًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَتْرُكُ شَيْئًا.^۱

جهنم ظهور دنیاست

بالجمله جهنم ظهور دنیاست، و هر کس که در دنیا آمده حتماً در جهنم می رود؛ غایه الامر بعضی مانند برق خاطر عبور کردند مانند پیغمبران و اوصیاء، و بعضی مانند تندباد، و بعضی که از اصحاب یمین بودند مانند عدو الفرس، و بعضی که گاهی معصیت می کردند و توبه مانند شد الرجل، و شهوت رانان هم در جهنم می افتند.

بنابراین عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الصَّراطُ

المُسْتَقِيمُ. با این دو نمونه‌ای که در تفسیر «صراط» و

سَأَهُ جَبَّارُ السَّما * * صِراطٌ حَقٌّ فَسُمِي

فَقَالَ فِي الذِّكْرِ وَ ما * * كَانِ حَدِيثًا يُفْتَرِي

هَذَا صِراطِي فَاتَّبِعُوا * * وَ عَنْهُمْ تُخَدَعُوا

فَخَالَفُوا ما سَمِعُوا * * وَ الخُلْفُ مِمَّنْ شَرَعُوا

(دیوان سید، ص ۶۴ تخریج از اعیان الشیعة ۱۳: ۲۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، لابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۲.)

^۱ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۹: [امام صادق علیه السلام فرمودند: پل صراط از مو نازکتر و از شمشیر تیزتر است، بعضی مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و برخی پیاده و گروهی سینه‌خیز و عده‌ای آویزان شده درون آتش قرار می‌گیرند و آتش پاره‌ای از وجود آنان را فرا می‌گیرد. مترجم]

«میزان» ذکر شد تمام آیات که در شأن آنها یا اعداء آنها تأویل شده است واضح می شود.

پس اولاً تأویل حتماً باید بشود، ثانياً آیات جنبه عمومیت و کلیت خود را همیشه حفظ می کنند تا هر جا شائبه ای از معنی تأویلی بوده باشد آنجا را شامل شود. و روی همین منظور است که در آیات قرآن تصریح به اسم نشده است.

با ذکر این مطالب خوب روشن شد که چگونه امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام حقیقت قرآن است. چه خوب می گوید شیخ اُزری در قصیده اَلْفِیَّه خود، رضوان الله الملك المتعال علیه (دیوان شرح قصیده اُزریّه، ص ۱۵۰)

أَلْفِیَّه شیخ اُزری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

(۱) أَيْهَا الرَّاکِبُ الْمُجِدُّ رُوَيْدًا تَقَلَّبْتَ فِي جَوَاهَا

(۳) وَإِذَا شِمْتَ

(۵) قُلْ لَهُ وَالدُّمُوعُ

غِذَاهَا

...

مجلس هشتم: تفسیر آیه ﴿وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى

الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿وَإِنَّكَ لَتَلْتَقِي^١ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ
عَلِيمٍ^٢﴾

از ضروریات مذهب اسلام است که این مذهب تا روز قیامت [پای برجاست]، و پیغمبر اکرم خاتم الأنبياء و المرسلین است، و قرآن مجید دستور العمل برای تمام افراد تا روز قیامت است.

جاودانگی دستورات اسلام تا روز قیامت

و برای توضیح این مطلب عرض می شود که: دستورات و احکام یکبار ممکن است راجع به افراد خاص و موضوعات مشخصه و محدوده و معینه بوده باشد، مثلاً دواى فلان طبیب برای فلان مریض که می گوید: در صبح فلان روز ناشتا فلان مقدار از این دوا بخور! البته این دواى خاص که بر موضوع خاصی وارد شده است [را]

^١ لَقِيَ تَلْقِيَةً فَلَانًا الشَّيْءَ: طرحه اليه.

^٢ سورة النمل (٢٧) آيه ٦: [به درستی که تو قرآن را از نزد حکيم علیم اخذ کرده‌ای، و از آن مقام منیع قرآن به تو تلقین شده است!]

نمی‌توان در موارد دیگر استعمال نمود.

و یکبار دستورات راجع به افراد نیست بلکه انواع و اجناس و طبایع کلیّه در نظر گرفته شده است، مثل آنکه طیب بگوید: هر کس صفرا دارد باید سرکنگبین بخورد؛ یا آنکه بگوید: سرکنگبین رافع صفراست. در این صورت این حکم کلیّ به تمام افرادی که در تحت این عنوان واقعند منطبق می‌شود، و تمام افرادی که صفرا دارند به هر خصوصیت که باشند، زن و مرد، سیاه و سفید، کوچک و بزرگ، غلام و آزاد، مؤمن و کافر، کوتاه و بلند فرق نمی‌کند، باید این دارو را استعمال کنند، و فائده این دارو نسبت به جمیع افراد علی السّویه است، زیرا خصوصیات افراد ابداً دخالتی در تأثیر دارو ندارد بلکه تمام مؤثر همان وجود صفرا در مزاج آنانست.

احکام قرآن برداشته شده از طبایع انسان و غرائزی است که خداوند انسان را با آن غرائز سرشته و آفریده است، و چون این احکام برای تکمیل و رشد این غرائز است لذا همیشه ثابت و غیر قابل تغییر خواهد بود؛ مگر آنکه انسان غرائز انسانی خود را از دست دهد، در این صورت غیر انسان خواهد شد و این فرض تبدل ماهیت و محال است. پس تا انسان انسان است برای او این احکام جاری و ساری است؛ چون خصوصیات فردیه و ممیّزات ابداً در این احکام

مدخلیتی ندارد، و هر حکمی که روی موضوعی آمده، وجود آن موضوع کلی بدون دخالت خصوصیت فردیه تمام علت برای استجلاب آن حکم است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱.

این آیه واضح می‌کند که شالوده دین بر اساس فطرت غیر متغیره انسان است؛ چون تبدیلی در خلقت انسان و ساختمان روحی و نفسی و جسمی او نیست لذا این دین پایدار و ثابت است. و البته دینی که پایدار باشد همین دین است که احکام و قوانین آن بر کلیات امراض روحی و طریقه معالجه آن و رهبری افراد به سر حد کمال بدون ملاحظه خصوصیات است، ولیکن اکثر مردم به این حقیقت و عمومیت دین پی نبرده‌اند؛ این کلیت و عمومیت بر پایه انابه و رجوع به خدا و تقوی و اقامه نماز و نفی

^۱ سوره الروم (۳۰) آیه ۳۰ و ۳۱: [بنابراین، بر پا بدار وجهه خود را به دین اسلام درحالیکه از تمام مرامها و مذاهب اعراض نموده و میل و گرایش بدان بوده باشد. فطرت خدائی را محکم بگیر و بدان تمسک کن؛ آن فطرتی که خداوند مردمان را با آن سرشته است. در آفرینش خدا تبدیل و تغییری نیست. این است دین استوار؛ ولیکن بیشتر از مرد نمی‌دانند تو ای پیامبر با مؤمنینی که به خدا گرویده‌اند، باید به سوی او انابه و رجوع کنید، و باید تقوای او را داشته باشید، و نماز را بر پا بدارید؛ و از مشرکین نباشید!]

شُرک است.

احکام قرآن جاودانی است

روی این مقدمه‌ای که ذکر شد معلوم شد که قرآن که احکامش بر اساس فطرت بدون خصوصیات شخصیّه است جاودانی است و عقلاً قابل نسخ و تحریف نیست.

روی العیاشی باسناده عن الفضیل بن یسار،

قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ، وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ؛^۱ مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ: «هَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ»؟ قَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ، مِنْهُ مَا مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ، يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ [مِنْهُ] شَيْءٌ وَقَعَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا يَعْ مَ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّسُخُونَ فِي آلِ عِلْمٍ﴾^۲ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.^۳

^۱ المطلع اما بتشديد الطاء و فتح اللام: مكان الاطلاع من موضع عالٍ، و اما بوزن مَصْعَد بفتح الميم و معناه حينئذ هو معنى مَصْعَد اي يصعد إليه من معرفة علمه؛ و محصل معناه قريب من المعنى الاول و هو معنى التاويل و البطن كما أنّ معنى الحدّ قريب من معنى الظاهر و التنزيل.

^۲ سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۷.

^۳ تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۲۹؛ به نقل از تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱: [عیاشی در تفسیر خود با اسنادش از فضیل بن یسار روایت می‌کند که او گفت: من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم: از معنای این روایت که می‌گوید: هیچ یک از آیات قرآن نیست، مگر آن که ظاهری دارد، و باطنی دارد. و در قرآن، هیچ حرفی نیست مگر آن که حدّی دارد، و هر حدّی مطلقاً دارد.

مراد از گفتار ظهر و بطن که در این روایت وارد شده است؛ چیست؟! حضرت گفت: ظاهر قرآن همین عباراتی است که نازل شده است؛ و باطن قرآن، مفاد و مرجع و معنایی است که این ظاهر بدان بازگشت می‌کند که آن را تاویل گویند.

بعضی از مفاد آن تاویل‌ها گذشته است، و برخی از آنها هنوز نیامده است.

از این روایت استفاده می‌شود که معانی آیات کلی است و عمومیت دارد و هر طائفه که سابقاً بوده و بعداً خواهند آمد آیات شامل حال آنها خواهد شد. چون شمس و قمر که در آسمان حرکت می‌کنند و هر نقطه از زمین را نور می‌دهند و اختصاص به مکان معین ندارد، هم چنین قرآن چون خورشید با هر کس در زمان آن کس مواجه است و به او حکم و نور می‌دهد و سپس می‌گذرد و نور و حکم خود را متوجه افرادی که بعداً بوجود می‌آیند می‌نماید، و هکذا. و روی این معنی داستانها و قصصی که در قرآن مجید است و شرح حال پیغمبری یا امت او را بیان می‌کند ابداً اختصاص به آنها نداشته بلکه شامل یکایک حال افراد قبل از آن پیغمبر و افراد بعد از آن پیغمبر خواهد شد. مثلاً داستانهای بنی اسرائیل کاملاً منطبق بر احوالات امت پیغمبر خاتم الانبیاء است، و کأنه خدا که شرح حالات آنها را می‌دهد بعینه شرح حالات یکایک از افراد

قرآن هم چون خورشید و ماه که در جریان و گردش هستند، در جریان و گردش است. هر وقتی که چیزی پدید آید، و حادثه‌ای پیش آید، قرآن بر آن واقعه، خود را می‌اندازد؛ و منطبق می‌کند.

خداوند می‌گوید: تأویل و معنای بازگشت قرآن را کسی نمی‌داند، مگر خداوند و راسخان در علم. ما تأویل و مفاد بازگشتی ظواهر قرآن را که باطن آن است، می‌دانیم!]

این امت را می دهد. و لذا دیده می شود که در
قرآن مجید خداوند بنی اسرائیلِ زمان پیغمبر را
مخاطب

قرار داده و آنان را به افعال آباء و اجداد و
 أسلافشان توبیخ می‌کند؛ مثل نجات دادن از غرق و
 آب دادن آنها را از سنگ و تکذیب کردن آنها آیات
 خدا را و غیر ذلک: ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنُكُمْ
 وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۱، و آیه ۵۵: ﴿وَإِذْ
 قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً
 فَأَخَذْتَكُمُ الصَّيْقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۲، و آیه ۶۱: ﴿وَإِذْ
 قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَحِيدٍ﴾^۳، و آیه ۷۲:
 ﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ
 تَكْتُمُونَ﴾^۴، و غیر ذلک من الآیات.

و علت آن است که بنی اسرائیل زمان پیغمبر
 بعینه همان بنی اسرائیل زمان حضرت موسی
 بودند، و از همان شجره و متّصف به همان
 صفات و همان روحيّات بدون أدنی اختلافی

^۱ سوره البقرة (۲) آیه ۵۰: [و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که ما دریا
 را برای شما شکافتیم؛ و شما را نجات داده و به سلامت عبور دادیم. و در
 برابر چشمان شما، و دیدگاه شما، آل فرعون و دار و دسته و پیروان او را
 غرق نمودیم!]

^۲ [و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی! ما ایمان به
 خدا از گفته تو نمی‌آوریم، مگر آن که خدا را آشکارا دیدار کنیم! پس در آن
 حال شما را صاعقه درگرفت؛ و شما نظاره می‌نمودید!]

^۳ [و زمانی که شما گفتید: ای موسی! ما صبر بر خوردن غذای یک شکل و
 یک صورت را نداریم!]

^۴ [و زمانی که شما کسی را کشتید؛ و در موضوع تعیین قاتل، نزاع
 برانگیختید؛ و همدیگر را متّهم نمودید؛ و خداوند آن سرّی را که پنهان
 می‌داشتید؛ ظاهر نمود!]

بودند؛ و معلومست که خطاب حضرت موسی
به آنها و گناهان آنها روی یک ملکه باطنیه آنها
بوده، پس هر جا آن ملکه باطنیه وجود داشته
باشد عین آن خطاب به آنها نیز هست، گرچه
هزاران سال از زمان خطاب صوری اولی بگذرد.
عیاشی از حضرت باقر علیه السلام حدیث

می کند که: عن أبي جعفر

علیه السلام، إلى أن قال:

لَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيكَ الْقَوْمِ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ، وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَلِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ.^۱

قرآن اختصاص به طائفه‌ای دون طائفه‌ای ندارد

و حقاً مطلب بسیار عالی است که بیان فرموده است! اگر قرآن اختصاص به طائفه‌ای که درباره آنها نازل شده است داشته باشد بدیهی است که با موت آن طائفه آن آیه یا آن سوره نازل می‌میرد، و به تدریج با موت تمام طوائفی که قرآن درباره آنان نازل شده تمام قرآن می‌میرد؛ و چون قرآن زنده است پس ابداً شأن نزول آیات تخصیصی در آن معنی کلی نمی‌زند و مورد را مخصّص قرار

^۱ تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۲۴؛ به نقل از تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰ [عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت می‌کند تا به اینجا می‌رسد که: حضرت می‌فرمایند:

اگر آیه‌ای از قرآن که در شأن نزولش، درباره گروهی نازل شده بود، اختصاص به آن گروه، و مورد شأن نزول داشت، و به واسطه انقراض و مردن آن گروه، طبعاً نیز آیه می‌مرد، و معنی و محتوای رادیکر در برنداشت؛ هر آینه در این صورت رفته رفته هیچ چیز از قرآن باقی نمی‌ماند. ولیکن قرآن اینچنین نیست. و تا هنگامی که آسمانها و زمین باقی است؛ آیات قرآن به همان طور که در وهله نخستین، و زمان نزول، جاری می‌شده است؛ در زمانهای دیرین جاری می‌شود.

و از برای هر گروهی تا روز قیامت، آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنند؛ و این گروه، مصداق و منطبق علیه مفاد این آیه هستند؛ به عین شأن نزول و زمان اولین آن. و این گروه از جهت مصداقیّت این آیه، یا در خیر هستند و یا در شرّ. (یعنی یا مصداق خوبی هستند، همانند مصداق و موارد نزول خوب در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم که قرآن فرود آمده است؛ و یا مصداق بدی هستند، مانند همان مصداق بدون تفاوت.)

نمی‌دهد. لذا هیچ وقت طراوت قرآن از بین
نمی‌رود، همیشه زنده و خوشبو و معطر و دارای
حیات جاوید است. هزاران هزار فرد و قبیله
مانند چرخ دولاب

می آیند و می روند و قرآن به یکایک آنان سهمیه و بهره آنها را می دهد، ولی در عین حال به موت همه آنان باز هم قرآن خودش زنده و جاوید است.

در اینجا دو مطلب را باید اشاره کنیم: یکی آنکه: در بسیاری از تفاسیر اهل تسنن که دیده می شود آیات را در مواردی محدود زندانی می کند بسیار غلط است. دوّم آنکه: افرادی که از ظاهر تجاوز نمی کنند و آن حقایق بسیار ارزنده و عالی را در چهارچوبه الفاظ، آن هم با معنی محدود و معین زندانی می کنند از حقیقت و لطائف قرآن بی بهره می شوند. الفاظ قرآن عمومیت داشته و برای معانی کلیه وضع شده، و جان و روح قرآن در همان لطائف کلیه است؛ دسته ای از وهابیون که جمود بر ظاهر می کنند و یا برخی از دسته اخباری های مذهب تشیع که جمود بر ظاهر می کنند و ابدأً اذن تجاوز از ظاهر را نمی دهند دستشان از حقائق قرآن خالی است.

و مطلب بسیار مهم تر آنکه: برخی از علماء عصر حاضر خواستند که آیات قرآن را بر علوم مادّی و طبیعی، هیئت، طب، طبیعیات و غیره تطبیق کنند، و به خیال خود خدمتی به قرآن نموده و بفهمانند که علوم قرآن قابل انطباق بر علم بوده و ابدأً علم ناسخ آن نمی گردد؛ غافل از آنکه این

خدمت آنها در جهت معکوس و در راه خراب نمودن و ضایع کردن قرآن است: علوم قرآن هیچ وقت محدود به علم خاصی نیست، دایره اش بسیار وسیع است. بنابراین اولاً: منطبق نمودن آن بر علم خاصی با هزار سریشم‌های غیر قابل چسب، محدود نمودن معانی آیات است؛ و گفته شد که معانی آیات محدود نیست. و ثانیاً: علوم طبیعی هر روز تغییر شکل می‌دهد و هر روز فرضیه‌ای جدید فرضیه قبلی را ابطال می‌کند؛ این علماء تصور نکرده‌اند که فردا فرضیه جدیدی اگر فرضیه امروز را باطل کرد و با پافشاری آقایان در انطباق آیات بر این فرضیه‌ها یکباره تمام آیات باطل خواهد شد؟!!

آیات قرآن کلی است و همه چیز در آن هست

به هر حال برویم سر مطلب و او آنکه: آیات

قرآن کلی است و هر چه

هست در قرآن مجید هست؛ اگر کسی بر قرآن وارد شود و آیات را از دریچه همان معانی کلیه و تأویل بنگرد تمام مسائل برای او حل شده است.

رَوَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ سِوَى الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ! إِلَّا أَنْ يُعْطَى عَبْدًا فَهَمًّا فِي كِتَابِهِ.^۱

حضرت می فرماید: فهم قرآن حل تمام مشکلات و رافع تمام جهالات و در حکم نورانیت و وحیی است که در سایر امور از طرف جبرائیل می شده است.

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: من فهم القرآن، فسّر جملة العلم.^۲ و چنین کسی فهم به کتاب الله پیدا کرد خوب می فهمد که دستورات قرآن ابدی و جاوید است.

عَنْ النَّعْمَانِ فِي تَفْسِيرِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ،

^۱ تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۱: [از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که: از او پرسیدند: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله، غیر از قرآن، در نزد شما، مقداری از وحی آسمانی می باشد؟!]

حضرت گفت: نه سوگند به آن کسی که دانه را شکافت، و جان را آفرید؛ مگر این که خداوند به بنده خودش، فهمیدن کتابش را عنایت فرماید!]
^۲ تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۶: [امیرالمومنین علیه السلام گفته اند: کسی که قرآن را بفهمد، اصناف و انواع علوم را تفسیر کرده است.]

وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخْتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ، أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا، فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِيهِ شَرْعُكُمْ وَخَبْرٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَبَعْدَكُمْ، وَجَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِلْمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَاءِهِ.^۱

و دیگر از ادله عمومیت کتاب، امثله‌ای است

که در قرآن ذکر می‌شود؛ گرچه مثال است ولی

حاوی بیان یک حقیقت کلی است. لذا غالباً در

دنبال مثلها می‌فرماید: ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾،

﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ

مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾.^۲

حدیثی شریف در عمومیت و کلیت آیات قرآن

و برای توضیح بیشتری درباره عمومیت و

کلیت آیات قرآن، حدیث شریف و بسیار

ارزنده‌ایست در علل الشرایع راجع به قسمت نار

و جنت که از آن حدیث مطالب بسیار زیادی

استفاده می‌شود، از جمله عمومیت مطالب و

^۱ تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۸: [و در تفسیر نعمانی با اسناد خود، از

اسماعیل بن جابر، روایت می‌کند که او گفت: از حضرت ابا عبد الله جعفر

بن محمد الصادق علیهما السلام شنیدم که می‌گفت: حقاً خداوند تبارک و

تعالی، محمد را برانگیخت، و با بعثت وی به نبوت پیغمبران، خاتمه داد.

بنابراین دیگر پیغمبری پس از او نیست. و بر او کتابی را فرو فرستاد که: با

آن، به کتاب‌های آسمانی خاتمه داد. بنابراین دیگر کتابی پس از آن نیست.

در آن کتاب چیزهایی را حلال کرده؛ و چیزهایی را حرام نموده است.

پس حلال محمد حلال است تا روز قیامت؛ و حرام محمد حرام است تا

روز قیامت.

در آن کتاب است شریعت شما؛ و خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند، و

خبر کسانی که پس از شما هستند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آن قرآن را علم باقی در میان اوصیای خود قرار داد.].

^۲ سوره الزمر (۳۹) آیه ۲۷: [و هر آینه تحقیقاً ما برای مردم، در این قرآن از

هرگونه مثال آوردیم، به امید آن که آنها متذکر گردند.].

آيات و احكام قرآن مجيد.

في علل الشرايع بإسناده عن المُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَا صَارَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟
قَالَ: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ، وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ وَخُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ،
فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ هَذِهِ الْعِلَّةُ؛ وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ، وَالنَّارُ لَا
يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ. قَالَ

المُفْضَلُ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ هَلْ كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَأَعْدَاؤُهُمْ يُبْغِضُونَهُ؟
 فَقَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ^١ يَوْمَ خَيْبَرَ:
 لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى
 يَدِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَى بِالطَّائِرِ الْمَشْهُورِ
 قَالَ: اللَّهُمَّ اتَّبِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعَى [مِنْ] هَذَا الطَّيْرِ، وَعَنَى بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ؟
 قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: يَجُوزُ أَنْ لَا يُحِبُّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَرُسُلَهُ وَأَوْصِيَاءُ هُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَجُلًا يُحِبُّهُ
 اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟! فَقُلْتُ: لَا! قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّهِمْ
 لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَحَبِيبَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْبِيَاءِهِ؟ قُلْتُ: لَا! قَالَ: فَقَدْ ثَبَتَ
 أَنَّ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ [وَجَمِيعَ الْمَلَائِكَةِ] وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا الْعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ،
 وَثَبَتَ أَنَّ [أَعْدَاءَهُمْ] وَالْمُخَالَفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُ وَجَمِيعَ أَهْلِ مَحَبَّتِهِ مُبْغِضِينَ. قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ:
 فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، [وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ
 الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ] فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

قَالَ الْمُفْضَلُ بْنُ عَمَرَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَرَجَّتْ عَنِّي فَرَجَّ اللَّهُ عَنكَ، فَزِدْنِي بِمِمَّا
 عَلَّمَكَ اللَّهُ تَعَالَى! فَقَالَ: سَلْ يَا مُفْضَلُ! فَقُلْتُ: أَسْأَلُ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 يَدْخُلُ مَحَبَّةَ الْجَنَّةِ وَمُبْغِضَهُ النَّارَ أَوْ رِضْوَانُ وَمَالِكُ؟ فَقَالَ: يَا مُفْضَلُ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى بَعَثَ رَسُولَهُ وَهُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَهُمُ أَرْوَاحٌ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَيْ عَامٍ؟ قُلْتُ:
 بَلَى! قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ
 وَأَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا

^١ في ينابيع المودة، ج ٢، ص ٢٣١، طبع دار الاسوة، عن سهل بن سعد رضى
 الله عنه عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم خيبر:
 لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله، لا يرجع حتى
 يفتح الله عليه. رواه الامام احمد في مسنده.

أجابوا إليه و أنكروه النَّارَ؟ فقلتُ: بلى! قال: أو ليس النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضامناً لهما وَعَدَ و أوعَدَ عَن رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قلتُ: بلى! قال: أو ليس عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيفَتَهُ وَ إمامَ أُمَّتِهِ؟ قلتُ: بلى! قال: أو ليس رِضْوَانُ وَ مالِكُ مِنَ جُمَلَةِ المَلائِكَةِ وَ المُستَغفِرِينَ لِشِيعَتِهِ النَّاجِينَ بِمَحَبَّتِهِ؟ قلتُ: بلى! قال: فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذَا قَسِمَ الجَنَّةَ وَ النَّارَ عَن رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ رِضْوَانُ وَ مالِكُ صادِرانِ عَن أمرِهِ بِأمرِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. يا مُفضَّلُ! خُذْ هَذَا! فَإِنَّهُ مِنَ مَحزُونِ العِلْمِ وَ مَكُونِهِ، لا تُخْرِجُهُ إِلَّا إِلى أَهْلِهِ.^١

۲...
...

^١ تفسیر الصّافی، ج ١، ص ٢٦ الی ٢٨؛ به نقل از علل الشرایع، ج ١، ص ١٦٢: [مرحوم شیخ صدوق: محمد بن علی بن بابویه با اسناد خود از مفضل بن عمر روایت می کند که: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: به چه سبب علی بن ابی طالب علیه السّلام تقسیم کننده بهشت و جهنم شده است؟!]

حضرت گفتند: به سبب آن که محبت به او ایمان است؛ و عداوت با او کفر است. و تحقیقاً بهشت فقط برای اهل ایمان آفریده شده است. و جهنم فقط برای اهل کفر خلقت گردیده است. بنابراین علی علیه السّلام، بدین علت قسمت کننده بهشت و جهنم است. و در بهشت داخل نمی شوند مگر اهل محبت او و در جهنم داخل نمی شوند مگر اهل عداوت و بغض او. مفضل گفت: ای پسر رسول خدا: بنابراین انبیاء و اوصیای آنان هم علی را دوست داشته اند، و دشمنانشان او را مبعوض داشته اند؟!]

حضرت گفتند: آیا ندانسته ای که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، در روز خیبر گفت: هر آینه حتماً من پرچم و لوای جنگ را فردا به مردی می سپارم که: خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و او از میدان کارزار بر نمی گردد؛ مگر خداوند به دست او فتح و ظفر را نصیب خواهد نمود؟!]

گفتم: آری! گفت: آیا ندانسته ای که: چون یک پرنده بریان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند؛ آن حضرت به خداوند عرض کرد: بار پروردگارا! محبوب ترین مخلوقات را بیاور؛ تا او با من از این پرنده، بخورد! و مقصود از أحب خلق إله به سوی خدا علی بود؟!]

گفتم: آری! [ادامه در صفحه بعد]

^٢ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت گفت: آیا ممکن است که انبیای خداوند، و رسل او و اوصیای آنها علیهم السّلام، دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند، و وی نیز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟! گفتم: نه.

حضرت گفت: آیا ممکن است که مؤمنین از امت هائی ایشان بوده باشند که: حبیب خدا، و حبیب رسولش، و حبیب پیمبرانش، را دوست نداشته باشند؟]

گفتم: نه.

حضرت گفت: بنابراین، ثابت شد که: تمامی پیامبران خدا و مرسلین از آنها نیز، و تمامی مؤمنان محبّ و دوست دار علیّ بن ابی طالب هستند. و هم چنین ثابت شد که: تمامی مخالفین آنها دشمن او، و دشمن تمامی دوست داران، و اهل محبّت او می باشند. گفتم: آری.

حضرت گفت: بنابراین، داخل در بهشت نمی شود مگر: کسی که علیّ را دوست داشته باشد. خواه از پیشینیان باشد، و خواه از پسینیان. پس روی این استدلال، علیّ قسمت کننده بهشت و جهنّم است.

مفضّل بن عمر در اینجا می گوید: من به حضرت عرض کردم:

ای پسر رسول خدا؛ اندوه و غصّه را از من زدودی، خداوند غصّه و اندوهت را بزدایت! از آنچه خداوند تعالی به تو یاد داده است، قدری بیشتر مرا تعلیم کن!

حضرت گفت: پرس ای مفضّل! من گفتم: می پرسم ای پسر رسول خدا: بنابراین؛ آیا علیّ بن ابی طالب، دوستان و محبّین خود را در بهشت داخل می کند؛ و دشمنان و مبغضین خود را در جهنّم وارد می نماید؛ و یا رضوان که دربان بهشت است، و مالک که پاسدار دوزخ است آنها را وارد در بهشت و جهنّم می نمایند؟!

حضرت گفت: ای مفضّل! آیا ندانسته ای که: خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال قبل از این که عالم را خلقت فرماید. و پیامبران در آن موقع فقط ارواحی بودند، بدون اجساد؛ پیغمبرش را درحالیکه روح بود به سوی سائر پیامبران مبعوث فرمود؟! گفتم: آری.

حضرت گفت: آیا ندانسته ای که: پیامبر، ایشان را دعوت به توحید خدا، و اطاعت او، و پیروی از امر او نمود. و بر این امر آنها را بشارت به بهشت داد؛ و کسانی را که از اجابت و پذیرش دعوتش سرباز زدند و انکار کردند تهدید به آتش کرد؟ گفتم: آری.

حضرت گفت: آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، خودش ضامن و متعهّد چیزی را نیست که: از جانب پروردگارش وعده داده است؛ و یا تهدید نموده است؟! گفتم: آری.

حضرت گفت: آیا علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، خلیفه رسول خدا، و امام برای امت وی نیست؟ گفتم: آری!

حضرت گفت: آیا رضوان، دربان بهشت و مالک نگهبان دوزخ از جمله فرشتگان و طلب غفران کنندگان برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام نیستند؛ آن شیعیانی که به برکت محبّت او نجات پیدا نموده اند؟! گفتم: آری! حضرت گفت: بنابراین در این صورت، علیّ بن ابی طالب، تقسیم کننده بهشت و جهنّم است، از ناحیه رسول الله صلی الله علیه و آله، و رضوان و

و با دقت در کیفیت استدلال حضرت در این حدیث شریف بر عمومیت تقسیم امیرالمؤمنین علیه السلام بهشت و جهنم را بهر محب و مبغض، گرچه از انبیاء و اعداء آنها و امتهای آنها در زمان سلف بوده باشد، مسأله عمومیت و شمول آیات قرآن خوب واضح می شود. بنابراین وظیفه هر فرد مسلمان است که برای اطلاع بر حقیقت آیات قرآن، خود را به مرحله ادراک کلیات برساند، و با تهذیب اخلاق و تطهیر نفس قابلیت به دست آوردن تأویلات قرآن را پیدا کند؛ نه مانند ظلمه که آیات را بر خود تطبیق نموده، تحریف معنوی کتاب خدا می نمایند.

در کافی ج ۲، ص ۶۰۰، روایتست از ابوجعفر علیه السلام، قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

مالک، از امر او که از امر خداوند تبارک و تعالی نشأت گرفته است، عمل می کنند. و از امر او به وجود آمده اند، و در تحت امر او می باشند.

ای مفضل! این مطلب را بگیر، زیرا آن از علوم مخزون و مکنون و پنهان است که کسی را بدان دسترس نیست، و آن را پنهان بدار؛ و برای کسی بازگو مکن؛ مگر آنکه اهلیت شنیدن و دریافت نمودن این گونه استدلال را داشته باشد. [

و كِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي، ثُمَّ أَسَآهُم مَّا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي؟^۱

^۱ الكافي، ج ۲، ص ۶۰۰: [محمد بن يعقوب كليني با سند خود، از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت مي كند كه: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم گفتند: اولين كسي كه در روز قيامت بر خداوند عزيز جبار وارد مي شود؛ من و كتاب خدا و اهل بيت من است؛ و پس از آن امت من. و سپس من از امت من پرسم مي پرسم كه: شما با كتاب خدا و اهل بيت من چگونه رفتار كرديد؟!]

مجلس نهم: تفسير آیه ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ﴾

الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةِ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ
أَقْفَالَهُآ﴾^۱.

خداوند تبارک و تعالی در مقام توبیخ و سرزنش می فرماید: «آیا تدبّر در قرآن نمی نمایند، یا آنکه قفلهایی از دلها به روی دلها زده شده و آنها قابل فهم و تدبّر نیستند؟!» یعنی هر کس که مهر شقاوت و تیرگی و ظلمت عناد، دل او را ختم نموده باشد حتماً باید از کتاب خدا بهره برداری نموده و در آیات آن تدبّر نماید.

قرآن کتاب سیر و سلوک و راهنمایی به مقصد اعلی و مقام اُسْنای انسانیّت است؛ و معلوم است که کسی این راه را طی می کند که از این راه مطلع باشد، و اگر با قرآن آشنائی نداشته باشد و راه سیر و معدّات یا موانع و آفات این راه را از قرآن نفهمد و به دست نیاورد کجا می تواند سیر کند! بنابراین اصل نزول قرآن برای هدایت و عمل بوده، و این معنی متوقّف بر تفکّر و تدبّر

^۱ سوره محمّد (۴۷) آیه ۲۴.

است. خداوند در چهار جای مختلف از سوره

قمر (۵۴) آیات ۴۰، ۳۲، ۲۲، ۱۷ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ

يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١﴾

معانی و مفاهیم ظاهری قرآن همگانی است

قرآن به لسان فصیح و بدون گیر و اغلاق وارد شده تا همه کس بفهمند و بهره‌برداری کنند. گرچه قرآن دارای معانی عمیق و اختصاص به افراد روشندل دارد، ولی معانی و مفاهیم ظاهری آیات همگانی بوده و موجب عبرت و سرور و خوف و خشیت و تقوی و اخلاص و معرفت برای عموم است، و هر کس به نسبت خود از او استفاده می‌کند. در سوره‌الاسراء (۱۷) آیه ۴۱ وارد است که: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾. یعنی «در این قرآن با معانی و دلایل و امثال و غیره از آن چیزهایی که موجب اعتبار است از همه چیز آوردیم برای آنکه متذکر امر خدا و سیر بسوی خدا گردند.»

و برای همین جهت در قرآن و روایات امر به ترتیل شده است: ﴿يَأْتِيهَا الْمُرْمَلُ * قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نَصَفَهُ وَأَوَّانَقْصَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾.^۲ «ای عبا به خود پیچیده!

^۱ [و هر آینه تحقیقاً ما قرآن را برای تذکر و یادآوری از خدا آسان نمودیم؛ پس آیا یادآورنده و موعظه‌پذیری هست یا نه؟]
^۲ سوره المزمّل (۷۳) آیات ۱ الی ۴.

برخیز تمام شب را مگر اندکی از آن، نصف شب را برخیز یا مقداری از نصف هم کم کن یا مقداری بر نصف اضافه کن، و قرآن را به نحو ترتیل بخوان!

در کافی با اسناد خود روایت می‌کند از عبدالله بن سلیمان، قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَرَتَّلْ أَلْ قُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بَيِّنُهُ تَبَيَّانًا وَلَا تَهْدُهُ هَذَا الشُّعْرُ^۱ وَلَا تَنْشُرُهُ نَشْرَ

الرَّمْلِ، وَلَكِنْ أَفْرِغُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَلَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ.^۲

و در مجمع البیان ما رواه أبوبصیر عن أبي عبدالله

عليه السلام في هذا، قال:

هُوَ أَنْ تَتَمَكَّثَ فِيهِ وَتُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ.^۳

^۱ هَذَا هَذَا: قطعه سریعاً.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴: [کلینی با اسناد خود روایت می‌کند از عبدالله بن سلیمان که می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای قول خداوند عزوجل پرسیدم که گفته است: ﴿وَرَتَّلْ أَلْ قُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾. «و قرآن را به کیفیت ترتیل بخوان!» مراد از ترتیل کدام است؟! حضرت فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: یعنی آن را خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت می‌خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند دانه‌های شن ریزه و رمل آنرا منتشر و متفرق مکن که جمعش مشکل باشد و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن دل‌های سخت و قلوب قاسیه خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به وحشت اندازید! و وقتی قرآن می‌خوانید، قصد و نیت شما آن نباشد که به آخر سوره برسید!]

^۳ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۲: [شیخ طبرسی، از ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السلام در این آیه بدینگونه تفسیر آورده است: حضرت صادق فرمود: معنی ترتیل آن است که: در قرائت درنگ کنی، و صدایت را در قرائت قرآن نیکو بگردانی!]

و روى عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أُمَّهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقَطُّعُ قِرَاءَتَهُ آيَةً آيَةً.^١

و عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْئَلِ اللَّهَ تَعَالَى الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ!^٢

وصيت أميرالمؤمنين به امام حسين عليهما

السّلام

و در ديوان منسوب بمولى الموالى حضرت

أميرالمؤمنين عليه الصلوة و السّلام

^١ همان مصدر: [از امّ سلمه روايت است كه: عادت رسول خدا اين بود كه قرآن را كه تلاوت مى نمود، در انتهاي هر آيه وقف مى كرد؛ و آيه را به آيه بعد متصل نمى نمود.]

^٢ همان مصدر: [چون به آيه اى رسيدى كه در آن ذكر بهشت بود، از خداوند بهشت را مسألت كن! و چون به آيه اى رسيدى كه در آن ذكر آتش بود، به خداوند از آتش پناه بر!]

در ضمن وصیّت‌های آن حضرت به فرزندش

حضرت حسین علیه السّلام می‌فرماید:

لزوم اختیار سکوت هنگام استماع قرآن

و به علّت همین مناط نیز لازمست که در

موقع قرائت قرآن استماع شود و سکوت اختیار

شود که آیات بر دل مستمع بنشینند: ﴿وَإِذَا قُرِئَ

الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

به ابن مسعود فرمودند:

اقْرَأْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي! فَكَانَ يَقْرَأُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^٢
وَرُوِيَ أَنَّ رَجُلًا تَعَلَّمَ مِنَ النَّبِيِّ الْقُرْآنَ؛ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ

^١ سوره الأعراف (٧) آیه ٢٠٤: [و زمانی که قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آن که مورد رحمت خداوندی واقع شوید!]

^٢ المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ٢٣٢، من طریق العامة.

مِثَّ قَالِ ذَرَّةٍ حَيٍّ رَّأَىٰ يَرَهُ * وَمَنْ يَعْ مَلَّ مِثَّ قَالِ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱، قَالَ: يَكْفِينِي هَذِهِ! وَانصَرَفَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: انصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَاقِيهِ^۲.

و در اخبار از غافلین قرآن و لاهین بسیار نهی

فرموده‌اند. در کافی با اسناد خود از عبدالله بن سنان

حدیث می‌کند از حضرت صادق علیه السلام، قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا، وَإِيَّاكُمْ وَحُؤْنَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَأَهْلِ الْكِبَائِرِ! فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيحَ الْغِنَاءِ وَالنَّوْحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ لَا يُجُوزُ تَرَاقِيهِمْ، قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبٌ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ^۳.

^۱ سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۷ و ۸.

^۲ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۴؛ به نقل از بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷: [قرآن بخوان! ابن مسعود گفت: یا رسول الله! قرآن بر تو نازل شده است؛ من بخوانم؟!]

رسول خدا گفت: من دوست دارم از غیر خودم بشنوم. ابن مسعود قرآن می‌خواند و اشک از دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری بود.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که به یک آیه از کتاب خدا گوش فرا دارد، برای او نوری در روز قیامت است.

و در روایت است که: مردی از رسول خدا قرآن می‌آموخت، چون به این گفتار خدا رسید: ﴿فَمَنْ يَعْ مَلَّ مِثَّ قَالِ ذَرَّةٍ حَيٍّ رَّأَىٰ يَرَهُ * وَمَنْ يَعْ مَلَّ مِثَّ قَالِ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ «پس هر کس که به قدر سنگینی یک ذره، کار خیری انجام دهد، آن را می‌بیند؛ و هر کس که به قدر سنگینی یک ذره، کار بدی انجام دهد آنرا می‌بیند.»

گفت: این آیه برای من کافی است! و دیگر قرآن تعلیم نگرفت، و از همانجا مراجعت کرد.

رسول خدا فرمود: این مرد بازگشت در حالی که مردی فقیه بود. [

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: قرآن را با آهنگهای عرب و اصوات عرب بخوانید. و مبادا که با آهنگهای اهل فسق و مبتلایان به معاصی کبیره بخوانید! پس از من تحقیقاً کسانی خواهند آمد که قرآن را مانند آوازه خوانان و غنایندگان، و مانند آوازخوانی‌های عزاخوانی و مجالس مصیبت، و مانند آوازه خوانی‌های رهبانان، با ترجیع می‌خوانند.

قرائت این افراد قبول نمی‌شود، و از ترقوه‌هایشان به بالا نمی‌رود. (یعنی در سینه می‌ماند و به سر و مرکز اندیشه نمی‌رسد، و به گوش و چشم و مغز و

لزوم قرائت قرآن با تأمل و دقت

و در مقابل این افراد کسانی هستند که قرآن را با تأمل و دقت می‌خوانند و آرام و با تفکر، بطوری که دلهای آنان از خوف خدا به لرزه می‌آید و آثار حزن در چهره آنها هویدا می‌گردد:

﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱.

در کافی با إسناد خود از سلیمان بن داوود

المنقري عن حفص، قال:

سَمِعْتُ مُوسَىٰ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ لِرَجُلٍ: أَتُحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ: وَلَمْ؟ قَالَ: لِقِرَاءَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ: يَا حَفْصُ! مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عَلَّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَىٰ قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ؛ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ! وَارِقْ! فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى.

قال حَفْصٌ: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَا أَرْجَى النَّاسِ مِنْهُ، وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا، فَإِذَا قَرَأَ فَكَانَتْهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا.^۲

دماغ نمی‌رسد.) دلهای اینگونه افراد واژگون است، و دلهای آنان که این کیفیت را نیکو می‌شمارند.]

^۱ سوره الحج (۲۲) آیه ۳۴ و ۳۵: [بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفته شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دلهایشان به هراس افتد، و شکیبایان در مشکلات و مصائب و واردات، و بپادارندگان نماز را، و آنان که چون به آنها روزی برسانیم، از آن در راه ما انفاق می‌نمایند.]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶: [و نیز کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود منقري، از حفص روایت کرده است که گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم به مردی می‌گفت: آیا دوست داری در دنیا باقی بمانی؟! گفت: آری! حضرت فرمود: چرا؟! گفت: به جهت خواندن سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. حضرت در پاسخ وی

هیچ نگفتند؛ پس از یک ساعت به حفص گفتند: ای حفص! هر کس از موالیان ما و از شیعیان ما بمیرد و قرآن را نتواند بخواند، در میان قبرش به او یاد می‌دهند، تا بدین وسیله خداوند درجه و منزله او را بالا برد؛ چون درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است؛ به مؤمن گفته می‌شود: بخوان و بالا برو! مؤمن می‌خواند و سپس بالا می‌رود.

حفص می‌گوید: من در میان مردم هیچکس را ندیدم که خوفش از خدا بر نفسش، و نیز امیدش به خدا از موسی بن جعفر علیهما السلام شدیدتر و بیشتر باشد. قرآن را که تلاوت می‌نمود، با حال حزن و اندوه می‌خواند. و چنان غرق توجه ذات اقدس ذوالجلال بود که گوئی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد. [

و در کافی با اسناد خود روایت می کند از

حضرت امام محمد باقر علیه السلام، قال:

قُرَاءَ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدَّرَ بِهِ الْمُلُوكَ وَاسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَضَيَّعَ حُدُودَهُ وَأَقَامَهُ إِقَامَةً الْقِدْحِ، فَلَا كَثَرَ اللَّهُ هَوْلًا مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ! وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ، فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ وَأَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَقَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ وَتَجَافَى بِهِ عَنِ فِرَاشِهِ؛ فَبِأَوْلِيَّتِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ، وَبِأَوْلِيَّتِكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَبِأَوْلِيَّتِكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ، فَوَاللَّهِ هَوْلًا فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعْزَمُ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ!^۲

^۱ قال في مرآت العقول: اقامة القدح كأنه تأكيد للفقرة الاولى أعنى حفظ الحروف.

^۲ الكافي، ج ۲، ص ۶۲۷: [حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: قاریان و خوانندگان قرآن سه دسته اند: مردی که قرآن را می خواند و آنرا سرمایه کسب دنیوی داشته، و بواسطه آن از ملوک و حکام پیوسته جیره می خورد. و با خواندن آن و درس آن، لقمه نانی تهیه کرده، عیش و بساط خود را گسترده است. و به دارا بودن آن بر مردم بلندمنشی و بلندپروازی دارد.

و مردی است که حروف و کلمات و اعراب و معنایش را هم می داند، ولیکن حدود و قوانین و مضامین آنرا ضایع کرده است؛ و همچون تیرهایی که به قدر و شکل و وزن هم می تراشند و پهلوی هم می چینند تا برای موقع تیراندازی بکار آید، اینها هم حروف و آیات و تجوید و وقوف و مخارج و سائر جهات ظاهری را کاملاً مرتب و منظم می نمایند.

خداوند امثال اینگونه افراد را در میان حاملین و پاسداران قرآن زیاد نکند. و مردی است که قرآن را می خواند و دوای حاصل از آنرا، چون مرهمی بر روی درد دلش می گذارد. شبهای تار با قرآن سر و کار دارد و با تفکر در آن بیداری می کشد، و روزهای گرم را با آن بسر می برد، و در هنگام سجده ها و نمازهایش قرآن را تلاوت می کند، و بدین جهت پهلو از رختخواب بر کنار می دارد.

بواسطه این افراد می باشد که خداوند عزیز جبار، بلا را از میان مردم برمی دارد. و بواسطه این افراد می باشد که خداوند عزوجل نوبت حکومت و ولایت را از دست دشمنان می گیرد و به مؤمنان می دهد. و بواسطه این افراد می باشد که خداوند عزوجل باران رحمت خود را از آسمان فرود می آورد.

سوگند به خدا که این دسته در میان قاریان قرآن، نایاب تر از اکسیر* هستند.

و قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:

مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ.^۱

روایاتی در فضیلت و کیفیت قرائت قرآن

و راجع به قرائت قرآن روایات بسیاری وارد

است.

در کافی با اسناد خود حدیث می‌کند از لیث بن

أبی سلیم رفعه، قال:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: نَوَّرُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَ الْبَيْعِ وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ! فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا.^۲

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت

می‌کند که، إِنَّهُ قَالَ:

أَنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ فِيهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ يَتْلُو الْقُرْآنَ يَرَاءَهُ أَهْلُ السَّمَاءِ كَمَا يَرَاءَى أَهْلُ الدُّنْيَا الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ فِي السَّمَاءِ.^۳

* مراد از کبریت أحمر، اکسیر است و آن، چیزی است که چون به مس بزند طلا می‌شود، و آن غیر از کیمیا است؛ کیمیا ترکیباتی است با شرایط خاصه که نتیجه آن طلا خواهد شد.

^۱ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۹، بروایة عامیة: [کسی که محرّماتی را که در قرآن وارد است حلال بداند، ایمان به قرآن نیاورده است.]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۰: [رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید؛ شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها می‌خوانند؛ و خانه‌های خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‌یابد، و اهلش زیاد می‌شوند؛ و همانطور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این خانه به ساکنین آسمانها نور می‌فرستد.]

^۳ همان مصدر. [حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر در خانه، مرد مسلمان به تلاوت قرآن مشغول شود، چنان اهل آسمان به تماشای او مشغول می‌شوند، مثل تماشایی که اهل دنیا از ستارگان متلاًّلاً و درخشان آسمان می‌کنند.]

و همچنین در کافی از ابن قداح روایت می کند از

حضرت اَبی عبدالله علیه السلام، قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: البيت الذي يُقرأ فيه القرآن و يُذكر الله عزوجل فيه تكثر
بركته و تحضره الملائكة و تهجره الشياطين و يضيء لأهل السماء كما تضيء الكواكب لأهل
الأرض، و أن البيت الذي لا يُقرأ فيه القرآن و لا يُذكر الله عزوجل فيه تقلُّ بركته و تهجره
الملائكة و تحضره الشياطين.^۱

ولی البته برای آنکه قاری قرآن از معنای آن

استفاده کند نباید آنرا تند و سریع بخواند.

^۱ همان مصدر، ص ۶۱۷: [امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: خانه‌ای که در آن قرآن بسیار خوانده شود و ذکر خداوند عزوجل بسیار شود، برکتش زیاد می‌گردد، و فرشتگان در آن حضور می‌یابند، و شیاطین از آنجا رخت بر می‌بندند، و نور و روشنی به اهل آسمان می‌دهد همانطور که ستارگان به اهل زمین نور و روشنی می‌دهند. و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خداوند عزوجل در آن برده نشود، برکتش کاهش می‌یابد، و فرشتگان حضور نمی‌یابند، و شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند.]

در کافی باسناده عن محمد بن عبدالله، قال:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْرَأَ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟ قَالَ: لَا يُعْجِبُنِي أَنْ تَقْرَأَهُ فِي أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ!^١

و در کافی ایضاً روایت می کند از علی بن حمزه،

قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَقْرَأَ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ: لَا! قَالَ: فَفِي لَيْلَتَيْنِ؟ قَالَ: لَا! قَالَ: فَفِي ثَلَاثٍ؟ قَالَ: هَا! وَأَشَارَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَحُرْمَةً لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ، وَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ أَحَدَهُمْ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ أَوْ أَقَلِّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً^٢، وَلَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِيلًا. فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاقْفُ عِنْدَهَا وَسَلِّ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَاقْفُ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ!^٣

و در کافی عن حریز عن ابی عبدالله علیه السلام،

قال:

الْقُرْآنَ عَهْدَ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ، فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ

^١ همان مصدر: [به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من تمام قرآن را در یک شب بخوانم؟! فرمود: برای من جالب نیست که قرآن را در کمتر از مدت یک ماه بخوانی!]

^٢ الهذرمة: السرعة في القراءة.

^٣ همان مصدر: [علی بن حمزه گفت: من بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم. ابوبصیر به آن حضرت گفت: من در یک شب از ماه رمضان، یک ختم قرآن را بنمایم؟!]

حضرت فرمود: نه! گفت: در دو شب؟! حضرت فرمود: نه!

گفت: در سه شب؟! حضرت با دست اشاره ای فرموده و گفتند: «ها» یعنی عیب ندارد.

سپس به ابوبصیر فرمود: ای ابا محمد! ماه رمضان حقّی و احترامی دارد که سائر ماهها ندارند. و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم عادتشان بر این بود که: قرآن را در مدت یک ماه یا کمتر از آن می خوانده اند. قرآن را نباید با سرعت خواند، ولیکن باید آرام با حفظ موارد وقف و اداء کلمات قرائت نمود. چون به آیه ای رسیدی که در آن یادی از بهشت بود، درنگ کن و از خداوند بهشت را بخواه؛ و چون به آیه ای رسیدی که در آن یادی از آتش بود نیز توقّف کن، و از آتش به خداوند پناه ببر!]

صوت حسن یکی از جهات قابل توجه در

قرائت قرآن است

و یکی از جهات دیگری که باید در قرآن مراعات شود صوت حسن است؛ سزاوار است قرآن را با صوت نیکو و به حالت حزن انسان قرائت نماید.

در کافی با اسناد خود از عبدالله بن سنان روایت

می‌کند از حضرت صادق علیه السلام، قال:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ.^۲

و ایضاً در کافی از علی بن اسماعیل المیثمی

روایت می‌کند، عن رجلٍ عن أبي عبدالله عليه السلام

قال:

مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ.^۳

و باز در کافی است از حضرت صادق علیه

^۱ همان مصدر، ص ۶۰۹: [از حریز، از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «قرآن کریم عهدنامه و پیمان نامه‌ای است از خدا به سوی خلقش؛ بنابراین سزاوار است مرد مسلمان در این عهدنامه نظر افکند و هر روز، از آن به مقدار پنجاه آیه بخواند.]

^۲ همان مصدر، ص ۶۱۵: [عبدالله بن سنان روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السلام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر چیزی یک جمال و زیبایی و زیوری دارد؛ و جمال و زیور قرآن صدای نیکوست.]

^۳ همان مصدر، ص ۶۱۶: [علی بن اسماعیل میثمی از مردی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند: خداوند عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث ننمود مگر آن که صدایش نیکو بود.]

السّلام، قال:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ، وَكَانَ

السَّقَّاءُونَ يَمُرُّونَ فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ؛ وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا.^۱

و همچنین در کافی با اسناد خود حدیث می کند

از علی بن محمد النوفلی عن أبي الحسن عليه السلام، قال:

ذَكَرْتُ الصَّوْتَ عِنْدَهُ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ قَرِيبًا مَرَّةً بِهَذَا فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ؛ وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ. قُلْتُ: وَ لَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ] كَانَ يُحْمَلُ النَّاسُ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ.^۲

پناه بردن به خدا هنگام قرائت قرآن

و بالجمله، غیر از اینها باید در موقع قرائت

قرآن به خدا پناه برد: ﴿فَإِذَا﴾

^۱ همان مصدر: [حضرت سجّاد علیه السلام از بهترین خوش صداها در قرائت قرآن بوده اند؛ و عادت سقّاهای مدینه این بود که چون با مشکهای پر آب و سنگین خود عبور می کردند، در خانه آن حضرت توقف می کردند و قرائتش را می شنیدند. و حضرت باقر علیه السلام از جهت صدا بهترین خوش صداها بودند.]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵: [کلینی با سند متصل خود از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام آورده است که: چون نوفلی در محضرش سخن از صوت به میان آورد، فرمودند: حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که مشغول خواندن قرآن می شدند، از زیبایی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می گذشت مدهوش می شد. اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکوئی صوت خود را ظاهر نماید، از شدت دلربائی و دلبری، مردم طاقت شنیدن ندارند.]

گفتم: مگر رسول خدا با مردم نماز نمی گذاشت، و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی کرد؟!

حضرت گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقدر طاقت و قدرت مردم پشت سر خود، بر آنها تحمیل می کرد.]

قَرَأَتِ الْقُرْآنَ فَأَسْتَعِذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ^۱. معلومست که پناه بردن نه تنها أعوذ

بالله گفتن است، بلکه دل به خدا دادن و در موقع
قرائت قرآن غیر خدا را فراموش کردن و با تفکر
و تأمل شروع کردن [است]، چه قرآن در نماز
خوانده شود و یا در غیر نماز. حسن بن علی
بن شعبه حرّانی در تحف العقول حدیث می‌کند
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که
فرمودند:

لا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ و لا فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ.^۲

گرچه قرائت در نماز به خصوص بسیار
ممدوح، و قرآنی که در نماز خوانده شود ثوابش
بیشتر است.

در کافی با إسناد خود از عبدالله بن سلیمان
حدیث می‌کند از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام،
قال:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَمَنْ قَرَأَهُ فِي صَلَاتِهِ جَالِسًا
كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ حَسَنَةً، وَمَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ
حَسَنَاتٍ.^۳

^۱ سوره النحل (۱۶) آیه ۹۸: [پس هنگامی که قرآن می‌خوانی، پناه ببر به
خداوند از شیطان رانده شده لعنت زده.]

^۲ تحف العقول، رواه مرسلًا، ص ۲۰۴: [ابدأ خیری در عبادت نیست در
صورتی که از روی فهم و درایت نباشد؛ و خیری در قرائت نیست در
صورتی که در آن تأمل و تفکر و تدبّر نباشد.]

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۱: [کسی که قرآن را در حال ایستاده در نمازش
بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف یک صد حسنه می‌نویسد.
و کسی که قرآن را در حال نشسته در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را

و حجة الاسلام غزالی این روایت را از
امیرالمؤمنین علیه السلام تا خمسين حسنة نقل
کرده و تتمه‌ای هم بر آن نقل کرده است، که:

وَمَنْ قَرَأَ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ حَسَنَةً، وَمَنْ قَرَأَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ
فَعَشْرٌ حَسَنَاتٍ، وَ مَا كَانَ مِنَ الْقِيَامِ بِاللَّيْلِ فَهُوَ أَفْضَلُ، لِأَنَّهُ أَوْعَى لِلْقَلْبِ.^۱

فضیلت قرائت قرآن در نیمه‌های شب

خداوند علیّ اعلیّ در قرآن مجید توصیف
می‌کند اشخاصی را که شب به قرائت قرآن و ذکر
در حال نماز و غیره مشغولند: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۲، تمام این
اصناف را در حال قیام و قعود و در حال خوابیدن
و به پهلو افتادن مدح نموده است، ولی قیام را بر
قعود و قعود را بر ذکر به پهلو مقدم داشته است.

خداوند به پیغمبرش امر می‌کند که پاسی از
شب را به نماز و خواندن قرآن در نماز مشغول
شود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي

الَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ
وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ
فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ

در مقابل هر حرف پنجاه حسنه می‌نویسد، و کسی که قرآن را در غیر نمازش
بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف ده حسنه می‌نویسد.

^۱ علی ما نقلها عنه فی المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۰: [و کسی که قرآن را
در غیر نمازش با وضو بخواند، بیست و پنج حسنه دارد. و کسی که در غیر
نمازش با غیر وضو بخواند، ده حسنه دارد. و آنچه از قرآن در شب در حال
قیام خوانده شود، افضل است؛ چون دل را فارغ‌تر می‌کند.]

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱: [آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر
خدا می‌کنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرامند ذکر خدا می‌کنند.]

أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي
الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وءَاخِرُونَ
يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ
تَجِدُوهُ

عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾ منظور از: ﴿فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْ

الْقُرْآنِ﴾، و ﴿فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ خواندن قرآن در

نماز است به قرینه قوله تعالى: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ

تَقُومُ﴾. چون مراد از قیام در این آیه شریفه قیام به

نماز است، و چون قرآن خواندن در نماز واجب

است، لذا تعبیر از خواندن نماز به قرائت قرآن

^۱ سوره المزمّل (۷۳) آیه ۲۰: [تحقیقاً پروردگار تو ای پیغمبر می داند که: تو مقداری کمتر از دو ثلث شب را برای نماز و قرآن بپا برمی خیزی؛ و به قدر نصف شب، و ثلث شب قیام داری! و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند این چنین می باشند. و خداوند است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید می کند و معین و مقدر می فرماید؛ و می داند که شما هیچگاه نمی توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه اش را به عبادت بر خیزید، فلذا از مقداری از آن در گذشت و برای شما تخفیف داد. بنابر این به مقداری که از قرائت قرآن برای شما میسر است، دست برندارید و حتماً آنرا بخوانید. خدا می داند که پس از این در میان شما جمعی مریض خواهند شد، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل و رحمت خدا حرکت می کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می زنند؛ فعلیها به مقداری که شبها قرائت قرآن برای شما میسر است و در تعب و رنج نمی افتید، دست برندارید و آنرا بخوانید، و نماز را بپای دارید، و زکات را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض الحسنه، اعم از آن که معادلش را بگیریید و یا نگیریید و آنرا صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده اید). و هر عمل خیری که انجام داده اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده اید، آنجا موجود است و آنرا خواهید یافت که با آن موجودیت فعلی و حتمی که ذخیره اخروی است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و اجر و پاداشش نیز عظیم تر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محققاً خداوند آمرزنده و مهربان است.]

می‌شود، مثل قوله تعالی: ﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ

الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۱. یعنی «اقامه کن قرآن فجر

(نماز صبح) را، به درستی که

نماز صبح مشهود دو صف از ملائکه شب و

ملائکه روز است!»

کیفیت قرائت سور قرآن در نمازهای یومیّه

مؤمنین در صدر اسلام در نمازهای خود سوره‌های کوچک را نمی‌خواندند، بلکه در نمازهای واجب طبق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سزاوار است که در نماز ظهر و عصر بعد از حمد سوره‌های کوچک مانند القارعة و امثالها بخوانند، و در نماز مغرب و عشاء امثال سوره‌های والشمس و الأعلى، و در نماز صبح امثال سوره‌های مزمل و مدثر، و در نمازهای شبانه روز حتی یک مرتبه توحید بخوانند، و در نمازهای مستحبی از سور طوال قرآن بخوانند؛ و خلاصه در نمازها قرآن خیلی خوانده شود و ابداً انسان به یک سوره خاص در نمازها اکتفا نکند که موجب تزییع و مهجوریت قرآن خواهد شد.

^۱ سوره الإسراء (۱۷) ذیل آیه ۷۸.

در من لا یحضره الفقیه از فضل بن شاذان در

جمله علل از حضرت رضا علیه السلام روایتست که،

انه قال:

أَمَرَ النَّاسَ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يُكَوْنَ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا مُضَيَّعًا، وَ لِيَكُونَ مَحْفُوظًا مَدْرُوسًا
فَلَا يَضْمَحِلُّ وَ لَا يُجْهَلُ. وَ إِنَّمَا بُدِيَ بِالْحَمْدِ دُونَ سَائِرِ الشُّوْرِ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ
الْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْحَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ؛ ثُمَّ شَرَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
تَفْسِيرِ سُورَةِ الْحَمْدِ إِلَى آخِرِهَا.^۱

مؤمنین با پیغمبر اکرم در نمازهای شب

سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در نمازهای واجب

– غیر از جماعت با رسول خدا – و در نمازهای

مستحبّه خود سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در

عالمی از لذّت و انس و تکلم با خدا غرق و مسرور

می‌شدند.

حکایتی در اهتمام اصحاب پیامبر صلوات الله

و سلامه علیه در قرائت قرآن

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۰: [از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: علّت آنکه مردم مأمور شده‌اند در نمازهای خود قرآن بخوانند این است که: قرآن متروک و مهجور و ضایع نشود، بلکه پیوسته مردم آنرا حفظ کنند، و به درس و تدریس و تعلیم و تعلّم آن مشغول باشند. و در این فرض، دیگر نه قرآن مضمحلّ می‌شود و از بین می‌رود، و نه نادیده گرفته شده و مجهول می‌ماند. و علّت آن که در قرآن به سوره حمد ابتدا شده است، نه سائر سوره‌ها آنست که: نه در قرآن و نه در کلامی دیگر، مانند آنچه در سوره حمد از جوامع خیر و مطالب حکمت آمیز گرد آمده است، در آنها گرد نیامده است. در این حال حضرت شروع نمودند به تفسیر سوره حمد از اول تا به آخر آن.]

در خبر است که در یکی از غزوات^۱ که پیغمبر و مسلمانان به دشمن مواجه شدند، از شدت خوف و اضطراب، دشمنان زنان خود را گذارده همگی به کوهها فرار کردند. مسلمین رسیدند و زنان آنان را اسیر گرفتند، و پیغمبر با مردم نماز خوف بگزاردند و مراجعت کردند. گویند زنی در بین اسراء بود که شوهرش غائب بود؛ چون مسلمین حرکت کردند شوهرش برسد و بدنبال آنها آمد. چون حضرت در منزلی فرود آمدند فرمودند که: کیست امشب پاسبانی ما بنماید؟ یک تن از انصار و یک تن از مهاجرین گفتند: ما پاسبانی خواهیم نمود! و در دهان درّه بایستادند برای نگهبانی نمودن. مهاجری خوابید و آن شخص انصاری را گفت: تو اوّل شب حراست کن و من در آخر شب حراست می‌نمایم. شخص انصاری به نماز بایستاد. شوهر آن زن بیامد و دید کسی ایستاده است، یک تیر بدو انداخت و آن تیر بر بدن انصاری نشست، انصاری تیر را کشیده به نماز خود ادامه داد، تیر دوّم انداخت انصاری تیر را کشید و به نماز خود ادامه می‌داد، چون تیر سوّم بر بدن انصاری نشست آن تیر را کشید و رکوع و سجود بجای

^۱ این غزوه، ذات الرّقاع بوده است.

آورده سلام داد و مرد مهاجر را بیدار کرد که:
دشمن آمده است، برخیز! چون شوهر آن زن دید
که اینها مطلع شده‌اند فرار کرد. مهاجری به
انصاری گفت: چرا زودتر مرا خبر نکردی
سبحان الله چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی گفت
در نماز سوره می خواندم و نخواستم آن سوره را
قطع کنم؛ چون تیرها پیاپی آمد به رکوع رفته نماز
را تمام کردم و ترا بیدار نمودم، و به

خدا قسم اگر خوف آن نداشتم که مخالفت
رسول الله کرده باشم و در پاسبانی تقصیر نموده باشم
هر آینه جانم قطع می شد قبل از آنکه سوره را قطع
کنم!

مرحوم محدث قمی (ره) گوید: آن مرد
مهاجری عمّار بن یاسر بود، و آن انصاری عبّاد
بن بشر بود و سوره‌ای که می خواند سوره کُهِف
بود.

اینطور مسلمین با قرآن مجید انس داشتند و
با خلوت با خدا و تلاوت کتاب خدا در عوالم
معنی غرق می شدند، و راضی بودند که جان
تسلیم کنند و از لذت مکالمه دست نشویند.

خطبه امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین هفته

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در

آخرین هفته عمر خود خطبه خواند که آخرین

خطبه آن حضرت بود، و در آن خطبه فرمود:

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضُوا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٌ وَأَيْنَ ابْنُ التَّيَّهَانِ وَأَيْنَ دُو
الشَّهَادَتَيْنِ وَأَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَأُبرِدٌ^١ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى
الْفَجْرَةِ؟! ثُمَّ صَرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ إِلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ: [عَلَيْهِ السَّلَامُ]
أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ!^٢

عمار از بزرگان اصحاب رسول الله و

امیرالمؤمنین علیهما الصلوة و السلام بود، و از کبار

فقهاء و زهاد و اهل بصیرت و ولایت و ضمیری

روشن و قلبی تابناک؛ رسول الله درباره او فرموده‌اند:

عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ؛

عَمَّارٌ جَلَدَةٌ بَيْنَ عَيْنِي وَ أَنْفِي، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ.^٣

روایاتی در فضیلت عمار

و از صحیح بخاری^٤ نقل است که در وقت

^١ منتهی الآمال، ج ١، ص ٥٤، و فی سفینه البحار، ج ٢، ص ٢٧٥، سطر آخر ذکره مجملًا؛ و اصل این داستان را واقدی در مغازی خود ضمن حوادث غزوه ذات الرقاع، در ج ١، ص ٣٩٧، نقل کرده است.

^٢ أُبرِدَ اليه البرید: أرسَلَه.

^٣ علی ما فی منتهی الآمال، ج ١، ص ٩٢؛ الکنی و الالقاب، ج ١، ص ١٨٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٥: عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارُ، وَ الْغَدِيرُ، ج ٩، ص ٢٥٩: إِنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ مَعَ عَمَّارٍ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ. [عمار با حق است، و حق با عمار است هر جا که عمار بوده باشد. عمار پوست نازک در میان چشم و بینی من است (که با پاره شدن آن پوست چشم نابینا می‌گردد) عمار را گروه ستمگر می‌کشند.]

^٤ علی ما فی منتهی الآمال، ج ١، ص ٩٢؛ صحیح بخاری، ج ٣، ص ٢٠٧ با

ساختن مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
عمار دو برابر دیگران سنگ حمل می نمود، یکی
از برای خود و یکی از برای رسول الله؛ آن
حضرت گرد از سر و روی عمار می سترد و
می فرمود:

وَيَحِ عَمَّارًا! تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ.^۱

و نیز رسول الله درباره او فرمود:

اندکی اختلاف، مسند احمد، ج ۳، ص ۹۱.
^۱ [ای دریغا بر عمار! که او را طائفه ستمکار می کشند. او ایشان را به سوی
بهشت می خواند و آنها وی را به سوی آتش.]

أَبَشِّرُ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ! فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَارَتِهِ وَ مِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَاوَلَاتِهِ وَ مِنْ
الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ؛ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا^١ ضِيَاحٌ مِنَ اللَّبَنِ^٢

عثمان^٣ در زمان خود او را به اندازه‌ای زد که

غش کرد، و امر کرد غلامهای خود را که دست و

پای او را بستند و با پای چکمه دار بر مذاکیر او زد

تا مرض فتق پیدا کرد، و یک دنده از استخوانهای او

شکست؛ درحالتی که: رَوَى الْمُخَالَفُونَ فِي فَضْلِ

عَمَّارَ مَا رَوَوْا، وَ أَنَّهُ مَلِئَ إِيْمَانًا حَتَّى أُخْمَصَ قَدَمَيْهِ،

وَ أَنَّ مَنْ

^١ شیری که با آب مخلوط شده است.

^٢ سفینه البحار، ج ٢، ص ٢٧٦؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٣٣٤: [ای ابویقظان! بشارت باد ترا! چون تو برادر علی علیه السلام می باشی در دیانتش، و از افضل اهل ولایت او هستی، و از کشته شدگان در راه محبت او هستی! تو را گروه ظالم می کشند. و آخرین غذائی که در وقت شهادت از دنیا نصیب داری، شیری است که با آب مخلوط شده است!]

^٣ فی ینابیع المودّة، طبع اسلامبول، ص ١٢٨؛ و ج ١، ص ٣٨٥، طبع دار الاسوة، و فی المشکاة عن اَبی قتادة: انّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم قال لعَمَّار بن ياسر حين يحفر الخندق فجعل يمسح رأسه و يقول: بؤس ابن سميّة تقتلك الفئة الباغية! رواه مسلم ايضاً. روى مسلم عن اُمّ سلمة اُمّ المؤمنين: انّ رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم قال لعَمَّار: تقتلك الفئة الباغية! و سپس گوید: و فی سنن الترمذی عن اَبی هريرة قال، قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: ابشر عَمَّار! تقتلك الفئة الباغية. و فی الباب عن اُمّ سلمة و عبدالله عمرو بن العاص و اَبی اليسر و حذيفة: هذا حديث حسن صحيح. و فی الاصابة فی ترجمة عَمَّار: و قد تواترت الأحاديث عن النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: انّ عَمَّاراً تقتله الفئة الباغية. و اجمعوا على انه قد قتل بصفيين و كان مع عليّ سنة سبع و ثلاثين في ربيع الاول، و له ثلاث و تسعون سنة.

ابن كثير دمشقي در البداية و النهاية، ج ٣، ص ٢٦٣، ضمن بيان و شرح ساختن مسجد رسول الله را در مدينه، از زحمات عَمَّار و إخبارات آن حضرت راجع به تقتلك الفئة الباغية نقل می کند.

عَادَاهُ عَادَاهُ اللَّهُ، وَ أَنْ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَ أَنْ

الْجَنَّةُ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْهِ.^۱

در واقعه صفین شهید شد و می گفت در آن

معرکه:

و اللَّهُ لَوْ ضَرَبُونَا بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى يُبَلِّغُونَا سَعَفَاتٍ^۲ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَا عَلَى حَقٍّ وَ أُنْتُمْ عَلَى بَاطِلٍ!
در معرکه صفین خراجِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَخَا رَسُولِ
اللَّهِ! أَتَأْذُنُ لِي فِي الْقِتَالِ؟ قَالَ: مَهْلًا رَحِمَكَ اللَّهُ! فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ أَعَادَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَأَجَابَهُ
بِمِثْلِهِ، فَأَعَادَهُ ثَالِثًا فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَنَظَرَ إِلَيْهِ عَمَّارٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!
إِنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِي وَصَفَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ] عَنِ بَعْلَتِهِ وَ عَاتِقِ عَمَّارًا وَ وَدَّعَهُ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ نَبِيِّكَ
خَيْرًا فَنِعَمَ الْأَخُ كُنْتُ وَ نِعَمَ الصَّاحِبُ كُنْتُ! ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَى عَمَّارٌ ثُمَّ بَرَزَ إِلَى
الْقِتَالِ.^۳

^۱ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۶: [در حالیکه مخالفین ما و عامه در کتب خود به قدری از فضائل عمار از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که شگفت آور است:

گفته‌اند که درباره او رسول خدا فرمود: و حقا که سراپای عمار تا دو انگشت شصت پاهایش از ایمان سرشار است. و کسی که با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی می‌کند؛ و کسی که عمار را مبعوض بدارد، خداوند او را مبعوض داشته است. و بهشت اشتیاق به عمار دارد.]

^۲ و فی مجمع البحرین: السَعَفَاتُ جمع سَعْفَةٍ بالتحریک: جریده النخل مادامت بالحوض، فان زال عنا قیل جریده. و قیل اذا یبست سمیت سَعْفَةً و الرطبة شطبه. قال بعض الشارحین: خص هجره لبعده المسافة و لكثرة النخيل بها. اقول هجر بمعنی المدينة، و اشهر ما یضاف الیه هو هجر البحرین.

^۳ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۶: [عمار در واقعه صفین شهید شد، و در آن معرکه می گفت: سوگند به خدا اگر سپاهیان معاویه ما را با شمشیرهایشان بزنند، و بر ما غالب شوند بطوری که ما را عقب زنند تا از این زمین صفین به نخلستانهای مدینه برسیم، ما یقین داریم که: ما بر حقیق و آنان بر باطل. در معرکه صفین، عمار بن یاسر به نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای برادر رسول خدا! آیا تو به من اذن می‌دهی در جنگ کردن؟! حضرت فرمود: قدری صبر کن، خدایت رحمت کند!

ساعتی گذشت، عمار به نزد حضرت آمد و آن عبارت را تکرار کرد. حضرت هم همان جواب را اعاده فرمود.

برای بار سوم عمار تقاضای جنگ نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام گریست.

و در آن حال نود و چهار سال از عمرش می گذشت؛ پس از مبارزه و جنگی که بین او و دشمن درگرفت ابو عادیه نیزه‌ای به پهلویش زد و عمّار بیفتاد.

در رجال کشی وارد است عن ابي البختری، قال:

أَنَّ عَمَّارَ يَوْمَئِذٍ بَلَبَنٍ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: آخِرُ شَرَابٍ تَشْرَبُهُ مِنَ الدُّنْيَا مَذَقَةٌ^۱ مِنْ لَبَنِ حَتَّى تَمُوتَ.^۲

و ابن جری السکسکی برجست و رأس مبارکش را برید. پس این دو نفر نزد معاویه آمده و هر کدام افتخاراً قتل عمّار را به خود نسبت می داد. عمرو بن عاص لعین گفت:

عمّار به او نظری نمود و گفت: ای امیرالمؤمنین! امروز روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم برای من توصیف کرده است! امیرالمؤمنین علیه السلام از قاطر خود پیاده شد و عمّار را در آغوش مهر خود فشرد، و با او وداع کرد. و پس از آن گفت: ای ابویقظان! خداوند از طرف خودش و از طرف پیغمبرت، ترا جزای خیر دهد! خوب برادری بودی! و خوب رفیق و همنشینی بودی! و سپس گریه کرد، و عمّار هم گریه کرد. و آنگاه به میدان رفت.

^۱ المذقة: اللبن الممزوج بالماء.

^۲ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۱؛ به نقل از رجال کشی: [أبوالبختری می گوید: در آن روز که عمّار شهید شد، ظرف شیری را برای او آوردند، عمّار بخندید و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به من گفت: آخرین آشامیدنی که از دنیا می آشامی، شیری است که با آب ممزوج شده است؛ و سپس خواهی مرد.]

أمیرالمؤمنین علیه السلام در قتل عمّار

گریست .

فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ طَافَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقَتْلِ فَوَجَدَ عَمَّارًا مُلْتَمِيًّا، فَجَعَلَ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

ثُمَّ قَالَ: إِنْ لِي لَلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! إِنَّ امْرَأَةً لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا مُصِيبَةٌ مِنْ قَتْلِ عَمَّارٍ فَمَا هُوَ فِي الْإِسْلَامِ مِنْ شَيْءٍ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ.^۲

^۱ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۵: [قسم به خدا این دو نفر نزاعی با هم ندارند، مگر در سبقت به آتش.]

^۲ سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۷۷، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۹ و ۲۰: [چون شب تار آسمان را پوشید، خود امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کشتگان گردش کرد؛ تا عمّار را در میان آنها یافت که بروی زمین افتاده است. در کنار او نشست، سرش را بر زانو نهاد و گریست، و این ابیات را در سوگ او انشاد کرد:

۱. ای مرگ! تا کی و تا چه اندازه این جدائی را از روی دشمنی با من می کنی؟! تو که برای من یک دوست از دوستان دوست من پیغمبر، باقی نگذاشتی!

۲. هان ای مرگی که به سوی من خواهی آمد! اینک بیا مرا راحت کن! تو که هر کدام از دوستان مرا به فنا دادی!

۳. من ترا چنان می یابم که به کسانی که دوستشان دارم اطلاع داری! گویا تو به سراغ یکایک آنها با دلالت و راهنمایی من می روی!

سپس فرمود: ما ملک طلق خدا هستیم؛ و ما به سوی او باز می گردیم. آن مردی که از کشته شدن عمّار مصیبت زده نباشد، از اسلام هیچ بهره ای ندارد. آنگاه بر عمّار نماز بجای آورد.]

مجلس دهم: تفسير آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ تَنْزِيلًا﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا *
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ
كَفُورًا﴾^۱.

در این کریمه شریفه که بر مقتضای امتنان
می فرماید به رسول الله: ما قرآن را بر تو فرو
فرستادیم! سپس بر این امر مبتنی می نماید که:
بنابراین بر حکم پروردگار خودت استوار باش،
و در مقام اعمال آن پافشاری کن، و از این دسته
کفار احدی را پیروی منمای، چه گناه کار باشد
یا پوشاننده حق و انکار کننده حق! و علیهذا
استقامت در راه دین از لوازم معرفت به قرآن
است که گنجینه جمیع معارف و خزانه تمام
کمالات و معنویات است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ شَفِيعٍ أَفْضَلَ مِنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ

^۱ سوره الإنسان (۷۶) آیه ۲۳ و ۲۴: [ما تحقیقاً و محققاً قرآن را به تدریج
تدریجی واضح و آشکار بر تو فرود آوردیم؛ بنابراین در برابر حکم
پروردگارت شکبیا باش، از هیچکدام از گناهکاران و یا کفران کنندگان این
قوم پیروی و اطاعت منما!]

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، لَا نَبِيَّ وَلَا مَلِكٍ وَلَا غَيْرِهِ.^۱

و ايضاً از حضرت رسول الله روایت است

که:

إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ^۲ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ؛ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا جَلَاؤُهَا؟ فَقَالَ: تِلَاوَةُ [قِرَاءَةُ] الْقُرْآنِ وَذِكْرُ الْمَوْتِ!^۳

قرآن مرهم زخمهای روانی است

چون قرآن مرهم زخمهای روانی است لذا زنگار دل را پاک می کند و قلب را صیقل زده، آماده برای تابش انوار الهی و تجلیات سبحانی می نماید؛ و تمام صفات حسنه و مکارم اخلاق در قاری قرآن پدیدار می گردد؛ چون قرآن او را به مقام منبع انسانیت و شرف زیارت و تکلم با خدا هدایت می کند، و معلوم است که در آنجا هر چه هست استقامت و عفت و عبودیت و علم و حلم است.

در کافی با اسناد خود از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام روایت می کند که، قال:

^۱ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، و ص ۲۱۱، نقلاً عن إحياء العلوم: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ شفيعی، روز قیامت منزله و مقامش در نزد خداوند افضل از قرآن نیست؛ خواه آن شفيع پیغمبری باشد و یا فرشته‌ای و یا غیر اینها].

^۲ تصدأ: علاه الصدء. الصدء: زنگ آهن.

^۳ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، و ص ۲۱۱ نقلاً عن إحياء العلوم: [تحقیقاً بر روی دلها زنگار می نشیند همانطور که بر روی آهن زنگار می نشیند. گفتند: ای رسول خدا جلا دادن آنها به چه چیز است؟! فرمود: تلاوت قرآن کردن و یاد مرگ نمودن].

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ،
وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ. ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ:
يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ! تَوَاضَعْ بِهِ يَرْفَعَكَ اللَّهُ! وَلَا تَعَزَّزْ بِهِ فَيَذَلَّكَ اللَّهُ؛ يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ! تَزَيَّنْ بِهِ
لِلَّهِ يُزَيِّنَكَ اللَّهُ [بِهِ]؛ وَلَا تَزَيَّنْ بِهِ لِلنَّاسِ فَيَشِينَكَ اللَّهُ بِهِ. مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النُّبُوَّةُ
بَيْنَ جَنِّيَّهِ، وَلَكِنَّهُ لَا يُوحَى

إِلَيْهِ؛ وَمَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ، فَتَوَلَّاهُ لَا يَجْهَلُ مَعَ مَنْ يَجْهَلُ عَلَيْهِ، وَلَا يَغْضَبُ فِيمَنْ يَغْضَبُ عَلَيْهِ،
وَلَا يَحْتَدُّ فِيمَنْ يَحْتَدُّ؛ وَلَكِنَّهُ يَعْمُو وَيَصْفَحُ وَيَغْفِرُ وَيَحْلُمُ لِتَعْظِيمِ الْقُرْآنِ؛ وَمَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ
فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ أُوتِيَ أَفْضَلَ بِمَا أُوتِيَ، فَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ وَحَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ.^۲

باید در مقابل عزت قرآن خود را خاضع و ذلیل

قرار داد

ملاحظه می‌شود که در این حدیث شریف

^۱ نولک أن تفعل كذا: ای حَقِّک و ینبغی لک؛ و اصله من التناول.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۴: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و در آشکار دارای خشوع باشند، حاملان قرآنند. و سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و آشکار نماز را بجای آورند و روزه بگیرند، حاملان قرآنند.

سپس رسول خدا با بلندترین صدای خود ندا کرد: ای حامل قرآن! به وسیله قرآن فروتنی و تواضع کن که خداوند ترا به قرآن رفعت می‌بخشد! و به وسیله قرآن عزت مفروش که خداوند تو را ذلیل می‌گرداند! ای حامل قرآن! برای خدا خودت را به قرآن زینت ده و آراسته نما که خدا ترا به قرآن زینت می‌دهد و آراسته می‌گرداند؛ و خودت را به قرآن برای مردم زینت مده و آراسته مکن که خدا ترا به قرآن زشت و بد می‌گرداند و آلوده می‌نماید.

کسی که قرآن را ختم کند، گویا در میان دو پهلوی وی نبوت جا گرفته است؛ ولیکن به او وحی نشده است.

و کسی که قرآن را جمع نماید، حقش آن است که: دیگر جهالت و نادانی نکند با کسی که با او بطور نادانی و جهالت رفتار می‌نماید؛ و حقش آن است که به غضب درنیاید در برابر کسی که به او غضب می‌کند؛ و حقش آن است که نباید دفع کند و منع نماید کسی را که او را دفع و منع می‌نماید، ولیکن باید عفو کند و آسان بگیرد و بگذرد و اغماض نماید و از خطای طرف صرف نظر نماید و حلم و شکیبائی و بردباری پیشه سازد، به جهت تعظیم قرآن که او را بدین صفات دعوت می‌کند.

و کسی که قرآن به وی داده شود، پس گمان کند که به یک نفر از تمام مردم روی زمین چیزی افضل و اشرف از آنچه به او داده شده است عنایت گردیده است، تحقیقاً عظیم شمرده است چیزی را که خداوند حقیر شمرده است، و حقیر شمرده است چیزی را که خداوند عظیم شمرده است.].

چه ملکات سنیّه از تخشع و صلاة و صوم و آرامش و سکون هنگام برخورد با جهّال و شکستن سورت غضب و خورد کردن آن، و عفو و اغماض از گناهکار و حلم را برای صاحبان قرآن ذکر فرموده است! و از همه بالاتر حقیقت مقام نبوّت گویا در پهلوهای او جا گرفته و به حقیقت احکام و معارف آشنا گشته است. البتّه این اختصاص به افرادی دارد که در مقابل عزّت قرآن خود را خاضع و ذلیل قرار دهند، و حالت انعطاف و نرمش قلب آنها موجب پذیرش و تلقی آیات خدا شود. و اما افرادی که در مقابل قرآن عزّت دارند و از علوم و کمالات خود در مقابل قرآن چیزی قائلند نصیب آنها از قرآن چیزی نبوده، و قرآن و خدا آنها را قبیح قرار خواهند داد؛ زیرا معلومست که مراد از ذلّت در مقابل قرآن ذلّت ظاهری که عبارت از بوسیدن و احترام نمودن نیست بلکه تسلیم و ذلّت باطنی است، و او بواسطه تسلیم شدن نفس و ناچیز شمردن علوم و کمالات خود را در مقابل عظمت و کمال قرآن پیدا می شود. لذا در روایتست که: افرادی که به مرحله ایمان هم فرضاً اگر برسند ولی از علوم قرآن بی خبر باشند منافع آنها اندک است.

در کافی با اسناد خود روایت می کند از أبان بن

تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام، قال:

النَّاسُ أَرْبَعَةٌ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! و ما هُم؟ فَقَالَ: رَجُلٌ أُوتِيَ الْإِيمَانَ وَ لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ، وَ رَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يُؤْتَ الْإِيمَانَ، وَ رَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ أُوتِيَ الْإِيمَانَ، وَ رَجُلٌ لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ وَ لَا الْإِيمَانَ. قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَسَّرَ لِي حَاهُمْ. فَقَالَ: أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْإِيمَانَ وَ لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ

التَّمْرَةَ طَعْمَهَا حُلْوٌ وَلَا رِيحَ لَهَا. وَأَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يُؤْتَ الْإِيمَانَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأَسْرِ^١ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ. وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَالْإِيمَانَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأَنْزَجَةِ^٢ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يُؤْتَ الْإِيمَانَ وَلَا الْقُرْآنَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ وَلَا رِيحَ لَهَا.^٣

عالم به قرآن دارای نور و تراوشات جانبخش

است

از این روایت استفاده می‌شود که شخص عالم به قرآن دارای نور و تراوشات جانبخش و عارف بر طرق سیر و سلوک و راههای وصول به خدا و موانع و سدهای این راه و طریق رفع موانع و وصول به مقصود است؛ و این همان خصوصیتی است که امام علیه السلام او را تعبیر به بوی خوش می‌فرماید. به خلاف شخصی که بواسطه عمل و دستگیری از امام و ولی به مرحله

^١ آس: مُورِدٌ.

^٢ انزجه: ترنج

^٣ الکافی، ج ٢، ص ٦٠٤: [مردم چهار دسته هستند. گفتم: فدایت شوم، آنها کیستند؟ حضرت فرمود: مردی که به او ایمان داده شده ولی قرآن داده نشده است، و مردی که به او قرآن داده شده و ایمان داده نشده است، و مردی که به او قرآن و ایمان هر دو داده شده است، و مردی که به او نه ایمان و نه قرآن هیچ یک داده نشده است.]

من گفتم: فدایت شوم، حال این دسته‌ها را برای من بیان کن! حضرت فرمود: اما آن کس که به وی ایمان داده شده و قرآن داده نشده است مثل او مثل خرما است که مزه‌اش شیرین است و بو ندارد؛ و اما آن کس که به وی قرآن داده شده و ایمان داده نشده است مثل مورد است که بویش خوب است و مزه‌اش تلخ است؛ و اما آن کس که به وی ایمان و قرآن داده شده است مثل ترنج است که بویش خوب و مزه‌اش خوب است. و اما آن کس که به وی ایمان و قرآن داده نشده است مثل حنظل و هندوانه ابوجهل است که مزه‌اش تلخ است و بو هم ندارد.]

ایمان رسیده و جانش شیرین شده است، ولی چون از راه سیر و سلوک و طریق وصول و رفع موانع و خاطرات شیطانی و الهامات ربّانی و راه تمییز بین نفخه الهی و نزع ابلیس اطلاع ندارد لذا فائده‌ای نمی‌تواند برساند و راهبر جمعیتی بسوی خدا نمی‌تواند بشود؛ خلاصه وجود او لازم است و متعدّی نیست، هرچه خوبست برای خود اوست و تراوشی به غیر نمی‌تواند بنماید. چون قرآن کتاب نفس بشر

را ورق می‌زند و غرائز و صفات او را کاملاً
بررسی می‌نماید و مهلکات و منجیات او را خوب
می‌فهمد و از لشکریان و جنود نفس امّاره و ابلیس و
طریق مغلوب کردن آنها و تقویت غرائز رحمانی و
سرمایه‌های خدادادی کاملاً مطلع است، و اصولاً
کتاب تعلیم و تربیت و نجات دهنده از سهم بهیمنیت
بسوی ذروهٔ اعلاّی مقام قرب و انسانیت است، لذا
عارف به قرآن یک نحو مزایای تربیتی دارد که در غیر
آن نیست؛ و لذا خدای علیّ اعلیّ چون می‌خواهد
تمام افراد بشر را دارای خصوصیت عرفانی و
مقامات روحی و تربیتی کند امر به قرائت قرآن و
تدبّر و تفکر در آیات الهی نموده است.

روایاتی در فضیلت قرائت قرآن

عن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

أَفْضَلُ عِبَادَةٍ أُمَّتِي قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ.^۱

و قال ایضاً صلّی الله علیه و آله:

خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ.^۲

در کتاب کافی با اسناد خود نقل می‌کند از

^۱ علی ما فی المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، نقلاً عن الغزالی بروایة العامّة:

[با فضیلت‌ترین عبادت امت من، قرائت قرآن است.]

^۲ همان مصدر: [بهترین فرد از افراد شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد، و
به دیگران یاد بدهد.]

فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر صادق علیه

السلام، قال:

ما يَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْكُمْ الْمَشْغُولَ فِي سُوقِهِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، أَنْ لَا يَنَامَ حَتَّى يَقْرَأَ سُورَةَ مِنْ الْقُرْآنِ فَتُكْتَبَ لَهُ مَكَانَ كُلِّ آيَةٍ يَقْرُؤُهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَيُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ؟!^١

و در کافی نقل می‌کند از عبدالله بن فضل نوفلی

رَفَعَهُ، قال:

مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ عَلَى وَجَعٍ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ.^٢

و از معاویه بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام،

قال:

لَوْ قَرَأْتَ الْحَمْدَ عَلَى مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ، مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا.^٣

فضیلت قرائت مسبّحات قبل از خواب

و از جابر، قال:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ، لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ، وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جَوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^٤

^١ الکافی، ج ٢، ص ٦١١: [چرا تاجران شما که در بازارشان مشغول کار هستند؛ چون به خانه خودشان برمی‌گردند، قبل از خوابیدن یک سوره از قرآن را نمی‌خوانند تا به عوض هر آیه‌ای که بخوانند، در نامه عملشان ده حسنه نوشته شود و ده سیئه پاک شود؟!]

^٢ همان مصدر، ص ٦٢٣: [من سوره مبارکه حمد را برای هیچ دردی هفتاد بار نخواندم، مگر آنکه آن درد آرام گرفت.]

^٣ همان مصدر: [اگر سوره حمد را بر مرده‌ای خواندی به مقدار هفتاد بار، و پس از آن روح به کالبدش برگشت، عجب نیست.]

^٤ همان مصدر، ص ٦٢٠: [کسی که قبل از خوابیدنش تمام سوره‌های مسبّحات را بخواند، نمی‌میرد مگر آنکه قائم آل محمد را ادراک می‌کند؛ و اگر بمیرد، در جوار محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.]

أقول: مراد از مسبّحات، پنج سوره است که ابتدای آن با سبّح و یا یسبّح شروع می‌شود.]

قرآن روح را لطیف و حال را خوش و هم و غم را از انسان می‌زداید و در مکان امن و افق امان انسان را می‌برد.

در کتاب کافی با اسناد خود از حضرت امام

محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند، قال:

قُلْتُ: إِنَّ قَوْمًا إِذَا ذَكَرُوا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ حَدَّثُوا بِهِ، صَعِقَ أَحَدُهُمْ حَتَّى يُرَى أَنَّ أَحَدَهُمْ لَوْ قُطِعَتْ يَدَاهُ أَوْ رَجَلَاهُ لَمْ يَشْعُرْ بِذَلِكَ؛ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! ذَاكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، مَا يَهْدَا نُعْتَوَا! إِنَّمَا هُوَ اللَّيْنُ وَالرَّقَّةُ وَالذَّمْعَةُ وَالْوَجَلُ.^۱

یعنی صفات قاریان قرآن را خدا در قرآن به صعقة توصیف نموده است، و اگر چنین حالی بر آنها رخ دهد ناشی از قصور ظرفیت و عدم تحمل آنهاست. خدا در قرآن آنها را به اشک چشم و خشیت الهی و رقت و نرمی دل توصیف نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾^۲، و در سوره حج (۲۲) آیه ۳۴ می‌فرماید:

^۱ همان مصدر، ص ۶۱۶: [جمعی هستند که چون خودشان از قرآن چیزی را بگویند یا برای آنان گفته شود، مدهوش روی زمین می‌افتند بطوری که اگر فرضاً دو دستشان و یا دو پایشان را قطع کنند ادراک نمی‌کنند؟!]
حضرت فرمود: سبحان الله! این حال از شیطان است؛ مؤمنین در وقت خواندن قرآن و یا شنیدن آن، در کتاب خداوند متعال، بدین صفات توصیف نشده‌اند! بلکه قرآن موجب نرمی و رقت دل، و اشک، و ترس می‌گردد. [

^۲ سوره المائدة (۵) آیه ۸۳: [و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسّیسن و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است، می‌بینی بواسطه آنچه را که از حق شناخته‌اند چشمهایشان از اشک ریزان می‌شود.]

﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ

قُلُوبُهُمْ﴾^۱، و در (سوره (۳۹) زمر آیه ۲۳ می فرماید:

﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ

مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ

وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲.

حالات و صفات متقین در قرائت قرآن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج

البلاغه از زمره صفات متقین می فرماید:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً، يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ، رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنِهِمْ، وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَحْوِيفٌ أَصْغَرُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ!^۳

^۱ [و ای پیغمبر ما! بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفته شوریده (متواضع

متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دل‌هایشان به هراس افتد.]

^۲ [خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است. کتابی است که تمام

آیاتش با هم شباهت دارد. و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار

است. بواسطه آن، پوست اندام کسانی که از پروردگارشان در ترس و

خشیت هستند جمع می شود و به تکان و لرزه می افتد؛ و سپس پوست‌هایشان

و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام می گیرد و نرم و ملایم می شود.]

^۳ نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۶۱: [اما چون شب شود بر پاخاسته،

گامهای خود را منظم و مرتب پهلوی هم بطور صفّ، رو به قبله ایستاده و

مشغول تلاوت اجزاء قرآن می شوند؛ با حال ترتیل و تأمل و تائی و رسیدگی

به حفظ وقوف و اداء حروف، و از آن، رسیدن به معنی و محتوی و مفهوم

و مراد؛ نه با حال شتاب و عجله که تند تند بخوانند؛ نه از ظاهر، نه از باطن

آن کامیاب نشوند. با خواندن قرآن، جانهای خود را به تفکر و حزن و اندوه

درمی آورند. و با قرآن دواهای دردهای مختفی و پنهان خود را در اثر هیجان

قلبی و برانگیختگی نفسی و روحی بدست می آورند. و با بکاء، و ندامت،

و حسرت، و شوق، و ذوق، و وله، و عشق، و تیمان؛ غبارها و آلودگیهای

روان و اندیشه را کنار زده، از مطالعه حاقّ نفس به معالجه آن می پردازند.

و یقین آنها به سرحدی می رسد که:

فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَد رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَد رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.^۱

حالات یکی از صحابی پیامبر خدا صلوات الله

و سلامه علیه در قرائت قرآن

در کتاب کافی عن اسحاق بن عمار قال: سمعت

أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ [الصُّبْحِ] فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَخْفِقُ وَ يَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفَرًّا لَوْنُهُ قَدْ نَجَفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ؛ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا! فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَ أَسْهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَزَفْتُ^۲ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا؛ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُسْرِ الْخَلَائِقِ لِذَلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ، وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ، وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ، وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [لِأَصْحَابِهِ]: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ! فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ! فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.^۳

چون به آیه‌ای برسند که در آن تشویق و ترغیب و رحمت و بشارت و رضوان و بهشت باشد، از روی میل و خواست حتمی بدان اعتماد کنند، و نفوسشان برای وصول بدین مقامات سر برآورد و نظاره کند؛ گویا اینها همه در برابر مرأی و منظر دیدگان آنهاست. و چون به آیه‌ای برسند که در آن تخویف و تهدید و بیم و نقت و وعید و عذاب و دوزخ باشد، با ته گوشهای دلشان بدان گوش فرا دهند؛ و چنین می دانند که: صدای زفیر و شهیق جهنم (که صدای بدوی و صدای نهائی آن است، همچون نعیق حمار در بدو و انتهای نعره‌اش) در بیخ و بن گوشهایشان است.].

^۱ همان مصدر: [حال ایشان با بهشت، به مانند حال کسی است که بهشت را دیده باشد بنابراینان در این بهشت متنعم هستند. و حال ایشان با آتش دوزخ، به مانند حال کسی است که آتش دوزخ را دیده باشد. بنابراین آنان در این دوزخ معذبند.].

^۲ عَزَفَتْ نَفْسُهُ عَنِ الشَّيْءِ: زهدت فيه؛ وَ غَزَفَ نَفْسَهُ عَنِ كَذَا: منعها عنه.

^۳ سفينة البحار، ج ۲، ص ۷۳۳؛ به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۵۳: [از حضرت

و در بعضی از روایات این جوان را زید می‌دانند؛

و ملا محمد بلخی در کتاب^۱ خود فرماید:

صادق علیه السّلام شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در مسجد نماز را با مردم بجای آورد. و نظرش افتاد به جوانی که نشسته بود، و چرت و پینکی وی را گرفته، سرش را به پائین می‌آورد؛ رنگش زرد و جسمش نحیف و لاغر و چشمانش در سرش فرو رفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به او گفت: ای فلان! حالت چطور است؟!

پاسخ داد: حالم اینطور است ای رسول خدا، که در حال یقین می‌باشم! رسول خدا از جوابش به شگفت آمد، و به او گفت: هر یقینی حقیقتی دارد؛ حقیقت یقین تو چیست؟!

جوان گفت: یقین من است ای رسول خدا که مرا به حزن و اندوه فکنده است، و خواب شب را از چشمم ربوده، و روزهای گرم را در حال روزه و عبادت بر من آورده است، بطوری که نفس من از دنیا و آنچه در دنیاست، بیرون رفته و پهلو تهی نموده و برکنار نشسته است. و گویا من نگاهم به عرش پروردگارم افتاده است که برای حساب خلایق برپا شده و خلایق برای حساب محشور گردیده‌اند، و من هم در میان آنها هستم!

و گویا می‌بینم اهل بهشت را که در آن متنعم می‌باشند، و با یکدیگر به رفت و آمد و سخن مشغولند، و بر روی نیمکت‌ها تکیه داده‌اند. و گویا من می‌بینم اهل آتش را که در میان آن معذب می‌باشند، و صیحه و فریاد می‌زنند. و گویا من می‌شنوم صدای شعله‌ور شدن و بالا گرفتن آتش را که در گوشه‌های من دوران دارد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: این بنده‌ای است که خدا دل او را به نور ایمان روشن گردانیده است. و سپس به آن جوان گفت: بر این حالی که داری پایدار باش!

جوان گفت: ای رسول خدا! از خدا برای من بخواه که شهادت همراه تو را روزی من کند!

رسول خدا برای او دعا کرد. خیلی طول نکشید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در بعضی از غزواتش، برای جنگ بیرون رفت، و بعد از نه نفر که به شهادت رسیدند، او شربت شهادت نوشید؛ و او دهمین نفر از ایشان بود.]

^۱ در اواخر جلد اول، طبع میرخانی، ص ۹۲.

تا آنجا که می‌رسد و می‌گوید:

آری اینها مردمانی بودند که با خدا تکلم می کردند! آیات قرآن چون کلام خداست در روح آنها می نشست و آنها با خود گفتگو داشتند و از باطن و ضمیر، هزاران راز و نیاز و مناجات. در کافی روایت است از حفص از حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام إلى أن قال حفص:

فَإِذَا قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا.^۱

روایت امام صادق علیه السلام در نحوه قرائت

قرآن

و در کتاب محجة البيضاء روایت کرده است

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که:

إِذَا مَرَّ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ قَالَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا! وَإِذَا خَتَمَ سُورَةَ الشَّمْسِ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ! وَإِذَا قَرَأَ ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ مِّنْ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲ قَالَ: اللَّهُ خَيْرٌ، اللَّهُ أَكْبَرُ! وَإِذَا قَرَأَ ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾^۳ قَالَ: كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَإِذَا قَرَأَ ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ لِّلَّذِينَ لَمْ يَتَّخِذُوا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي أَلْمَلِكِ﴾^۴ الْآيَةَ، كَبَّرَ ثَلَاثًا؛ وَإِذَا فَرَّغَ مِنَ الْإِخْلَاصِ قَالَ: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي!

و رَوَى عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾^۵: اللَّهُ رَبَّنَا! وَعِنْدَ قَوْلِهِ ﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ أَلَمْ مَوْتِي﴾^۶: سُبْحَانَكَ بَلَى! وَعِنْدَ قَوْلِهِ ﴿وَأَنْتُمْ

^۱ الكافي، ج ۲، ص ۶۰۶: [که گوئی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد].

^۲ سوره النمل (۲۷) ذیل آیه ۵۹.

^۳ سوره الأنعام (۶) ذیل آیه ۱.

^۴ سوره الإسراء (۱۷) قسمتی از آیه ۱۱۱.

^۵ سوره ملک (۶۷) ذیل آیه ۳۰.

^۶ سوره القيامة (۷۵) آیه ۴۰: [آیا چنین پروردگار قدرتمندی نمی تواند

نَحَّ نُّ أَلَّ خَلِقُونَ^۱: بَلْ أَنْتَ اللَّهُ الْخَالِقُ! وَعِنْدَ ﴿أُمَّ نَحَّ نُّ أَلَّ زَرْعُونَ﴾^۲: بَلْ أَنْتَ اللَّهُ
 الزَّارِعُ! وَعِنْدَ ﴿أُمَّ نَحَّ نُّ أَلَّ مَنُشُونَ﴾^۳: بَلْ أَنْتَ اللَّهُ الْمُنْشِي! وَعِنْدَ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ
 ﴿فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾: لَا بَشِيءٍ مِّنْ آلائِكَ رَبِّ أَكْذَبُ! إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.^۴

قال المحقق الفيض^۵ (ره): و الظاهر انسحابه إلى

كُلِّ مَا يُنَاسِبُ^۵.

مردگان را زنده کند و آنها را به جزای کردار و رفتارشان برساند؟

^۱ سوره الواقعة (۵۶) آیه ۵۹.

^۲ سوره الواقعة (۵۶) ذیل آیه ۶۴.

^۳ سوره الواقعة (۵۶) ذیل آیه ۷۲.

^۴ [وقتی که حضرت به این کلمه «ای مردم» یا «ای کسانی که ایمان آوردید» می‌رسیدند عرض می‌کردند: لَبَّیکَ ای پروردگار ما. و هنگامی که سوره والشَّمْسِ را تمام می‌کردند می‌فرمودند: خدا و رسولش راست گفتند. و هنگامی که می‌خواند: آیا خدا بهتر است یا آنچه را که شریک او قرار داده‌اند می‌فرمود: خدا بهتر است، خدا بزرگتر است. و وقتی که می‌خواند: پس آن کسانی که کافر شدند به خدایشان از مسیر حق عدول نمودند، می‌فرمود: دروغ گفتند آن کسانی که از خدا روی برگرداندند. و وقتی که می‌خواند: حمد مختصّ خدائی است که فرزندی برنگزید و برای او شریک در سلطنت نمی‌باشد، سه بار تکبیر می‌گفتند. و وقتی که از سوره فارغ می‌شدند، می‌فرمودند: این چنین است پروردگار من.

و روایت شده است که وقتی به کلام الهی می‌رسیدند: چه کسی آب خوشگوار برای شما مهیا می‌سازد؟ می‌فرمودند: خدا که پروردگار ماست. و چون به کلام الهی می‌رسیدند: آیا خدا قادر نیست که مردگان را دوباره زنده کند؟ می‌فرمودند: منزّهی ای پروردگار بلی تو می‌توانی. و وقتی به کلام خدا می‌رسیدند: آیا شما خلق می‌کنید انسان را یا ما خلق‌کنندگانیم؟ می‌فرمود: بلکه ای خدا تو خالق هستی. و چون به آیه: یا ما زراعت‌کنندگانیم؟ می‌فرمود: بلکه تو ای خدا زارع و کشتکار می‌باشی. و وقتی به آیه: یا ما ایجاد‌کننده هستیم؟ می‌فرمود: بلکه ای خدا تو مُنْشِی و ایجاد‌کننده می‌باشی. و چون به کلام خدا می‌رسید که: پس کدام یک از بخششها و نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ عرض می‌کرد: هیچ یک از آلاء و بخششهای تو را ای پروردگار تکذیب نمی‌کنم، و همینطور موارد دیگر. مترجم]

^۵ المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۲۸: [مرحوم فیض کاشانی فرمود: ظاهراً در

این قسم خواندن قرآن بسیار لذت بخش است؛ یعنی حقیقتاً تمام حجابها و پرده‌های بین مخلوق و خالق را برداشته، و مناجات بالمعنی الحقیقی صورت می‌گیرد. مانند پیرمرد روشن ضمیر حبیب بن مظاهر أسدی که حلیف قرآن بود و چنان نور قرآن در روح او وارد شده بود که از غیب خبر می‌داد.

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار فرماید:

وَ يَظْهَرُ مِنَ الرَّوَايَاتِ أَنَّهُ كَانَ مِنْ خَاصَّتِهِ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَمَلَةً عَلَيْهِ.^۱

ملاقات میثم تمار با حبیب بن مظاهر و رشید

هَجْرِي

و روی الشيخ الكشي عن فضيل بن زبير، قال:

مَرَّ مَيْثَمُ التَّمَارِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَاسْتَقْبَلَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيُّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَنَا حَتَّى اخْتَلَفَتْ أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا؛ ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: فَكَأَنِّي بِشَيْخٍ أَصْلَعٍ ضَخَمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبِطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرَّزْقِ، قَدْ صُلِبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَ يُبْقِرُ بَطْنَهُ عَلَى الْحَشَبَةِ. فَقَالَ مَيْثَمٌ: وَ إِنِّي لِأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَ، لَهُ صَفِيرَتَانِ، يُخْرُجُ لِصُرَّةِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِ فَيَقْتُلُ وَ يُجَالُ بِرَأْسِهِ فِي الْكُوفَةِ بِنْتِ نَبِيِّهِ فَيَقْتُلُ وَ يُجَالُ بِرَأْسِهِ فِي الْكُوفَةِ؛ ثُمَّ افْتَرَقَا. فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَكْذَبُ مِنْ هَذَيْنِ! قَالَ: فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدُ الْهَجْرِيِّ فَطَلَبَهُمَا، فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا. فَقَالُوا: افْتَرَقَا، وَ سَمِعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذَا وَ كَذَا. فَقَالَ رُشَيْدٌ: رَجِمَ اللَّهُ مَيْثَمًا! أَنْسَى: وَ يُزَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مِائَةَ دِرْهَمٍ؛ ثُمَّ أَدْبَرَ. فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَاللَّهِ أَكْذَبُهُمْ! فَقَالَ الْقَوْمُ: وَ اللَّهُ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِ حَتَّى رَأَيْنَا

هر جا که مناسب مقام باشد، می‌شود انسان جمله‌ای موافق با آیه ذکر کند.

[مترجم]

^۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۲: [از روایات اینطور بر می‌آید که او از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از حاملین علم وی بود.]

مِيثًا مَصْلُوبًا عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ، وَجِيءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَرَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا!^۱

حبيب بن مظاهر از جمله هفتاد نفری بود که در

رکاب حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شد.

و عن الشيخ أبو عمرو الكشي (ره):

وَكَانَ حَبِيبٌ (ره) مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ وَ اسْتَقْبَلُوا الرِّمَاحَ بِصُدُورِهِمْ وَ السُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ، وَ هُمْ يُعْرَضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَ الْأَمْوَالُ

۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۲، به نقل از رجال کشی: [و شیخ کشی از فضیل بن زبیر روایت کرده است که: میثم تمار که از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، بر روی اسبی سوار بود. در این حال حبيب بن مظاهر اسدی هم از طرف مقابل بدین سو می آمد. و در محلی که جمعی از بنی اسد در مجلس خود نشسته بودند به هم رسیدند. و با یکدیگر بطوری نزدیک با هم به گفتگو پرداختند که گردنهای اسبانشان به هم رسید؛ در این حال حبيب گفت: «گویا من دارم می بینم پیرمردی را که شکمش برآمده و جلوی سرش مو ندارد، و در کنار دارالرّزق شغلش خربزه فروشی است؛ که وی را به جرم محبت اهل بیت پیغمبرش بر دار کوبیده اند، و بر روی چوبه دار، شکمش شکافته شده است.»

میثم در پاسخش گفت: «و من می شناسم مردی سرخ چهره را که گیسوانش از دو سو بافته شده است؛ او برای یاری پسر دختر پیغمبرش خروج می کند و کشته می شود، و سرش را در محلات و کوی و برزن کوفه برای تماشای مردم می گردانند.»

این بگفتند و از یکدیگر جدا شدند. اهل مجلس با هم گفتند: ما دروغگوتر از این دو مرد کسی را ندیده ایم!

هنوز اهل مجلس از جای خود برنخاسته بودند که رشید هجری به سراغ آن دو آمد و از اهل مجلس پرسید: آن دو نفر کجا هستند؟! گفتند: از هم جدا شدند. و ما از آن دو شنیدیم که چنین و چنان می گفتند.

رشید گفت: «خدا میثم را رحمت کند؛ فراموش کرد بگوید: به آن کس که سر را در کوفه می آورد، یکصد درهم به عطای او از بیت المال که پیوسته به او می دهند، زیاد می نمایند! این بگفت و پشت کرد و بازگشت.»

آن جماعت مجلس گفتند: «سوگند به خدا این دروغگوترین آنهاست!» سپس گفتند که: «سوگند به خدا روزها و شبها سپری نشدند مگر اینکه دیدیم ما که: میثم را در خانه عمرو بن حرث به دار زده اند، و سر حبيب بن مظاهر را که در کربلا با حسین علیه السلام شهید شده بود به کوفه آوردند؛ و هر چه را که آن سه نفر گفتند، ما خود با دیدگانمان دیدیم!» [

فَيَأْبُونَ، وَيَقُولُونَ: لَا عُذْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَمِنَّا عَيْنٌ تَطْرَفُ! ^١ حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ؛ انتهى. ^٢

حبیب بن مظاهر روز عاشورا برخاست و

می خندید؛ فقال له یزید بن حصان الهمدانی و كان يقال

له سيّد القراء:

يا أخي! لَيْسَ هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ! قال: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ؟! وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا
أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطُّغَاةُ بِسُيُوفِهِمْ فَنُعَانِقَ الحورَ العِينِ! ^٣

و روایت کرده أبو مخنف، قال:

لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، هَدَّ ذَلِكَ حُسَيْنًا وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: أَحْتَسِبُ ^٤ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي! ^٥

^١ طَرَفَتْ عَيْنُهُ: تَحَرَّكَتْ بِالنَّظَرِ.

^٢ علی ما نقل عنه فی سفینه البحار، ج ٢، ص ١١، و رواه ایضاً فی السفینه،
ج ١، ص ٢٠٣؛ و فی بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٩٣: [أبو عمرو كشى
می گوید: حبیب رحمة الله عليه از جمله هفتاد نفری بود که یاری حسین
عليه السلام را نمودند، و با کوههای آهن برخورد کردند. و با سینه های خود
به استقبال نیزه ها، و با چهره هایشان به استقبال شمشیرها شتافتند.

بر ایشان امان داده شده، و اموال داده شد؛ از قبول آن امتناع نموده و گفتند:
ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عذری نداریم اگر حسین
کشته شود و از ما چشمی باقی بماند تا نگاه کند و نظر به دنیا افکند! این
بگفتند و همگی در اطراف شمع وجود او پروانه وار کشته شدند.]

^٣ سفینه البحار، ج ١، ص ٢٠٣ و ص ٢٠٤؛ و فی بحار الأنوار، ج ٤٥، ص
٩٣: [یزید بن حصین همدانی که به او سيّد القراء (رئيس قاریان قرآن)
می گفتند: به حبیب گفت: ای برادر من! این ساعت، ساعت خنده نیست!
حبیب گفت: اگر اینجا وقت خندیدن نباشد، پس کدام موضع جای خندیدن
است که از این، سزاوارتر باشد؟ سوگند به خدا هیچ فاصله ای نیست مگر
اینکه این طاغیان با شمشیرهایشان بر ما حمله کنند، و ما در بهشت برین
دست به گردن حورالعین باشیم.]

^٤ أَحْتَسِبُ وَلِدًا لَهُ: فَقَدَهُ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا مِي كُنْدُ كِه: خدایا جان
مرا با این حامیان اصحاب من که مرده اند بگیر! چون واو و حُمَاةَ به معنی
معیّت است، یعنی: گم کنم خودم را با مرگ آنها.

^٥ سفینه البحار، ج ١، ص ٢٠٣؛ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ٤٤٦،
به نقل از تاریخ طبری، ج ٣، ص ٣٢٧، و مقتل الحسین علیه السلام

و در بعضی از مقاتل است که فرمود: لله
درک یا حبیب! تو همان مردی بودی که در هر شب
یک ختم قرآن می نمودی.^۱

للخوارزمی، ج ۲، ص ۱۹، و بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷: [چون حبیب
کشته شد، ارکان وجودی حسین را سست نمود، و گفت: خدایا! جان مرا با
این حامیان اصحاب من که مرده اند بگیر!]
^۱ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۶۳؛ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶.

سلسله مباحث أنوار الملكوت : نور

ملكوت دعا

مجلس اول: تفسير آيه ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي

عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ

يُرْشَدُونَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱.

«و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس
من به آنها نزدیکم، اجابت می‌کنم دعای دعا
کننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند؛
بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا در طاعات و
ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آنها نفس
دعا کردن آنهاست، و باید به من ایمان آورند که
امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به
مقصد برسند.»

رُويَ عَنِ الْحَسَنِ: أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْ قَرِيبٌ رَبُّنَا فَنُجَايِهِ أَمْ بَعِيدٌ
فَنُنَادِيهِ؟ فَتَزَلَّتِ الْآيَةُ.^۲

تفسیر آیه شریفه: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾

چون نجوی در پنهان سخن گفتن است، و ندا

^۱ سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۶.

^۲ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸: [امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او نجوی و به آهستگی سخن گوئیم یا بعید است تا او را صدا بزیم، در این هنگام این آیه نازل شد. مترجم]

آشکارا و از دور تکلم کردن.

خداوند قرب و بُعد مکانی ندارد، چون مکان ندارد، جمیع مکانها نسبت به او علی السویه است و او محیط بر جمیع. هیچ مکانی از او خالی نیست، بلکه احاطه او احاطه معیت است؛ چنانچه فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱. و این معیت عبارت از اتصال و اقتران دو موجود نیست، بلکه عبارتست از احاطه ذاتی و صفاتی بر موجودات، بطوریکه همه قائم به او، و ذات و صفات او بر هر موجودی محیط بوده، و موجودات در مقابل او فانی و به وجود او باقی و ثابتند.

و در سوره مجادله فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲. هیچ سه

^۱ سوره الحديد (۵۷) آیه ۴: [و او با شماست هر جا که بوده باشید؛ و خداوند به آنچه بجا می‌آورد بصیر است.]

^۲ سوره المجادلة (۵۸) آیه ۷: [آیا ندیدی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاه است؟ هیچگونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آنکه خداوند چهارمین آنهاست، و در میان پنج نفر نیست مگر آنکه او ششمین آنهاست: و پائین‌تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آنکه او با آنهاست هر کجا که باشند. (سپس به آنچه مردم عمل کرده‌اند روز قیامت خبر خواهد داد، بدرستی که خداوند به هر چیزی دانا است. مترجم)]

نفری با یکدیگر راز نگویند مگر آنکه خدا
چهارمین آنهاست، و

هیچ پنج نفری با هم راز نگویند مگر آنکه خدا
ششمین آنهاست، و نه کمتر از این مقدار و نه بیش
از این مقدار؛ با یکدیگر سخن پنهانی نگویند مگر
آنکه خدا با آنهاست هر جا بوده باشند.

معلوم است که مراد از چهارمین آنها یا
ششمین آنها موجودی در ردیف و عرض آنها
نیست؛ چون خدا جسم نیست بلکه معیت واقعیّه
و احاطه ذاتیه و صفاتیّه بر ماهیات و قوالب
ممکناتست، بطوری که این معیت ابداً موجب
تعدد نمی‌گردد؛ بلکه در عین اینکه این سه نفر یا
پنج نفر نجوی دارند بدون آنکه عدد آنها زیاد
شود، خداوند مجرد و بی‌صورت و بی‌کیف و
بدون مکان و بسیط علی‌الاطلاق با حقیقت آنها
معیت دارد، بطوری که اینها مظاهر آن وجود
مبارک در ذات و صفات و افعال خود بوده، و آن
وجود مقدّس در این مظاهر ظاهر و در این مرایا
مرئی و در این تجلیات هویدا و خود آشکارا
است.

بنابراین خدا نزدیک است به هر موجودی:

﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾؛ بلکه چون خلقت جز ظهور او

چیزی نیست، و بنابراین تمام موجودات بدو
ظاهر و بدو قائمند، علیهذا خدای متعال از هر
موجودی به خود آن موجود از آن موجود
نزدیکتر است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا
تُوَسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ
الْوَرِيدِ﴾^۱. و در سوره واقعه فرماید: ﴿وَنَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۲. «ما از

شما به او نزدیکتریم و لکن شما نمی بینید.»

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای

عرفه می فرمایند:

^۱ سوره ق (۵۰) آیه ۱۶: [ما به تحقیق که انسان را آفریدیم؛ و بر تمام
خاطرات و افکاری که بر او وارد می شود؛ و وساوسی که نفس او می کند و
خوابی که بر ذهن او خطور می کند، اطلاع داریم؛ و ما از رگ گردن و رگ
حیاتی او به او نزدیکتر هستیم]
^۲ سوره الواقعة (۵۶) آیه ۸۵.

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ! أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ! مَتَى غَبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ! وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْإِنَارُ هِيَ الَّتِي تَوْصِلُ إِلَيْكَ! عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا! وَخَسِرْتَ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا!^۱

نزدیکی إحاطی خدا به همه موجودات

روی این مقدمه‌ای که ذکر شد، معلوم می‌شود دوری بندگان از خدا محجوبیت آنهاست؛ و الا چون خدا نزدیک است بندگان نیز به خدا نزدیکند. نزدیکی خدا نزدیکی إحاطی است، و نزدیکی بندگان و سایر موجودات نزدیکی مُحاطی؛ او قاهر و اینها مقهور و او خالق و اینها مخلوق و او عالم و اینها معلوم، و البته ملازمه حتمیه بین قرب محیطی او و قرب محاطی اینها است. بندگان که خدا را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند به علت پرده‌های گناه و آمال درازی است که بر قلب آنها افتاده و آنها را دور داشته است.

^۱ إقبال الأعمال، سید بن طاووس، ص ۳۴۹ طبع سنگی؛ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲؛ برای اطلاع از سند این دعای شریف به کتاب الله شناسی، ج ۱، از ص ۲۴۷ الی ۲۷۳ مراجعه شود. [چگونه راه شناسائی وجودت امکان پذیر می‌باشد بواسطه استدلال و برهان با وجودهای امکانیه حادثه که آنان در اصل وجود و بقائشان نیاز ذاتی و افتقار وجودی به تو دارند؟! آیا برای جز تو از سائر موجودات، ظهور و بروزی وجود دارد که برای تو نبوده باشد، تا بتوانند آنها تو را نشان دهند و ظاهر کننده باشند؟! کی غائب شده‌ای تا آنکه محتاج گردی به دلیل و رهبری که به سوی تو راهنمائی بنماید؟! و کی دور گردیده‌ای تا آنکه آثار و مصنوعات، رساننده و واصل کننده به ذات تو باشند؟! کور است دیده‌ای که تو را بر خود شاهد و مراقب نمی‌نگرد! و زیانبار است معامله دست بنده‌ای که تو برای وی از محبت و مودت نصیب و مقداری مقرر نفرموده‌ای!]

حضرت سید الشهداء علیه السلام می فرماید:

إلهی ما أقربَ مِنّی، و ما أبعدنی عنک! و ما أرفکَ بی! فما الَّذی یحُبّنی عنک! ^۱

محبوبیت از ناحیه بنده است نه از ناحیه خدا

و این معنی واضحست که ممکن است موجودی

حقاً به انسان نزدیک باشد، ولی چون انسان ادراک به او

ندارد گوئی دور است از او؛ مانند آنکه کسی محبوبی

داشته باشد و آن محبوب در نزد او نشسته باشد ولی به

علت نابینائی چشم نتواند او را ببیند و بواسطه کوری

گوش نتواند سخن او را بشنود. بنابراین چون خدا

نزدیک است و محبوبیت از ناحیه بنده است نه از

ناحیه خدا، بلکه او را حجابی نیست و بر هر موجود

بصیر و خیر است، لذا دعای دعا کننده را می شنود و

^۱ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳: [بار خداوندا! چقدر موجبات نزدیکی تو به من بسیار می باشد؛ و چقدر زشتیها و غفلتها مرا از تو به دور افکنده است! (قرب تو به من، با اصل وجود و ذات اقدس تو و قدرت و علم و مشیت و اراده و سیطره و هیمنه تست که به وصف ناید؛ و بعد من از تو، بواسطه ظلمت ماهیت امکان و فاصله عظیم میان عبودیت من و ربوبیت تست!) چقدر توبه من رأفت داری! پس علت محبوبیت و عدم زیارت و لقاء ذات چیست؟! (تمام مظاهر عالم کون دلیل و شاهد بر رأفت تو می باشند، بنابراین من باید تو را در تمام این مشاهد دیدار نمایم! علت پنهانی دل من از شرف قرب و کرامت و فضیلت دیدار و رؤیت کدام است؟!)]

او را پاسخ می گوید. بندگان باید همه بسوی او روند و از او تقاضا کنند، چون استجابت و اجابت به معنی واحد است. ﴿فَلَيْسَتْ جِبُوءًا لِي﴾ یعنی سؤال مرا به امر به طاعات و نهی از منکرات، و سؤال مرا به امر به دعا اجابت کنند، و بنابراین اجابت آن، که عبارت است از نفس دعا بجای آورند، و بدانند و ایمان آورند که خدا برآورنده حاجاتست و یار و معین و شفیع در جمیع امور. در کافی از ابن قَدّاح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که، قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أحب الأعمال إلى الله عز وجل في الأرض الدعاء، وأفضل العبادة العفأ. قال: وكان أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً دعاءً^١.

دعا روح عبادت، و عبادت روح دین است

دعا روح عبادت، و عبادت روح دین است؛ و بنابراین دعا روح دین است. بواسطه دعا بنده به حضرت قاضی الحاجات متصل شده، و جریان امور خود را از منبع فیض و سرچشمه جود طلب می کند؛

^١ الکافی، ج ٢، ص ٤٦٧: [أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خوشایندترین عمل نزد پروردگار دعا می باشد، و با فضیلت ترین عبادت عفت است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: أمیرالمؤمنین علیه السلام بسیار دعا می کرد. مترجم]

و بزرگترین وسیله ایست که برای نیل به مقصود مفید است. چون تمام امور مبتنی بر یک سلسله اسبابیست که منتهی به ذات مقدّس ربوبی می گردد، و دعا درخواست از آن ذات مقدّس است و کلید گشایش تمام قفلها.

در کافی با اسناد خود از سکونی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث می کند که،
قال:

روایاتی در فضیلت دعا

قَالَ النَّبِيُّ [رَسُولُ اللَّهِ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.^۱

و با همین اسناد حدیث می کند که، قال:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنِ صَدْرِ نَبِيٍِّّ وَ قَلْبِ تَقِيٍّ، وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النَّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ، فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَرْعُ فَآلَى اللَّهُ الْمَفْرَعُ.^۲

و از ابن قدّاح از حضرت صادق از حضرت

أمیرالمؤمنین علیهما السلام

^۱ همان مصدر، ص ۴۶۸: [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دعاء اسلحه مؤمن است و ستون دین و نور آسمانها و زمین است. مترجم]

^۲ همان مصدر: [أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دعا کلیدهای پیروزی و وسایل رستگاری است، و بهترین دعا آنست که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برآید، و سبب نجات در مناجات است، و رهائی از آتش در اخلاص عمل است، پس زمانی که نگرانی و اضطراب شدت یافت باید بسوی خدا التجاء و پناه آورد. مترجم]

نقل می کند که، قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: الدعاء تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تُكْثِرَ قَرَعَ الْبَابِ يُفْتَحَ لَكَ.^١

و در همین کتاب از حضرت صادق نقل

می کند که، قال:

قال رسول الله [النبي] صلى الله عليه و آله: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ يُدِيرُ أَرْزَاقَكُمْ؟ قالوا: بلى! قال: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ.^٢

و در کافی از حضرت رضا علیه السلام با

إِسْنَادِ خُودِ حَدِيثِ مِي كُنْدُ كِه:

أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ! فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ!^٣

و نیز با إسناد خود نقل می کند از أبوسعید

بجلی، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذَ مِنَ السَّنَانِ.^٤

در مجمع البيان روی عن أبي سعيد الخدري،

قال: قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قَطِيعَةٌ رَجِمَ وَ لَا إِثْمٌ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ

^١ همان مصدر: [امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دعاء سپر مؤمن است و هرگاه در خانه را زیاد به صدا درآوردی در بروی تو باز خواهد شد. مترجم]

^٢ همان مصدر: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا شما را راهنمایی نکنم به اسلحه‌ای که از دشمنان محفوظ می‌دارد و روزی شما را سرازیر می‌گرداند؟ عرض کردند: بلی، فرمود: خدا را در شب و روز بخوانید. به تحقیق که اسلحه مؤمن دعا است. مترجم]

^٣ همان مصدر: [امام رضا علیه السلام به اصحاب می‌فرمود: بر شما باد به اسلحه انبیاء، گفته شد: اسلحه انبیاء چیست؟ حضرت فرمود: دعاء. مترجم]

^٤ همان مصدر، ص ٤٦٩: [امام صادق علیه السلام فرمود: دعا از نیزه مؤثرتر است. مترجم]

بِهَا إِحْدَى خِصَالِ ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ دَعْوَتُهُ، وَإِمَّا أَنْ يُؤَخَّرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَإِمَّا أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ مِنَ الشُّوْءِ مِثْلَهُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِذَنْ نُكَيِّرُ. قَالَ: اللَّهُ أَكْثَرُ. وَفِي رِوَايَةِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: اللَّهُ أَكْثَرُ وَأَطْيَبُ، ثَلَاثُ مَرَّاتٍ.^١

بِالْأَخْصَصِّ إِنْ بَرَّادِرَانِ دِينِي رَا دَر دَعَايِ خُودِ

شَرِيكَ قَرَار دَهْدِ وَ بَرَايِ أَنِهَا دَعَا كَنْدِ بَسِيَارِ مُؤَثِّرِ
اَسْتِ.

رُوي الكَلِينِي عَن عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَن أَبِيهِ،

قَالَ:

رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ بِالمَوْقِفِ فَلَمْ أَرِ مَوْقِفًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ، مَا زَالَ مَاذَا يَدِيهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ دُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ حَتَّى تَبْلُغَ الأَرْضَ. فَلَمَّا انصَرَفَ النَّاسُ قُلْتُ: يَا أبا مُحَمَّدٍ! مَا رَأَيْتُ مَوْقِفًا [قَطُّ] أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِكَ؟! قَالَ: وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُ إِلَّا لِإِخْوَانِي! وَ ذَلِكَ لِأَنَّ أبا الحَسَنِ مُوسَى [بْنَ جَعْفَرٍ] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بظَهْرِ الغَيْبِ نُودِيَ مِنَ العَرْشِ: وَ لَكَ مِائَةُ الفِ ضِعْفٍ مِثْلِهِ! وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعَ مِائَةَ الفِ ضِعْفٍ [مَضْمُونَةً] لِوَاحِدَةٍ لَا أُدْرِي يُسْتَجَابُ أَمْ لَا.^٢

^١ مجمع البيان، ج ٢، ص ١٩: [أبي سعيد خدري از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم شنيد که فرمودند: هيچ مسلماني از خدا تقاضاي نمود که در آن قطع رحم و گناه نباشد الا اینکه خدای متعال یکی از سه چیز را به او عطاء می کند:

یا اینکه درخواست او را زود برآورده می نماید، و یا اینکه اگر در دنیا اجابت نکرد در آخرت پاداش خواهد داد، و یا اینکه به میزان آن درخواست، شر و بدی را از او دفع می نماید. عرض کردند: ای رسول خدا! حال که چنین است پس ما زیاد دعا می کنیم. حضرت فرمودند: خداوند بیشتر اجابت می کند.

و در روایت انس بن مالک سه مرتبه تکرار شده است: خداوند بیشتر و پاکیزه تر است. مترجم]

^٢ الکافی، ج ٤، ص ٤٦٥: [علی بن ابراهیم از پدرش نقل می کند که در عرفات عبدالله بن جندب را دیدم در حالتی که هیچ کس دیگر را به نیکویی آن حال ندیدم درحالیکه دستانش رو به آسمان بلند بود، اشک از چشمانش چنان سرازیر بود که به زمین می ریخت. وقتی که مردم به سوی مشعر حرکت کردند جلو رفتم و به او گفتم: ای ابا محمد! حالتی داشتی که در کس دیگر این حالت را ندیدم. گفت: قسم به خدا دعا نکردم جز برای برادران ایمانی خودم؛ زیرا از امام موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمودند: کسی که پشت سر برادر مؤمنش دعاء کند از جانب عرش ندا می رسد: هر دعائی کردی صد هزار برابر آن از آن تو می باشد و من نخواستم

و [عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ أَوْ] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: كُنْتُ فِي الْمَوْقِفِ، فَلَمَّا أَفْضْتُ أَتَيْتُ [لَقَيْتُ] إِبْرَاهِيمَ بْنَ شُعَيْبٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَكَانَ مُصَابًا بِإِحْدَى عَيْنَيْهِ وَإِذَا عَيْنُهُ الصَّحِيحَةُ حَمْرَاءُ كَأَنَّهَا عَلَقَةٌ دَمٌ؛ فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ أُصِيبَتْ بِإِحْدَى عَيْنَيْكَ وَأَنَا وَاللَّهِ مُشْفِقٌ عَلَى الْأُخْرَى، فَلَوْ قَصَرْتَ مِنَ الْبُكَاءِ قَلِيلًا! قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا دَعَوْتُ لِنَفْسِي الْيَوْمَ دَعْوَةً. قُلْتُ: فَلِمَنْ دَعَوْتَ؟ قَالَ: دَعَوْتُ لِإِخْوَانِي؛ لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَقُولُ: وَلَكَ مِثْلَاهُ! فَأَزِدْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا أَدْعُو لِإِخْوَانِي وَالْمَلِكُ يَدْعُو لِي، لِأَنِّي فِي شَكٍّ مِنْ دُعَائِي لِنَفْسِي وَكَلْتُ فِي شَكٍّ مِنْ دُعَاءِ الْمَلِكِ [لِي].¹

فرازهائی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام

بشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که: در عصر روز عرفه در عرفات خدمت حضرت سیّد الشهداء علیه السلام بودیم؛ آن حضرت از خیمه خود بیرون آمدند با کمال تذلل و خشوع با جمعی از اهل بیت خود و فرزندان و شیعیان، و در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به جانب کعبه نموده و دستها را

که صد هزار اجابت را رها کنم به خاطر یک دعائی برای خود که نمی‌دانم اجابت می‌شود یا خیر. مترجم]

¹ همان مصدر: [ابراهیم بن ابی البلاد یا عبدالله بن جندب نقل می‌کند که در عرفات بودم هنگام حرکت بسوی مشعر، خدمت ابراهیم بن شعیب آمدم و سلام کردم او که یک چشمش را از دست داده بود چشم دیگرش مانند خون از شدت گریه قرمز شده بود، پس به او گفتم: تو یک چشمت را از دست داده‌ای و من بر چشم دیگر تو نگرانم. قدری از گریه کم نما. گفت: قسم به خدا این کار را نخواهم کرد. ای ابا محمد! امروز هیچ دعائی برای خود ننمودم. گفتم: پس برای که دعا کردی؟ پاسخ داد: برای برادران ایمانی، زیرا از امام صادق علیه السلام شنیدم: کسی که برادر مؤمنش را در نهبان دعاء کند خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌کند تا مانند همان دعا را برای او بکند.

و من خواستم تا با دعای برای برادرانم موجب شوم ملائکه برای من دعا کنند زیرا من نمی‌دانم دعایم برای خود مستجاب می‌شود یا خیر؛ ولی شک ندارم که دعای ملک در حق من مستجاب می‌شود. مترجم]

روبروی خود بلند کردند مانند مسکینی که غذا

طلب کند، و شروع کردند به دعا:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ، وَهُوَ الْجَوَادُّ
الْوَاسِعُ، فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبِدَائِعِ...^۱

و دعای مفصل که دارای مضامین عجیب و

بسیار عالی و ارزنده‌ایست خواندند، و مکرر

می‌گفتند: یا ربِّ! و کسانی که با آن حضرت

بودند تمام گوش داده و اکتفا به آمین گفتن کرده

بودند؛ پس صداهایشان به گریه بلند شد. آنگاه

حضرت ادامه دادند به دعای خود بدین فقرات

عالی:

إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي! إلهي أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي، فَكَيْفَ لَا
أَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي! إلهي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَسُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ
بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَالْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ!^۲

^۱ این دعا را مرحوم سید بن طاووس در إقبال از ص ۳۰۹، تا ص ۳۵۰، طبع سنگی (ج ۲، ص ۷۴ طبع جدید) نقل کرده است تا آخر، ولی سند آنرا ذکر نکرده است؛ ولی در حاشیه بلد الامین کفعمی این سند را برای این دعا از مصباح الزائر مرحوم سید نقل کرده است، و مرحوم کفعمی خودش این دعا را در بلد الامین ص ۲۵۱، نقل کرده ولی تتمه آنرا ذکر نکرده است. [ستایش مخصوص خدائی است که قضاء و مشیّت او دفع نمی‌شود و عطاء او منع نمی‌گردد و مانند خلقت او خلقتی یافت نشود. هم او که اجناس خلالتش را از کتم عدم به منصه ظهور آورد... مترجم]

^۲ [بار خداوندا! من فقیر و نیازمندم در عین دارائی و توانگریم که از ناحیه توبه من عطا شده است (چرا که این دارائی و توانگری چون از سوی تست، عین فقر و نیازمندی است.) پس چگونه فقیر و نیازمند ثابت و مستمر نبوده باشم در عین فقر و نیازمندیم.

بار خداوندا! من نادان و جاهلم در عین دانائی و علمم که از ناحیه توبه من عطا گردیده است (چرا که این دانائی چون از سوی تست، عین نادانی است.) پس چگونه نادان ثابت و مستمر نبوده باشم در عین نادانی و بی‌دانشیم که حالت عدم اصلی و فقدان ماهوی و نیستی ذاتی من بوده است!؟

بار خداوندا! اختلاف تدابیر تو در امر کائنات که بدون منع و توقّف و تقیید

تا آخر دعا که حقیقتاً گنجینه‌ایست از نفایس اسرار و از حقائق علوم و معارف آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین؛ و صداهای آن حضرت و پیروان به گریه بلند بود تا آفتاب غروب نمود و بار کردند و به جانب مشعر الحرام روان شدند.

و أميرالمؤمنین علیه السلام بسیار دعا می کردند، و شبها در خلوات حالات عجیبی داشتند. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار روایت می کند از مزار کبیر سید فخر او از بعضی من عاصره مسنداً عن علی بن میثم عن میثم رضی الله عنه، قال:

أسهر [أصحر] بی مولای أميرالمؤمنین [علیه السلام] فی لیلۃ من اللیالی قد

و تسکینی به کار خود مشغول است، و با سرعت در پی یکدگر در آمدن واردات و حلول مقدرات اندازه زده شده و به حدود مشخص و معین به هم پیوسته در امر آفرینش و پیدایش حوادث، جلوگیری شده‌اند از آنکه بندگان عارف و موحد و شناسای ذات اقدمت را بگذارند که به عطیه و نعمتی که به آنان مرحمت می‌کنی دلخوش و با آرامش باشند. و نیز جلوگیری شده‌اند از آنکه در بلاء و امتحان و شدت و فتنه‌ای که بر ایشان وارد می‌سازی مأیوس و نومید و دلسرد و مضطرب خاطر گردند. (چرا که بقدری ورود بلاها در عقب نعمتها و ورود نعمتها به دنبال بلاها، شدید و پی در پی مانند چرخ دولاب، پیوسته می‌گردد که آرامش در برابر نعمت و ناآرامی در برابر نعمت، فقط برای جاهلان به مقام عزّ ربوبیت و بی‌مایگان به اسرار حرم و حریم تو متحقق می‌گردد؛ نه برای عارفان به تو و به جلال اقدس و جمال مقدّس، و اراده قاهره و مشیت بارزه جناب حضرت تو!)

خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ وَانْتَهَى إِلَى مَسْجِدِ جُعْفَى، تَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ وَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَ سَبَّحَ بَسَطَ كَفَّيْهِ وَقَالَ:

إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ، وَكَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُكَ! إِلَى آخِرِ الدُّعَاءِ.
ثُمَّ قَامَ وَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ حَتَّى خَرَجَ إِلَى الصَّحْرَاءِ وَخَطَّ لِي خُطَّةً وَقَالَ: إِيَّاكَ أَنْ تُجَاوِزَ هَذِهِ
الْحُطَّةَ! وَ مَضَى عَنِّي، وَكَانَتْ لَيْلَةً مُدْهِمَةً. فَقُلْتُ: يَا نَفْسِي أَسَلِمْتَ مَوْلَاكَ وَ لَهُ أَعْدَاءٌ كَثِيرَةٌ!
أَيُّ عُذْرٍ يَكُونُ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ؟ وَ اللَّهُ لَا يَقْبُورَنَّ أَثْرَهُ وَ لَا عَلَمَنَّ خَبْرَهُ وَ أَنْ كُنْتُ قَدْ
خَالَفْتُ أَمْرَهُ! وَ جَعَلْتُ أَتْبِعُ أَثْرَهُ فَوَجَدْتُهُ [عَلَيْهِ السَّلَام] مُطَّلِعًا فِي الْبَيْرِ إِلَى نِصْفِهِ يُخَاطِبُ
الْبَيْرَ وَ الْبَيْرُ يُخَاطِبُهُ؛ فَحَسَّ بِي وَ التَّفَتَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: مَنْ؟ قُلْتُ: مَيْثَمُ! قَالَ: يَا مَيْثَمُ! أ
لَمْ أَمُرْكَ أَنْ لَا تُجَاوِزَ الْحُطَّةَ؟ قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ خَشِيتُ عَلَيْكَ مِنَ الْأَعْدَاءِ فَلَمْ يَصْبِرْ لِذَلِكَ قَلْبِي!
فَقَالَ: أَسَمِعْتَ مِمَّا قُلْتُ شَيْئًا؟ قُلْتُ: لَا يَا مَوْلَايَ! فَقَالَ: يَا مَيْثَمُ!

قَالَ الْمَجْلِسِيُّ: وَ لَهَا تَبَيُّهُ أَذْكَرُهَا فِي كِتَابِ الْمَزَارِ.^١

٢...

^١ بحار الأنوار، ج ٨، ص ٤٧٢ طبع سنگی؛ ج ٤٠، ص ١٩٩، طبع جدید: [و
همچنین مؤلف مزار کبیر که سیّد فخّار بن معدّ موسوی و یا بعضی از بزرگان
افاضل معاصرین او می باشد می گوید: برای من روایت کرد شریف
ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره علوی ادا م الله عزّه؛ و با الفاظ خود در
شهر کوفه در سنه پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از
جدّش از شیخ اَبی جعفر محمّد بن بابویه رضی الله عنه از حسن بن علی
بیهقی از محمّد بن یحیی صولیّ از عون بن محمّد کندیّ از علیّ بن میثم
رضی الله عنه از میثم تمّار که او گفت:

شبی از شبها مولای من امیرالمؤمنین علیه السّلام مرا با خود از کوفه به خارج
آن برد؛ و به [ادامه در صفحه بعد]

^٢ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سوی صحرا می رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد
جُعْفَى رسید؛ رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گزارد؛ و چون سلام داد
و تسبیح گفت؛ دست های خود را برای دعا گشود و چنین گفت: خدای
من! چگونه ترا بخوانم در حالی که معصیت تو را کرده ام؟ و چگونه ترا
نخوانم در حالی که تو را شناخته ام و محبت تو در دل من جای گرفته است؟.
تا آخر دعائی که خواندند.

و سپس صدای خود را کوتاه کردند و به حال إخفات دعائی کردند؛ و سپس
سجده نمودند؛ و چهره خود را به خاک می مالیدند؛ و صد مرتبه در آن حال

میثم مقامی بسیار عالی داشته است. از أمیرالمؤمنین علیه السّلام تفسیر و غرائب و اسرار و حکم آموخته، قلب نورانی و دلی دارای یقین داشته

العَفْوَ العَفْوَ گفتند؛ و سپس برخاستند؛ و از مسجد جعفی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند و من به دنبالشان می‌رفتم. در این حال به جایی رسیدیم که حضرت خطی بر روی زمین کشیدند؛ و فرمودند: مبادا از این خطّ تجاوز کنی! من توقّف کردم؛ و آن حضرت به تنهائی رهسپار شدند؛ و آن شب شب تاریک و ظلمانی بود.

من با خود گفتم: آقای خودت و مولای خودت را با وجود این دشمنان بسیاری که دارد، تنها به دست بلا سپردی چه عذری در نزد خدا خواهی داشت؟ و در نزد رسول خدا چه خواهی گفت؟ سوگند به خدا هم اینک به دنبال او روان می‌گردم؛ و از حال او جويا می‌شوم، گرچه مستلزم مخالفت امر او شده باشد.

من به دنبال او رفتم، تا رسیدم به جایی که دیدم: آن حضرت تا نصف بدن خود را در چاهی سرازیر کرده و مشغول گفتگو با چاه است؛ او با چاه سخن می‌گفت و چاه با آن حضرت.

حضرت احساس کرد که من آمده‌ام؛ و ملتفت به من شد و فرمود: کیستی؟ عرض کردم: من میثم هستم! فرمود ای میثم! مگر من به تو امر نکردم که از آن خطّ تجاوز نمائی؟! عرض کردم: ای مولای من! من از گزند دشمنان بر تو هراسناک شدم؛ و دیگر دل من تاب و توان تحمل و شکیبائی را نیاورد!

فرمود: آیا از آنچه در اینجا گفته‌ام چیزی شنیده‌ای؟! عرض کردم: نه؛ ای مولای من! چیزی نشنیدم. حضرت فرمود: ای میثم! در سینه من حاجت‌ها و خواهش‌هاییست که چون سینه من به جهت آنها تنگی کند و خسته شود؛ با دست خود زمین را می‌کاوم و می‌کنم و آن راز و سرّ درون خود را برای زمین ظاهر می‌کنم و بازگو می‌نمایم؛ پس هر وقتی که زمین سبز شود، و از آن دانه بروید، آن دانه از آن کشتِ اسراری است که من در زمین نموده‌ام!*

عرض کردم: نه؛ ای مولای من! چیزی نشنیدم. حضرت فرمود: ای میثم! در سینه من حاجت‌ها و خواهش‌هاییست که چون سینه من به جهت آنها تنگی کند و خسته شود؛ با دست خود زمین را می‌کاوم و می‌کنم و آن راز و سرّ درون خود را برای زمین ظاهر می‌کنم و بازگو می‌نمایم؛ پس هر وقتی که زمین سبز شود، و از آن دانه بروید، آن دانه از آن کشتِ اسراری است که من در زمین نموده‌ام!*

* چون ترجمه این حدیث شریف از کتب دیگر مرحوم علامه رضوان الله علیه آورده شده است لذا بدون تصرف و حذف اضافات جهت مزید استفاده قرار گرفت.]

است. در جلالت او همین قدر بس که ابن عباس با آنکه سالیان دراز جزو تلامذهٔ امیرالمؤمنین بوده است، و پسر عمّ آن حضرت بوده، و در تفسیر استاد و خود را از راسخین در علم قلمداد می‌نموده است، و محمد بن حنفیه او را ربّانی امت خوانده است، وقتی که میثم به او گفت: ای ابن عباس بنویس از حقائق قرآن که از امیرالمؤمنین آموخته‌ام تا بر تو إملاء کنم! ابن عباس ابا نکرد و قلم و کاغذ طلبید؛ میثم می‌گفت و او می‌نوشت. و عجیب آنست که امیرالمؤمنین او را از ملائکه و انبیاء برتر شمرده و جزو اشخاصی که دارای علمی بوده‌اند که لا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ^۱ آورده است.

حدیث شریف: إِنَّ حَدِيثَ أَهْلِ الْبَيْتِ صَعْبٌ

مُسْتَصْعَبٌ

مرحوم علامه مجلسی در سه جای از

بحار الأنوار روایت کرده است:

قَالَ مِثْمُ التَّمَارِ: بَيْنَمَا أَنَا فِي السُّوقِ إِذْ أَتَانِي أَصْبَغُ بْنُ بُنَاتَةَ، قَالَ: وَيْحَكَ يَا مِثْمُ! لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثًا صَعْبًا شَدِيدًا. قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ حَدِيثَ أَهْلِ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. فَقُمْتُ مِنْ فَوْرَتِي

^۱ [بطوری که هیچکس نمی‌تواند آن را متحمل گردد و بردارد. مگر آنکه فرشتهٔ مقربّی باشد، و یا پیامبر مرسلی، یا بندهٔ مؤمنی که خداوند قلب او را به تحمل ایمان، آزمایش نموده باشد.]

فَأْتَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! حَدِيثُ أَخْبَرَنِي بِهِ أَصْبَغُ عَنْكَ قَدْ ضَقْتُ بِهِ ذَرْعًا. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هُوَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ بِهِ؛ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: اجْلِسْ يَا مِيثَمُ! أَوْ كُلْ عِلْمٌ يَحْتَمِلُهُ عَالِمٌ؟ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي آلِ آرَضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَنَجِّ عَلًّا فِيهَا مَنْ يُفَسِّدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. فَهَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ احْتَمَلُوا الْعِلْمَ؟

قَالَ: قُلْتُ: وَإِنَّ هَذَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ! قَالَ: وَالْأُخْرَى: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ فَظَنَّ أَنْ لَا أَحَدًا أَعْلَمُ مِنْهُ؛ فَأَخْبَرَهُ أَنَّ فِي خَلْفِهِ أَعْلَمَ مِنْهُ، وَذَلِكَ إِذْ خَافَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعُجْبَ. قَالَ: فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يُرْسِدَهُ إِلَى الْعَالَمِ. قَالَ: فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَضِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَحَرَقَ السَّفِينَةَ فَلَمْ يَحْتَمِلْ ذَلِكَ مُوسَى، وَقَتَلَ الْغُلَامَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ، وَأَقَامَ الْجِدَارَ فَلَمْ يَحْتَمِلْهُ. وَأَمَّا النَّبِيُّونَ: فَإِنَّ نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَدَ يَوْمٍ غَدِيرِ حَمٍّ بِيَدِي، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ!» فَهَلْ رَأَيْتَ احْتَمَلُوا ذَلِكَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ؟ فَأَبْشُرُوا ثُمَّ أَبْشُرُوا! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّكُمْ بِمَا لَمْ يُخَصِّ بِهِ الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فِيهَا احْتَمَلْتُمْ ذَلِكَ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَمَ وَعِلْمِهِ! فَحَدِّثُوا عَنْ فَضْلِنَا وَلَا حَرَجَ وَعَنْ عَظِيمِ أَمْرِنَا وَلَا إِثْمٍ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمْرُنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نُخَاطِبَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

قَالَ الْمَجْلِسِيُّ (ره) لَعَلَّ الْمُرَادَ بِأَخْرِ الْحَبْرِ: «أَنَّ كُلَّمَا رُوِيَ فِي فَضْلِنَا فَهُوَ دُونَ دَرَجَتِنَا لِأَنَّ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».^۲

۳...

^۱ هذه التتمة و هي قوله: «فحدثوا عن فضلنا» الخ، تكون في ج ۲۵، ص ۳۸۳، نقلاً عن كتاب اللييات و لا تكون بسندين آخرين.

^۲ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۰؛ ج ۲۵، ص ۳۸۳، ج ۳۷، ص ۲۳۳ رواه عن بشارة المصطفى [ادامه در صفحه بعد]

^۳ [ادامه تعليقه صفحه قبل] مسنداً عن صالح بن ميثم عن أبيه في ج ۱، ص ۱۳۵، و عن تفسير فرات بن ابراهيم مسنداً عن صالح بن ميثم عن أبيه أيضاً في ج ۹، ص ۲۳۲، و عن كتاب اللييات لابن شريفة الواسطي مرفوعاً عن ميثم في ج ۷، ص ۲۷۳: [ميثم تمّار می گوید: روزی در بازار بودم که اصبغ بن نباته آمد و گفت: چه نشسته‌ای ای ميثم، امروز مسأله‌ای بسيار مهم و مشکل از أميرالمؤمنين عليه السلام شنيدم. گفتم چه بود؟ اصبغ گفت: شنيدم از آن حضرت که فرمود: مسأله و قضیة اهل بيت مشکل و غير قابل دسترسی بشر است که فقط فرشته مقرب پروردگار يا پيامبر مرسل و يا مؤمنی که خداوند قلب او را برای ايمان در آخرين مراتب و مراحل آن امتحان نموده است می‌تواند آنرا بپذيرند و به واقع آن وقوف پيدا کنند. ميثم می‌گويد: فوراً برخاستم و به دیدن علی عليه السلام آمدم و عرض کردم: يا أميرالمؤمنين حدیثی از اصبغ راجع به مسأله ولایت اهل بيت از شما شنيدم که نتوانستم آنرا هضم نمايم. امام أميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: چه بود آن حدیث؟ پس آنچه را شنیده بودم عرض کردم، پس حضرت تبسم نمودند و فرمودند: ای ميثم بنشین! آیا اينطور است که هر علمی را هر عالمی

اخبار امیر مؤمنان علیه السلام از شهادت میثم

بفهمد؟ خدای متعال به ملائکه می‌فرماید: من در زمین جانشین خود را می‌آفرینم، ملائکه عرض کردند: آیا مخلوقی در زمین می‌آفرینی که فساد کند و خونریزی نماید درحالی‌که ما تسبیح و حمد و تقدیس تو را می‌نمائیم؟! خداوند فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. ای میثم آیا ملائکه می‌توانند هر علمی را دارا باشند؟

من عرض کردم: مسأله ولایت باید بالاتر از این قضیه ملائکه باشد. حضرت فرمودند: مسأله دیگر اینکه: خداوند تورات را بر موسی بن عمران نازل کرد، پس موسی گمان کرد که او از همه خلایق اعلم می‌باشد. پس خدای متعال به او خبر داد که در میان آدمیان هست کسی که از او اعلم و داناتر می‌باشد، و این بدان جهت بود که ترسید بر موسی عجب وارد شود. پس حضرت موسی از خدا تقاضا نمود که او را بر این فرد راهنمایی کند. خداوند نیز ملاقات با خضر را نصیب او فرمود و موسی چون دید که خضر کشتی را شکست و سوراخ کرد تاب نیاورد، و زمانی که دید خضر آن نوجوان را به قتل رسانید تحمل نکرد، و هنگامی که خضر آن دیوار را اصلاح کرد نتوانست جلوی خود را بگیرد. و اعتراض نمود. و اما پیامبران: بدرستی که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خداوندا شاهد باش هر که من مولای او و صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار و مولای او است. ولی دیدی که مردم چه کردند و چگونه به کلام رسول خدا عمل نمودند مگر آن عدّه قلیل از افرادی که خداوند آنانرا از گمراهی و ضلالت محفوظ و مصون داشت، پس بشارت باد بر شما و باز بشارت باد بر شما. به تحقیق که خداوند شما را مخصوص گردانید به نعمتی که حتی ملائکه و انبیاء و مرسلین از آن نصیبی ندارند و آن تحمل نعمت ولایت است و متابعت امر رسول خدا و آگاهی و درایت بر آن به حقّ المعرفة. پس بر شما باد که فضایل ما را برای مردم بیان کنید و هیچ ضیق و نگرانی به خود راه ندهید. و عظمت امر و شأن و مقام ما را برای مردم توضیح و تفسیر و گوشزد کنید و هیچ گناه و ذنبی را مرتکب نشده‌اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ما مأموریم که با مردم به میزان عقل و شعور آنها تکلم نمائیم.

مرحوم مجلسی می‌گوید: احتمال دارد معنی این جمله این باشد که هر چه شما از فضایل ما برای مردم بیان کنید مادون مقام و منزلت ما است. مترجم]

ملاحظه می‌شود این عبارت امیرالمؤمنین که:

«بشارت باد شما را چون خدا اختصاص داده

است شما را به عملی که ملائکه و انبیاء و

مرسلین را اختصاص نداده است، و آن تحمل امر

رسول خدا و علم اوست!» بسیار واضح و روشن

دلالت دارد بر جلالت قدر میثم رضوان الله علیه.

میثم عجمی بود، غلام زنی از بنی‌أسد؛

امیرالمؤمنین او را خریده و آزاد کردند.

فَقَالَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ: إِنَّكَ تُوْخَذُ بَعْدِي فَتُصَلَّبُ وَ تُطْعَنُ بِحَرِيَّةٍ، فَإِذَا كَانَ
الْيَوْمَ الثَّلَاثُ ابْتَدَرَ مَنْجِرَاكَ وَ فَمُكَ دَمًا فَتُخَضَّبُ لِحَيْتِكَ فَانْتَظِرْ ذَلِكَ الْخِضَابَ، فَتُصَلَّبُ عَلَيَّ
بَابِ دَارِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ عَاشِرَ عَشْرَةِ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشْبَةً وَ أَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَةِ، وَ امْضِ
حَتَّى أُرِيكَ النَّخْلَةَ الَّتِي تُصَلَّبُ عَلَيَّ جِدْعِهَا فَأَرَاهُ إِيَّاهَا.^۱ وَ كَانَ رَجْمَهُ اللَّهُ مِنَ الزُّهَادِ وَ يَمُنُّ
يُسْتُ عَلَيْهِم

جُلُودُهُمْ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ الزَّهَادَةِ.^۲

میثم پیوسته به نزد آن درخت می‌آمد و

می‌گفت: من برای تو و تو برای من نشو و نما

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۲۴؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۲۳: [ای میثم، پس از من تو را می‌گیرند و به دار می‌زنند. چون روز دوم شود از دو سوراخ بینی و از دهان تو خون جاری می‌شود به طوری که محاسنت خضاب می‌شود. و چون روز سوم شود حربه‌ای بر تو فرود آرند که با آن جانت گرفته شود، بنابراین در انتظار این ایام باش. و جایی که تو را در آنجا به دار می‌زنند بر در خانه عمرو بن حریث است. و تو دهمین از ده نفری هستی که به دار می‌زنند. و چوبه دار تو از همه کوتاه‌تر است و به زمین از همه آن افراد نزدیک‌تر می‌باشی. و من البته آن چوب نخلی که تو را بر شاخه آن به دار می‌زنند، به تو نشان می‌دهم. (سپس حضرت آن نخله را به وی نشان دادند و او که رحمت بی‌کران حق بر او باد از زهداد و کسانی بود که از شدت عبادت و زهدورزی پوست بدنشان خشک گردیده است).]

^۲ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۷.

می‌کنی! و به عمرو بن حریث می‌گفت: با من چگونه رعایت خواهی نمود در وقتی که من همسایه تو شوم؟

در همان سالی که کشته شد و سید الشهداء از مدینه عازم مکه شدند، سفر حج نمود. در مدینه بر اُمّ سلمه وارد شد؛ اُمّ سلمه گفت: که هستی؟ گفت: می‌شم! گفت سوگند به خدا بسیار از پیغمبر ذکر خیر تو را شنیدم، و در دل شبهای تار راجع به تو سفارشهایی به علی بن ابی طالب می‌نمود. می‌شم از سید الشهداء احوالپرسی کرد، اُمّ سلمه گفت: در بیرون مدینه به باغ خود رفته است. گفت: به او خبر بده که من سلام بر او رسانیده او را خیلی دوست دارم، و ما با یکدیگر در نزد خدای تعالی ملاقات خواهیم نمود. اُمّ سلمه کنیزک خود را دستور داد که عطر بیاورد و محاسن او را معطر کند. می‌شم گفت: بزودی این محاسن دربارهٔ محبت اهل بیت به خون خضاب می‌گردد. با اُمّ سلمه خدا حافظی نموده، گفت: من عجله دارم؛ و سلام مرا به حسین برسان! و ما و او مأموریتی داریم که باید به دنبال آن مأموریت برویم. و در راه دید ابن عباس نشسته، گفت: بنویس از

تأویلات و حقائق قرآن تا بر تو املا کنم! ابن

عبّاس می نوشت، تا آنکه گفت:

یا ابن عبّاس! کَیْفَ بِكَ إِذَا رَأَيْتَنِي مَصْلُوبًا تَاسِعَ تِسْعَةِ أَقْصَرِهِمْ خَشْبَةً وَأَقْرَبَهُمْ بِالْمَطْهَرَةِ؟
فَقَالَ [لی]: وَتَكْهَنُ [أَيْضًا] وَخَرَقَ الْكِتَابَ؛ فَقَالَ: مَه! احْفَظْ بِهَا سَمِعْتَ مِنِّي، فَإِنْ يَكُ مَا
أَقُولُ لَكَ حَقًّا أَمْسِكْهُ، وَإِنْ يَكُ بَاطِلًا خَرَقْتَهُ! قَالَ: هُوَ ذَلِكَ.^۱

جریان شهادت میثم تمار

فرزند میثم، حمزه می گوید: چون میثم

مراجعت کرد از حجّ، عبیدالله او را طلبید؛

و صَلَبَهُ [تَاسِعَ تِسْعَةِ أَقْصَرِهِمْ خَشْبَةً وَأَقْرَبَهُمْ إِلَى الْمَطْهَرَةِ] فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ الَّذِي جَاءَ إِلَيْهِ
لِيَقْتُلَهُ، وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْحَرْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: [أَمَا] وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ مَا عَلِمْتَكُ إِلَّا قَوَّامًا! ثُمَّ طَعَنَهُ
فِي خَاصِرَتِهِ فَأَجَافَهُ^۲ فَاحْتَفَنَ^۳ الدَّمَ فَمَكَثَ يَوْمَيْنِ، ثُمَّ إِنَّهُ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ بَعْدَ الْعَصْرِ قَبْلَ
الْمَغْرِبِ انْبَعَثَ مَنخَرَاهُ دَمًا فَخُضِبَتْ لِحْيَتُهُ بِالْذَّمَاءِ.^۴

عبیدالله چون او را طلبید به او گفت: خدایت

کجاست؟ گفت: در کمین ستمکاران، و تو یکی

^۱ [ای ابن عبّاس چگونه است حال تو در زمانی که مرا بر دار ببینی و من
نهمین نفر از میان دازدگان باشم و چوبه دار من از همه کوتاه تر و به محلّ
وضو نزدیکتر باشد؟ پس ابن عبّاس چنان شگفت زده شد که گفت: آیا
کهانت می کنی؟ و نوشته را پاره کرد. پس میثم به او گفت: آرام باش و آنچه
را از من شنیدی بخاطر بسپار پس اگر راست بود نوشته ها را نگه دار و اگر
باطل بود آنان را پاره کن. ابن عبّاس می گوید: همانطور که میثم گفته بود
اتّفاق افتاد. مترجم]

^۲ أجاف الطعنة و بالطعنة: بلغ بها جوفه.

^۳ احتفن الدم: اجتمع في الجوف من طعنة جالفة.

^۴ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۲۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۳۳۱؛ این
طریق تاسع تسعه را در سفینه البحار از کشی نقل می کند، ج ۲، ص ۵۲۴:
[و میثم را بر دار کشید پس دیدم آن مردی که قصد کشتن میثم را داشت آمد
و درحالیکه به آلت قتاله خود اشاره می کرد گفت: قسم به خدا که از قبل
می دانستم تو در مسیرت استوار هستی، سپس با حربه در تھی گاه او ضربه ای
زد که خون در شکم میثم جمع شد و دو روز زنده ماند و در روز سوم قبل
از غروب از بینی او خون روان شد و محاسنش را رنگین نمود. مترجم]

از آنها هستی! گفت: ابوتراب را لعن کن! گفت:
من ابوتراب را نمی‌شناسم! گفت: علی را لعن
کن! گفت: اگر نکنم چه خواهی کرد؟ گفت: تو
را می‌کشم. گفت: مولایم به من خبر داده که: مرا
به دار خواهی زد، و خون از دهان و بینی من
خارج می‌شود، و لجام به دهان من خواهی
زد! میثم در بالای دار مشغول فضایل
أمیرالمؤمنین و سیئات بنی‌امیه و عواقب وخیم
آنها بود که ابن زیاد دستور داد بر دهان او لجام
زدند؛ رحمه الله.

مجلس دوّم: علل عدم استجابت دعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱.

جهت دیگری که در این کریمه شریفه مورد

نظر است آنکه خداوند می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ

عِبَادِي عَنِّي﴾، «اگر از من سؤال کنند»؛ و دیگر

آنکه می فرماید: ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

دَعَانِ﴾، «من اجابت می کنم دعای دعا کننده را

اگر مرا بخواند».

بنابراین شرط حتمی قبولی دعا خواندن

خداست، و اما اگر انسان خدا را نخواند و قلب در

هنگام دعا ساهی و غافل باشد، کلامی بر زبان جاری

شود ولی اعتماد بر اسباب و مقتضیات و ظواهر امور

بوده باشد، در این صورت در حقیقت و واقع امر

^۱ سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۶: [و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم، اجابت می کنم دعای دعا کننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند؛ بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آنها نفس دعا کردن آنهاست، و باید به من ایمان آورند که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.]

درخواست از خدا نشده است؛ و معلوم است که دعا ارتباط باطن با عالم السرّ و الخفیّات است و تحریک نمودن ارادهٔ خدا بر طبق مورد دعا، و این امر ابداً به ظاهر مربوط نیست بلکه صد در صد ارتباط قلبی با خداست. اگر ظاهر با باطن در این صورت هماهنگ باشد چه بهتر، و الاّ ظاهر بدون توجّه و خواست باطنی جز لقلقهٔ لسان چیزی نیست.

روایاتی در فضیلت و کیفیت دعا کردن

رَوَى أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ أَلْمُضَّ طَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾؛ فَسُئِلَ: مَا لَنَا نَدْعُوهُ وَ لَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَ، وَ تَسْأَلُونَ مَا لَا تَفْهَمُونَ! فَالِإِضْطِرَارُ عَيْنُ الدِّينِ؛ وَ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ مَعَ الْعَمَى عَنِ اللَّهِ مِنْ عِلْمَةِ الْخِذْلَانِ. مَنْ لَمْ يَشْهَدْ ذِلَّةَ نَفْسِهِ وَ قَلْبِهِ وَ سِرَّهُ تَحْتَ قُدْرَةِ اللَّهِ حَكَّمَ عَلَى اللَّهِ بِالسُّؤَالِ وَ ظَنَّ أَنَّ سُؤَالَهُ دُعَاءٌ؛ وَ الْحُكْمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ.^۱

و از قمی حدیث می‌کند از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام:

إِنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾، وَإِنَّا نَدْعُوهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ قَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ! وَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ

^۱ [از امام صادق علیه السلام نقل شده است که این آیه را قرائت کردند، سپس از ایشان سؤال شد چه شده است که دعای ما اجابت نمی‌شود؟ حضرت فرمودند: زیرا شما درخواست می‌کنید از کسی که او را نمی‌شناسید و چیزی را طلب می‌کنید که نمی‌فهمید. پس اضطرار عین دیانت است و زیادی دعاء با جهل به خدای تعالی از نشانه‌های بی‌سعادت است. کسی که پستی و ذلت خود و قلب و سرش را در تحت قدرت خدا نبیند از خدا درخواست بی‌جا و بی‌موقع می‌کند و تصور می‌کند که این درخواست دعا می‌باشد و تحکم کردن بر خدا تجرّی و جسارت بر خدا تلقی می‌شود.

[مترجم]

و همچنین از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده‌اند که:

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَأْسَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، وَلَا يَكُونَ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا [مِنْ] عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ^۲.

باید دانست که هیچ مؤثری در عالم وجود جز

ذات واجب الوجود نیست، و تمام سلسله اسباب

و مسببات منتهی به اوست. با علم و اراده او

چرخ عالم به گردش می‌افتد، و با خواست او

اسباب اثر می‌دهند. در تمام ممکنات من الأعلى

إِلَى الْأَدْنَى، اَبْدًا اَبْدًا به اندازه سر سوزنی حول و

قدرت و علم و حیات نیست مگر آنچه را که خدا

داده است. و آنچه را که داده ملک طلق اوست؛

و فقط و فقط نسبتی با موجودات پیدا کرده است

که می‌گوئیم: زید دارای علم و قدرت و حیات

است؛ و با تأمل ثابت می‌گردد که این نسبت

مجازی است و نسبت حقیقیه این امور به ذات

^۱ [از امام صادق علیه السلام سؤال شد خدای تعالی می‌گوید: ﴿أَدِّعُونِي َ أَسَّ تَجِبَ َ لَكُمْ َ﴾، مرا بخوانید تا اجابت کنم، درحالیکه ما او را می‌خوانیم ولی اجابت نمی‌کند. حضرت فرمودند: زیرا شما به عهد خود با خدا وفا ننموده‌اید. درحالیکه خدا می‌گوید: شما به عهد و پیمان با من وفا کنید من به عهد با شما وفا خواهم کرد. قسم به خدا اگر شما وفا می‌کردید او هم وفا می‌کرد. مترجم]

^۲ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۴: [از امام صادق علیه السلام روایت شده است: کسی که می‌خواهد از خدا درخواست مسأله‌ای را بنماید باید از همه خلائق ناامید شود. و امیدش منحصر در خدای تعالی باشد. اگر چنین شد خدا نیز درخواست او را اجابت خواهد کرد. مترجم]

لایزالی خداوند قادر و علیم و حیّ و مدرک
است. قرآن مجید نه تنها از بتها نفی قدرت و
علم و حیات می کند - و سایر

صفاتی که راجع به این سه صفت است - بلکه از
 جمیع ممکنات نفی علم و قدرت و حیات می نماید؛
 چه آنها دارای عقول باشند مانند انسان و جن و ملک،
 یا دارای عقل نباشند مانند جمادات و نباتات: ﴿وَلَئِنْ

سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلْ
 أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ
 هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ
 رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۱.

بطور مطلق تمام اثرات راجع به خداست

بطور مطلق تمام اثرات راجع به خداست، چه
 فیضان رحمت باشد و چه دفع ضرر و رنج و
 گرفتاری؛ و فقط خدا مصدر امور است و بس!
 ﴿وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ
 وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ
 * وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ
 وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ

^۱ سوره الزمر (۳۹) آیه ۳۸: [و ای پیامبر اگر تو از این مردم شرک پیشه
 بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ می گویند: البتّه و البتّه الله
 آفریده است. به ایشان بگو: شما به من بگوئید اگر خداوند نسبت به من
 اراده ضرری داشته باشد، آیا می توانند این موجودات مؤثره غیر از خدا در
 نزد شما، جلوی ضرر وی را بگیرند، و آن ضرر و گرفتاری را برطرف کنند؟!
 یا اگر خداوند نسبت به من اراده رحمتی و خیری را داشته باشد، آیا می توانند
 آنها جلوگیر فیضان رحمت و ارسال خیر او باشند؟! بگو: خدا مرا بس است.
 اوست تنها کفایت کننده من که باید متوکلین پیوسته بار توکل خود را بر
 عهده او بنهند.]

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١﴾.

منظور از خواندن غیر خدا خصوص جمادات و اصنام نیست، و عدم نفع و عدم ضرر انحصار به آنها ندارد؛ تمام موجودات ما سوی الله مالک نفع و ضرر نیستند. در این آیه مبارکه تمسک و استمداد از جمیع موجودات را جز خدا شرک می‌داند، و آنها را در اثر با خدا شریک قرار دادن، و پیمودن این راه را ظلم و ستم و انحراف می‌داند. اگر انسان مثلاً می‌توانست نفعی برساند یا ضرری برساند یا جلوی نفع خدا و ضرر او را بگیرد (و این معنی ملک طلق او بود) پس چرا در مواقعی مانند مرض، موت، ضعف و نقاهت نمی‌تواند!

از اینجا به دست می‌آید که اینها ملک او نیستند تا بتواند برای خود نگاهداری کند، بلکه عاریه^۱ به او داده‌اند و سپس می‌گیرند. و در آن

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۵ الی ۱۰۷: [و نیز به من امر شده است که وجهه^۱ دل خود را متوجه و مائل به دین اسلام گردانم. و به من امر شده است که البته نباید از مشرکین بوده باشی، و نباید پرستی و بخوانی و طلب کنی از غیر خدا آنها را که نه می‌توانند به تو نفعی برسانند و نه ضرری! و اگر چنین کنی در این صورت حتماً تو از ستمگران خواهی بود!]

و اگر خداوند به تو ضرری برساند هیچ کس را یارای برانداختنش جز او نیست؛ و اگر خداوند اراده کند به تو خیری برسد، هیچ موجودی را یارای برگرداندن فضلش نیست. خداوند فضل و رحمت خود را به هر کدام از بندگانش که بخواهد می‌رساند؛ و اوست خداوند آمرزنده و مهربان. [

حال هم که انسان و موجودات دیگری مانند شمس و قمر و سحاب و ریاح و باران و زمین و شجر و غیرها دارای اثری محسوس و مشهود هستند، آن اثر و آن نفع و آن ضرر انحصاراً تعلق به خدا دارد و از این نواحی به ظهور می‌رسد.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ صُزِبَ مَثَلٌ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾^۱.

«ای گروه مردمان! برای شما مثلی زده شده است

گوش فرا

دارید: این کسانی که آنها را می‌خوانید و از آنها مدد می‌جوئید نمی‌توانند حتی مگسی بیافرینند، گرچه همه با هم اجتماع و تشریک مساعی نمایند؛ و اگر مگس از آنها چیزی برباید و در پرواز آید

^۱سوره الحج (۲۲) آیه ۷۳: [ای مردم! مثلی زده شده است؛ گوش خود را برای استماع آن فرا دارید: تحقیقاً آن کسانی را که شما از غیر خداوند پرستش می‌کنید (و برای قضاء حوائجتان می‌خوانید) هیچگاه نمی‌توانند مگسی را بیافرینند؛ و اگر چه همه با هم برای آفرینش آن گرد هم برآیند. و اگر مگس از ایشان چیزی را برباید، نمی‌توانند آنرا از آن مگس برای خود برگردانند! در این صورت هم طالب (عبادت کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود. (این مشرکان) مقام خدا را آن گونه که شایسته اوست نشناختند، (و گرنه جماد ناتوانی را خدا نمی‌خواندند) خدا ذاتی است بی‌نهایت توانا و بی‌همتای شکست ناپذیر.]

نمی‌توانند از او پس بگیرند. پس شما طالبان و آن
مطلوبه‌های شما همگی ضعیف و ناتوانید!»

منطق قرآن منطق توحید است و بس!

این منطق قرآن است که منطق توحید است،
و تمام افراد را رجوع به خدا می‌دهد و بس! ولی
انسان مادی که چشمش و گوشش به ماده باز
شده، و کم‌کم علاقه پیدا کرده، و با مظاهر انس
گرفته است، رفته رفته آن قدرت مطلقه خدا را
در دوران نطفه و جنین و کودکی فراموش کرده
و حال که خود را قوی و عالم می‌بیند تصوّر
می‌کند که این قدرت و علم مال اوست؛ به خود
می‌نازد و می‌بالد و برای خود شخصیتی در مقابل
خدا قائل می‌شود، و به خود و نفس خود اتّکاء
می‌کند. در مواقع گرفتاری و عقیم شدن اسباب
از حصول نتیجه بسوی خدا می‌رود و از او طلب
می‌کند ولیکن همین که نعمتی به او رسید مانند
فَرِّبَازْشده که او را رها کنند فوراً به محلّ اوّل
خود بر می‌گردد و می‌گوید: این علم، این
سرمایه، این قدرت، این مال و مآل همه راجع به
خود من و از نتایج افکار و رنج و مساعی خود
من است. در یک دنیائی از غفلت و جهل فرو
می‌رود، و چشم حق بین خود را محکم می‌بندد
و کورکورانه به خود نسبت می‌دهد: ﴿فَإِذَا مَسَّ
الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ

إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ وَعَلَىٰ عِلْمٍ بَلَّ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ * قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا
أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١﴾

در این حال که به خود می‌بالد و به خود می‌نازد،
آن گرفتاری قبلی را که پیش آمد کرده بوده و به خدا
پناه برده بود فراموش می‌کند؛ و آن توجهات خالصه
را که در حال اضطرار پیدا کرده بود به خاک نسیان
می‌سپارد؛ و متوجه اسباب و مال و فرزندان و عشیره
و قدرت و جاه و شوکت و علم خود می‌شود، و به
اینها اتکاء می‌کند و هر یک از اینها را شریک خدا
قرار می‌دهد و از آنها استمداد می‌جوید: ﴿وَإِذَا مَسَّ
الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ
نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا
لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ
أَصْحَابِ النَّارِ * أَمَّنْ هُوَ قَنْتٌ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا
يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢﴾

^۱ سوره الزمر (۳۹) آیه ۴۹ و ۵۰: [آری آدمی (ناسپاس) چون رنج و دردی
به او رسد ما را به دعا می‌خواند و باز چون (آن رنج و عذاب را برداشتیم و)
نعمت و دولت به او دادیم گوید: این نعمت دانسته (و به استحقاق) نصیب
من گردید. (چنین نیست) بلکه آن امتحان وی است و لیکن اکثر مردم آگه
نیستند. پیشینیان هم چنین می‌گفتند (که ما مال و دولت را به تدبیر و لیاقت
خود یافتیم) اما (خطا گفتند که وقت مرگ و هلاک) مال و دولتی که
اندوختند هیچ به فریادشان نرسید.]

^۲ سوره الزمر (۳۹) آیه ۸ و ۹: [و انسان را هر گاه فقر و مصیبت و رنجی

چه در حال ضرر و چه در حال گشایش باید به

خدا متوسل شد

در این آیه مبارکه این افراد فراموش کار را که در حال ضرر به خدا متوسل می‌شوند و در حال گشایش او را فراموش می‌کنند، در نقطه مقابل قرار می‌دهد با آن کسانی که شبها در حال سجود و قیام به دعا و تضرع بیدارند و از خشیت خدا و امید رحمت او ترسان و خوشحال. این افراد کسانی هستند که خدا را در هر حال می‌خوانند و قدرت او را منحصر به زمان گرفتاری نمی‌دانند، و به زمان فقر و مرض و قحط و غلا و سایر انواع شدائد و مصائب انحصار نمی‌دهند، و می‌گویند:

پیش آید در آن حال به دعا و توبه و انابه به درگاه خدای خود رود و چون نعمت و ثروتی از سوی خود به او عطا کند خدایی را که از این پیش می‌خواند به کلی فراموش سازد و برای خدای یکتا شریک و هم‌تاهایی قرار دهد تا (خلق را) از راه خدا گمراه سازد. بگو: (ای نگون بخت) اندکی به کفر (و عصیان) لذت و آسایش جو، که عاقبت از اهل آتش دوزخ خواهی بود. آیا کسی که با خشوع و مسکنت، لحظات شب را به نماز می‌گذراند؛ یا سجده می‌کند و یا برپا می‌ایستد؛ و از آخرت و عواقب اعمال نگران است، و امید به رحمت پروردگار خود دارد (با کسی که چون مضرتی به او رسد؛ خداوند را می‌خواند و به درگاهش روی می‌آورد؛ و چون پروردگار او به او نعمت بی‌کرانی مجانی عطا کند؛ آن انابه و دعای خود را به خداوند، فراموش می‌کند که قبلاً به جای آورده بود؛ و برای خدا شریکهائی قرار می‌دهد، تا بدین وسیله از راه خدا گمراه کند؛ مساوی هستند؟) بگو (ای پیامبر) آیا مساوی هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟ این است و غیر از این نیست که صاحبان خرد و عقل متذکر می‌شوند: و از آیات خدا مطلب را إدراک می‌کنند و فرا می‌گیرند. [

خدائی که در زمان گرفتاری و شدت حاجت ما را برآورد همان خدائست که در زمان گشایش و فراخی کارها بدست اوست.

خلاصه به تحلیل و تجزیه عقلی، آن دسته اول برای خود دو خدا قائلند: یک خدا در حال گرفتاری و شدت، و آن خدای حقیقی است که بدون حجاب در حال اضطرار قلب خود را متوجه او نموده و از او مدد می‌جویند، و یک خدا در حال گشایش و وسعت، و آن همین اسباب و مظاهر الهی است که به آن اتکاء می‌نمایند و آنها را معین و مدد خود می‌پندارند. البته این منطق غلط است، و این خدایان ثانوی خیالی است و وهمی. اثری که از اینان مشهود است متعلق به همان خدای حقیقی است؛ منتهی در حال گشایش این مسکینان از این معنی غفلت نموده و پرده بر روی ادراکات حقه خود انداخته، بصیرت خود را در زیر آن محجوب نموده‌اند؛ و بنابراین به این موجودات غیر ذی‌نفع و غیر ذی‌ضرر نسبت نفع و ضرر می‌دهند.

ولی افراد شب‌زنده‌دل و بیدار و مناجی با

خدا که قلبشان بین خوف و رجا

است، اینها در هر حال مؤثر در عالم را یکی می‌دانند و بس، و آن خدای حقیقی است! چه در حال مرض و گرفتاریهای گوناگون و چه در حال گشایش و صحت و وسعت و فراخی مطلق. و اگر ابداً به آنها رنجی نرسد، در یک دنیای از لذت و سرور بسر برند، در عین حال فقط خدا را در آن حال مؤثر می‌دانند و دلشان به او متکی است و سرشان به او رابطه دارد؛ و بنابراین به تمام موجودات به نظر تبعی می‌نگرند، و اثر و نور خدا را در ممکنات مشاهده می‌کنند؛ و این فاصله بین این دو دسته است که همان فاصله بین علم و جهل است که خدای علی^۱ اعلی به عنوان استفهام انکاری استفهام می‌کند که:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ﴾؟!^۱

در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

قِيلَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ آدَهَمَ: مَا بَأْسُنَا نَدْعُو اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَنَا؟ فَقَالَ: لَأَنْتُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُطِيعُوهُ، وَ عَرَفْتُمْ الرَّسُولَ فَلَمْ تَتَّبِعُوا سُنَّتَهُ، وَ عَرَفْتُمْ الْقُرْآنَ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِمَا فِيهِ، وَ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ فَلَمْ تُؤَدُّوا شُكْرَهَا، وَ عَرَفْتُمْ الْجَنَّةَ فَلَمْ تَطْلُبُوهَا، وَ عَرَفْتُمْ النَّارَ فَلَمْ تُهْرَبُوا مِنْهَا وَ عَرَفْتُمْ الشَّيْطَانَ فَلَمْ تُحَارِبُوهُ وَ أَفْقَتُمُوهُ وَ عَرَفْتُمْ الْمَوْتَ فَلَمْ تَسْتَعِدُّوا لَهُ، وَ دَفَنْتُمُ الْأَمْوَاتَ فَلَمْ تَعْتَبِرُوا بِهِمْ، وَ تَرَكْتُمْ عُيُوبَكُمْ وَ اشْتَغَلْتُمْ بِعُيُوبِ النَّاسِ!^۱

^۱ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [به ابراهیم بن ادهم گفته شد: چه شده است ما را که خدا را می‌خوانیم ولی او اجابت نمی‌کند؟ در جواب گفت: زیرا شما خدا را شناختید ولی اطاعتش نمی‌کنید، و رسول او را شناختید ولی از سنت و سیره‌اش پیروی نمی‌کنید، و قرآن را شناختید ولی به مضامین آن

چرا دعای ما مستجاب نمی شود

باری بواسطه این ده علت دعا مستجاب نمی شود؛ و مرجع این ده علت غفلت از خداست، و رفع این ده علت به توجه به خداست که در آن حال البته دعا مستجاب است. لذا انسان باید در حال دعا بسیار خود را متوجه کند بطوری که خاطره‌ای برای او پدید نیاید، بلکه یکسره غرق در توجه به خدا شود و از نیت جدی و قلب غیر بسته به اسباب دنیا بدون هیچ حائل و پرده‌ای با خدای خود تکلم کند.

محمد بن یعقوب کلینی در کافی از حضرت

امام صادق علیه السلام حدیث می کند که:

إِنَّهُ قِيلَ لَهُ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَ: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ نَدْعُوهُ وَلَا تَرَىٰ إِجَابَةً. قَالَ: أَ فَتَرَىٰ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، أَمْ خَلَفَ وَعْدَهُ؟ قِيلَ [قُلْتُ]: لَا! قَالَ: فَمِمَّ ذَلِكَ؟ قَالَ [قُلْتُ]: لَا أَدْرِي! قَالَ: لَكِنِّي أُخْبِرُكَ: مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا أَمَرَهُ ثُمَّ دَعَاهُ مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ أَجَابَهُ. قِيلَ [قُلْتُ]: وَمَا جِهَةُ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: تَبَدُّأً وَتَحْمَدُ اللَّهَ وَتَذَكُّرُ نِعْمَهُ عِنْدَكَ، ثُمَّ تَشْكُرُهُ، ثُمَّ تُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ تَذَكُّرُ ذُنُوبَكَ فَتُفَرِّقُهَا، ثُمَّ تَسْتَعِيذُ مِنْهَا؛ فَهَذَا جِهَةُ الدُّعَاءِ.^۱

توجهی ندارید، و نعمت خدا را می خورید ولی شکر او را بجای نمی آورید، و بهشت را یقین دارید اما بسوی او حرکت نمی کنید، و جهنم را می دانید ولی از آن فرار نمی کنید و شیطان را شناختید ولی با او مقابله نمی کنید، بلکه با او موافقت می کنید، و موت را می دانید ولی خود را آماده برای آن نمی کنید، و اموات خود را دفن می کنید ولی خود عبرت نمی گیرید، عیب‌های خود را فراموش کرده در جستجوی عیوب دیگران هستید. [مترجم]

^۱ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳: [از امام صادق علیه السلام سؤال شد راجع به آیه ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ چرا دعای ما اجابت نمی شود، فرمودند: این طور گمان می کنی که خدای تعالی وعده خود را انجام نمی دهد؟ گفته شد: خیر، فرمود: پس علت چیست؟ گفته شد: نمی دانم.

احوال عدی بن حاتم طائی

اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام همه اهل توجه و دعا بودند. عدی بن حاتم طائی از اصحاب بزرگوار آن حضرت است و دعائی^۱ از آن حضرت برای رفع هموم و غموم روایت کرده است. مجلسی درباره او می گوید که: از خواص اصحاب امیرالمؤمنین است، و فضل بن شاذان می گوید: إِنَّهُ مِنَ السَّابِقِينَ الَّذِينَ رَجَعُوا إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام. در اصل نصرانی بود و در «طی» محل و موطن پدرش حاتم سکنی داشت. چون پیغمبر برای خراب کردن بتخانه طی جمعی را فرستادند و بتخانه را خراب کردند و جماعتی را اسیر آوردند، عدی به شام گریخت؛^۲ تا زمانی که خواهرش را پیغمبر آزاد کردند و مال زیادی با راحله به او دادند تا به شام

فرمود: اَمَّا مَنْ بِهِ تُوخِبِرُ مِیْ دَهْمٍ. کسی که از خدا اطاعت کند و خدا را بخواند، با کیفیت مخصوص دعا، خداوند اجابت خواهد کرد. گفته شد: آن کیفیت چیست؟ فرمود: اوّل حمد خدا را بجای می آوری و نعمت های او را بر خود در نظر می آوری آنگاه خدا را بر این نعمت ها شکر می کنی، سپس بر پیامبرش صلوات می فرستی، آنگاه گناهانت را در نظر می آوری و اقرار بر آنها می کنی و سپس به خدا پناه میبری و این است کیفیت دعا کردن.

[مترجم]

^۱ سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۹.

^۲ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۱.

رفت و از اوصاف حضرت بیان کرد. عدیّ به قصد دیدن پیغمبر به مدینه آمد، و در همان اوّل برخورد و رفتاری که پیغمبر با او نموده و او را تجلیل و تکریم کردند ایمان آورد.

عدیّ بن حاتم از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و در جنگ جمل یک چشمش نابینا شد، و در صفین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین نبرد می‌کرد. و بعد از امیرالمؤمنین از حضرت امام حسن یاری کرد؛ و چون آن حضرت بر فراز منبر آمد و مردم را به جهاد بر علیه معاویه دعوت کرد و هیچکس پاسخ مثبت نگفت و حتی یک حرف بر زبان جاری نکرد، اوّل کسی که برخاست و مردم را تهییج به جهاد کرد عدیّ بود. و فی سفینة البحار^۱ از کتاب

المحاسن و المساوی لابراهیم بن محمّد البیهقی

^۱ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۷۰. و تمام این خبر را همانطور که ما ذکر کرده‌ایم از عدیّ بن حاتم، بیهقی در کتاب المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۷۲ و ص ۷۳، از طبع مطبعة نهضت مصر آورده است؛ و در پاورقی، محقق آن محمد أبو الفضل ابراهیم گوید: این خبر را در الریاض النّضرة، ج ۲، ص ۲۱۲، و مسعودی، ج ۳، ص ۴۳۳، آورده است. المدی بفتح المیم: الغایة و المنتهی؛ و فلان أمّدی العرب: ای أبعدهم غایة فی العزّ. و نیز بیهقی در همین کتاب ص ۷۰ و ص ۷۱، همین مضمون را قدری مختصرتر از ابن عباس که بر معاویه داخل شد نقل کرده است.

أحد اعلام القرن الثالث، و هو كتاب كتبه في ايام

المقتدر العباسي، نقل مي كند:

توصيف ياران حضرت أمير مؤمنان عليه السلام

آن حضرت را

رَوَى أَنَّ عَدَىَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلَىٰ معاويةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ؛ فَقَالَ: يَا عَدَىُّ! أَيْنَ الطَّرَفَاتِ (يعني بنيه طريفًا و طارفًا و طرفةً)؟ قَالَ: قُتِلُوا يَوْمَ صَفِّينَ بَيْنَ يَدَيَّ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: مَا أَنْصَفَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ و أَخَّرَ بَنِيهِ! قَالَ: بَلْ مَا نَصَفْتُ عَلَيْهَا إِذْ قُتِلَ و بَقِيَتْ!

قال: ^١ صِفْ لِي عَلِيًّا! فَقَالَ: أَنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِنِي! قَالَ: لَا أُعْفِيكَ! قَالَ: كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ عَدْلًا و يَحْكُمُ فَصْلًا، يَتَفَجَّرُ الْحِكْمَةَ مِنْ جَوَانِبِهِ

و الْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا و زَهْرَتِهَا و يَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ و وَحْشَتِهِ. و كَانَ وَاللَّهِ غَرِيظَ الدَّمْعَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يَحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا و يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيرِ و مِنَ الْمَعَاشِ الْحَشِينِ، و كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا مُجِيبًا إِذَا سَأَلْنَاهُ و يُدِينُنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، و نَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا و قَرِْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ هَيْبَتِهِ، و لَا نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ لِعَظَمَتِهِ، فَإِنْ تَسَمَّ فَعَنْ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْظُومِ يُعْظَمُ أَهْلَ الدِّينِ و يَتَجَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ، لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظُلْمَهُ، و لَا يَيْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ. فَاقْسَمَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً و قَدْ مَثَلَ فِي مُحْرَابِهِ و أَرْخَى اللَّيْلَ سِرْبَالَهُ و غَارَتْ

^١ از اينجا تا آخر روايت را در محاضرات محيي الدين عربي ١٣٧ طبع قديم آورده است، ولي راوي را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است. و در غاية المرام، ص ٦٧٣ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابي تحت عنوان «السادس»، و از ابن أبي الحديد في الشرح از كتاب عبدالله بن اسماعيل في التنزيل على نهج البلاغة از ضرار، و نیز تحت عنوان «السابع» از ابن أبي الحديد از ابن عبدالبر در كتاب استيعاب از ضرار، و نیز در ص ٦٧٤ از طريق خاصه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثاني» نقل می کند. و نیز در مطالب السئول، ص ٣٣، از ضرار نقل می کند؛ و در نسخه در...، ص ١٣٤ از أبي صالح از ضرار نقل می کند؛ و در حلية الاولياء، ج ١، ص ٨٤ با إسناد خود از محمد بن السائب... از أبي صالح روايت می کند؛ و در ينابيع المودة، ص ١٤٤ و امالي صدوق، ص ٣٧١ نیز روايت را از ضرار نقل می کند؛ و نیز در ج ٤١، بحار الأنوار، طبع آخوندي، ص ١٢٠ از إرشاد القلوب ديلمي از ضرار روايت می کند؛ و نیز در الصواعق المحرقة، ص ٧٨ از ضرار نقل می کند؛ و در استيعاب ابن عبدالبر، ج ٣، ص ١١٠٧ و ص ١١٠٨، از ضرار نقل می کند.

نُجُومُهُ، و دموعُهُ تتحادر عَلَى حَيْتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي
الآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: «يا دُنْيَا! إِلَيَّ تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتِ؟ غُرِّي غَيْرِي! لا حَانَ حِينِكَ، قَدْ
طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لا رَجْعَةَ لِي فِيكَ! فَعَيْشُكَ حَقِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ، آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ
قَلَّةِ الْأُنَيْسِ!»

قَالَ: فَوَكَّفْتُ^١ عَيْنَا مُعَاوِيَةَ وَ جَعَلَ يُشْفُهُمَا بِكُمِّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ كَذَلِكَ!
فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟ قَالَ: كَصَبْرِ مَنْ ذُبِحَ وَلَدَاهَا فِي حَجْرِهَا، لا تَرْفَى^٢ دَمْعَتُهَا وَ لا تَسْكُنُ
عَبْرَتُهَا. قَالَ: كَيْفَ ذِكْرُكَ لَهُ؟ قَالَ: وَ هَلْ يَتْرُكُنِي الدَّهْرُ أَنْ أُنْسَاهُ؟ انْتَهَى.^٣

٤...

١ و کف دمعه: سال قليلاً قليلاً.

^٢ رقی - صعد، العبرة: الدمعة، الحزن بالبكاء. و در نسخه بیهقی در محاسن
و مساوی لا ترقا با همزه لام الفعل است، یعنی ساکن نمی شود؛ رقا الدمع:
سکن.

^٣ [نقل شده است که عدی بن حاتم پیش معاویه رفت. معاویه گفت: ای
عدی کجا هستند طرفات؟ (یعنی سه فرزند عدی: طریف، طارف و طرفه)،
عدی پاسخ داد: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام به
شهادت رسیدند. معاویه گفت: علی با تو انصاف نمود زیرا فرزندان ترا به
جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشکر محفوظ داشت. عدی گفت:
بلکه من با علی انصاف نمودم زیرا او به شهادت رسید و من هنوز
زنده‌ام. [ادامه در صفحه بعد]

^٤ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] معاویه گفت: اوصاف علی را برایم نقل کن.
عدی گفت: اگر ممکن است مرا معاف داری، معاویه گفت: معاف نمی‌کنم.
عدی گفت: قسم به خدا دارای افقی بس بعید و مقامی غیر قابل وصول بود،
و دارای اراده‌ای متین و استوار (در مسیر حق با قوت و شدت حرکت
می‌نمود) سخن به عدل می‌راند، و در مقام حکم و قضاوت واقع را منظور
می‌داشت، حکمت از تمام وجودش تراوش می‌نمود و علم از همه آثارش
جاری می‌گشت، از دنیا و زخارف آن گریزان بود و به شب و تاریکیهای آن
انس می‌ورزید. اغلب اوقات اشک از چشمانش سرازیر بود و دائماً در حال
تفکر و تأمل بود، وقتی با خود تنها بود نفس خود را به حساب می‌کشید و
به اعمال و کردارش می‌اندیشید و بر گذشته خود دستان خود را به حال
ندامت تکان می‌داد، از لباس کوتاه خوشش می‌آمد و غذای خشن را دوست
می‌داشت. در میان ما چون یکی از ما بود اگر او را به منزل دعوت می‌کردیم
اجابت می‌کرد و هنگامی که نزد او می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌کرد. و
با وجود احساس یکرنگی و صمیمیت بین ما چنان هیبت و جلالتی داشت

معاویه^۱ گفت: دانسته باش که هنوز قطره‌ای از خون عثمان باقیست و با کشتن یکی از بزرگان یمن محو می‌گردد! عدی^۲ گفت: قسم به خدا آن دلها که از خشم تو سرشار و آکنده بود هنوز در سینه‌های ماست، و آن شمشیرها که بوسیله آنها با تو می‌جنگیدیم بر دوشهای ماست! اگر از در خدیعت و حيله یک وجب نزدیک شوی، در طریق دفاع و

که قادر بر تکلم با او نبودیم. و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت دندانهای سفیدش مانند لؤلؤ درخشنده متلاً می‌شد، ملتزمین به دین را گرامی می‌داشت و مساکین را مورد لطف و محبت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم او در امان بود و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.

قسم بخدا شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز مشغول بود. تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود و ستارگان پنهان شده بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالیکه همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گوئی الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا آیا متعرض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من ترا سه طلاقه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نخواهد بود. زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش است و خطر تو چه آسان و سهل است. آه از کمی توشه و طول مسافت و قلت همدم و مونس.

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آنرا پاک می‌کرد. سپس گفت: خدا أبا الحسن را بیامرزد که این چنین بود. ای عدی: چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟ گفت: مانند کسی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند درحالیکه اشکش تمامی ندارد و گریه‌اش ساکن نخواهد شد. معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت: آیا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟ [مترجم]

^۱ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۲.

گزند یک وجب به تو نزدیک می شویم. ای معاویه!
بدان که قطع حلقوم و سکرات مرگ برای ما آسانتر
است از اینکه سخنی ناهموار درباره علی بشنویم، و
معلومست که حرکت شمشیر بواسطه داعیه بر
حرکت شمشیر است.

طرمّاح بن عدیّ بن حاتم در کربلا در رکاب

أبا عبدالله علیه السّلام

عدیّ بن حاتم بنا بر قول مرحوم شیخ صدوق
یکصد و بیست سال عمر کرد، و فرزندش در
رکاب سید الشهداء شمشیر زد و در میان کشتگان
افتاد؛ نام او طرمّاح^۱ بود.

أبو مخنف از طرمّاح بن عدیّ نقل می کند^۲
که: من در میان کشتگان افتاده

بودم بطوری که کسی مرا زنده نمی پنداشت؛ و

^۱ آن طرمّاحی که در راه کربلا به حضرت برخورد کرد و اشعاری دارد: «یا
فتی لا تدعری من زجری» طرمّاح بن حکم است، کما آنکه در سفینه، ج ۲،
ص ۸۲، ذکر می کند، و حُجر بن عدیّ که از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین
است و معاویه او را با شش نفر شهید کرد (در عذراء دمشق مدفونند) فرزند
عدیّ بن حاتم نیست، زیرا او کندی یعنی از قبیله بنی کنده و اصلش کوفی
است.

^۲ طرمّاح بن عدیّ مردی فصیح و بلیغ بود و نامه ای از مولا امیرالمؤمنین برای
معاویه آورد که مضمونش در جلد ۸ بحار الأنوار، ص ۵۸۷ و ۵۸۸ طبع
کمپانی؛ و ج ۳۳، ص ۲۸۶ و ۲۹۰ طبع جدید مذکور است.

قسم به خدا که دروغ نمی‌گویم: در بیداری دیدم که بیست سوار سفیدپوش در می‌رسند؛ با خود گفتم: شاید عبیدالله بن زیاد و اعوان او هستند، آمده‌اند کشتگان را مثله کنند. یک تن از ایشان پیاده شد و بر سر حسین نشست و با انگشت اشاره کرد، سرهای شهدا را که به کوفه حمل می‌دادند سر حسین برگشت و به بدن ملحق شد، فهمیدم که خاتم النبیین است و آن دیگران سایر پیغمبران اولوالعزم و غیره.

وَهُوَ يَقُولُ يَا وَلَدِي قَتَلُوكَ! أَتَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ، وَمِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ، وَمَا أَشَدَّ جُرْأَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ!^۱

آنگاه یک نظر به همراهان کرد،

فَقَالَ: يَا أَبِي آدَمَ وَيَا أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَيَا أَبِي إِسْمَاعِيلَ وَيَا أَخِي مُوسَى وَيَا أَخِي عِيسَى! أَمَا تَرَوْنَ مَا صَنَعَتِ الطَّغَاةُ بِوَلَدِي؟ لَا أَنَا هُمْ اللَّهُ شِفَاعَتِي!^۲

^۱ [در حالی که می‌فرمود: ای فرزند من تو را کشتند. آیا تو را نشناختند؟ و تو را از جرعه آب محروم نمودند. چقدر آنان بر خدا جری و جسور می‌باشند. مترجم]

^۲ ناسخ التواریخ، جلد سیّد الشهداء علیه السّلام، ج ۳، ص ۱۵: [سپس فرمود: ای پدرم آدم و ای پدرم ابراهیم و ای پدرم اسماعیل و ای برادرم موسی و ای برادرم عیسی آیا نمی‌بینید چگونه این جنایت پیشگان فرزندانم را به شهادت می‌رسانند؟ خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نگرداند. مترجم]

مجلس سوّم: انسان باید همیشه خدا را
بخواند و در جمیع امور بدو متوسّل شود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ
السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ
قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾^۱.

«آیا آن خدائی که اجابت می کند دعای مضطّر را در هنگامی که او را می خواند و رفع شدائد و گرفتاری از او می کند، و شما را جانشینان از سابقین شما در روی زمین قرار داده که سکنی کنید و از مواهب الهیه متمتع گردید، بهتر است یا این خدایان متفرّق و ارباب متشتت که برای خود خدا دانسته و بار نیاز خود را بر آنها فرود می آورید؟ آیا با چنین خدائی قادر و توانا خدای دیگری است؟ چرا کم متذکّر می شوید و حقیقت امر را ادراک نمی کنید؟!»

مردمی که به مادیات دل بسته اند فقط در موقع

شدائد به خدا پناهنده می شوند

سابقاً ذکر شد که دعای شخص مضطّر مستجاب است، چون در حال اضطرار قطع

^۱سوره النمل (۲۷) آیه ۶۲.

علاقه از همه چیز نموده و به اسباب توجه ندارد،

بلکه یکسره چشم

دل خود را به خدای خود دوخته است. مردمی که به مادیّات انس پیدا کرده و هنوز تربیت شرعی آنها را در مقام توحید رهبری ننموده است، در مواقع شدائد و بیچارگی مضطرب شده به خدا پناهنده می‌شوند، و در غیر مواقع شدت از این معنی غافل می‌گردند و به خدا در امور خود متوجه نمی‌شوند؛ و در موقع گرفتاری نماز می‌خواند، قرآن می‌خواند، شبها در تاریکی به قیام و قعود به ذکر خدا بیدار است، چون خدا بدو رحمت بفرستد و رفع گرفتاری کند یکسره فراموش می‌کند:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱.

چون رفع گرفتاری را خدا بنماید، نه نمازی نه روزه‌ای نه قرآنی نه قیام و سجودی، در یک دنیای از غفلت فرو می‌رود و به نفس خود متکی می‌گردد؛ گویا اصلاً چنین گرفتاری برای او پیدا

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۱۲: [و هنگامی که به انسان گزند برسد، ما را درحالیکه به پهلو خوابیده‌است و یا در حال نشسته و یا در حال ایستاده می‌خواند؛ اما به مجرد آنکه ما از وی گزندش را می‌زدائیم، چنان می‌رود که گویا اصلاً ما را در برطرف ساختن گزندی که به وی رسیده است نخوانده بوده است. (ای پیامبر!) اینگونه برای متجاوزان و اسراف کنندگان اعمالی را که انجام می‌دهند زینت داده می‌شود!]

نشده و ابداً به خدا توجّهی نکرده و برای رفع

گرفتاری خود دعائی ننموده است: ﴿فَإِذَا رَكَبُوا

فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا
نَجَّوهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱.

و این حقیقت را خداوند علیّاً بطور

مشروح و مفصّل با ذکر نتیجه و موعظه و دعوت

مردم به عدم توجّه به زخارف دنیا و مادّیات در

سوره یونس

^۱ سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۵: [این مردم مشرک چون به کشتی نشینند (و به دست امواج خطر افتند در آن حال) تنها خدا را به اخلاص کامل در دین می خوانند، و چون از خطر دریا به ساحل نجاتشان رساند (باز به خدای یکتا) مشرک می شوند].

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِّ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنَّا أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَيْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱.

«مرئی و سرپرست و صاحب اختیار و ولی»

شما در جمیع امور خدائست که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد، تا زمانی که در کشتی نشستید و جای خود را معین کردید و در کمال استراحت بوده، بادهای ملایم و لطیف هم می وزید؛ و در این حال در نهایت شادی و سرور و مستی، غافل از خدا و تدبیرات او ناگهان تندبادی شدید، سیاه و گردآلود، طوفانی مهیب وزیدن گرفت و آب دریا به تلاطم درآمده امواج سهمگین از هر طرف بسوی کشتی حرکت کند، در آن وقت که دیگر انسان خود را در چنگال مرگ می بیند و جسد خود را مرده بروی آب مشاهده می کند، و در آن لحظات آخر که دست از دنیا شسته و یکسره دل به خدا می دهد، با آه و

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲ و ۲۳.

ناله و باراز و نیاز به خدای خود می‌گوید: اگر ما را نجات دهی از این به بعد از سپاسگزاران خواهیم بود!

چون لطف خدا شامل شود و موج بایستد و به امر خدا ابرها کنار بروند و طوفان آرام گیرد و کشتی کم‌کم به ساحل نجات برسد، این بشر قسیّ القلب دوباره دست به فساد زده و در روی زمین در غیر راه حق وارد می‌شود، و از ستمگری و تعدّی و تجاوز و تجاسر به حقوق مردم و غوطه خوردن در شهوات اندکی فروگذاری نمی‌کند.

ای مردم این ستمی که می‌کنید بر خود می‌کنید! چون این تمتّعات دنیوی بسیار کوچک و غیر قابل ارزش است؛ ولی مرجع و بازگشت شما بسوی خداست و او شما را به نتیجه اعمال خود متوجّه خواهد نمود (اما تربیت‌های دینیّه همیشه مردم را به خدا متوجّه می‌کند بطوری که غفلت برای آنان پیدا نشود، و در هر حال از تعدّی و تجاوز گریزان باشند و استمداد از خدا بنمایند).»

دعاهای خود را اختصاص به مواقع گرفتاری

ندهید

در روایات است که: دعاهای خود را اختصاص به مواقع گرفتاری ندهید، در هر حال دعا کنید که در این صورت یقیناً مستجاب است! محمد بن یعقوب کلینی روایت می کند از هشام

بن سالم از حضرت صادق علیه السلام، قال:

مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: صَوْتُ مَعْرُوفٌ وَ لَمْ يُجِجْ عَنِ السَّمَاءِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ! ^۱

و روایت می کند از هارون بن خارجه از

حضرت صادق علیه السلام، قال:

إِنَّ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ يَسْتَخْرِجُ الْحَوَائِجَ فِي الْبَلَاءِ. ^۲

و از عنبسه از حضرت صادق علیه السلام

روایت می کند که، قال:

مَنْ تَخَوَّفَ [مِنْ] بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالدُّعَاءِ لَمْ يَرِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا! ^۳

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۲: [کسی که قبل از نزول بلا دعا کند در وقت بلا دعایش مستجاب می شود. ملائکه می گویند: این صدا آشناست و مانعی آن را از بالا رفتن به سوی عالم بالا منع نکرده است. و کسی که قبل از بلا دعا نکند، هنگام نزول بلا دیگر فائده ای ندارد و ملائکه می گویند: ما این صدا را نمی شناسیم. مترجم]

^۲ همان مصدر: [دعا هنگام آسایش موجب رفع گرفتاری در وقت بلا می شود. مترجم]

^۳ همان مصدر: [کسی که خوف اصابت بلائی را به خود داشته باشد و قبل از نزول بلا خدا را بخواند، خداوند آن بلا را به او نشان نخواهد داد. مترجم]

و از محمد بن مسلم روایت می‌کند از حضرت

صادق علیه السلام، قال:

كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ دَعَاءَ فَنَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ فَدَعَا، قِيلَ: صَوْتُ مَعْرُوفٌ؛ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ دَعَاءَ فَنَزَلَ بِهِ بَلَاءٌ فَدَعَا، قِيلَ: أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ الْيَوْمِ!^۱

انسان باید همیشه خدا را بخواند، چه در امور

قابل اعتناء و چه غیر قابل اعتناء

بنابراین انسان باید همیشه خدا را بخواند و

در جمیع امور در تمام احوال بدو متوسّل باشد:

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲.

انسان باید در امور کوچک و بزرگ قابل

اعتناء و غیر قابل اعتناء به خدا پناه برد، چون تمام

امور در دست خداست و برای او تفاوتی ندارد؛

ولیکن انسان چون بواسطه تکرّر وقوع بعضی

حوادث آنها را عادی می‌بیند تصوّر می‌کند که او

خود بخود بوجود آمده و احتیاجی به دعا ندارد.

و در امور جزئیّه از قدرت خدا غافل است و امور

^۱ همان مصدر: [جدّم می‌فرمود: همیشه دعا کنید. بنده هنگامی که بلائی بر او نازل شود و دعا کند، گفته می‌شود این صوت شناخته شده است و اگر قبلاً دعا نکرده باشد، به او گفته می‌شود: تا حال کجا بودی؟ چرا قبل از نزول بلا دعا نمی‌کردی؟ مترجم]

^۲ سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸: [و با خداوند خدای دیگری را مخوان! هیچ معبودی نیست بجز او. تمام اشیاء الآن نیست و نابودند مگر وجه او، اختصاص به او دارد حکم. و بسوی اوست که شما بازگشت می‌کنید!]

بزرگ را به خدا نسبت می دهند.

اگر یک پرکاه را ببیند جلّ الخالق نمی گوید، ولی چون حرکت یک کره آسمانی را مشاهده کند، یا فاصله دو کوکب را اندازه گیری نماید، و یا طفلی را در گهواره گویا ببیند، و امثال امور غیر مترقبه فریادش بلند می شود و جلّ الخالقش به کهکشان می رود؛ با آنکه نسبت قدرت خدا به تمام موجودات مساوی است.

إعمال قدرت از خدا نسبت به موجودی،

بیش از إعمال قدرت به موجود

دیگر نیست. همانطوری که آسمانها را با قدرت به وجود آورده و الآن به قدرت او موجودند، خلقت ملائکه مقرب و ارواح طیبه و مجردات به دست اوست؛ همانطور یک پر کاه به قدرت اوست و هر دو تحت قدرت او یکسانند. ولی چون انسان قوت و ضعف را با نیروی خود می‌سجد، پر کاه را کوچک و کره شمس را بزرگ می‌بیند؛ خلقت جبرائیل را به قدرت بیشتری مشاهده می‌کند و قدرت مگسی را کمتر. ولی اگر خدا را قادر بداند و همه را مقدور به قدرت خدا ببیند و قدرت او را بسیط تصور کند مطلب حل می‌شود.

در تمام امور باید خدای خود را بخواند، چه

نمک طعام چه سعادت دنیویّه و آخرویّه

بنابراین انسان باید در تمام امور خود خدای خود را بخواند، چه نمک طعام باشد و چه سعادت مطلقه دنیویّه و آخرویّه و وصول به اقصی مدارج و معارج انسانیت: ﴿قُلْ مَنْ

يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ وَ تَضُرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ

گَرَبٌ تَمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿۱﴾

محمد بن یعقوب کلینی روایت می کند از سیف

تَمَّار، قال: سمعت أبا عبد الله يقول:

عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ، فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ بِمِثْلِهِ! وَلَا تَتْرُكُوا صَغِيرَةً لِيَصْغُرَ بِهَا أَنْ تَدْعُوا بِهَا، إِنَّ صَاحِبَ الصَّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ.^۲

و نباید ناامید شد و گفت که: کار گذشته است،

دیگر چه فائده‌ای دارد؟! هر دری که انسان محکم

بگوید مسلماً بروی او باز خواهد شد.

و روایت می کند ایضاً از مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ

أبي عبد الله عليه السلام، قال:

قال لي: يا ميسر! ادعُ ولا تقل إن الأمر قد فرغ منه! إن عند الله عز وجل منزلة لا تُنال إلا بمسألة؛ ولو أن عبداً سدَّ فاهُ ولم يسأل لم يعط شيئاً. [فَسَلْ تُعْطَ] يا ميسر! إنه ليس من باب يُفْرَعُ إلا يُوشِكُ أن يفتح لصاحبه.^۳

^۱ سوره الأنعام (۶) آیه ۶۳ و ۶۴: [بگو: آن کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات می دهد گاهی که او را به تضرع و زاری و از باطن قلب می خوانید که اگر ما را از این مهلکه نجات داد پیوسته شکرگزار او خواهیم بود؟ بگو: خداست که شما را از آن تاریکی‌ها نجات می دهد و از هر اندوهی می رهند، باز هم به او شرک می آورید.]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۴۶۷: [بر شما باد به دعا کردن زیرا هیچ وسیله‌ای برای تقرّب به خدا بهتر از دعا پیدا نخواهید کرد. و کوچکی یک مسأله شما را باز ندارد که دعا نکنید، خداوندی که دعاهای کوچک را مستجاب می کند همان خدائی است که دعاهای بزرگ را مستجاب می کند. مترجم]

^۳ همان مصدر، ص ۴۶۶: [امام صادق علیه السلام فرمودند: ای میسر! همیشه دعا کن و هیچگاه نگو که کار از کار گذشته است. در نزد خداوند متعال جایگاهی برای بنده است که فقط بواسطه دعا و درخواست به آنجا راه می یابد. و اگر بنده‌ای دهانش را از دعا ببندد و از خدا درخواست نکند خدا به او چیزی نخواهد بخشید. ای میسر! بدان که هیچ دری نیست الا اینکه بواسطه کوبیدن امید آن می رود که باز خواهد شد. مترجم]

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم:

الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ

چون دعا روح عبادت است، كما قال النبيُّ

صَلَّى الله عليه و آله: الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ،^۱

بنابراین همیشه باید خدا را خواند: ﴿تَتَجَافَىٰ

جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا
وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۲ و در سوره

أنبياء که خداوند از جماعتی از پیمبرانی که نام

می برد و تحسین و تمجید می نماید، می فرماید:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا
وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾^۳.

روی عن أبي سعيد الخدري قال: قال النبي صَلَّى الله عليه و آله: ما من مسلم دعا الله سبحانه بدعوة ليس فيها قطيعة رحم ولا إثم إلا أعطاه الله بها إحدى خصال ثلاث: إما أن يعجل دعوته، وإما أن يؤخر له في الآخرة، وإما أن يدفع عنه من سوء مثلها قالوا: يا رسول الله إذن نكثر! قال: الله أكثر! وفي رواية أنس بن مالك الله أكثر وأطيب، ثلاث مرات.^۴

^۱ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲، نقلاً عن الغزالي: [دعا مغز و حقیقت عبادت است. مترجم]

^۲ سوره السجدة (۳۲) آیه ۱۶: [مؤمنین به آیات ما، شبانگاه پهلوهای خود را از خوابگاههایشان تهی می کنند، و پروردگارشان را از روی ترس و امید می خوانند، و از آنچه ما به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.]

^۳ سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۹۰: [آنها (یحیی و همسرش) در کارهای خیر تعجیل می کردند و در حال بیم و امید ما را می خواندند و همیشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند.]

^۴ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [أبی سعید خدري از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم شنید که فرمودند: هیچ مسلمانی از خدا تقاضائی ننمود که در آن قطع رحم و گناه نباشد الا اینکه خدای متعال یکی از سه چیز را به او عطاء می کند:

یا اینکه درخواست او را زود برآورده می نماید، و یا اینکه اگر در دنیا اجابت

خدا بعضی از افراد را که دوست دارد دعایشان

را به تأخیر می اندازد

و چون دعا اتصال و قرب بنده است به خدا، لذا نسبت به بعضی از افرادی که خدا آنها را دوست دارد، برای آنکه آنان را ترقی دهد و توجه آنها را نسبت به خود زیاد کند استجابت دعای آنان را عقب می اندازد تا آنکه آنها خدا را زیاد بخوانند.

و در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه

السّلام روایت می کند که:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو، فَيَقُولُ اللَّهُ [عَزَّ وَجَلَّ] لِلْمَلَائِكَةِ: قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ وَلَكِنْ أَحْسَبُهُ بِحَاجَتِهِ، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ! وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو، فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَجَّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَإِنِّي أَبْغِضُ صَوْتَهُ!

همانطور که انسان مرغی را در قفس می کند که

بخواند و انسان از نغمه خوش او لذت ببرد، همینطور

نکرد در آخرت پاداش خواهد داد، و یا اینکه به میزان آن درخواست، شر و بدی را از او دفع می نماید. عرض کردند: ای رسول خدا! حال که چنین است پس ما زیاد دعا می کنیم. حضرت فرمودند: خداوند بیشتر اجابت می کند.

و در روایت انس بن مالک سه مرتبه تکرار شده است: خداوند بیشتر و پاکیزه تر است. مترجم]

۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۹؛ علی ما نقل عنه فی التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۴: [زمانی که بنده مؤمن دعا کند خدای متعال به دو ملک او می گوید: من دعای او را اجابت کردم ولیکن حاجت او را فعلاً ندهید زیرا من دوست دارم که صدای او را مرتب بشنوم. و نیز بنده دیگری هست که وقتی دعا می کند خدا به ملائکه اش می گوید: زود حاجت او را بدهید زیرا من نمی خواهم صدای او را دگر بار بشنوم. مترجم]

پروردگار از ناله و دعای بنده خود مسرور است؛ با این تفاوت که انسان مرغ را در قفس می‌کند، ولی ناله و دعای انسان در حقیقت خلاصی از زندان نفس و رهایی از استکبار و شخصیت طلبی است. بواسطه دعا دائماً روح عروج می‌کند تا به محل امن و امان برسد؛ و چون خدا خواستار ترقی و تکامل انسان است لذا دوست دارد بنده پیوسته در دعا و توجه بسر برد.

اویس قرن یکی از زهاد ثمانیه است که شبی را به رکوع و شبی را به سجده می‌گذرانید. آنقدر تابش نور حقیقت در دل او اثر گذارده بود که با آنکه خدمت رسول الله نرسیده بود چنان اتصال باطنی داشت که وقتی که دندان پیامبر در احد شکست، دندان او در وطن خود شکست.

در احوال اویس قرنی رضوان الله تعالی علیه

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که:

أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ قَرْنٍ. وَاشْفَاؤُهُ! إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقَرْنِيُّ! ^۱ أَلَا وَمَنْ لَقِيَهُ فَلْيَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ! فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنْ غَابَ عَنْكُمْ لَمْ تَفْتَقِدُوهُ، وَإِنْ ظَهَرَ لَكُمْ لَمْ تَكْتَرِثُوا! ^۲ بِهِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلَ رِبْعَةِ

^۱ و فی القاموس اویس القرنی منسوب الی قرن بن رُمان بن ناجیة بن مراد اجداده (سفینة البحار ج ۱، ص ۵۳).

^۲ اکثرث به: بالی به، لم تكثرثوا: لم تبالوا به.

شغلش^۲ شترچرانی بود و ارتزاقش از آن بود. مادری داشت که بسیار به او علاقه‌مند بود. از مادر اجازه خواست که رخصتش دهد تا به خدمت رسول الله برسد. مادر نیم روز به او اجازه داد که در مدینه خدمت پیغمبر برسد و زیاده توقّف نکند، و اگر پیغمبر در مدینه نبود مراجعت نماید. او ایس بسوی مدینه آمد و از رسول الله تفحص کرد، گفتند پیغمبر در مدینه نیست. یکی دو ساعت توقّف نموده روی اطاعت امر مادر مراجعت کرد. چون حضرت به مدینه مراجعت کردند، فرمود: این نور کیست که در این خانه می‌نگرم؟! گفتند: شتربانی که اویس نام

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۵۵؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۳: [رسول خدا می‌فرمود: بوهای خوش بهشت از جانب قرن به مشام می‌رسد. چقدر اشتیاق دیدار ترا دارم ای اویس! آگاه باشید: هر کس او را زیارت کرد سلام مرا به او برساند. سؤال شد ای رسول خدا مگر اویس قرن کیست؟ فرمود: شخصی است که اگر از شما پنهان بماند گویا کسی را گم نکرده‌اید و اگر در میان شما باشد چندان به او اعتنائی نمی‌کنید و بهاء نمی‌دهید. بواسطه شفاعت او در روز قیامت همانند تعداد افراد قبیله ربیع و مضر به بهشت می‌روند. به من ایمان آورده است درحالیکه مرا ندیده و در رکاب خلیفه من امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ صفین به شهادت خواهد رسید. مترجم]

^۲ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ و ناسخ التواریخ جلد امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲.

داشت آمد و باز شتافت. حضرت فرمودند: در خانه مانور خود را به هدیه گذاشت و رفت. عمر خواست او را ملاقات کند و سلام پیغمبر را به او برساند، به او گفتند:

تَسْأَلُ عَن رَجُلٍ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِثْلَكَ. قَالَ: فَلِمَ؟ قَالُوا: لِأَنَّهُ عِنْدَنَا مَغْمُورٌ فِي عَقْلِهِ، وَرُبَّهَا عَيْثُ بِهِ الصَّبِيَانُ. فَبَلَّغَهُ عُمَرُ سَلَامَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخَرَّ أُوَيْسٌ سَاجِدًا وَ مَكَثَ طَوِيلًا مَا تَرَفَّقَ لَهُ دَمْعُهُ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ مَاتَ.^۱

در تذکرة الأولیای شیخ عطار آورده است که:

مرقع حضرت رسول الله را بر حسب فرمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عمر در ایام خلافت عمر به اویس دادند. عمر نگریست که از جامه عریان است و گلیم شتری بر خود پیچیده. عمر بر حال خود و خلافت خود تأسف خورد و گفت: کیست که این خلافت به یک گرده نان بخرد؟ اویس گفت: کسی که عقل نداشته باشد؛ چه می فروشی! بینداز تا هر کرا ببايد برگيرد، خريد و فروخت در میان چه کار دارد! عمر گفت: ای اویس مرادعائی کن! گفت:

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۵۶، با اندکی اختلاف؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۳: [سؤال می کنی از کسی که مانند تو از یک چنین فردی سؤال نمی کند، عمر گفت: برای چه؟ گفتند: زیرا او نزد ما فرد کم عقل و کوتاه فکری بحساب می آید و گاهی کودکان با او سر بسر می گذارند. پس عمر سلام رسول خدا را به او رسانید. پس اویس به حال سجده بروی زمین افتاد و به مدت زیادی در سجده بود و همینطور اشک از چشمانش جاری بود تا اینکه بعضی گمان کردند روح از بدنش مفارقت کرده است. مترجم]

در ایمان میل نبود دعا کرده‌ام و در هر نماز تشهد

می‌گویم: اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات! اگر

شما ایمان به سلامت به گور برید خود شما را

دعا دریابد، و اگر نه من دعا ضایع نکنم.^۱

و از اعلام الدین از او یس نقل است که:

إِنَّه قَالَ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ كَيْفَ حَالُكَ؟ فَقَالَ: كَيْفَ [يَكُونُ] حَالُ مَنْ يُصْبِحُ يَقُولُ لَا أُمِّي، وَ يُمَسِّي يَقُولُ لَا أُصْبِحُ، وَ يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهَا، وَ يُحَذِّرُ النَّارَ وَ لَا يَتْرُكُ مَا يُوجِبُهَا! وَ اللَّهُ إِنَّ الْمَوْتَ وَ غُصَصَهُ وَ كُرْبَاتِهِ وَ ذِكْرَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَمْ تَدْعَ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا فَرَحًا، وَ إِنَّ حُقُوقَ اللَّهِ لَمْ تَبَقْ لَنَا ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً، وَ إِنَّ قِيَامَ الْمُؤْمِنِ بِالْحَقِّ فِي النَّاسِ لَمْ يَدْعَ لَهُ صَدِيقًا، نَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَشْتُمُونَ أَعْرَاضَنَا وَ يَرْمُونَنَا بِالْجَرَائِمِ وَ الْمَعَايِبِ وَ الْعِظَائِمِ وَ يَجِدُونَ عَلَى ذَلِكَ أَعْوَانًا مِنَ الْفَاسِقِينَ؛ إِنَّهُ وَ اللَّهُ لَا يَمْنَعُنَا ذَلِكَ أَنْ نَقُومَ فِيهِمْ بِحَقِّ اللَّهِ تَعَالَى!^۲

روایت شریف: إني لأنشق روح الرّحمان من

طرف اليمن

^۱ تذكرة الأولياء، ص ۲۸ و ۲۹.

^۲ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۶۷؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۳: [به شخصی که از او سؤال کرده بود حالت چگونه است پاسخ داد: چگونه باشد حال کسی که صبح از شبش خبر ندارد و شب از صبح بی اطلاع است. بشارت بهشت به او داده‌اند ولی او عامل برای بهشت نیست و از نار او را ترسانده‌اند ولیکن از اموری که او را به دوزخ می‌کشاند پرهیز ندارد. قسم به خدا که مرگ و ناراحتیها و گرفتاریهای آن و یادآوری رویارویی با خدای مطلع و آگاه بر همه چیز و قضایای روز قیامت دیگر برای مؤمن در دنیا خوشی نمی‌گذارد. و حقوق الهی طلا و نقره‌ای را برای ما بجای نگذارده است. و پرداختن به حق در دنیا دوست و رفیقی برای مؤمن باقی نمی‌گذارد. ما آنان را به معروف امر می‌کنیم و از کار زشت نهی می‌نمائیم و آنان با دشنام به نوامیس ما و تهمت به امور منهیه و خلاف و عیوب و گناهان کبیره از ما استقبال می‌کنند. و بواسطه این کار یارانی را از فساق و فجّار بدست می‌آورند ولیکن تمام این مصائب و گرفتاریها ما را مانع نمی‌شود که از پرداختن به حق و اظهار حق در راه خدا سر باز زنیم و مقهور و مغلوب کردار زشت و ناپسند ایشان شویم. مترجم]

گاهی که حضرت رسول از جانب یمن

استشمام نفحات انفاس او نمودی فرمودی:

إِنِّي لَأَنْشُقُ^۱ رَوْحَ الرَّحْمَانِ مِنْ طَرْفِ الْيَمَنِ.^۲

اویس قرنی در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام

در صفین به شهادت رسید

أَصْبَغُ^۳ بنُ نُبَاتَةَ گوید: در صفین علیّ فرمود:

کیست با من به مرگ بیعت کند؟ نود و نه کس

بیعت کردند. فرمود: کیست که عدد را تمام کند؟

این وقت مردی را دیدیم که جامه از صوف بس

خلق و کهنه در بر دارد بیامد و با علی بیعت کرد

و تیغ برکشید و به جنگ در آمد و مردم را به

جنگ تحریص همی نمود تا خدنگی بر قلب او

آمد و همانجا فوت کرد؛ و او اویس قرنی بود

رضوان الله علیه.

^۱ نَشَقَ - نَشَقًا وَ نَشَقًا الرِّيحَ: شَمَّهَا.

^۲ [من نسیم رحمت خدا را از جانب یمن استشمام می کنم. مترجم]

^۳ ناسخ التواریخ، جلد امیرالمؤمنین، جزو ۲، ص ۱۵.

مجلس چہارم: تفسیر آیہ ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ
ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام یوم

الدِّین

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِیْنَ
یَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِيْ سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِیْنَ﴾^۱.

«پروردگار شما می گوید: از من بخواهید تا
استجابت بنمایم! آن کسانی که از خواندن من
استکبار ورزند بزودی با خواری و مذلت در
دوزخ برو خواهند افتاد!»

علت اصلی استکبار از دعا جهل و غفلت است

مراد از استکبار آنست که انسان خود را به دعا
بی نیاز بیند و بگوید: امورات من که خوب
می گذرد و از هیچ جهتی نقص ندارد! در این
صورت کبر و شخصیت برای او سدّی آهین
ایجاد کند و بین او و خدایش حاجب گردد و
بالتیجه از دعا امتناع ورزد این بزرگترین گناه
برای بنده محسوب می شود چون سرچشمه و
منبع گناهان است.

زیرا اولاً تمام گناهان ناشی از جهل و غفلت

^۱سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰.

است نسبت به مقام عظمت ربوبی، و جهل نسبت به
ذات و مسکنت انسان؛ و این استکبار که خود منبع
جهل

و غفلت است مولد هزاران گناه خواهد بود. و ثانیاً میزان گناه از غیر گناه همان جهل و غفلت است، و این معنی در استکبار از دعا به نحو اتمّ و اکمل پیدا است. بنابراین نفس استکبار محصل و نتیجه و جوهره گناهان است، و در مقابل، ابتهال به درگاه خدا و تضرّع و تخشع و ذلت و مسکنت که از آثار عبودیت است بزرگترین ثواب و مهمترین موهبت از مواهب الهی است. و چون این معنی را انسان خود بخود میل ندارد در خود ایجاد کند خداوند رحیم موجبات تضرّع را برای دوستان و محبین خود پیش می آورد تا آنها دائماً به درگاه خدا خواهان و نالان باشند، و به خلاف با دشمنان خود که نظر رحمت ندارد اسباب گرفتاری را برای آنان فراهم نمی کند تا در غفلت محض بسر برده و ناگهان هلاک شوند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ
جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ
وَزَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا
نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ
حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ
مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱.

^۱ سوره الأنعام (۶) آیه ۴۲ الی ۴۵: [و (پس از آن برخی از احوال و چگونگی امتهای گذشته را یادآور شده و کفار قریش را توبیخ و سرزنش نموده

بنابراین فراخی و گشایش و مال فراوان علامت سعادت نیست و برای بعضی ممکن است علامت خذلان باشد تا بدینوسیله غافل از خدا شوند و تدریجاً در مهالک هوی و نفس هبوط کنند: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱؛ پس این

می‌فرماید: (هرآینه پیغمبرانی بسوی امتها و گروه‌هایی از مردم پیش از (زمان) تو فرستادیم، پس (به آن پیغمبران ایمان نیاوردند، ما هم) آنان را بسختی و رنج (به فقر و تنگدستی و مرض و بیماری) گرفتیم (گرفتارشان نمودیم) تا (بسوی ما) تضرع و زاری کنند (فرمان ما برده و به پیغمبران ایمان آورند). پس چرا هنگامی که عذاب ما رو به ایشان آورد (برای رهایی از آن عذاب) تضرع و زاری نمی‌نمایند، و (اگر بسوی ما رو آورده و زاری می‌نمودند عذاب را از آنان دور می‌ساختیم) لیکن (بر اثر معاصی و گناهان) دلهاشان سخت شده، و شیطان و دیو سرکش آنچه را بجا می‌آوردند برای ایشان آراسته و جلوه داده است (از اینرو سوی ما رو نیاورده و تضرع ننمودند) پس چون فراموش کردند (تفکر و اندیشه ننمودند در) آنچه (سختی و رنج) را که به آن پند داده شدند درهای هر چیز (منفعت و سودی) را بر آنها باز کردیم (صحّت و تندرستی، غنا و توانگری، قدرت و توانایی و مانند آن را به آنان بخشیدیم) تا هنگامی که شاد شدند به آنچه (نعمتهایی که) به ایشان داده شد (و ندانستند که آن نعمتها از جانب خدای تعالی است تا شکر و سپاس او را بجا آورند) ناگاه آنها را گرفتیم (به عذاب گرفتارشان نمودیم) آن گاه (از نجات و رهایی از عذاب) ناامید گشتند. پس اصل و بنیاد گروهی که (به خود و به دیگران) ستم کردند بریده شد (آنان را هلاک و تباہ ساختیم و کسی از آنها باقی و بجا نماند) و (چون هلاک ساختن ایشان برای اهل ایمان نعمت و بخششی است که باید شکر آن را بجا آورند، از اینرو می‌فرماید: هر حمد و سپاس نیکو مختصّ خدا، پروردگار هر صنفی از اصناف آفریده شدگان است.]

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸: [نباید چنین بپندارند آنانکه کافر شده‌اند که مهلتی که ما به ایشان می‌دهیم، برای نفوس و کمالاتشان خیر است. این است و جز این نیست که مهلت دادن ما به آنها برای آن است که گناه و عصیان‌شان زیاد شود؛ و از برای آنان عذاب ذلّت آفرین و پست کننده‌ای

مالها و سرمایه‌ها و مهلت‌ها موجب زیادی گناه و زیادی بُعد و آتش دوزخ است.

در روایت است که:

لَوْ كَانَتْ [عَدَلَتْ] الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِقَدْرِ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى الْكَافِرَ [عَدُوَّهُ] مِنْهَا شَرْبَةَ [مَاءٍ].^۱

دعا عالیترین هدیه آسمانی است که خدا برای

پیغمبران و محبان خود قرار داده است

بنابراین دعا عالی‌ترین هدیه آسمانیست که خدا برای پیغمبران و محبان خود آورده، و در مقابل استکبار از دعا بزرگترین نعمت و عذابی است که برای ممتنعین و متمرّدین خدا معین کرده است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۗ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲.

«خدا را با اسماء حسناى او باید خواند، و کسانی که در اسماء او راه انحراف و اعوجاج می‌پیمایند

خواهد بود.»

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶؛ امالی، الشیخ الطوسی، ص ۳۰۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۷۳: [اگر دنیا نزد خدا به اندازه بال پشه‌ای ارزش و اعتبار داشت، کافر و دشمن خود را حتی از یک جرعه آب محروم می‌ساخت. مترجم]

^۲ سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۰ إلى ۱۸۲.

(یعنی در اسماء و صفات او غوطه‌ورند لکن آنها را به خود نسبت می‌دهند) بزودی به جزای استکبار و انانیت خود می‌رسند. بعضی از امتها از راه دعا و توجه به اسماء خدا راه را پیدا کرده و مسیر خود را در توکل و انقطاع بسوی خدا قرار می‌دهند. و آن کسانی که به آیات خدا تکذیب کنند تدریجاً بدون آنکه خود آنها فهم کنند در مهابط غفلت و دامهای نفس امّاره و آتش سوزان دوزخ فرود خواهند آمد.» علّت این استدراج همان کثرت مال و فرزند و جاه و اعتبار و شخصیت است که موجب استکبار شده، و بنده در آن حال خود را مستقل می‌داند و به پروردگار خود اعتنائی ندارد. و او در این حال دائماً از مدارج خود سقوط می‌کند و هر روز حال روحی او ضعیفتر از حالت قبلی او می‌گردد؛ و چون تدریجی است خود نیز نمی‌فهمد چه بلائی به سرش آمده، بلکه شاید خود را معزز و رستگار و سعادت‌مند بداند و ملک و مال فراوان را دلیل بر سعادت گیرد. این نیز خود استدراجی جدید است که در مهالک همین خیالات و اندیشه‌های فاسد دائماً پائین می‌آید تا در مکان بُعد و انقطاع از انوار جمال الهی به هلاکت رسد. مردم که به عبادت دعوت شده‌اند برای همین خاصیتِ دعائی است که با پیکره

عبادت خمیر شده است؛ و هر عبادتی که خالی از دعا باشد و عاری از توجه به خدا، آن عبادت بی ارزش است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ.^۱

وَقَالَ أَيضًا: إِذَا أذِنَ اللَّهُ لِعَبْدٍ فِي الدُّعَاءِ فَتَحَ لَهُ بَابَ الْإِجَابَةِ بِالرَّحْمَةِ، وَإِنَّهُ لَنْ يَهْلِكَ مَعَ الدُّعَاءِ هَالِكٌ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَغْضِبُ إِذَا تُرِكَ سَوْأَلُهُ فَلْيَسْأَلْ أَحَدَكُمْ رَبَّهُ حَتَّى فِي شِسْعِ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ، إِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ.^۲

حدیث شریف: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي الْعَبْدَ حَتَّى

يَسْمَعَ دُعَائَهُ وَتَضَرُّعَهُ

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيضًا:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي الْعَبْدَ حَتَّى يَسْمَعَ دُعَائَهُ وَتَضَرُّعَهُ.^۳

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند

که:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَى الْعَبْدِ بَابَ الدُّعَاءِ وَيَغْلُقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْجِبْ لَكُمْ﴾، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ بَابَ التَّوْبَةِ وَيَغْلُقَ بَابَ الْمَغْفِرَةِ لِأَنَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾،^۴ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ بَابَ الشُّكْرِ وَيَغْلُقَ بَابَ الزِّيَادَةِ لِأَنَّهُ يَقُولُ: ﴿لِيُنْ شَكَرْتُمْ

^۱ إرشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۱۴۸: [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: با فضیلت ترین عبادتها دعاء است. مترجم]

^۲ همان مصدر: [و نیز فرمودند: هنگامی که خداوند بنده ای را موفق به دعاء می کند همراه با آن در اجابت خود را نیز بر وی بواسطه رحمتش باز می کند و به تحقیق که هیچ کس بواسطه دعا به هلاکت نخواهد افتاد. و خداوند وقتی ببیند بنده اش از او درخواست و دعا نمی کند به غضب خواهد آمد، پس بر شما باد که همواره خدا را بخوانید حتی در مورد بند نعل اگر پاره شود. بدرستی که سلاح مؤمن دعاء است. مترجم]

^۳ همان مصدر: [خداوند سبحان بنده اش را مبتلا می کند تا دعا و تضرعش را بشنود. مترجم]

^۴ سوره الشوری (۴۲) آیه ۲۵.

لَأَزِيدَنَّكُمْ^۱، و ما كَانَ اللهُ لِيَفْتَحَ بَابَ التَّوَكُّلِ وَلَمْ يَجْعَلْ لِلْمُتَوَكِّلِ مَخْرَجًا فَإِنَّهُ

سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲.

اگر انسان با توجه تامّ دعا کند و جدّاً از صمیم قلب از خدا بخواهد محالست که حاجت او برآورده نگردد.

در کافی با اسناد خود از هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند، قال:

لَمَّا اسْتَسْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَقَى النَّاسَ حَتَّى قَالُوا: إِنَّهُ الْغَرَقُ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِهِ وَرَدَّهَا: اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا! قَالَ: فَتَفَرَّقَ السَّحَابُ - فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَلَمْ نَسْقِ ثُمَّ اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَسَقِينَا؟ قَالَ: دَعَوْتُ وَكَيْسَ لِي فِي ذَلِكَ نِيَّةً، ثُمَّ دَعَوْتُ وَكَيْسَ لِي فِي ذَلِكَ نِيَّةً^۳.

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) قسمتی از آیه ۷.

^۲ سوره الطلاق (۶۵) ذیل آیه ۲ و صدر آیه ۳.

^۳ إرشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۱۴۸: [أمیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هیچگاه خداوند درب دعا را برای مردم نمی گشاید درحالیکه بر خود درب اجابت و برآورده شدن حاجات را ببندد زیرا خود در قرآن می فرماید: ﴿أَدْعُونِيَ أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾. و هیچگاه درب توبه را بروی بندگان باز نمی کند درحالیکه درب آمرزش را بر خود ببندد، زیرا در قرآن وارد است: (اوست که توبه را از بندگان می پذیرد و از گناهان چشم پوشی می نماید)، و هیچگاه خداوند درب شکر را برای بندگان باز نمی کند و درب زیاده و افزونی در نعمتها را بر خود ببندد زیرا می گوید: (اگر شکر بجای آورید من نیز بر نعمت می افزایم) و هیچگاه خداوند درب توکل را برای بندگان نمی گشاید ولی بر این توکل گشایش و فتح بابی قرار ندهد زیرا در قرآن وارد است: (کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او گشایش و آرامش پدید آورد و بدون انتظار و توقع روزی می رساند و کسی که بر خدا توکل کند او را کفالت نموده و بی نیاز خواهد کرد. مترجم]

هنگام عطایای وهبیه، حضرت حقّ دل عبد را

متوجه دعا می کند

در روایات وارد است که چنانچه خدا بخواهد موهبتی به بنده خود عنایت کند - گرچه غیر مترقب باشد - دل او را متوجه دعا می کند. در حالات حضرت ابراهیم خلیل الله می فرماید که در پاسخ عموی خود آذر و بت پرستان دیگر گفت:

﴿وَأَعْتَرِلَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا * فَلَمَّا أَعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾^۱.

اینکه حضرتش می فرماید: امید است که نسبت به دعا کردن و خواستن از پروردگار خود شقی نباشم، منظور همان حال تذلل و خشوع است؛ چون شقاوت در اینجا به معنی استکبار و سختی دل است. یعنی من امید دارم از مستکبران

^۱ سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸ و ۴۹: [و از شما و آنچه جز خدا (بتها) که آنها را می خوانید (می پرستید) کناره گیرم، و پروردگار خود را می خوانم (می پرستم) امید است بخواندن و پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی بهره نباشم (چنان که شما از پرستش خدایانان از آن پاداش بی بهره اید.)]. پس چون ابراهیم از ایشان (خویشان و هم میهنان خود) و از آنچه (بتهایی را که آنها را) جز خدا می پرستیدند کناره گرفت (و به شام و فلسطین رفت، بجای خویشانش که از آنها دوری گزید) اسحاق و یعقوب (پسر اسحاق) را به او بخشیدیم، و هر یک از اسحاق و یعقوب را پیغمبر گردانیدیم (تا مردم بوسیله ایشان به راه حقّ و درست راه یابند).]

از عبادت خدا و از بی‌نیازان به دعا و توجه به
ساحت مقدّس او نبوده باشم. در این حال خدا
در سنّ یأس و پیری درحالیکه عیال او ساره نیز
عجوزه‌ای عقیم بود و به کلی دست از زناشوئی
شسته بود، حضرت اسحاق را از ساره به او
عنایت کرد.

فرزنددار شدن حضرت ابراهیم علیه السلام به

هنگام ناامیدی

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا
سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ
* فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ
مِنْهُمْ خَيْفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ
لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا
بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ
يُؤَيِّلَتِي ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ
هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ
اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ * فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ
وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجْدِلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾^۱.

^۱ سوره هود (۱۱) آیات ۶۹ الی ۷۴: [و هر آینه فرستادگان (فرشتگان) ما (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروئیل که برای عذاب قوم لوط فرستادیم، و به شکل جوانان نو رسیده بسیار زیبا بودند) با بشارت و مژده (به ولادت اسحاق از ساره) نزد ابراهیم آمده گفتند: سلام و درود بر تو، ابراهیم گفت: سلام بر شما، پس (بنا بر عادت و روش خود در پذیرایی از میهمان) درنگ نکرد تا آنکه (برای آنها) گوساله بریان کرده آورد. پس چون ابراهیم دید دستهایشان بسوی آن گوساله بریان شده دراز نمی شود (از آن نمی خورند) آنان را نشناخت، و (برای اینکه علامت و نشانه دشمنی میهمان با میزبان نخوردن طعام و خوراک او بود) در نهان از ایشان ترسید (زیرا گمان کرد که بسبب نخوردن طعام می خواهند به او شرّ و بدی برسانند) فرستادگان گفتند (ای ابراهیم) مترس که ما (از جانب خدای تعالی برای عذاب) بسوی قوم لوط فرستاده شده ایم. و زوجه ابراهیم ایستاده (و سخن او را با فرشتگان می شنید) پس خندید، و ما او را بشارت به اولادی به نام اسحاق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود.

ساره گفت: ای وای بر من! آیا من می زایم، و بچه می آورم در حالی که من پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است بسیار عجیب.

گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و

و در سوره ذاریات می فرماید: چون فرشتگان بشارت جوانی را به ساره دادند از شدت وحشت و اضطرابی که پیدا نمود - چون خود را عجزه فرتوت عقیم می دید - با شدت به صورت خود سیلی نواخت: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ

* إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلْمًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
 * فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ * فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ
 قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ
 وَبَشَّرُوهُ بِغُلْمٍ عَلِيمٍ * فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَاصْكَتْ
 وَجَهَّهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ * قَالُوا كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ
 إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۱﴾

برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است. پس چون ترس و بیم از دل ابراهیم بیرون رفت (و شناخت مهمانان فرشتگانند) و بشارت و مژده (به ولادت فرزند) برایش آمده درباره (عذاب) قوم لوط با (فرستادگان) ما مجادله و گفتگو می کرد (گفته اند: مجادله و گفتگوی ابراهیم با فرشتگان چنین بوده، هنگامی که ایشان گفتند: ما اهل این ده را هلاک و تباه خواهیم نمود، ابراهیم فرمود: اگر در آن پنجاه مؤمن باشد آنان را هلاک می نمائید؟ گفتند: نه، فرمود: اگر چهل مؤمن باشد؟ گفتند: نه، پس پی در پی از عدد و شماره مؤمن کم کرد و آنها می گفتند: نه، تا آنکه فرمود: اگر در آن یک مؤمن باشد آیا ایشان را هلاک می کنید؟ گفتند: نه، فرمود: لوط در میان ایشان است «چگونه آنها را هلاک می نمائید؟» گفتند: ما به کسی که در میان آنان است داناتریم، هر آینه او را با اهلش از عذاب نجات داده و می رهانیم) [

سوره الذاریات (۵۱) آیات ۲۴ الی ۳۰: [آیا خبر و آگهی (داستان) مهمانان گرامی داشته شده ابراهیم تو را آمده (شنیده ای)؟ آن گاه که بر او داخل شده پس سلام و درود گفتند، ابراهیم گفت: بر شما سلام و درود، شما گروهی هستید ناشناس. پس ابراهیم در پنهانی (از آنان) بسوی اهل و همسر خود (ساره) رفت (تا برای مهمانان طعام و خوراک بیاورد)، پس گوساله فربه (بریان شده) ای را آورد. پس آن را نزد آنان نزدیک گردانید (و چون مهمانان در آن طعام دست نبردند) پس ابراهیم گفت: آیا شما (از این طعام و

خداوند به حضرت ابراهیم از آن عجزه فرتوت اسحاق را عنایت کرد، و از حضرت هاجر اسماعیل را عنایت کرد. حضرت ابراهیم سپاس خدای بجا آورد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾.^۱

می فرماید: چون خداوند، شنوای خواست و دعای بندگانست در زمان پیری و کبر به من این دو فرزند برومند را عنایت فرمود. حضرت زکریا نیز در زمان پیری و عقیم بودن عیالش از خدا تقاضای فرزند کرد؛ همین که در بیت المقدس آمد و مائده آسمانی را در نزد مریم عذرا دید، و پرسید: این تحفه و غذا را از کجا آوردی؟ و مریم جواب داد که از نزد خدا آمده، و خدا هر کس را

خوراک) نمی خورید؟! پس، از (نخوردن) ایشان خوف و ترس در دل خود درآورد (و چون مهمانان نشانه خوف و ترس در او دیدند) گفتند: (ای ابراهیم از ما) مترس (که فرشتگان و فرستادگان پروردگار توایم) و او را به (دنیا آمدن) پسری (از ساره که اسحاق نام داشت، و) دانا (ی به علوم و حقائق بود) بشارت و مژده دادند. پس زن ابراهیم (ساره هنگامی که مژده فرزند را شنید) در میان آن جماعت و گروه (یا در حال صیحه و فریاد کشیدن) روی آورده، پس (از روی تعجب و شگفت) سیلی بروی خود زد و گفت: من پیر زن نازایم (چگونه فرزند آورم؟!)). مهمانان گفتند: این چنین که تو را بشارت و مژده داده ایم، پروردگارت گفته است محققاً او (در کارها) درستکار (و به احوال و چگونگی های بندگانش) دانا است. [

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۹: [حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، خدائی که در سنین پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشید، و بدرستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگان را می شنود.]

بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد! آنجا حضرت زکریّا دست به دعا برداشت و از خدای خود ذریّه طیبه درخواست کرد که وارث او و وارث آل یعقوب باشد:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ وَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^۱.

تعجب حضرت زکریّا از بشارت به فرزنددار

شدن

عجب اینجاست که: با آنکه فرشتگان بشارت فرزند را به حضرت زکریّا دادند، از شدت

^۱ سوره آل عمران (۳) آیات ۳۸ الی ۴۰: [در آن هنگام (که) زکریّا پروردگارش را خوانده گفت: پروردگارا از نزد خودت فرزند پاکیزه (صالح و شایسته) به من ببخش (چنان که مریم را به مادرش حنه بخشیدی) که تو شنوای (پذیرنده و روا کننده) دعاء و درخواستی. پس فرشتگان او را درحالیکه در محراب و نمازگاه ایستاده نماز می‌گزارد آواز داده و خواندند که خدا ترا به یحیی مژده می‌دهد در حالی که تصدیق کننده (ایمان آورنده) به کلمه و سخن از جانب خدا (عیسی علیه السلام) است و سیّد و مهتر و فرونشسته از زن (یا باز دارنده خود از شهوات و خواهشها) و پیغمبری از نیکوکاران (بزرگواران) است (چون همه پیغمبران نیکوکارانند). زکریّا گفت: پروردگارا کجا (چگونه) برای من فرزندی باشد درحالیکه مرا پیری و بزرگسالی فرارسیده، و زرم نازاد است، خدا (از راه وحی به او) فرمود: در همین حال که هستی خدا قادر و توانا است بر آنچه را که خواهد.]

نومیدی و عدم توافق اسباب می گوید: چگونه می شود که مرا فرزندی بیاید، در صورتی که پیری ناتوان شده ام و زن من نیز از کار زناشوئی افتاده! فرشتگان خطاب نمودند: این اراده خداست! خداوند هرچه اراده کند به وقوع خواهد پیوست.

در روایات بسیار وارد است که دعا کنید، زیرا با دعا کارهای ممتنع آسان و مشکلات حل می گردد؛ دعا بلاء مبرم و قضاء حتمی را دفع می کند.

در کافی با اسناد خود از حماد بن عثمان روایت می کند، قال:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الدُّعَاءَ يُرَدُّ الْقَضَاءَ، يَنْقُضُهُ كَمَا يُنْقَضُ السَّلْكُ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا.^۱

و از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر حدیث می کند که يقول:

إِنَّ الدُّعَاءَ يُرَدُّ مَا قَدَّ قُدِّرَ وَمَا لَمْ يُقَدَّرْ. قُلْتُ: وَمَا قَدَّ قُدِّرَ عَرَفْتُهُ، فَمَا لَمْ يُقَدَّرْ؟ قَالَ: حَتَّى لَا يَكُونَ.^۲

حدیث شریف: **الدُّعَاءُ يُرَدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ**

إِبْرَامًا

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹: [امام علیه السّلام می فرماید: دعای قضای الهی را دگرگون خواهد کرد همچون ریسمان محکم که کم کم رشته های آن باز شود. مترجم]

^۲ ضمیر مستتر در یکون راجع به تقدیر است یعنی دعا آنچه را که تقدیر نشده است نمی گذارد از این به بعد تقدیر شود.

و با اسناد خود ایضاً روایت می کند از زراره

عن أبي جعفر عليه السلام، قال:

قال لي: ألا أدلك على شيء لم يستثن فيه رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قلت: بلى! قال: الدعاء يرُدُّ القضاءَ وقد أبرمَ إبراهيمُ إبرامًا؛ و ضمَّ أصابعه عليه السلام.^۱

و از عبدالله بن سنان حدیث می کند از حضرت

امام صادق علیه السلام، يقول:

الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا. فَأَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ كُلَّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ، وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْأَدْعَاءِ، وَ إِنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْثَرُ فَرَعُهُ إِلَّا يُوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ!^۲

و از عبدالله بن محبوب از ابي ولاد روایت

می کند، قال:

قال أبو الحسن موسى عليه السلام: عَلَيْكُمْ بِالْأَدْعَاءِ! فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا إِمْضَاؤُهُ؛ فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُئِلَ صَرَفَ الْبَلَاءَ صَرْفَةً.^۳

^۱ همان مصدر، ص ۴۷۰: [امام باقر علیه السلام به زراره فرمودند: آیا نمی خواهی ترا راهنمایی کنم به چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ استثنائی را در آن قرار نداده است؟

عرض کردم: بفرمائید. حضرت در حالیکه انگشتان خود را بهم پیوسته بودند فرمودند: آن چیز دعاء است که قضاء الهی را برمی گرداند در حالیکه به مرتبه تنفیذ و تقدیر رسیده است. مترجم]

^۲ همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمود: دعا قضاء حتمی الهی را برمی گرداند پس زیاد دعا کن که دعا کلید هر رحمت و برآورده شدن هر حاجتی است. و هر نعمتی از ناحیه پروردگار بواسطه دعا جاری می شود و هیچ دربی نیست که زیاد به صدا درآید مگر اینکه برای صاحبش باز خواهد شد. مترجم]

^۳ همان مصدر: [امام کاظم علیه السلام فرمودند: بر شما باد که زیاد دعا کنید که دعاء برای خدا است. و درخواست از خدا بلاء را برمی گرداند، اگر چه تقدیر شده باشد اما به مرحله امضاء نرسیده است در این هنگام اگر از

و از إسحاق بن عمّار روایت می‌کند که قال: قال:

أبو عبد الله عليه السلام:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَدْفَعُ بِالْدُّعَاءِ الْأَمْرَ الَّذِي عَلِمَهُ أَنْ يُدْعَى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ، وَلَوْ لَا مَا وُفِّقَ الْعَبْدُ مِنْ ذَلِكَ الدُّعَاءِ لِأَصَابَهُ مِنْهُ مَا يَجْتَنُّهُ^١ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ.^٢

دعا یک حلقه از اسباب عدم نزول بلاء است

این روایت می‌فهماند که دعا یک حلقه از سلسله اسباب عدم نزول بلاء است، و عدم دعا یک حلقه از سلسله نزول اسباب بلا است. چنانچه خدا بداند که بنده اش دعا می‌کند، آن امری که مقدر شده بر می‌گرداند؛ و اگر بنده دعا نکند آن بلا به او می‌رسد گرچه هیچ سببی به صورت ظاهر برای هلاکت او نباشد، لیکن درختی را که از زمین می‌کند مثلاً به او برخورد می‌کند و او را از پای در می‌آورد. پس اگر بنده الهام به دعا شود این الهام کاشف از رفع بلا است، و اگر قلبش میل به دعا پیدا نکند و در حال بلا یا قبل از آن انابه و تقاضائی نداشته باشد این کاشف از وقوع بلا است.

خداوند درخواست شود او نیز آن را برمی‌گرداند. مترجم]

^١ جَثَّ به معنی قطع است؛ و در بعضی از نسخ کافی ما یجتنه با نون ذکر شده که معنی استتار را دارد.

^٢ همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال بواسطه دعاء حادثه‌ای را که می‌داند بنده اش درباره آن دعاء می‌کند برمی‌گرداند. و اگر عبد موفق به این دعاء نشود چه بسا بواسطه حادثه‌ای مثل کندن چیزی از زمین و برخورد با او مصدوم می‌شود. مترجم]

در کافی از هشام بن سالم روایت می کند که، قال:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصْرِهِ؟ قُلْنَا: لَا! قَالَ: إِذَا الْهَمَّ أَحَدٌ [كُم] الدُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ فَاعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ قَصِيرٌ.^۱

و از ابی ولاد روایت می کند که، قال:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيَلْهَمُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الدُّعَاءَ إِلَّا كَانَ كَشْفُ ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَشِيكًا،^۲ و ما مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيَمْسِكُ عَنِ الدُّعَاءِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْبَلَاءُ طَوِيلًا؛ فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَاعْلَمُوا أَنَّ الدُّعَاءَ وَالتَّضَرُّعَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۳

بلکه به برکت دعای یک مؤمن زنده دل، خدا

عذاب و بلا را از جمعیتی بر می دارد.

در کافی از ابی حمزه ثمالی عن حضرت امام محمد

باقر علیه السلام روایت می کند، قال:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُعَيَّرْ: أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ، فَقَالَ: يَا رَبُّ! أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! أَنَا جَلِيسٌ مَن ذَكَرَنِي! فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا يَسْتَرُ إِلَّا سِتْرُكَ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَ يَتَحَابُّونَ فِي فَأُجِبُهُمْ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ.^۴

^۱ همان مصدر، ص ۴۷۱: [امام صادق علیه السلام به هشام فرمودند: آیا ابتلاء ممتد و طولانی و ابتلاء کوتاه مدت را می شناسید؟ عرض کردم: خیر، فرمود: اگر در هنگام نزول بلاء در قلب شما میل به دعا پیدا شد بدانید که این ابتلاء کوتاه مدت است. مترجم]

^۲ الوشیک بمعنی السریع.

^۳ همان مصدر، ص ۴۷۱: [امام کاظم علیه السلام فرمودند: هر بلائی که بخواهد بر بنده مؤمنی نازل شود و خداوند پیش از آن بر قلب او میل به دعا را ایجاد کند آن بلاء را سریعاً از او برمی گرداند. و اگر بلائی بخواهد نازل شود و میل به دعا در قلب آن شخص پیدا نشود آن بلاء به مدت طولانی نازل می شود. پس هرگاه بلائی نازل شد، بر شما باد به دعا و تضرع در پیشگاه خدا. مترجم]

^۴ همان مصدر، ص ۴۹۶: [امام باقر علیه السلام می فرماید: در توراتی که تحریف نشده است نوشته شده: حضرت موسی از خدا سؤال کرد: ای پروردگار من! آیا تو نزدیک به منی تا با تو مناجات کنم یا دور هستی تا صدایت زنم. خداوند به او وحی فرستاد، ای موسی! من همنشین کسی

حکایت حال رُشید هَجَری از اصحاب منایا و

بلائی امیرالمؤمنین علیه السّلام

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام که دارای علم منایا و بلایا بوده رُشید هَجَری است؛ بلکه او از اصفیاء آن حضرت و صاحب سرّ بوده است.

شیخ مفید^۱ با اسناد خود از علی بن الحکم آورده است که:

وَمِنْ أَصْفِيَاءِ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَمْرُو بْنُ الْحَقِيقِ الْخَزَاعِيُّ عَرَبِيٌّ، وَمِيثَمُ النَّبَارُ وَهُوَ مِيثَمُ بَنِ يَحْيَى مَوْلَى، وَرُشَيْدُ الْهَجَرِيِّ، وَحَبِيبُ بْنُ مُطَهَّرِ الْأَسَدِيِّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ؛ إِلَى آخِرِ مَا قَالَ.

شیخ کشتی^۲ روایت کرده است که: روزی امیرالمؤمنین علیه السّلام با اصحاب خود به نخلستانی آمدند و در زیر درختی نشستند، و فرمود که از آن درخت خرما آوردند و با اصحاب تناول فرمود. رشید گفت: یا امیرالمؤمنین چه نیکو رطبی بود! حضرت فرمود: ای رشید! ترا بر

هستم که یاد مرا کند، پس موسی عرض کرد: چه کسی در حفظ و حراست تو است در روزی که هیچ حراست و حفظی در آن روز وجود ندارد؟ خداوند فرمود: آن کسانی که یاد مرا می کنند پس من نیز یاد آنها خواهم کرد و محبت مرا در دل می پرورانند و من نیز آنان را دوست خواهم داشت، اینان کسانی هستند که اگر بخواهم بلاء خود را بر اهل زمین بفرستم به خاطر آنها منصرف می شوم. مترجم]

^۱ اختصاص، ص ۳: [از جمله برگزیدگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام این افراد هستند ... مترجم]

^۲ منتهی الآمال، ص ۱۴۴.

چوب این درخت به دار خواهند کشید. رشید پیوسته نزد آن درخت می آمد و آن درخت را آب می داد. روزی دید که آن درخت را بریده اند، گفت: اجل من نزدیک شده! روز دیگر دید که آنرا به دو نیمه نموده اند، گفت: این را برای من بریده اند! زیاد پدر عبیدالله بن زیاد او را می طلبید و جواسیس برای دستگیری او گماشته بود.

شیخ مفید آورده است که:

لَمَّا طَلَبَ زِيَادٌ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رُشَيْدَ الْهَجْرِيِّ اخْتَفَى رُشَيْدٌ. فَجَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى أَبِي أَرَاكَةَ

و هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَابِهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَدَخَلَ مَنْزِلَ أَبِي أَرَاكَةَ، فَفَزِعَ لِذَلِكَ أَبُو أَرَاكَةَ وَ خَافَ، فَقَامَ فَدَخَلَ فِي أَثَرِهِ فَقَالَ: وَيْحَكَ قَتَلْتَنِي وَ أَيَّمَتَ وُلْدِي وَ أَهْلَكْتَهُمْ! قَالَ: وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَنْتَ مَطْلُوبٌ وَ جِئْتَ حَتَّى دَخَلْتَ دَارِي وَ قَدِ رَأَيْتُ مَنْ كَانَ عِنْدِي. فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ! قَالَ: وَ سَتَجْرِبَنَّ [تَسْحَرُ بِ] أَيْضًا. فَأَخَذَهُ وَ شَدَّهُ كِتَافًا ثُمَّ أَدْخَلَهُ بَيْتًا وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ خَيْلٌ إِلَيَّ أَنْ رَجُلًا شَيْخًا قَدْ دَخَلَ آئِنًا دَارِي؟ قَالُوا: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا! فَكَرَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا! فَسَكَتَ عَنْهُمْ، ثُمَّ إِنَّهُ تَخَوَّفَ أَنْ يَكُونَ قَدْ رَأَاهُ عَيْرُهُمْ، فَذَهَبَ إِلَى مَجْلِسِ زِيَادٍ لِيَتَجَسَّسَ هَلْ يَذْكُرُونَهُ، فَإِنْ هُمْ أَحْسَوْا بِذَلِكَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ عِنْدَهُ وَ رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ. قَالَ: فَسَلَّمَ عَلَى زِيَادٍ وَ قَعَدَ عِنْدَهُ وَ كَانَ الَّذِي بَيْنَهُمَا لَطِيفٌ. قَالَ: فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ الرَّشِيدُ عَلَى بَغْلَةٍ أَبِي أَرَاكَةَ مُقْبِلًا نَحْوَ مَجْلِسِ زِيَادٍ. قَالَ: فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو أَرَاكَةَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ [وَ وَجْهُهُ] وَ أَسْقَطَ فِي يَدَيْهِ وَ أَيَقَنَ بِأَهْلَاكِهِ. فَتَنَزَلَ رُشِيدٌ مِنَ الْبَغْلَةِ وَ أَقْبَلَ إِلَى زِيَادٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ قَامَ إِلَيْهِ زِيَادٌ فَاعْتَنَقَهُ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ أَخَذَ يَسْأَلُهُ [يَسْأَلُهُ] كَيْفَ قَدِمْتَ؟ وَ كَيْفَ مَنَ خَلَّفْتَ؟ وَ كَيْفَ كُنْتَ فِي مَسِيرِكَ؟ وَ أَخَذَ لِحْيَتَهُ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَامَ فَذَهَبَ. فَقَالَ أَبُو أَرَاكَةَ لِرِزَابٍ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! مَنَ هَذَا الشَّيْخُ؟ قَالَ: هَذَا أَخٌ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدِمَ إِلَيْنَا زَائِرًا. فَانصَرَفَ أَبُو أَرَاكَةَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِذَا رُشِيدٌ بِالْبَيْتِ كَمَا تَرَكَهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو أَرَاكَةَ: أَمَا إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ كُلُّ مَا أَرَى فَاصْنَعْ مَا بَدَأَ لَكَ وَ ادْخُلْ عَلَيْنَا كَيْفَ شِئْتَ! ^١

اختصاص، ص ٧٨: [وقتی زیاد به دنبال رشید هجری فرستاد او خود را پنهان نمود، روزی گذرش به ابی اراکه افتاد درحالیکه او به اتفاق عدّه‌ای از دوستانش کنار منزلی نشسته بود پس داخل منزل ابی اراکه شد، ابی اراکه از این مسأله دچار وحشت و ترس شد و فوراً به دنبال او داخل منزل شد و به او گفت: وای بر تو مرا به کشتن دادی و فرزندانم را یتیم و هلاک نمودی، رشید گفت: برای چه؟ ابی اراکه گفت: مگر نمی دانی که زیاد به دنبال تو می گردد حال تو آمده‌ای و داخل منزل من شده‌ای. و افرادی که نشسته‌اند تو را دیده‌اند.

رشید گفت: کسی مرا ندید، ابی اراکه گفت: مرا مسخره می کنی حال خواهی دید. پس ریسمان آورد و کتف او را بست و داخل اطاقی کرد و درب اطاق را قفل نمود و بسوی اصحابش برگشت و به آنان گفت: اینطور به خیالم خطور کرده است که پیرمردی هم اکنون داخل خانه‌ام شده است آیا شما او را دیدید؟ همه گفتند: ما کسی را ندیدیم. باز تکرار کرد، گفتند: ما کسی را ندیدیم. با خود گفت: شاید کسی در راه او را دیده باشد و به زیاد اطلاع بدهد. حرکت کرد بسوی مجلس زیاد تا ببیند آیا کسی از او سخن خواهد گفت که اگر چنین باشد به آنان بگوید: من او را حبس نمودم تا به شما تحویل دهم.

داخل مجلس زیاد شد و پس از تعارفات در کنار او نشست و چون با هم دوستی دیرینه داشتند به صحبت پرداختند. ناگهان رشید هجری درحالیکه سوار بر قاطر ابی اراکه شده بود به مجلس زیاد وارد شد و رنگ از چهره ابی اراکه پرید و سرش را به پائین انداخت و یقین به هلاکت خود نمود.

رشید از قاطر فرود آمد و به زیاد سلام کرد و زیاد از جا برخاست و او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و از احوال او جويا شد که چطور به

باری ' چون ابن زیاد او را طلب نمود، گفت: از
دروغهای امام خود برای من نقل کن! رشید گفت:
امام من دروغگو نبوده است.

فَقَالَ لَهُ [ابن زیاد]: مَا قَالَ لَكَ خَلِيلُكَ أَنَا فَاعْلُونا بِكَ؟ قَالَ: تَقَطُّونَ يَدَيَّ وَ

اینجا آمده است و در مسیر چگونه گذشته است و خانواده‌اش چگونه
می‌باشند، رشید دستی بر محاسنش کشید و قدری توقف نمود سپس
خداحافظی کرد و از مجلس خارج شد.

أبو اراکه رو کرد به زیاد و گفت: این شخص که بود؟ زیاد گفت: یکی از
دوستان ما که در شام زندگی می‌کند آمد اینجا تا ما را زیارت کند. اَبی اراکه
از زیاد خداحافظی کرد و به منزل خویش بازگشت و دید همانطور که رشید
را در اطاق با دست بسته محبوس کرده بود به همان وضع قرار دارد. اَبی اراکه
رو کرد به او و گفت: حال که تو دارای علمی هستی که این گونه کارها را
که من می‌بینم انجام می‌دهی هر طور میل داری عمل کن و هرگاه خواستی
نزد ما بیا. مترجم]

۱ لا یخفی آنکه قصه‌ای که از رشید و اَبو اراکه نقل شده است راجع به زیاد
بن اَبیه است، و اَمّا قاتل رشید فرزند او ابن زیاد است.

رَجُلِيَّ وَتَصْلُبُونِي. فَقَالَ زِيَادٌ: أَمَا وَاللَّهِ لَأَكْذِبَنَّ حَدِيثَهُ؛ خَلُّوا سَبِيلَهُ! فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قَالَ: رُدُّوهُ، لَا نَجِدُ لَكَ شَيْئًا أَصْلَحَ بِمَا قَالَ صَاحِبُكَ، إِنَّكَ لَنْ تَزَالَ تَبْغِي لَنَا سُوءًا أَنْ بَقَيْتَ! اقْطَعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ [فَقَطَّعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ] وَهُوَ يَتَكَلَّمُ، وَقَالَ: اصْلُبُوهُ خَنْقًا فِي عُنُقِهِ.^١

ابن زیاد دستور داد دستها و پاهای او را

بریدند و زبان او را نبردند. دختر رشید قنوا

می گوید: پدرم را به این حال به منزل آوردند.

رشید هجری از قطع دست و پا المی را حس

نمی کند

فَقُلْتُ: يَا أَبَةَ هَلْ تَجِدُ أَلْمًا لِمَا أَصَابَكَ؟ فَقَالَ: لَا يَا بِنْتِي إِلَّا كَالزُّحَامِ بَيْنَ النَّاسِ! فَلَمَّا احْتَمَلْنَاهُ وَأَخْرَجْنَاهُ مِنَ الْقَصْرِ اجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهُ، فَقَالَ: أَتَوْنِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ مَا يَكُونُ إِلَى [يَوْمٍ] السَّاعَةِ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحِجَامَ حَتَّى يَقْطَعَ لِسَانَهُ، فَمَاتَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي لَيْلَتِهِ. [قَالَ] وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُسَمِّيهِ رُشَيْدَ الْبَلَايَا.^٢

البته معلومست که طبق اخباراتی که امیرالمؤمنین

^١ سفینه البحار، ج ١، ص ٥٢٢، و این مطالب را مرحوم مفید در اختصاص، صفحه ٧٧ آورده است: [ابن زیاد به او گفت: رفیقت (علی بن ابی طالب علیه السلام) درباره ما و تو چه گفت؟ رشید گفت: فرمود که دو دست و دو پای مرا قطع می کنید و مرا بر دار خواهید زد ابن زیاد گفت: قسم به خدا دروغش را آشکار خواهم ساخت او را رها کنید، اما همین که خواست خارج شود گفت: او را برگردانید، بهتر از آنچه که رفیقت درباره تو گفته است چیزی نمی یابم، اگر ترا بحال خود بگذارم بر علیه ما تبلیغ خواهی کرد و ما را رسوا می نمائی. دو دست و دو پایش را قطع کنید و درحالی که تکلم می کرد دست و پایش را بریدند. آنگاه گفت: او را بر دار زنید بنحوی که با حال خفگی از دنیا برود. مترجم]

^٢ سفینه البحار، ج ١، ص ٥٢٢، و این مطالب را مرحوم مفید در اختصاص، صفحه ٧٧ آورده است: [گفتم: آیا احساس ناراحتی بواسطه این جراحتهای می کنی؟ گفت: خیر ای دخترم مگر یک فشاری چنان که بواسطه ازدحام جمعیت برای انسان پیدا شود. پس وقتی او را برداشتیم و از قصر خارج کردیم مردم به دور او جمع شدند. رشید گفت: کاغذ و دوات بیاورید مطلبی را بنویسم که تا روز قیامت برای شما خواهد بود، ابن زیاد حجامت کن را فرستاد تا زبان او را قطع نمود و سپس در همان شب وفات نمود، و امیرالمؤمنین علیه السلام او را به رشید بلاها لقب داده بود. مترجم]

به رشید داده بودند او را به دار آویختند، و او بر فراز دار با مردم تکلم می نمود و می گفت: دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما از فضایل اهل بیت و از عواقب وخیم خاندان بنی امیه بیان کنم. چون در آن زمان کسی که مصلوب می شد ریسمان بر گردنش نمی آویختند، بلکه بدن او را به چوبه دار محکم می بستند تا خود کم کم جان بدهد؛ و یا دستها و پاهای او را به چوبه دار میخکوب می کردند. رشید را نیز چنین کردند؛ دستها و پاهای او را بریده و بر دار آویختند. او از بالای دار تکلم می نمود؛ خبر به عبیدالله بن زیاد دادند که شما بنی امیه را رسوا نمود. دستور داد که حجام زبان او را قطع کند. چون زبانش را بریدند با دست خود اشاره کرد که به عبیدالله بگوئید: دیدی که مولای من امیرالمؤمنین علیه السلام دروغ نگفت و سپس به رحمت خدا پیوست.

کلام زیبای رشید هجری به دختر خود در

هنگام شهادت

قنوا^۱ می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي: مَا أَشَدَّ اجْتِهَادَكَ؟! قَالَ: يَا بُنَيَّةُ! يَأْتِي قَوْمٌ بَعَدَنَا بَصَائِرُهُمْ فِي دِينِهِمْ أَفْضَلُ مِنِّ

^۱ اختصاص، ص ۷۸.

^۱ [به پدرم گفتم: چقدر در دین کوشا و پر تلاش بودی، رشید پاسخ داد: ای دخترم! روزگاری خواهد آمد که افراد در آن روزگار بصیرت در دینشان با فضیلت تر از این تلاش و کوشش ما در عبادت است. مترجم]

مجلس پنجم: دعا برای بنده حال انقطاع
بسوی خدا می آورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

حكاية عن قول إبراهيم عليه السلام: ﴿وَأَدْعُوا

رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾^۱.

سابقاً ذکر شد که بهترین حالات بنده حال

دعاست. حال دعا حالیست که بر اساس

عبودیت پدید می آید به خلاف حال عدم میل به

دعا که همان شقاوت دل و سختی قلب است، آن

حال در ضدّ راه عبودیت قرار دارد؛ روی همین

اصل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعاها را

جوهره عبادات قرار داده است:

الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ.^۲

دعا برای بنده حال انقطاع بسوی خدا می آورد

و بین بنده و خالقش پرده را برمی دارد، و پرتو

انوار خدا در دل بنده می تابد و مجذوب به

جذبات الهیه

^۱ سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸: [و پروردگار خود را می خوانم امید است بخواندن و پرستش پروردگرم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی بهره نباشم.]

^۲ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲، نقلاً عن الغزالی: [دعا حقیقت و مغز عبادت است. مترجم]

می‌گردد. لذا اولیای خدا و مقربین درگاه

ربوبیتش بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز
و نیاز و گفتگو و مناجات بوده‌اند.

کلام و مناجات امام سجّاد علیه السّلام در کنار

خانه خدا به نقل از اصمعی

رَوَى [خَبْرُ] الْأَصْمَعِيُّ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ [الْحَرَامِ] وَ [إِلَى] زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - وَ كَانَ لَيْلَةً مُقَمَّرَةً - وَ إِذَا بِصَوْتِ أَنِينٍ وَ حَنِينٍ
وَ بُكَاءٍ فَتَبَعْتُ الصَّوْتِ وَ إِذَا أَنَا بِشَابِّ حَسَنَ الْوَجْهِ ظَرِيفِ الشَّائِلِ وَ عَلَيْهِ ذَوَائِبُ وَ هُوَ
مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ:

يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ غَارَتِ النُّجُومُ وَ أَنْتَ حَيٌّ قَيُّومٌ! إِلَهِي غَلَقَتِ الْمُلُوكُ
أَبْوَابَهَا وَ قَامَ عَلَيْهَا حُجَّابُهَا وَ حُرَّاسُهَا وَ أَبْأَبْكَ مَفْتُوحٌ لِلسَّائِلِينَ، فَهِيَ أَنَا بِبَابِكَ أَنْظُرُ بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ! ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

ثُمَّ قَالَ: رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يُنَادِي: إِلَهِي [وَ سَيِّدِي] أَطَعْتُكَ بِمَشِيَّتِكَ فَلَاكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ
بِإِظْهَارِ حُجَّتِكَ إِلَّا مَا رَحِمْتَنِي وَ عَفَوْتَ عَنِّي وَ لَا تُحِبِّبْنِي يَا سَيِّدِي! ثُمَّ قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي!
الْحَسَنَاتُ تُسْرُكُ وَ السَّيِّئَاتُ لَا [مَا] تُضْرُكُ فَاعْفِرْ لِي وَ تَجَاوَزْ عَنِّي فِيهَا لَا يَضْرُكُ! ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: وَ كَانَ يُكْرَرُ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ حَتَّى سَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَذَنُوتُ مِنْهُ لِأَعْرِفَهُ فَأَذًا
هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَأَخَذْتُ رَأْسَهُ وَ وَضَعْتُهُ

فِي حِجْرِي وَبَكِيْتُ فَقَطَّرْتُ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِي عَلَى خَدِّهِ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي؟ قُلْتُ: [يَا مَوْلَايَ] عَبْدُكَ وَعَبْدُ أَجْدَادِكَ الْأَصْمَعِيُّ؛ فَمَا هَذَا الْجَزَعُ وَالْفَزَعُ وَالْبُكَاءُ وَالْأَيْنُ وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ [مَعْدِنِ] الرِّسَالَةِ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ آلِ بَيْتٍ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟! قَالَ: فَاسْتَوَى قَاعِدًا وَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا أَصْمَعِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَكَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَكَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾؟! قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَتَرَكْتُهُ عَلَى حَالِهِ يُنَاجِي رَبَّهُ.^٣

٤...

^١ سوره الأحزاب (٣٣) ذیل آیه ٣٣.

^٢ سوره المؤمنون (٢٣) صدر آیه ١٠١.

^٣ مصباح الانظار، للفيض القاساني، ص ٥٤٥، و اسرار الصلوة، للحاج الميرزا جواد آقا التبريزي، ص ١٣٥، و اورد هذه الحكاية الشيخ احمد الغزالي في تفسيره سورة يوسف مع زيادة في ص ٦٣، الى ص ٦٦: [اصمعي گوید: به قصد زیارت بیت الله حرام و رسول الله به مکّه رفتم، [ادامه در صفحه بعد] ^٤ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدائی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد، به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبرو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالیکه به پرده کعبه دست انداخته بود چنین می گفت: ای آقا و مولای من اکنون چشمها به خواب رفته اند و ستارگان پنهان شده اند و تو زنده و بیدار و آگاه می باشی. ای خدای من پادشاهان دربهای خود را بروی مردم بسته اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده اند درحالیکه درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده ام ای رحم کننده ترین رحم کنندگان. سپس این اشعار را انشاء نمود:

١. ای کسی که درخواست مضطرّ را در دل شب اجابت می کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی داری.

٢. روی آورندگان در کنار خانه ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده اند و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی هرگز نخواییدی.

٣. ای پروردگار ترا می خوانم در حال اندوه و اضطراب پس به گریه من رحم نما به حقّ این خانه و حرم.

٤. اگر گناهکار امید عفو و بخشش ترا نداشته باشد پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت های خود بخشاید.

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد: ای خدای من! ترا

اطاعت کردم درحالیکه از حیطة اراده و اختیار تو بیرون نبودم پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من بواسطه اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل برای من. پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما ای آقای من.

سپس عرضه داشت: ای خدای من و آقای من کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند پس مرا بیامرز و از من درگذر در گناهیانی که به تو آسیبی نمی‌رسانند. سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضائی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی من از گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.

۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی فقط تو برطرف کننده غم و اندوه من هستی پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

۳. پس توشه من اندک است آنرا برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم آیا بر کمی توشه بگیریم یا بر طولانی بودن سفر؟

۴. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم پس بنده‌ای را در بین خلائق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

۵. آیا مرا به آتش دوزخ می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟ پس کجا رفت امید من به تو و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟

اصمعی گوید: همینطور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش بروی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم به ناگاه دیدم این شخص امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم قطرات اشک بر چهره او فرو افتاد چشمانش را باز کرد و فرمود: چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟ عرض کردم: ای مولای من! بنده تو و بنده اجداد تو اصمعی هستم، این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید درحالیکه شما از اهل بیت نبوت و محلّ رسالت هستید و خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ آلِ أَبِي تَبِيٍّ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

در این وقت امام علیه السلام نشست و فرمود: ابدأ ابدأ ای اصمعی. خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشی باشد و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود؟ اصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش

با پروردگارش ادامه دهد. مترجم]

اینها حالاتی است که در مقام اُنس و خلوت
با خدا برای اولیاء مقربین رخ می‌دهد. در آنجا
فقط محو جمال او هستند و بس! حتی اگر تا روز
قیامت توبه کنند و استغفار نمایند و دعا کنند
خود را لایق مقام مغفرت حضرتش نمی‌دانند؛ آن
چنان عظمت خدا جلوه می‌کند که هیچ طاعتی را
لایق او نمی‌دانند، و کوچکترین خطائی را جرّمی
بزرگ و موبقه‌ای عظیم می‌نگرند.

حضرت زین العابدین علیه السّلام در ضمن

مناجاتهای خود می‌فرماید:

يَا إِلَهِي! لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَقُمْتُ لَكَ حَتَّى تَنْشُرَ قَدَمَيَّ، وَ

رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي، وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَنْفَقَأَ حَدَقَتَايَ، وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِي، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَّ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجِبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ سَيِّئَاتِي.^۱

الْجَاهِلُ إِذَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَنْتَظِرُ الْوَحْيَ

باری چون بنده از خدا غافل باشد و عظمت و

عدم تناهی صفات و اسماء حضرت حق بر او مکشوف

نباشد به حول و قوّه خود متمسک گردد؛ برای اعمال

خود ارزش قائل است و خود و صفات و افعال خود

را در مقابل پروردگار ذی اثر می بیند، و به پاس طاعت

طلب جنت می کند، و بین خود و خدا معامله و ربطی

برقرار می دارد، کأنه او در زمین و خدا در آسمان است،

او عمل می دهد و بهشت را جزا می خواهد؛ کما ورد فی

الخبر:

الْجَاهِلُ إِذَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَنْتَظِرُ الْوَحْيَ.^۲

^۱ الصحيفه السجاديّه الكامله، ص ۸۸؛ اسرار الصلوة، للحاج ميرزا جواد آقا، ص ۱۳۴: [ای خدا من! اگر آنقدر گریه کنم برای تو تا صدایم قطع شود و در پیشگاه تو بایستم تا پاهایم از هم جدا شوند و آنقدر به رکوع برای تو ادامه دهم تا کمرم گسیخته گردد و آنقدر سجده کنم تا چشمهایم از حدقه بیرون آید و خاک زمین را در تمام عمر بخورم و از آب گل آلود در همه عمر استفاده کنم و در تمام این مدت آنقدر ذکر ترا بر زبان آورم تا زبانم از حرکت باز ماند سپس روی خود را به طرف آسمان از شدت خجالت و حیاء بلند نکنم هیچگاه نخواهم توانست یک گناه از گناهانم را محو و نابود سازم.

[مترجم]

^۲ [جاهل وقتی دو رکعت نماز بخواند توقع دارد وحی بر او نازل شود.

[مترجم]

ولی کم‌کم که در اثر معرفت فهمید که او محو
در قدرت و علم و حیات خداست، او خدای
زمین نیست و پروردگار نیز در آسمان مکان
ندارد، خدای تعالی همه جا هست و وجود بنده
به او قائم است، و از نقطه نظر عمل مبادله و
معامله‌ای در بین نیست، چون بنده وجود
مستقلی ندارد بلکه عمل برای ایجاد یقین و رفع
حجابهای ظلمانی و ازدیاد بصیرت است، در آن
وقت بنده می‌فهمد

که هیچ وجود او در مقابل خدا کوچکترین قدر و قیمتی ندارد، و عمل او جز شرمندگی و طاعت او جز خجالت چیزی نیست.

هنگامی که نور احدیت و مقام عزّ لایتناهی الهی سراپای عبد را بگیرد و او خود را محو و نابود در آن دریای بیکران مشاهده کند، کجا می‌تواند برای آن نور شمع نیم سوخته هستی خود در مقابل فروزش شمس جهان تاب توحید اثر و قدری را حساب کند! در آن وقت فریادش بلند می‌شود و از اعمال و طاعات خود معذرت می‌طلبد و فقط و فقط نظرش بر رحمت اوست و امیدش به عفو و کرم او؛ لذت‌ش در انس با او و عقابش در بعد و دوری و هجرت اوست.

مناجات حضرت سجّاد در سجده شکر

نمازهای شب خود

روایت شده است که حضرت زین العابدین علیه السّلام در بین هر دو رکعت نمازی که می‌گزاردند از نمازهای شب، سجده شکر بجای می‌آوردند و در آن سجده می‌گفتند:

إِلٰهِيْ بِعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ لَوْ أَنِّيْ مُنْذُ بَدَعَتْ فِطْرَتِيْ مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ عَبْدُكَ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِيْ كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرَمَدِ الْأَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَشُكْرِهِمْ أَجْمَعِينَ، لَكُنْتُ مُقَصِّرًا فِي بُلُوغِ آدَاءِ شُكْرِ خَفِيِّ نِعْمَةٍ مِنْ نِعْمِكَ عَلَيَّ! وَ لَوْ أَنِّي كَرَبْتُ^١ مَعَادِنَ حَدِيدِ الدُّنْيَا بِأَنْيَابِيْ وَ حَرَّتُ أَرْضَهَا بِأَشْفَارِ عَيْنِيْ وَ بَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ بُحُورِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِيْنَ

^١ كَرَبَ ۚ كَرَبًا الْأَرْضِ: قلبها و حرّتها للزرع و نحوه.

دَمًا وَ صَدِيدًا لَكَانَ ذَلِكَ قَلِيلًا مِّنِّي فِي [مَنْ] كَثِيرٍ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ! وَ لَوْ أَنَّكَ إِلَهِي
عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ غَطَّيْتَ^١ لِلنَّارِ خَلْقِي وَ جِسْمِي وَ مَلَأْتَ طَبَقَاتِ
جَهَنَّمَ [وَ أَطْبَقَهَا] مَنِّي حَتَّى لَا تَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ غَيْرِي وَ لَا يَكُونُ لِحَبْنَمَ حَطْبٌ سِوَايَ
لَكَانَ ذَلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي كَثِيرٍ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ!^٢

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در عید اضحی

و در کتاب من لا یحضره الفقیه می گوید که

امیرالمؤمنین علیه السلام در عید اضحی خطبه ای

ایراد فرمودند:

ثُمَّ سَأَقُ الْحُطْبَةَ إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَيْنِينَ^٣ الْوَالِيَةَ الْعَجَلَانَ [الْعَجَالَ] وَ

^١ در مفتاح الفلاح و أسرار الصلوة طبع جدید: وَ عَظَّمْتَ.

^٢ مفتاح الفلاح، للشيخ بهاء الدين العاملي، ص ٢٤٥؛ و أسرار الصلوة، الطبع الجديد، ص ٣٠٨، و الطبع القديم ص ١٣٨، للحاج الميرزا جواد آقا: [خدایا قسم به عزت و جلال و عظمت، اگر مرا از آن هنگام که فطرتم را بسرشتی از ابتدای عالم خلقت در تمام دوران بی نهایت پروردگاری تو به عبادت می پرداختم و به تعداد موهای بدنم در تمامی لحظه ها در گستره بی انتهای عالم وجود همراه با حمد و شکر تمام خلائق به شکر تو می پرداختم و به تحقیق در اداء شکر نعمتی از نعمتهای پنهانی تو عاجز و ناتوان بودم. و اگر معدنهای آهن دنیا را با ناخنهای خود حفر می نمودم و زمین را با مژه چشمان شخم می زدم و از خوف و بیم تو مانند دریاها و آسمانها و زمین خون و خونابه از دیدگان می باریدم قطعاً این مقدار کمی از بسیار حقوقی بود که نسبت به تو می توانستم ابراز کنم و اگر تو ای خدای من پس از این امور مرا عذاب نمائی به عذاب تمامی خلائق، و جسم و بدنم را به آتش دوزخ بسپاری و تمامی طبقات جهنم را از بدن و جسم من انباشته کنی تا کسی غیر از من در دوزخ باقی نماند و هیچ هیزمی جز بدن من در جهنم وجود نداشته باشد، تمامی این مسایل عقوبتی ناچیز است از عقوبتهای بسیار که به مقتضای عدل تو نسبت به من روا می داری. مترجم]

^٣ حَنَّ - حَنِينًا: صَوْتٌ لَا سِيِّمًا عَنِ طَرَبٍ أَوْ حُزْنٍ؛ وَكَلَهُ - حَزَنَ شَدِيدًا حَتَّى كَادَ يَذْهَبُ عَقْلُهُ، بِتَحْيِيرٍ مِنْ شِدَّةِ الْوَجْدِ، فَهُوَ وَالِيَةٌ؛ الْعَجَلَانَ: الْمُسْرِعُ، التَّكْلَانِ؛ جَارٌ - جَارًا: رَفَعَ صَوْتَهُ بِالِدُّعَاءِ بِتَضْرُوعٍ؛ بَتَّلَ وَ تَبَتَّلَ: انْقَطَعَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى اللَّهِ، فَهُوَ مُتَبَتِّلٌ وَ الْمُتَبَتِّلِيُّ الرَّهْبَانُ جَمْعٌ. الرَّاهِبُ: مَنْ اعْتَزَلَ عَنِ النَّاسِ إِلَى دَيْرٍ طَلَبًا لِلْعِبَادَةِ، جَمْعٌ: رُهْبَانٌ، مَوْثٌ: رَاهِبَةٌ.

دَعَوْتُمْ بِمِثْلِ دُعَاءِ الْأَنَامِ وَجَارْتُمْ جُورًا^۱ مُتَّبِعِي الرُّهْبَانِ وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ التَّيَاسَ الْقُرْبَى إِلَيْهِ فِي اِزْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ عُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كِتَابَتُهُ وَحَفَظَتْهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلًا فِيهَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَاتَّخَوْفُ عَلَيْكُمْ مِنْ أَلِيمِ عِقَابِهِ! وَبِاللَّهِ لَوْ أَنَاثَتْ^۲ قُلُوبُكُمْ أَنْمِيَانًا وَسَالَتْ

عُيُونُكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ وَرَهْبَةٍ مِنْهُ دَمَا ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ! وَ لَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُهْدِكُمْ لِنَعْمِهِ الْعِظَامِ عَلَيْكُمْ وَهُدَاهُ إِيَّاكُمْ إِلَى الْإِيمَانِ مَا كُنْتُمْ لِنَسْتَحِقُّوا أَبَدَ الدَّهْرِ! مَا الدَّهْرُ قَائِمٌ بِأَعْمَالِكُمْ جَنَّتُهُ وَلَا رَحْمَتُهُ وَلَكِنْ بِرَحْمَتِهِ تُرْحَمُونَ وَبِهِدَاهُ تَهْتَدُونَ وَبِهَا إِلَى جَنَّتِهِ تَصِيرُونَ، جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ [بِرَحْمَتِهِ] مِنَ التَّائِبِينَ وَالْعَابِدِينَ!^۳ الخ^۴

دعاهای اولیاء خدا نه به جهت طمع بهشت و

نه از جهت خوف دوزخ است، بلکه خدا را

^۱ جَارَ إِلَى اللَّهِ: رَفَعَ صَوْتَهُ بِالِدُّعَاءِ.

^۲ مَاتَ الشَّيْءُ فِي الْمَاءِ: أَذَابَهُ فِيهِ، وَانْمَاثَتْ قُلُوبُكُمْ: ذَابَتْ.

^۳ رَوَى هَذِهِ الْخُطْبَةَ أَيْضًا فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، طَبَعَ مِصْرَ عَبْدَهُ، ص ۱۰۲ بِأَدْنَى اِخْتِلَافٍ.

^۴ مِنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ، ج ۱، ص ۵۱۹؛ وَ أَبُو نَعِيمٍ حَافِظُ دَرِ حَلِيَةِ الْأَوْلِيَاءِ، ج ۱، ص ۷۷ نِيزَ بِأَدْنَى اِخْتِلَافِي دَرِ لَفْظِ اِزْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رَوَايَتِ كَرْدَه اِسْت: [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ ضَمَنِ خُطْبَةِ عِيدِ قُرْبَانَ فَرَمُودَنْد: قَسَمَ بِهِ خُدا اِگَرِ بِنَالِيْدِ چُونِ نَالَهُ مِصِيبَتِ دِيْدَهُ سَرِگَرْدَانِ وَ هَمِچُونِ دَعَاءِ مَرْدَمِ بَرَايِ رَفْعِ گَرَفْتَارِي وَ نَگَرَانِي خُدا رَا بَخَوَانِيْدِ وَ صَدَايِ خُودِ رَا بَا تَضَرُّعِ وَ اِبْتِهَالِ چُونِ فَرْدِ نَااِمِيْدِ اِزِ دُنْيَا وَ مِتَوَجَّهَ بَسُوِي خُدا بَلَنْدِ كَنِيْدِ وَ اِزِ اِمْوَالِ وَ اَوْلَادِ خُودِ دَرِ رَاهِ خُدا بَگَزَرِيْدِ بَرَايِ تَقَرُّبِ بَسُوِي اُو وَ صَعُودِ بَهِ دَرِجَاتِ قُرْبِ يَا بَخْشِشِ گَنَاهِي اِزِ گَنَاهَانِ كِه ثَبِتِ كَنَنْدِگَانِ اُو اَن رَا ثَبِتِ كَرْدَه وَ فَرَسْتَاْدِگَانِ اُو اَن رَا حَفِظِ نَمُودَه اَنْدِ، اِيْنِهَا تَمَامِ نَسْبَتِ بَهِ اَمِيْدِي كِه بَهِ اِعْطَاءِ ثَوَابِي اِزِ جَانِبِ پَرُورْدِگَارِ وَ يَا تَرَسِ اِزِ عِقَابِ وَ مِجَازَاتِ اُو بَرَايِ شَمَا دَارَمِ بَسِيَارِ كَمِ وَ نَاقَابِلِ خُواهِدِ بُوْدِ. وَ سُوْگَنْدِ بَهِ خُدا اِگَرِ دِلْهَائِي شَمَا ذُوبِ شُودِ وَ اِزِ چَشْمَانِ شَمَا بَرَايِ تَقَرُّبِ بَهِ اُو وَ يَا خُوفِ اِزِ اُو خُونِ بِيَارْدِ وَ عَمْرِ دُنْيَا رَا دَاشْتَه بَا شِيْدِ اِعْمَالِ شَمَا كَافِي نَخُواهِدِ بُوْدِ.

و اگر از هیچ کوششی برای سپاس از نعمت‌های عظیم پروردگار بر شما و هدایت او شما را بسوی ایمان فرو گذار نباشید ابداً استحقاق این نعمت و هدایت را نخواهید داشت، این چنین نیست که روزگار در برابر این اعمال بهشت و رحمت خدا را به شما ارزانی دارد ولیکن بواسطه رحمت خدا مورد رحمت قرار خواهید گرفت و به هدایت او هدایت خواهید یافت و بواسطه آن دو بسوی بهشت رهسپار خواهید شد خداوند ما و شما را از زمره توبه کنندگان و عبادت کنندگان قرار دهد. مترجم]

سزاوار دعا و عبادت می‌بینند و دوست دارند
پیوسته با او در تکلم باشند؛ أمير المؤمنين عليه
السلام فرمودند:

إلهي ما عبدتك خوفاً من نارِكَ ولا طمَعاً في جَنَّتِكَ، لَكِن وَجَدْتُكَ أهلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ! ^۱

معامله تمام افراد بشر با خدا - غیر از اولیاء و مقربین درگاه او - همه عنوان داد و ستد و أخذ و إعطاء است، و این خلاف حقیقت عبودیت است؛ بلکه عبد که برای خود ملکیتی نمی داند و تمام سرمایه ها را مختص مولی می داند بنابراین چیزی عاید او نمی شود، بلکه هر چه هست تعلق به مولای او دارد. آری آزادگان از هوی و هوس و تعلقات دنیّه که به مقام عبودیت مطلقه حضرت ذوالجلال واصل شده اند غیر از جمال او به چیزی نمی نگرند و غیر از انس با او با کسی انس ندارند؛ هر چه می کوشند در مقام عبادت باز خود را قاصر و کوتاه می بینند.

تقسیم عبادت کنندگان به سه قسم در لسان

روایات اهل بیت علیهم السّلام

قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فِتْلِكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ،
وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ! ^۲

^۱ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶، با اندکی اختلاف: [خدایا من تو را به جهت ترس از آتش دوزخت و به خاطر طمع به بهشت عبادت نکردم، لیکن تو را سزاوار عبادت یافتم از این رو عبادت کردم. مترجم]

^۲ نهج البلاغه، عبده، فی الحکم، ج ۴، ص ۵۳: [گروهی عبادت خدا را به جهت میل و اشتیاق به بهشت انجام می دهند این عبادت تجارت گونه است؛ و دسته ای عبادت خدا را به جهت ترس از دوزخ انجام می دهند این نیز عبادت بندگان است؛ و گروهی عبادت خدا را فقط به جهت شکر از او بجای می آورند این عبادت آزادگان است. مترجم]

و از حضرت صادق علیه السلام مرویست

که:

العِبَادُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ تَعَالَى] طَلْبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ^۱

اولیاء خدا حالاتی دارند که با مردم عادی قابل سنجش نیست؛ حَقًّا «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^۲. طاعت خدا کردن و مزد خواستن برای بهشت یا برای خوف از نار، فکر مرگ بودن و فکر عواقب وخیم آن از برای متّین بسیار خوب است ولی از برای اولیاء و مقربین عین گناه است.

گویند که اویس^۳ را گفتند که: در این نزدیکی تو مردی است، سی سالست که گوری فرو کرده

^۱ مصباح الفلاح، ص ۷۲، طبع سنگی؛ و طبع حروفی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۸۴، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۶ با اندکی اختلاف: [عبادت کنندگان بر سه دسته‌اند، گروهی عبادت خدا را از روی ترس انجام می‌دهند این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای عبادت خدا را به جهت رسیدن به ثواب و اجر اخروی انجام می‌دهند این عبادت مزدوران است؛ و گروهی عبادت خدا را به جهت محبت به او بجای می‌آورند پس این عبادت آزادگان است و این با فضیلت‌ترین عبادت است. مترجم]

^۲ این عبارت در تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۶۶ نسبت به مشهور داده شده است.

^۳ تذکرة الأولیاء، ص ۳۲.

است و کفنی در آویخته و بر سر آن نشسته است
و می‌گرید، و نه به شب قرار گیرد و نه به روز.
اویس گفت: مرا آنجا برید تا او را ببینم. اویس
را نزدیک او بردند، او را دید زرد گشته و نحیف
شده و چشم از گریه در مفاک افتاده؛ بدو گفت:
یا فلان! شَغَلَكَ الْقَبْرُ عَنِ اللَّهِ.^۱ ای مرد! سی
سالست تا گور و کفن تو را از خدای مشغول
کرده است، و بدین هر دو باز مانده‌ای و این هر
دو بت راه تو آمده است!

در احوال محمد بن ابی‌بکر و کیفیت ولای او

به اهل بیت علیه السلام

محمد بن ابی‌بکر رضوان الله علیه جوان بود،
ولی در اثر معرفت و تجلیات انوار الهی از پیران
گوی سبقت را ربوده بود، و از اصفیاء اصحاب
أمیر المؤمنین

^۱ [این قبر تو را از یاد خدا باز داشته است. مترجم]

علیه السّلام محسوب می‌شد؛ بلکه از حواریین آن حضرت بود. در دامان امیرالمؤمنین از کودکی تربیت شد و حکم فرزند آن حضرت را داشت. چون مادرش أسماء بنت عُمیس بود و او اوّل زوجه جعفر طیار بود و از او سه پسر آورد: عبدالله و عَوْن و محمّد را آورد. و پس از شهادت حضرت جعفر ابوبکر او را به نکاح خویش در آورد و از او محمّد بن ابی بکر در بیداء در سفر حجّة الوداع متولّد شد. و پس از ابوبکر امیرالمؤمنین علیه السّلام أسماء را به نکاح خویش در آوردند و از او یحیی^۱ متولّد گشت.

مرحوم میرزا محمّد تقی سپهر در ناسخ التواریخ می‌گوید: اولادی که أسماء از امیرالمؤمنین آورد نامش عَوْن بود، و بنا بر روایت صاحب کتاب روضة الأحاب که از أجلّ علمای سنّت است در یوم الطفّ در خدمت برادرش حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام شهید گشت.

کلام امیر مؤمنان در مورد محمّد بن ابی بکر

بالجملة محمّد بن ابی بکر از طفولیت در حجر مولى الموالى تربیت شد و ربيبة آن حضرت بود؛

^۱ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۶.

حضرت درباره او فرمود: **أَنَّه كَانَ لِي رَبِيبًا وَ [كَانَ لِبَنِي أَخَا] وَ كُنْتُ لَهُ وَالِدًا أَعْدُهُ وَ لَدًّا.**^۱ و چون اَسْمَاء او را حامل شد پیغمبر درباره او دعا کردند که:

تُسَمِّيهِ مُحَمَّدًا يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى غَيْظًا عَلَى الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ.^۲

قال ابن أبي الحديد:

^۱ سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۱۳، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی: [او طفل تربیت شده در خانه من است و من حکم پدر او را داشتم بنابراین او را فرزند خود به حساب می آورم. مترجم]

^۲ همان مصدر، ص ۷۲۴: [او را محمد نام بگذار خداوند او را شدید بر کافرین و منافقین قرار دهد. مترجم]

وَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ أَبَا غَيْرِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مُحَمَّدٌ ابْنِي مِنْ صُلْبِ أَبِي بَكْرٍ.» وَكَانَ يُكْنَى أَبُو الْقَاسِمِ، وَكَانَ مِنْ نَسَائِكِ قُرَيْشٍ، وَكَانَ يَمُنُّ أَعَانَ فِي يَوْمِ الدَّارِ.^۱

محمد در رکاب مولی در حرب جمل و

صفین حاضر بود، و در سنه ۳۸ هجریه

أمیرالمؤمنین او را به ولایت مصر فرستادند و

کتابی را برای او نوشتند که در نهج البلاغه^۲

مرحوم سید رضی رضوان الله علیه آورده است.

و چون محمد کشته شد این کتاب را به شام برای

معاویه آوردند؛^۳ معاویه از این نامه بسیار تعجب

داشت و بسیار به او نظر می کرد. ولید بن عقبه

چون دید معاویه از این نامه بسیار در شگفت

است گفت: فرمان بده آنرا بسوزانند! معاویه

گفت: رأی تو پسندیده نیست. ولید گفت: پس

رأی چنانست که مردم بدانند که نامه های

أبو تراب در دست تو است و تو از آنها تعلم

می کنی و دستورالعمل خود قرار می دهی؟!

معاویه گفت: وای بر تو! آیا امر می کنی مرا که

^۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۳، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۴: [محمد بن ابی بکر پدری را جز علی برای خود نمی شناخت تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «محمد فرزند من است از ناحیه ابی بکر.» و کنیه اش ابی القاسم بود. و از عبادت کنندگان قریش محسوب می شد و از جمله کسانی بود که در یوم الدار کمک نمود. مترجم]

^۲ نهج البلاغه، عبده، باب الکتب، ج ۳، ص ۲۷.

^۳ سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۲ طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۴، طبع آستان قدس رضوی.

مثل چنین علومی را بسوزانم! سوگند به خدا که تا به حال مانند این نامه به علمی که شامل تمام جهات باشد و بر اساس استوار قائم باشد برخورد نکرده‌ام! معاویه به یاران خود نظری نموده گفت که: به کسی نگوئید که این نامه از نامه‌های علی بن ابی طالب است؛ بلکه بگوئید از نامه‌های ابی بکر است که در نزد فرزندش محمد بوده است.

باری این نامه در خزانه بنی‌امیه بود تا زمان

عمر بن عبدالعزیز که او را اظهار

نموده و اعلان کرد که از نامه‌های حضرت
أمیرالمؤمنین است. چون به خدمت أمیرالمؤمنین
ابلاغ شد که این نامه را نزد معاویه بردند آن حضرت
متأثر شد.

باری چون محمد به مصر رسید معاویه،
عمرو بن عاص و معاویة بن خدیج^۱ و أبوالأعور
سلمی را با جماعت بسیاری به مصر فرستاد و با
محمد و اصحاب او جنگ کردند. آنها
هواخواهان عثمان را بر علیه محمد و اصحابش
تحریک کردند، و پس از جنگی محمد را دستگیر
کردند و طناب به گردن او انداخته در روی زمین
می کشیدند، تا معاویة بن خدیج او را به لب نهر
آبی آورده با لب تشنه بر کنار نهر مانند گوسفند
سر برید، و سپس جسد او را در شکم حمار
مرده‌ای گذاردند و آتش زدند؛ چون این خبر به
أمیرالمؤمنین رسید آنقدر آن حضرت متأثر شد
که حدّ ندارد.

رسیدن خبر شهادت محمد بن ابی بکر به

حضرت علی علیه السلام

^۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۱۲، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس
رضوی؛ نقلاً عن کتاب حیوة الحیوان، للدمیری: أنّ حُدَیج بالحاء المهمله و
فتح الدال و آخره الجیم.

قَالَ الْمَدَائِنِيُّ: وَقِيلَ لِعَلِيٍّ: [عَلَيْهِ السَّلَام] لَقَدْ جَزَعْتَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ جَزَعًا شَدِيدًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: وَمَا يَمْنَعُنِي! أَنَّهُ كَانَ لِي رَبِيبًا وَكَانَ لِبَنِي أَخِي، وَكُنْتُ لَهُ وَالِدًا أَعُدُّهُ وَلَدًا.^١

حضرت برای ابن عباس که حاکم بصره بود

نامه‌ای نوشتند که:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتَشْهَدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَآمِلًا كَادِحًا وَسَيْفًا قَادِحًا [قَاطِعًا] وَرُكْنًا دَافِعًا؛ وَ قَدْ كُنْتُ حَثَّتُ النَّاسَ عَلَى لِحَاقِهِ وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا وَ عَوْدًا وَ بَدَاءً، فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارِهَا وَ مِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا وَ مِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا، أَسْأَلُ اللَّهَ [تَعَالَى] أَنْ يَجْعَلَ لِي

^١ [مدائنی گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: بر سوگ محمد بن ابی بکر بسیار جزع و بی تابی نمودی! حضرت فرمودند: چرا که جزع نکنم او دست پروردگار در خانه من و برادر فرزندانم بود و من پدر او بودم و او را چون فرزند خود می پنداشتم. مترجم]

مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا. فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَاءِ عَدُوِّي بِالشَّهَادَةِ وَ تَوَطُّئِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ
لَأَحْبَبْتُ إِلَّا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا وَ لَا التَّقَى بِهِمْ أَبَدًا!^۱

ابن عباس چون بر شهادت محمد اطلاع

یافت از بصره به جهت تعزیت امیرالمؤمنین علیه

السلام به کوفه آمد. یکی از جاسوسان حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام که در شام بود چون به

کوفه آمد گفت که: معاویه و اهل شام آنقدر

خوشحالی کردند که من هرگز سروری مانند

چنین سروری که در شام دیدم ندیده بودم.

رَوَى أَنَّهُ قَدِمَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُسَيَّبٍ وَ كَانَ عَيْنًا لِعَلِيٍّ وَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الشَّامِ حَتَّى
قَدِمَتْ الْبُشْرَى مِنْ قِبَلِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا بِفَتْحِ مِصْرٍ وَ قَتَلَ مُحَمَّدَ بْنَ
أَبِي بَكْرٍ. وَ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا رَأَيْتُ يَوْمًا قَطُّ سُورًا مِثْلَ سُورِ رَأَيْتُ بِالشَّامِ حِينَ أَنَاهُمْ
خَبْرَ قَتْلِ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا إِنَّ حُزْنَنا عَلَى قَتْلِهِ عَلَى قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ، لَا بَلْ
يَزِيدُ أَضْعَافًا!^۲

^۱ نهج البلاغه، عبده، باب الكتب، ج ۳، ص ۶۰: [محمد بن ابی بکر که
خدایش رحمت کند به شهادت رسید و ما او را نزد خداوند فرزندی
درستکار و فرمانروائی سخت کوش و شمشیری برنده و ستونی بلند مرتبه
به حساب می آوریم. و من پیوسته مردم را بسوی او دعوت و تشویق
می نمودم و همواره آنها را به یاری او قبل از این واقعه امر می نمودم و آنها
را در پنهان و آشکار در رفت و برگشت دعوت به او می کردم. بعضی از این
مردم با کراهت و نارضایتی می آمدند و برخی به بهانه و عذر بیماری از یاری
و کمک سر باز می زدند و گروهی با ذلت و پستی بر زمین نشسته ما را نظاره
می کردند. از خداوند درخواست می کنم بزودی زود رهائی و فرج مرا از
دست این قوم فراهم آورد. بخدا سوگند اگر آرزوی شهادت را هنگام
برخورد با دشمنان دین نداشتیم و خود را برای رویارویی با مرگ دلخوش
نمی نمودم، هرگز نمی خواستم که یک روز از عمرم را با این گروه و مردم
بسر آورم و هیچگاه روی یکی از اینان را ببینم. مترجم]

^۲ [در خبر است که عبد الرحمن بن مسیب جاسوس امیرالمؤمنین علیه
السلام در شام به کوفه آمد و گفت: از شام خارج نشد مگر درحالی که دید
فرستادگان عمرو بن العاص یکی پس از دیگری بشارت فتح مصر و کشته
شدن محمد بن ابی بکر را به شام می آوردند. و ادامه داد ای امیرالمؤمنین:
من هرگز روز پر سرور و شادی را مثل روزی که در شام خبر کشته شدن

چون این خبر به مادرش اَسْمَاء رسید از شدّت
غضب و اندوه خون از پستانش می‌چکید؛ و
خواهرش سوگند یاد کرد که در تمام مدّت عمر
گوشت کباب شده و سرخ شده نخورد، چون محمّد
را آتش زده بودند.

در سفینه البحار فرموده که:

نَقَلَ بَعْضُ الْأَفْاضِلِ: إِنَّهُ أَنْشَدَ أَبَاهُ حِينَ مَا لَاحَاهُ عَنِ وِلَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، هَذِهِ الْأَيَّاتُ:

محمّد بن ابی بکر آمد ندیده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: آگاه باش
که غم و اندوه ما بر او همانند سرور و شادی آنهاست بلکه به مراتب بیشتر
و افزونتر است. مترجم]

مجلس ششم: تفسیر آیه ﴿قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ
رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ
لِرِزَامًا﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصَّلَاةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿قُلْ مَا يَعْבוُّا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾^۱.

«بگو: خدای شما چه اعتنائی به شما دارد و

چه باکی از شما دارد اگر دعای شما در بین

نبود؟! ولی شما بدین مطلب تکذیب نمودید و

به زودی نتیجه تکذیب خود را ملازم با خود

خواهید دید!»

از این کریمه مبارکه استفاده می شود که هر

اعتنائی که پروردگار به بندگان خود دارد در اثر

دعای آنهاست؛ و چون دعا مناط توجه و اعتناء

خداست بنابراین هر چه دعا از دل پاکتری و از

توجه و انقطاع بیشتری به خدا کرده شود اثر آن

که عطف توجه و اعتنا و رحمت خداست بیشتر

خواهد بود چون بنده دعا کند پروردگار

مستجاب فرماید و سلسله علل و معلولات را

طبق خواسته او به گردش درآورد: بنابراین دعا

مهمترین عامل در سلسله اسباب برای حصول

^۱سوره الفرقان (۲۵) آیه ۷۷.

نتیجه است؛

اگر دعا نباشد بلا از آسمان نازل شود و اگر دعا بشود جلوی بلا را بگیرد.

در کافی با اسناد خود از بسطام الزیّات روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

إِنَّ الدُّعَاءَ يُرَدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا.^۱

اگر دواعی برای حصول بلا شدید باشد دعای بهتری باید کرد و جدی‌تر از خدا باید خواست، و اگر دواعی بلا ضعیف باشد با دعای مختصری رفع می‌گردد.

در کافی با اسناد خود از حضرت رضا علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِنَّ الدُّعَاءَ وَالْبَلَاءَ لَيَتَرَفَقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ إِنَّ الدُّعَاءَ لَيُرَدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا.^۲

تدافع دائمی دعا و بلاء

دعا و بلا دائماً با یکدیگر تدافع دارند و بر روی یکدیگر اثر می‌گذارند؛ اگر مبدأ بلا شدید باشد و مبدأ دعا که حال داعی است ضعیف باشد بلا غلبه می‌کند، و اگر حال داعی در حال دعا قوی باشد بلا را هر چه هست برمی‌گرداند. و

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۶۹: [دعاء قضای الهی را دگرگون خواهد کرد همچون

ریسمان محکم که کم‌کم رشته‌های آن باز شود. مترجم]

^۲ همان مصدر: [امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: دعاء و بلاء تا روز قیامت

با هم پیوسته خواهند بود. بدرستی که دعاء بلاء را برمی‌دارد گرچه مقدر

شده باشد. مترجم]

برای توضیح این مطلب مقدمه‌ای ذکر می‌شود و
او آنکه:

همانطور که ملاحظه می‌شود حرکات و
سکنات بدن انسان تابع اراده انسان و محکوم
خواسته‌های نفس است همینطور در جهان
آفرینش و کاخ عالم هستی هر حرکت و سکون
و هر تغییر و تبدیل و هر موت و حیات تابع یک
اراده کلی و محکوم یک نفس کلی است که بر
تمام جهان تسلط دارد. اگر انسان سریره خود را
پاک کند و از گناه اجتناب کند نفس او متصل به
نفس کلی می‌گردد و اموری که در خارج واقع
می‌شود همه بر طبق مراد و بر صلاح او خواهد
بود،

مُقَدَّرَاتِ تَمَاماً رَحْمَتٍ وَ بَرَكَةٍ وَ عِزَّةٍ وَ فَلَاحٍ
 است، نعمتِ مَادِّی و معنوی ریزش خواهد نمود و
 نَقْمَتِ رِخْتِ بَرِ خَوَاهِدِ بَسْت؛ و اگر انسان باطن خود
 را به گناه آلوده کند در مقام بُعد و دوری قرار می گیرد
 و با آن نفسِ کَلِّی مَتَّصِلِ نَمِی گَرَدَد، و نه تنها حاجتش
 برآورده نمی شود بلکه نَقْمَتِ و هَلَاکَتِ و معیشت
 ضَنکِ و فِقْرِ و مَرَضِ و قَحْطِ و بَلَا و امراضِ معنوی
 سراپای او را احاطه می کند: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ
 ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
 وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱.

از این آیه استفاده می شود که خداوند تقوی
 و ایمان را در سلسلهٔ نزولِ برکاتِ معنوی و مادی
 قرار داده است، و خلاف آن که تکذیب و تمرّد
 باشد آنرا موجبِ اخذِ به قدرت و نزولِ نَقْمَتِ
 شمرده است: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا
 نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰی قَوْمٍ حَتّٰی يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ
 وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ﴾^۲

^۱ سوره الأعراف (۷) آیه ۹۶: [و اگر چنانچه اهل شهرها و قریه‌ها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می ساختند؛ ما هر آینه برکت‌های خود را از آسمان و زمین به روی آنها می گشودیم و لیکن پیغمبران را تکذیب کرده و دروغ دانستند، ما هم آنان را بسبب آنچه (گناهان و سرکشیا که) می کردند (به عذاب سخت) گرفتیم.]

^۲ سوره الأنفال (۸) آیه ۵۳: [و این به جهت آنست که خداوند هیچگاه منهایش بر آن قرار نگرفته است که: نعمتی را که به قومی ارزانی داشته

عَلَّتْ تَبْدِيلَ بَلَاءٍ وَ قِضَاءِ الْهَيِّ بوسيلهٔ دعا

اگر نعمت خارجی بر مردم تغییر کرد و رحمت و برکت از بین رفت باید عَلَّتْ آن را در تغییر حالات نفسیهٔ مردم جستجو نمود؛ چون آنها حالات خوش خود را تبدیل به سیئه و گناه نمودند رحمت و برکت نیز تبدیل به نِقْمَت و گرفتاری می‌شود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ

است آن را تغییر دهد، تا آن زمانی که ایشان آنچه را که در نفوس خود آنهاست تغییر دهند. و خداوند شنوا و داناست.]

بِقَوْمٍ سُوْءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥٓ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِۦٓ مِّنْ

وَالٍ ﴿١﴾

در این آیه مبارکه مطلب را اعمّ بیان می کند. تغییر ما بالأنفس موجب تغییر خارج است؛ اگر تغییر از بدی بسوی خوبی باشد در خارج نیز از نعمت امور بسوی نعمت حرکت می کند، و اگر تغییر نفس از خوبی بسوی بدی باشد در خارج نیز نعمت بسوی نعمت می رود، و آن اراده سوئی که خداوند به قومی دارد نتیجه افعال آنهاست. این مطلب که واضح شد تأثیر دعا روشن می شود و او آنکه:

دعا دست زدن به باطن عالم و استمداد از امر غیبی است و موجب حرکت سلسله اسباب از مبدأ و منشأ آنهاست؛ اگر انسان در حال دعا صد در صد توجه و اخلاص و انقطاع به خدا داشته باشد نفس خود را به مبدأ حرکات و سکونات خارجی رسانیده و در افق اراده کلیّه عالم وارد شده و از آنجا امور را بر طبق خواسته های خود اراده می کند، و اگر انسان در حال دعا چنین انقطاعی نداشت خود را در افق اراده کلیّه

^۱ سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۱: [همانا خداوند نعمت را بر مردمی تغییر نمی دهد، تا زمانی که آنان حالات خودشان را تغییر دهند چون خداوند برای مردمی اراده بدی داشته باشد بازگردانیدنی برای آن بدی نیست و از برای ایشان غیر از خداوند هیچ والی نیست.]

نمی‌تواند برساند و لذا دعای او زمین می‌ماند و آن ارادهٔ بلا و نزول قضا که قویتر است کار خود را می‌کند و بلا و قضای الهی نازل می‌گردد.

لذا دعا و بلا دائماً در کشمکشند؛ هر کدام نیروی آن غالب باشد دیگری را از بین می‌برد و خود اثر خود را می‌گذارد. لذا هیچ بلا و هیچ قضائی نیست الا آنکه با دعا قابل تغییر است، و خارج از مقام دعا اصلاً قضاء حتمی وجود ندارد بلکه حتمیت قضا و عدم حتمیت آن بستگی به عدم دعا و وجود دعا دارد؛ و تا انسان به قوه و قدرت خود متکی است و یا به غیر خود اعتماد دارد و هنوز جام صبرش لبریز نشده است دعا مستجاب نیست، بلکه چون صبر تمام شود آن وقت حال اضطرار و انقطاع است و در آن وقت نفس اتصال با خدای خود پیدا می‌کند

و بدون حجاب او را می طلبد.

روایت: عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ

عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ.^۱

و در روایت دیگر است که:

جَاءَتْ إِمْرَأَةٌ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَتْ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ ابْنِي سَافَرَ عَنِّي وَ قَدْ طَالَتْ غَيْبَتُهُ وَ قَدْ اشْتَدَّ شَوْقِي إِلَيْهِ فَادْعُ اللَّهَ لِي. فَقَالَ لَهَا: عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ! فَمَضَتْ وَ أَخَذَتْ صَبْرًا وَ اسْتَعْمَلَتْهُ ثُمَّ جَاءَتْ بَعْدَ ذَلِكَ فَشَكَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ! فَاسْتَعْمَلَتْهُ ثُمَّ جَاءَتْ بَعْدَ ذَلِكَ فَشَكَتْ إِلَيْهِ طَوَّلَ غَيْبَةَ ابْنِهَا، فَقَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَقَالَتْ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْمَ الصَّبْرِ؟ فَوَاللَّهِ لَقَدْ فَنَيْتِ الصَّبْرَ! فَقَالَ: ارْجِعِي إِلَى مَنْزِلِكَ تَجِدِي وَ لَدَيْكَ قَدْ قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ. فَمَضَتْ فَوَجَدَتْهُ قَدْ قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ فَأَتَتْ بِهِ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَوْحَى بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنَّهُ قَدْ قَالَ: «عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ». فَلَمَّا قُلْتُ: قَدْ فَنَيْتِ الصَّبْرَ، فَعَرَفْتُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَّجَ عَنكَ بِقُدُومِ وَ لَدَيْكَ.^۲

و این معنی را خداوند در قرآن بیان می کند:

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُّوْا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّي مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ

^۱ [ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰: [از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: هنگام بسر آمدن صبر فرج خواهد آمد. مترجم]

^۲ [ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰: [زنی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فرزندانم به سفر رفته و مدتی است برنگشته، دلم برای او بسیار تنگ شده از خدا بخواه که او را زیارت کنم. حضرت فرمودند: بر تو باد به صبر. مدتی گذشت و همچنان این زن بر فراق فرزند صبر می نمود، سپس دوباره خدمت حضرت آمد و همان درخواست را تکرار کرد، امام علیه السلام باز او را امر به صبر و بردباری نمودند، او نیز بر فراق فرزند صبر نمود تا مدتی گذشت و از فرزندش خبری نشد، برای بار سوم خدمت حضرت آمد و خواهش خود را تکرار کرد. حضرت فرمودند: مگر تو را دعوت به صبر نکردم؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا تا کی باید صبر کنم؟ قسم به خدا که صبرم لبریز شد، حضرت فرمودند: به خانه بازگرد فرزند خود را خواهی یافت که از سفر مراجعت کرده است. زن به منزل بازگشت و فرزندش را دید که از سفر بازگشته است، آمد خدمت امام علیه السلام و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا آیا پس از رسول خدا باز وحی برقرار است؟ حضرت فرمودند: خیر ولی رسول خدا فرموده است: پس از لبریز شدن صبر فرج خواهد آمد و هنگامی که از تو شنیدم که گفتم: صبرم تمام شده است متوجه شدم فرج تو از جانب خدا به آمدن فرزندت محقق شده است. مترجم]

با بیانات فوق خوب رفع این اشکال می شود
 که بعضی می گویند که: در صورتی که قضاء حتم
 واقع خواهد شد در این صورت دعا چه فائده‌ای
 دارد؟

و برای توضیح بیشتر به بیان دیگر نیز رفع این
 اشکال می‌نمائیم، و او آنکه: همانطور که قضاء
 حتم و بلاء نازل از جانب خداست، خود این دعا
 نیز از قضاء حتم بوده و از جانب خداست؛ و دعا
 سبب نزول رحمت و ردّ بلا است. همچنان که
 آبیاری در زمین سبب رشد نباتات و اشجار
 است، و همچنان که سپر سبب دفع شمشیر و نیزه
 و تیر است، همچنین دعا سبب رفع بلا است.
 شمشیر و نیزه و تیر به انسان اصابت می‌کند به
 قضاء خدا در صورتی که انسان سپر نگیرد، و
 چون سپر گرفت و شمشیر و نیزه را ردّ کرد
 معلوم می‌شود قضاء حتم گرفتن سپر و ردّ شدن
 شمشیر بوده است. و همچنین قضاء حتم خدا

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۱۰: [ما عذاب را از کفّار پیش از ایشان به تأخیر
 انداختیم تا اینکه پیغمبران (از ایمان آوردن آنان) نومید شدند، و گمان
 نمودند که به ایشان خلاف گفته شده است آن گاه یاری کردن ما بر پیغمبران
 (بسبب فرستادن عذاب بر امت‌هایشان) آمد، پس نجات داده شد (از آن عذاب)
 هر که (پیغمبران و پیروانشان) را که می‌خواستیم، و عذاب ما از گروه
 گناهکاران (مشرکین و کفّار هنگامی که بیاید) باز گردیده نمی‌شود.]

پوسیده شدن و فاسد شدن تخم در زمین است
اگر آب به او نرسد، ولی قضاء حتم او نیز رشد و
نموّ گیاه است اگر آب به آن دانه و تخم برسد.
این دو قضاء حتم خداست هر یک مشروط
بشرطی خاص ولی هر کدام از شرطها که در
خارج محقق شد معلوم می‌شود که قضاء حتم
خدا طبق آن بوده است و دیگری قضاء

حتم به معنی تحقق در خارج نبوده، بلکه یک
قضیه کلیه روی موضوع خود مشروط به شرط
خاصی بوده است.

بنابراین همینطور که قضاء به موت خدا ما را
الزام نمی‌کند که شمشیر در دست بگیریم، بلکه
خود او امر می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا
حِذْرَكُمْ﴾^۱، همینطور قضاء او به نزول بلا ما را
منع از دعا نمی‌نماید، و با تحقق دعای جدی آن
بلا مرتفع می‌گردد. و ابدأ تنافی و تناقضی بین
دعا و قضاء نیست، بلکه محلّ و موطن هر یک
در صورت عدم وجود دیگری است؛ بلا نازل
می‌شود در صورت عدم دعا، و دعا اثر می‌کند و
بلا را دفع می‌نماید.

علاوه بر این مطالبی که ذکر شد خدا دوست
دارد پیوسته بندگان را به نماز ببیند، و قضاء
حتمیه خود را مترتب بر این نیاز کرده است؛ و
چون غالب مردم انقطاع به خدا پیدا نمی‌کنند
مگر در حال نزول بلا: ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو
دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾^۲، بنابراین بلا می‌فرستد تا مردم

^۱ سوره النساء (۴) آیه ۷۱: [ای کسانی که (بخدا و رسول) ایمان آورده و
گرویده‌اید سلاح خودتان (آلات و افزار جنگ) را فراگیرید.]

^۲ سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۱: [و هنگامی که شری به وی مسّ می‌کند، او
صاحب دعا و خواندن عریض و طویلی می‌شود.]

دعا کنند و بدینوسیله مرتفع گردد، و بالنتیجه آن
توجه و انقطاع و حال خوش برای آنها باقی
بماند. آن حال خوش که حال ذکر است مخ و
نتیجه عبادت است؛ و لذا خداوند بلا را اول برای
انبیاء و سپس برای اوصیاء و بعداً برای اولیاء و
بعداً برای سایر مردم، الأمثل فالأمثل فرستاده
است؛ هرچه مقام بالاتر رود خدا بهتر می خواهد
توجه عبد را به خود جلب کند، و لذا بلا بیشتر
می فرستد.

حال ذکر، مخ و نتیجه عبادت است

در جامع الأخبار وارد است که:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّيِّبُونَ ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ثُمَّ

الْأُمَّثْلُ فَالْأُمَّثْلُ. وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ، فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَمَنْ سَخُفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ. وَالْبَلَاءُ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابَ الْمُؤْمِنِ وَلَا عُقُوبَةَ الْكَافِرِ.^۱

و در جامع الأخبار آورده است که:

رابطهٔ بلاء و ایمان

قال أبو جعفرٍ عليه السلام: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كِفَّةِ الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ.^۲

بنابراین مؤمن همیشه باید از غیر خدا منقطع

به خدا باشد.

در کافی با اسناد خود از حسین بن علوان روایت

کرده است، قال:

كُنَّا فِي مَجْلِسٍ نَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفَدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا: مَنْ تَوَمَّلْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ؟ فَقُلْتُ: فَلَانًا! فَقَالَ: إِذَا وَاللَّهِ لَا تُسَعَفُ حَاجَتُكَ وَلَا يَبْلُغُكَ أَمْلُكَ وَلَا تُنَجِّحَ طَلِبَتُكَ! قُلْتُ: وَ مَا عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟ قَالَ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لِأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ [مِنَ النَّاسِ] غَيْرِي، [بِالْيَأْسِ] وَ لَأَكْسُوْنَهُ ثَوْبَ الْمَدْلَةِ عِنْدَ النَّاسِ، وَ لَأُنْحِيَنَّهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبْعِدَنَّهُ مِنْ فَضْلِي! أَيْؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ

^۱ جامع الأخبار، ص ۱۳۳: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از همه مردم آن کسانی که ابتلاشان بیشتر است پیامبراند، سپس اوصیای آنان سپس هر کس که نزدیکتر به آنان است. و به تحقیق که ابتلاء مؤمن به میزان کردار شایسته او است، پس کسی که دینش استوار و کردارش نیکو باشد ابتلاء او زیاد است و کسی که دینش سست و عملش ناچیز باشد ابتلاء او کم است و ابتلاء برای مؤمن پرهیزکار زودتر از رسیدن باران به زمین است زیرا خداوند دنیا را پاداش مؤمن قرار نداده و جزای کافر نیز در دنیا نمی‌باشد. مترجم]

^۲ همان مصدر، ص ۱۳۴: [امام باقر علیه السلام فرمودند: مؤمن مانند کفه ترازو است هر قدر که بر ایمانش افزوده شود ابتلاش بیشتر است. مترجم]

يَقْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي؟ وَبِيَدِي مَفَاتِيحَ الْأَبْوَابِ وَهِيَ مُغْلَقَةٌ وَبَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي! فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا؟! وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةِ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّي؟! جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِي، وَ مَلَأْتُ سَمَاوَاتِي بِمَنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمْرُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَتَّقُوا بِقَوْلِي! أَلَمْ يَعْلَمْ [أَنْ] مَنْ طَرَفْتُهُ نَائِبَةً مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي؟! فَمَا لِي أَرَاهُ لَا هَيَّا عَنِّي؟ أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي، ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي! أَفَيْرَانِي أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي؟! أَبَخِيلٌ أَنَا فَيُخَلِّئُنِي عَبْدِي؟! أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي؟! أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي؟! أَوْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ؟ فَمَنْ يَقَطَعُهَا دُونِي؟! أَفَلَا يَخْشَى الْمُؤْمَلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي؟! فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أُعْطِيتُ كُلَّ وَاحِدٍ [مِنْهُمْ] مِثْلَ مَا أَمَلُ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ عُضْوِ ذَرَّةٍ؛ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيَمُهُ؟! فَيَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي، وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي!

۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۶، و قد روى هذه الرواية صاحب مستدرک الوسائل، فی أبواب جهاد النفس و ما يناسبه، ج ۱۱، ص ۲۲۱، فی مستدرکه عن البحار، عن مجموع الدّعوات المنسوب الى أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن نوف البکالی عن أميرالمؤمنين عليه السلام، و فيها زياداتٌ فليراجع. و أوردها فی البحار، کتاب الذکر و الدّعا، ج ۹۴، ص ۹۴، ايضاً من الطبع الحديث عن کتاب العتيق الغروي و فيها زيادات هامة، و فی آخرها دعاءً جميل أمر أميرالمؤمنين عليه السلام أن يدعو بها نوف البکالی: [ما در مجلسی که مباحث علمی مطرح می شد حضور می یافتیم درحالیکه قدرت مالی من در بعضی از سفرها به پایان رسیده بود، بعضی از دوستانم به من گفت: انتظار داری این مشکل بواسطه چه کسی حل شود؟ گفتم: فلان کس ممکن است مشکل مرا حل کند، او پاسخ داد: پس معلوم می شود که به حاجت نخواهی رسید و آرزویت برآورده نخواهد شد و درخواستت به اجابت نمی رسد. گفتم: از کجا این مطلب را می گوئی؟ گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: در بعضی از کتب خوانده ام که خدای تبارک و تعالی می گوید: قسم به عزّت و جلال و عظمت و مرتبه اعلاى من بر عرش که هر آینه قطع خواهم نمود آرزوی هر آرزوکننده ای را از غیر من. و به تحقیق که بر او لباس مذلت و پستی را پیش مردم می پوشانم. و او را از نزدیکی به خود بر کنار می دارم. و از فضل و کرم خود دور می سازم، آیا در گرفتاریها به سراغ دیگری جز من می رود، درحالیکه گرفتاریها به دست من است و او غیر مرا می طلبد. و در فکر خود درب منزل غیر مرا می کوبد. و کلیدهای همه درها در دست من است، درحالیکه همه آنها بسته اند، و فقط درب خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است، کیست که مرا برای حادثه ها بطلبد و من رابطه خود را با او قطع کرده باشم؟ و کیست که در امر مهمی امید دستگیری مرا داشته است و من امید او را از خود ناامید کرده باشم؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم اما آنان به این امر رضایت ندارند. و آسمانهایم را از کسانی که دائم در حال تسبیح من اند و هیچگاه

کسالت و ملالت بر ایشان پیش نمی آید پر نموده‌ام و به آنان امر کرده‌ام که درهای بین من و بین بندگانم را هرگز نبندند ولی این بندگان به کلام من اعتماد نکردند. آیا کسی که حادثه‌ای از حوادث روزگار بر او وارد شده است نمی‌داند که هیچ کس قادر بر رفع آن نمی‌باشد مگر پس از اذن و اجازه من. پس چه شده است که می‌بینم از من غفلت ورزیده است. از بخشش خود چیزهایی به او عطاء کرده‌ام درحالی‌که درخواست نکرده است، و سپس از او باز ستانده‌ام ولی او از من درخواست نکرده است که برگردانم و سراغ دیگری رفته است. آیا اینطور می‌پندارد که من کسی باشم که بدون درخواست اعطاء نماید ولی هنگام درخواست جوابی ندهم؟ آیا من بخیلیم تا بنده من مرا بخیل پندارد؟ آیا کرم و بخشش اختصاص به من ندارد؟ آیا رحمت و عفو در دست من نیست؟ آیا من محلّ آرزوها نیستم؟ پس چه کسی می‌تواند بین من و آن آرزوها فاصله بیندازد؟ آیا آرزومندان نمی‌ترسند که شخص دیگری را غیر از من آرزو نمایند؟ اگر اهل آسمانها و زمین من همگی آرزو نمایند سپس به هر کدام از آنها به اندازه تمام آرزومندان اعطاء نمایم به اندازه قسمتی از یک ذره از دارائی من کم نخواهد شد و چگونه منقصت پذیرد سرمایه‌ای که من عهده‌دار و مالک آن می‌باشم پس چه زشتی و پلیدی خواهد بود برای کسانی که از رحمت من ناامید باشند و برای کسانی که گناه می‌کنند و مراقب دستورات من نمی‌باشند. [مترجم]

مجلس هفتم: تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ

إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْقِيهِ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدِّينِ

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا
فَمُلْقِيهِ﴾^۱.

«ای انسان تو با سعی و کوشش و رنج و تعب

بسوی پروردگار خود درشتابی، بنابراین به
ملاقات او خواهی رسید!»

تمام افراد بشر در سیر و حرکتند از نقطه‌ای به

نقطه دیگر؛ خواهی نخواهی گردش زمان و سیر

شمس و قمر آنها را از تولد به زمان مرگ خواهد

کشید. این از نقطه نظر سیر ظاهر است، و اما از

نقطه نظر سیر باطن همه افراد بسوی خدا، بلکه

تمام موجودات بازگشتشان بسوی اوست: ﴿الْآ

إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲.

و در سوره مائده می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۳.

^۱ سوره الانشقاق (۸۴) آیه ۶.

^۲ سوره الشوری (۴۲) آیه ۵۳: [آگاه باش که: امور به سوی خدا بازگشت
می‌کند!]

^۳ سوره المائدة (۵) آیه ۱۸: [و پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها
است از آن خدا است، و (در آخرت) بازگشت (بندگان) به سوی او است.]

و در سوره هود می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾^۱.

و در سوره مریم می فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ

الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾^۲.

همه انسانها تسلیم و منقاد اراده حق هستند

طوعاً أو کرهاً

همه تسلیم و منقاد اراده او هستند طوعاً أو

کرهاً؛ در زیر خط فرمان حضرتش قرار دارند.

در سوره آل عمران می فرماید: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ

مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ﴾^۳.

مؤمن و منافق و کافر، مشرک و موحد،

نیکوکار و زشت کردار همه باید بسوی او

حرکت کنند و او را زیارت و ملاقات نمایند.

و در سوره جاثیه می فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ

صَلِحاً فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ

^۱ سوره هود (۱۱) آیه ۱۲۳: [و عوالم غیب آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد؛ و تمام امور بازگشتنش به سوی اوست].

^۲ سوره مریم (۱۹) آیه ۴۰: [و بدرستی که تحقیقاً ما خودمان زمین را با آن کسانی که بر روی آن هستند به ارث خواهیم برد، و بسوی ما بازگشت می کنند].

^۳ سوره آل عمران (۳) آیه ۸۳: [آیا (پس از این همه ادله و آیات) جز دین خدا را می طلبند؟! درحالیکه هر که در آسمانها و زمین است (مؤمنین) از روی اطاعت و فرمانبری و (کفار) از روی کراهت و سختی فرمانبردار او خواهد بود، و (در قیامت) بسوی او بازگردیده می شوند].

تُرَجُّعُونَ ﴿۱﴾

بنابراین مسلم می‌شود که در این سیر و حرکت مقصد خداست، خواه راهرو مؤمن باشد و نیکوکار، خواه کافر باشد و بدرفتار. بنابراین همهٔ افراد در مسافرتند از مبدئی به منتهائی. مسافر خود آنها هستند، سفر بسوی خدا، راه سفر سیر در ملکات نفس است، زمان سفر مدت خروج از منزل و وصول به مقصد است، مبدأ سفر عالم کثرت و حجاب، و منتهای سفر عالم توحید و رفع حجاب است. ولی مطلب اینجاست که با آنکه همه به شرف زیارت و ملاقات خدا می‌رسند، آنهایی که از راه مستقیم حرکت کرده و بر نفس خود ستم ننموده‌اند در تحت تجلیات جمال و عطوفت و رحمت خدا واقع می‌شوند، و آنها که از راههای کج و منحرف راه پیموده‌اند بر نفس خود ستم نموده عمر خود را به بطالت گذرانیده و نتیجه از معرفت کم به دست آورده‌اند، در تحت تجلیات جلال و قهر خدا واقع

^۱ سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۱۵: [هر کس کار نیکو کرد برای خود کرده، و هر کس بدی نموده برای خود بجا آورده، سپس شما را (در قیامت) بسوی (جزاء و سزای) پروردگارتان باز می‌گردانند.]

شده، مطرود و منفور و در عالم بُعد قرار می گیرند.

راه خاصّ برای هر یک از افراد بشر به سوی

خدا وجود دارد

با اندک توجّه به دست می آید که هر یک از افراد بشر راهی خاصّ از باطن خود بسوی خدا دارد. همانطوری که یک عدّه‌ای که در ظاهر یکجا اجتماع می کنند و به یک شکل و به یک نظم مانند صفّ جماعت قرار می گیرند لکن آرزوها و خیالات و افکار و اهداف هر یک از آنها مخالف با دیگری است و خاطرات وارده در دلّهای آنان هر یک خلاف دیگری است، همینطور سیرهای باطنی و روحی هر یک خلاف دیگری است و هر یک از آنها در مجرائی خاصّ و مسیری معین بسوی مقصد حرکت می کند. آن کسی که ابداً و ابداً شائبه خودپسندی و استکبار در نفس او نبوده، سر در مقام تسلیم نهاده و به فرمان تشریعی حضرت احدیّت خاضعاً خاشعاً در راه افتد و قلب و سرّ و نفس و بدن خود را در طاعت نهد، او در صراط مستقیم و به أقصر فاصله در مدّتی کوتاه از همه سرمایه‌های خدادادی حدّاکثر استفاده را برده و به مقصد خواهد رسید. آنان در روز قیامت مورد رحمت خدا واقع می شوند و به زیارت خدا با تجلّیات

جمال و تحقّق به مقام حمد نائل می‌گردند، خدا
را با شادی و خوشی و مسرّت و لذّت و حبور و
سرور ملاقات

می‌کنند، نامه عمل از سمت راست که کنایه از سعادت و رستگاری است به آنها می‌رسد؛ چنانکه خدا فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِۦ ۖ فَيَقُولُ هَآؤُمۡ أَقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيَهٗ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۱.

این دسته که اصحاب یمینند شادان و حرم با دیگران می‌گویند: ای مردم بیائید و این نامه عمل را بخوانید، ببینید چگونه پروردگار رحیم از نوشتن ذره‌ای خودداری ننموده، و چه جزئیات از اعمال نیکوی ما را ضبط نموده است! ببینید چه نامه پر ارج و با مسرتی است که دلها را شاد و روح را حرم می‌کند! آری من چون در دنیا یقین به حساب داشتم و می‌دانستم که عالم خلقت و کاخ آفرینش سرسری نیست و بازیچه خلق نشده است قدم در راه صدق استوار نهادم و از این خطه تجاوز ننمودم، خدا برای من چنین

^۱ سوره الحاقّة (۶۹) آیات ۱۹ إلى ۲۴: [وَأَمَّا أَنْ كَسَىٰ كِه نَامَةُ عَمَلٍ از جَانِبِ رَاسْتِ بِهٖ اَو دَادِهٖ شُود (بِهٖ اَهْلٍ مَحْشَرٍ بَا سُرُورٍ وَ فَرَحٍ) كُودِ: بِيَايِدِ وَ نَامَةُ عَمَلٍ مَرَا بَخَوَانِيْدِ! مَن مَلَاقَاتٍ وَ مِيْعَادٍ چِنِيْن رُوزِي رَا بَاوَرِ دَاشْتَمُ وَ مَعْتَقَدُ بُوْدَمُ! اِيْنِ چِنِيْن كُوسِي دَرِ عِيْشٍ وَ نُوْشِ دَائِمِي كِه مُورِدِ پَسَنْدَشِ بَاشَدِ پِيُوْسْتِهٖ خَوَاَهْدِ بُوْدُ؛ دَرِ بَهْشْتِ عَالِي مَرْتَبِهٖ كِه مِيُوِهٖ هَايِ نَزْدِيْكَ وَ دَرِ دَسْتَرَسِ اسْتِ جَاوَدَانِ زِيَسْتِ مِي نَمَايِدُ؛ (وَ از جَانِبِ فَرَشْتِكَاْنِ اَلِهِي بِهٖ اَنَانِ خَطَابِ رَسَدِ كِه) بَخُوْرِيْدِ وَ بِيَاشَامِيْدِ! كُوَاْرَا بَادِ بَرِ شَمَا! اِيْنِ دَسْتَمَزْدِ وَ پَادَاشِي اسْتِ كِه دَرِ مَقَابِلِ اَنِ اَيَّامِي كِه دَرِ دُنْيَا كُذْشْتِ وَ بِهٖ طَاعَتِ وَ اجْتِنَابِ از مَعْصِيْتِ مَشْغُوْلِ بُوْدِيْدِ دَادِهٖ مِي شُودِ.]

منزلگهی مقرر فرمود!

این دسته در عیش و کامرانی مورد پسند خود
واقع خواهند بود، در بهشت‌های رفیع‌الدرجه و
عالی‌مقام سکنی خواهند گزید، آنجا که دسترسی
به تمام مشتهیات میسر است، ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ
الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۱؛ در چیدن

میوه از درخت مشکلی ایجاد نمی‌گردد، میوه‌ها
رسیده و در دسترس واقعند. خطاب از جانب
حضرت حق برسید: به این نعمت‌ها متنعم باشید!
بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما این نعمتهای
بهشتی به پاس اجر و مزد آن چند روزه موقت دنیا
که با صدق قدم زدید و به امانتهای خدا که به شما
سپرده بود تجاوز ننموده، آنها را صحیحاً و سالمأً به
حضرت ربوبی برگردانید!

و اما آن کسانی که عقل خود را منکوب
هواهای خود نموده، شهوات و نفس‌اماره بر آنها
مستولی شده است، و در دائره خیالات و هواهای
نفسی و آرزوهای باطل دور می‌زنند تا بالآخره

^۱ سوره الزخرف (۴۳) قسمتی از آیه ۷۱: [و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که
نفوس بخواهند و اشتها کنند، و دیدگان‌شان از آن لذت برد موجود است.]

عمرشان به پایان رسیده و از نور معرفت در دلشان چیزی نتابیده، آنهایی که در راه کج افتاده و مسیر خود را طولانی نموده، خسته و فرسوده شده و قدمی جلو نیامده‌اند، آنهایی که امانتهای خدا را خیانت کرده، از چشم و گوش و عقل و علم و قدرت و حیات بهره نبرده‌اند، و آنها را در راه باطل و خیالات فاسد نموده‌اند مورد تجلیات جلال و قهر واقع می‌شوند خدا را ملاقات می‌کنند ولی با خشم و غضب، و بالعن و طرد او مواجهند: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يُلَيِّنُنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَّةَ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَّةَ * يُلَيِّتْهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ * مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةَ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةَ﴾^۱. فریاد می‌دارند که:

ای کاش این نامه عمل از طرف چپ که کنایه از شقاوت و خذلان و جهنم است به ما نمی‌رسید
 ای کاش نامه عملی نداشتیم! ای کاش از حساب خود

آگاه نمی‌شدیم! ای کاش آن مرگی که ما را ربوده

^۱ سوره الحاقّة (۶۹) آیه ۲۵ الی ۲۹: [وَأَمَّا أَنْ كَسَىٰ كِه نَامَةُ عَمَلٍ رَا از جنب چپ (که جنب شقاوت است) به او داده شود، پس می‌گوید: ای کاش من چنین نامه عملی را دریافت نمی‌کردم؛ و من هرگز از حساب کردارم آگاه نمی‌شدم: ای کاش نابودی و نیستی مرا در کام خود می‌برد و مرا از چنگ این غصّه و اندوه می‌رهانید؛ ای وای که آن مال و منال به درد من نخورد؛ و مرا از چنین روزی در امان نداشت و بی‌نیاز نکرد؛ ای وای که قدرت و سلطنت من نابود گشت و امروز دستی از من نگرفت.]

بود یکسره ما را در کام خود می گرفت و نیست و نابود می گردیدیم و برای ما چنین روزی نبود! آن همه اموال ما به درد ما نخورد! قدرت و قوت های ما همه نیست و نابود شده، اینجا ما را تنها گذاردند با دست خالی بدون مال و شوکت و عظمت، با باری از گناه و شرمندگی وارد شدیم!

به این دسته از طرف خدا به ملائکه خطاب می شود: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُرُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾.^۱ «او را بگیرید و سپس

به آتش دوزخ درافکنید و سپس در زنجیرهایی که طول آن هفتاد ذراعست درآویزید چون به خدای عظیم ایمان نیاورده بود و بر غذا دادن به مسکینان و مستمندان رغبتی نداشت! امروز جز آتش دوزخ و فلز گداخته توأم با چرک و خون که غذای زیانکاران است غذائی ندارد!»

بنابراین تمام افراد بشر که دارای دستجات مختلف و به گروه های متعدد منقسم می گردند و احزاب متنوعه ای دارند از نقطه نظر معنی از این دو دسته خارج نیستند: یا مورد لطف خدا

^۱ سوره الحاقه (۶۹) آیات ۳۰ الی ۳۴.

هستند، و این اختصاص به مردان راست کردار و راست گفتار و مؤمن و موحد دارد: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱، یا کجرو و

منحرف و متجاسر و متجاوز به

حقوق نفس و غیر بوده، شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا از دل آنها بیرون رفته، و این افراد داخل در حزب شیطانند: ﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخٰسِرُونَ﴾^۲.

در امت پیغمبر خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم دسته‌ای حزب خدا هستند که از آن حضرت به تمام معنی الکلمه تبعیت کنند؛ آنها که ایمان به ولایت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام بیاورند و در تحت تعلیمات آن حضرت به پیروی از حرکات و

^۱ سوره المجادلة (۵۸) آیه ۲۲: [خدا (بسبب ایمان و کردارشان در دنیا) از ایشان راضی و خوشنود است، و اینان از خدا (بسبب گرامی داشتن او آنان را در دنیا و آخرت) خوشنوداند، آن گروه لشگر خدایند، آگاه باشید محققاً لشگر خدا (به همه خیرات و نیکیهای دنیا و آخرت) همان رستگارانند.]

^۲ سوره المجادلة (۵۸) آیه ۱۹: [شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده (آنها را از توجه و روی آوردن بخدای تعالی غافل و نا آگاه گردانیده) آن گروه لشگر و یاران شیطانند (ای عقلاء و خردمندان) آگاه باشید لشگر شیطان همان زیانکارانند (که نعمت همیشگی را از دست داده و خود را به عذاب جاوید گرفتار کرده‌اند).]

سکنت آن حضرت به مقصد برسند: ﴿إِنَّمَا
وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رُكْعُونَ *
وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱.

فقط شیعیان حزب غالب و پیروزند

این آیات که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده است صراحت دارد بر آنکه: شیعیان
که از خدا و رسول و مقام ولایت امیرالمؤمنین
علیه السلام تبعیت کنند و آن حضرت را ولی و
سرپرست و صاحب اختیار خود بدانند فقط آنان
حزب غالب و پیروزند و بس! آنها هستند که خدا
از آنها راضی بوده و آنان نیز از خدا راضی
خواهند بود! آنها هستند که در صراط مستقیم
حرکت نموده و تمام نیروهای ظاهری و باطنی
خود را در راه خدا به مصرف انداخته و بکار
برده‌اند!

پیغمبر در حدیث مجمع^۲ علیه بین شیعه و
سنی فرمود که: من کتاب خدا و

^۱ سوره المائدة (۵) آیه ۵۵ و ۵۶: [این است و جز این نیست که ولی شما
خداست و رسول خدا و کسانی که ایمان آورده؛ اقامه نماز می‌کنند؛ و در
حال رکوع اداء زکات می‌نمایند. و هر کس که ولایت خدا و رسول خدا و
مؤمنان را بپذیرد، پس حقاً، حزب خدا غلبه کنندگانند.]

عترت خود را که اهل بیت منند در میان شما به خلافت می‌گذارم، و این دو قابل تفکیک نیستند تا هر دو با هم روز بازپسین کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و فی الإحتجاج^۱ فی رسالَةِ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْأَهْوَازِ - حِينَ سَأَلُوهُ عَنِ الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيضِ - إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: وَأَصْحُ خَيْرٍ مَا عُرِفَ تَحْقِيقُهُ مِنَ الْكِتَابِ مِثْلُ الْخَيْرِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، [حَيْثُ] قَالَ: إِنِّي مُسْتَخْلِفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي؛ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ! وَ اللَّفْظَةُ الْأُخْرَى عَنْهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى بِعَيْنِهِ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا لَنْ تَضَلُّوا!^۲

بنابراین کسانی که گفتند: کفانا کتاب الله دروغ

^۱ علی ما نقل عنه فی تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۸ - ۱۷.

^۲ نقل فی سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۹، عَنِ الشَّيْخِ الطُّوسِيِّ (ره) عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ؛ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ؛ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ [بَعْدِي] عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ! وَ بِمَضْمُونِهَا رَوَايَاتٌ كَثِيرَةٌ.

[در کتاب احتجاج در نامه‌ای از امام هادی علیه السلام به مردم اهواز ضمن پاسخ به سؤال از جبر و تفویض می‌فرماید: صحیح‌ترین خبری که از حیث اتقان با کتاب الهی مشابهت دارد و خبری است که تمامی فرقه‌ها بر آن شهادت می‌دهند، روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: من دو جانشین پس از خود در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب الهی و عترت خودم. مادامی که به آن دو تمسک کنید گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و عبارت دیگر از رسول خدا در این مورد اینست: من در میان شما دو چیز گرانسنگ باقی می‌گذارم اول کتاب خدا و دوم عترت و اهل بیت من. و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، تا مادامی که به این دو تمسک بجوئید گمراه نخواهید شد. مترجم]

گفتند؛ چون کتاب الله از عترت جدا نمی‌شود. آنها نه کتاب را گرفتند نه عترت را، دستشان از همه جا خالی ماند، چون کتاب الله که مجموعۀ بین الدفتین نیست، ﴿بَلْ هُوَ آيَةٌ بَيِّنَةٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۱.

بنابراین دستشان از دامان راسخین در علم که کوتاه شد دستشان از کتاب خدا کوتاه شد، گرچه شبانه روز با پیغمبر بودند و در صفّ اول نماز با پیغمبر حاضر می‌شدند، ولی چه فایده که دلهای آنان کور و بر گوشهای آنان وقر و پارگی رخ داده از درك حقایق محروم بودند.

اما شیعیان و پیروان علی بن ابی طالب در همان زمان رسول خدا فائز و ناجح بوده، دلهای آنان روشن و قلوب آنان طاهر بود.

سرگذشت اویس قرنی

اویس قرنی به خدمت پیغمبر مشرف نشد؛ در زمان حیات رسول الله آن حضرت را دیدار نکرد، مرد شترچران است در یمن که مردم شتران خود

^۱ سوره العنکبوت (۲۹) صدر آیه ۴۹: [بلکه این قرآن، آیات روشن و ادلّه واضح و مبرهن است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است، و کسی نیست که آیات ما را انکار کند مگر ظالمان و ستم پیشگان.]

را به او می سپردند، و او آنها را اجاره می کرد و با مادرش از درآمد آن ارتزاق می نمود. ولی چنان قلبش روشن و چنان به انوار ملکوتیه آشنا شده بود. چنان نور خدا در دلش تابان و به اسرار و رموز قرآن و ولایت امیرالمؤمنین واقف گشته بود که پیغمبر به زیارت و دیدار او اظهار اشتیاق می فرمود! این مرد برای درک محضر مقدّس مولای متّقیان از یمن حرکت کرد و در سنه ۳۸ هجری در کوفه آمد و در رکاب مقدّس مولی الموالی در جنگ صفین شربت شهادت نوشید؛ هنیئاً له. نه از او سری بود نه صدائی، مرد آرام بی هوا؛ آری خواجه لولاک فرمود:

هرم بن حیّان گوید: اویس که در کوفه وارد شد هیچکس او را نمی‌شناخت و از احوال او خبری نداشت، ولی چون من شنیده بودم که پیغمبر فرموده است که این مرد یَمَنی به اندازه طایفه ربیعه و مضر را شفاعت می‌کند، آتش عشق او در دل من زبانه کشید. به جستجوی او رفتم و دیدم در کنار شطّ کوفه وضو می‌ساخت و جامه‌های خود را می‌شست. او را همانطور که شنیده بودم یافتم. سلام کردم، جواب داد و در من نگریست. خواستم دستش بگیرم دست به من نداد. گفتم: رَحِمَكَ اللهُ يَا أُوَيْسُ و غَفَرَ لَكَ! چگونه‌ای اویس؟ او نیز بر من نظر نموده، گفت: حَيَّاكَ اللهُ يَا هَرَمَ بْنَ حَيَّانٍ! چگونه‌ای؟ گفتم: نام مرا و نام پدر مرا از کجا دانستی؟ گفت: نَبَأَنِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ؛ آن کسی که هیچ چیز از علم او خارج نیست! گفتم: به من از رسول الله حدیثی بگو! گفت: من او را در نیافته‌ام، اخبار وی از دیگران شنیده‌ام و نخواهم که راه حدیث بر خویش گشایم، و نخواهم که محدث و مفتی و مذکر باشم که مرا خود شغلی هست که بدان مشغولم. گفتم: آیه‌ای از قرآن بر من تلاوت کن! گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و زار بگریست، و

^۱ تذكرة الأولياء، ص ۲۶.

گفت: چنین می فرماید خدای جلّ جلاله: ﴿وَمَا خَلَقْتُ آلَ جِنِّ وَّآلَ إِنسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱،
 ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَّآلَ أَرْضٍ وَّ مَا بَيْنَهُمَا الْعِيبِينَ﴾^۲، ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَاعِبُونَ﴾^۳ تا اینجا که ﴿هُوَ آلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾^۴.

باری^۵ این مرد زنده دل به حقیقت کتاب خدا آشنا شده و به سرّ ولایت رسید، و لذا از شیعیان و موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

کیفیت استفاده از حضرت حجت علیه السلام در عصر غیبت

ما نیز نگوئیم که حضرت قائم آل محمد حجة بن الحسن المهدی غائب است و ما نمی توانیم استفاده کنیم! او از ما غائب است نه ما از او؛ او همه جا هست و بر هر موجود حاضر و ناظر. حجاب از طرف ماست که بر دل های ما چرک گرفته و دیده های قلب ما را کور نموده،

^۱ سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۶: [و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا عبادت نمایند].

^۲ سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۶: [و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست، بازیگر نبوده ایم (به بازیچه نیافریده ایم)].

^۳ سوره الدخان (۴۴) آیه ۳۹ الی ذیل آیه ۴۲: [آسمانها و زمین را نیافریدیم مگر بحقّ و درستی ولیکن اکثر مردم نمی دانند].

^۴ تذکرة الأولیاء، ص ۳۰.

نمی‌گذارد چشمان به جمال دل آرای او بیفتد. اگر در مقام تزکیه و طهارت برآئیم و قدم در راه صدق گذاریم و مرسل العنان خود را به دست هوی نسپاریم این حجاب کنار برود و جمالش را زیارت کنیم و به حقایق اسرار عالم و حقیقت آن حضرت واقف گردیم، گو که ظهور نوعی و عمومی بشود یا نشود. خدا این راه را بر احدی نبسته و کسی را به علّت فساد و گناه غیر، از زیارت آن حضرت محروم ننموده است. شاید با لطف خدا این حقیقت جلوه‌گر شود و دل‌های خسته را به نور خود راحتی و زخم‌های جانکاه را با دست خود مرهمی بنهد.

فرازی از دعای ندبه

امروز که روز عید است علاوه بر غسل و نماز عید و اخراج فطره، خواندن دعای ندبه مستحبّ است. دعای ندبه یعنی گله و شکوه‌ای که مؤمن در زمان غیبت می‌کند، و آه و درد و ناله‌ای که در حال فرقت انوار جمال ولیّ خدا دل او را آتش می‌زند؛ همه امروز دعای ندبه را بخوانیم:

أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ! أَيْنَ الْمُدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ! أَيْنَ الْمُتَخَيِّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ! أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ! أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُدْلُّ الْأَعْدَاءِ! أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى! أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي

مِنْهُ يُوقَى! أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ! أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ!
أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى! أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا! أَيْنَ الطَّالِبُ
بِذُحُولِ الْإِنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ! أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ! أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ
وَالتَّقْوَى! أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى!^۱

^۱ فقراتی از دعای ندبه: [کجاست بقیة الله که از عترت و اهل بیت هدایتگر
جدا نیست! کجاست آن ذخیره ای که خدای متعال برای تجدید واجبات و
سنت ها مقرر فرموده است! کجاست آن برگزیده برای بازگرداندن ملت
اسلام و شریعت پیامبر بر محور اصلی و واقعی خود! کجاست زنده کننده
حقائق و مبانی دین و اهل آن! کجاست درب حریم الهی که از آنجا باید
وارد گردید! کجاست آن مظهر اتم الهی که اولیاء متوجه او می باشند!
کجاست ریسمان اتصال فیض خداوند با زمین و آسمان! کجاست صاحب
روز رستگاری و انتشار دهنده پرچم هدایت! کجاست پیوند دهنده
پراکندگی صلاح و خوشنودی! کجاست طلب کننده ستمها و کینه هائی که
بر انبیاء و فرزندان انبیاء روا داشتند! کجاست طلب کننده خون شهید کربلاء!
کجاست برترین خلائق نیکوکار و نیکو سرشت! کجاست فرزند پیامبر
مصطفی و فرزند علی مرتضی! مترجم]

مجلس هشتم: تفسیر آیه ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ
ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۱.

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمن را بخوانید،

هر چه را که بخوانید اسم اوست! برای خدا

أَسْمَاءَ حَسَنَاتٍ، خدا را با أسماء حسنی او

بخوانید!»

شک نیست که ذات مقدس لایزالی که مافوق

تصور و مافوق اسم و رسم است هیچ صفتی به

حدودها منطبق بر او نیست، بلکه آن ذات خارج

از حیطة تعینات أسماء و صفاتست؛ فرمود

أمیرالمؤمنین علیه السلام:

وَ كَمَالِ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ

مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ؛ الخ.^۲

ولکن در مرتبه اول تعینات ذات مقدسه با اسم

^۱ سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۱۱۰.

^۲ نهج البلاغة، عبده، الخطبة الأولى، ج ۱، ص ۱۵: [و کمال اخلاص برای

خداوند نفی صفات از اوست. زیرا هر صفتی خود گواه بر مغایرت با

موصوف خود است و هر موصوفی گواه بر جدائی او از صفت خود است.

پس کسی که خدا را توصیف کند برای او همانند و مثل قرار داده است.

[مترجم]

«هو» و «الله» و سپس در مراتب دیگر با اسم «حی» و «قادر» و «عالم»، و سپس با تعینات این اَسْمَاء در مراتب دیگر با اسم «الرَّحْمَن» و «الرَّحِيم» و «الخالق» و «المبدأ» و «المعید»، و همچنین در مراتب نازلتری با اسم «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» و «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» و «شدید العقاب» و غیر ذلک متعیّن می‌گردد.

بندهٔ پروردگار در هر حالی که هست و در

تحت هر اسمی که خود را می‌بیند باید خدا را

از راه آن اسم بخواند

بندهٔ پروردگار در هر حالی که هست و خود را در تحت هر اسمی که می‌بیند باید خدا را از راه آن اسم بخواند. مثلاً شخصی که احتیاج به رزق دارد، گرسنه است نان می‌خواهد یا تشنه است آب طلب می‌کند باید خدا را با اسم «رازق» بخواند، نه با اسم «القهار» و «الخالق» مثلاً؛ و کسی که فرزند ندارد و دنبال فرزند می‌گردد باید خدا را با اسم «الخالق» و «البارئ» و «المصور» و «المکون» طلب کند، نه با اسم «الغفور» و «توَّاب الذنوب» مثلاً. کسی که از دست دشمنی شکوه دارد و می‌خواهد خدا او را خلاص کند و دشمن را هلاک گرداند باید خدا را با اسم «المخلص» و «المنجی» و «شدید العقاب» بخواند. کسی که از

گناهان خود شکوه دارد و طلب آمرزش می کند
 باید خدا را به اسم «الرَّحِيم» و «الْغَفَّار» بخواند نه
 با اسم «الخالق» و «القهار» مثلاً. و اگر هم لفظاً با
 این اَسْمَاء نخواند، بلکه اشتباهاً با اَسْمَاء مخالف
 آن بخواند باز دعایش مستجاب می شود؛ چون
 در حقیقت معنی همان اسمی را که قلبش از آن
 اسم مدد می طلبد در نظر آورده است و به
 حقیقت همان اسم دل داده و تمسک جسته، نه
 به حقیقت این اسمی را که خطاء بر زبان جاری
 ساخته است ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ
 بِهَا﴾^۱.

بنابراین حتماً باید استمداد از ذات لایزالی

برای قضاء حوائج مختلفه با

^۱ سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۰: [از برای خداوند اسماء نیکوترین و نامهای
 بهترین وجود دارد؛ پس او را با آن اسماء و نامهای بهترین بخوانید!]

أسماء مختلفه باشد، و به خدا از راه آن اسم تمسک جست. ادعیه مختلفی که در شرع مقدس از ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین وارد شده است بر این منظور است. هر دعا خاصیتی مخصوص به خود برای استجابت دعوت خاصی دارد. مؤمن باید حال خود را بسنجد و ببیند که قلب او در تحت کدام اسم واقعست، به همان ذکر و دعا متذکر و داعی شود. در این صورت ترقی می کند. و الاً عروج و صعودی ندارد و در همانجا می ماند و یا سیر قهقری می نماید.

اولیائی که زبانشان از دعا کردن بسته می باشد

بعضی از اولیاء خدا که در مقام سیر روحی از أسماء تعینیه عبور کرده اند و قدرت و علم و حیات خدا را محیط بر جمیع کائنات بالمشاهده و المعاینه درک نموده اند و در تحت اسم «الله» یا اسم «هو» قرار گرفته، محو أنوار ذات ذوالجلال واقع شده اند، دیگر در آن حال نمی توانند خدا را به اسم خاصی بخوانند، بلکه به آن ذات واجب الوجود بدون تعین در صفت و اسمی عارف شده و تجلیات أنوار ذات بدون تحدّد و تقید به اسم خاصی بر آنان جلوه گر است؛ آنها کسانی هستند که دائماً متوجّه و ذاکر خدا بوده، محو و غرق

انوار او هستند و مات و مبهوت و متحیر، در آن
عظمت دریای بی‌کران توحید مدهوشند. در
اینجاست که مولی محمد رومی بلخی رحمة الله
علیه گوید:

اینجاست که تلذذ عبد به حمد خدا و تعظیم
شان خدا و اعتراف به احسان خدا صدها برابر
لذتش از دعا بیشتر است.

قال السید الأجلّ علی بن طاووس:

فَيَكُونُ تَلَذُّدُكَ بِحَمْدِهِ وَ تَعْظِيمُ شَأْنِهِ وَ الْإِعْتِرَافُ بِإِحْسَانِهِ أَحَبُّ إِلَيْكَ فِي أَوْقَاتِ الدُّعَاءِ مِنْ
ذِكْرِ حَوَائِجِكَ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ مُهِمَّاتِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ أَوْ لِدَفْعِ أَعْظَمِ الْبَلَاءِ؛ فَإِنَّكَ أَثِمُّ الْعَبْدِ لَوْ
عَرَفْتَهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَى الْيَقِينِ عَرَفْتَ أَنَّ اسْتِغَالَكَ بِحِفْظِ

حُرْمَتِهِ وَ حَقَّ رَحْمَتِهِ أْبْلَغَ فِيمَا تَرَاهُ مِنْ إِبْجَابَتِهِ وَ مُسَاعَدَتِهِ . [ثُمَّ قَالَ:] كَمَا رُوِينَا بِإِسْنَادِنَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبِ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ [عَنْ أَبِي بَصِيرٍ] عَنْ إِبْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شَغَلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلُ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي . [ثُمَّ قَالَ:] أَقُولُ أَنَا: أَمَا عَرَفْتَ هَذَا الْمَقَامَ عَنْ أَهْلِ الْقُدُورَةِ مِنْ أُمَّةِ الْإِسْلَامِ إِنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ قَالَ: أَفْضَلُ الدُّعَاءِ دُعَائِي وَ دُعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي؛ ثُمَّ ذَكَرَ تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا وَ تَحْمِيدًا . فَقِيلَ لَهُ: مَا مَعْنَاهُ أَيْنَ هَذَا مِنَ الدُّعَاءِ؟ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ [وَ عَلَى] مَنْ تَقَدَّمَ وَ تَأَخَّرَ عَنْهُ مِنَ الْأَصْفِيَاءِ مَا مَعْنَاهُ: فَأَيُّمَا أَعْرَفُ بِمِرَادِ الدَّاعِي وَ السَّائِلِ وَ أَكْمَلَ فِي طَلَبِ الْفَضَائِلِ؟ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَوْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدْعَانَ؟ حَيْثُ مَدَحَهُ أُمَّيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ، فَقَالَ:

فانی در اسم اعظم نمی تواند خدا را به اسم

خاصی بخواند

البته اگر بنده‌ای که به اسم اعظم حق متحقق نشده و فانی در ذات الهی نگشته است، ذات خدا را در نظر آورد و به ثناء و حمد او مشغول گردد چه بهتر، ولی آن کسی که فانی در اسم اعظم شده است ابداً قدرت ندارد در آن حال خدا را به اسم خاصی بخواند.

در حالات حضرت ابراهیم خلیل سلام الله علیه آورده‌اند که چون او را منجنیق گذاردند، آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین بود از فرشتگان - مگر ثقلین - صیحه زدند^۱ به یک صیحه واحد، که ای پروردگار ما، در روی زمین غیر از ابراهیم کسی نیست که تو را بپرستد، ما را

^۱ تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۹۷ و ۴۹۸.

امر كن تا او را يارى كنيم!

فَقَالَ تَعَالَى: إِنْ اسْتَغَاثَ بِأَحَدٍ مِنْكُمْ لِيَنْصُرَهُ فَقَدْ أَذِنْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ يَدْعُ فَأَنَا أَعْلَمُ بِهِ؛ وَأَنَا وَلِيُّهُ فَخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَإِنَّهُ خَلِيلِي لَيْسَ لِي خَلِيلٌ غَيْرُهُ، وَأَنَا إِلَهُهُ لَيْسَ لَهُ إِلَهٌ غَيْرِي! فَلَمَّا أَرَادُوا إِلْقَاءَهُ فِي النَّارِ أَتَاهُ خَازِنُ الرِّيحِ، فَقَالَ: إِنْ شِئْتَ طَيَّرْتُ النَّارَ فِي الْهَوَاءِ! وَأَتَاهُ خَازِنُ الْمِيَاهِ، فَقَالَ: إِنْ أَرَدْتَ أَحْمَدْتُ النَّارَ! فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: لَا حَاجَةَ لِي إِلَيْكُمْ! ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ فِي السَّمَاءِ وَأَنَا الْوَاحِدُ فِي الْأَرْضِ، لَيْسَ فِي الْأَرْضِ مَنْ يَعْبُدُكَ غَيْرِي،

حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ! إِلَىٰ أَنْ قَالَ:

إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَدْرَكُهُ فِي الْهَوَاءِ فَاِمْتَحَنَهُ بِقَوْلِهِ: هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ وَ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ الْوَجُودِ مَا تَتَعَلَّقُ بِهِ الْحَاجَةُ. فَقَالَ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا! قَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: سَلْ رَبَّكَ - اِمْتِحَانًا لَهُ - فَأَخْفَىٰ سِرَّهُ عَنْ جِبْرَائِيلَ غَيْرَةً عَلَىٰ حَالِهِ، فَقَالَ: حَسْبِيَ مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي.^۱

شاید اشاره به بعضی از نظایر این حالات

باشد^۲ آنجا که شیخ مصلح الدین

^۱ تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۹۷ و ص ۴۹۸: [پس خداوند خطاب کرد: اگر ابراهیم به یکی از شما استغاثه کرد برای یاری، من این اجازه و اذن را به شما می‌دهم و اگر از شما درخواست و تقاضا نکرد پس من بهتر می‌دانم با او چه کنم درحالیکه من ولیّ او هستم پس بین من و او فاصله میندازید زیرا او دوست من است و من دوستی جز او ندارم و من خدای اویم و جز من برای او خدائی نیست. پس وقتی خواستند او را در آتش اندازند فرشته موکّل بر باد نزد او آمد و گفت: اگر می‌خواهی آتش را در فضا پراکنده سازم، و فرشته موکّل بر آب آمد و گفت: اگر مایلی آتش را بوسیله آب خاموش گردانم. پس ابراهیم گفت: هیچ نیازی به شما ندارم، آنگاه سرش را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا توئی واحد در آسمان و من واحد در زمین کسی جز من ترا در زمین عبادت نمی‌کند. خداوند مرا کفایت می‌کند و اوست بهترین متولّی و کفالت کننده. حضرت ادامه دادند تا اینکه فرمودند:

جبرائیل در میان هوا به سراغش آمد و خواست او را امتحان کند و گفت: آیا حاجت و تقاضائی از من داری؟ درحالیکه هیچ حاجتی در عالم وجود جز نجات از مرگ برای او وجود نداشت. پس به جبرائیل گفت: اگر قرار باشد تو روا کنی من نمی‌خواهم. جبرائیل گفت: پس از خدایت بخواه (می‌خواست او را امتحان کند) ابراهیم مکنون خاطر و سرّش را از جبرائیل کتمان نمود زیرا خوش نداشت که ارتباط و تعلق خود را به خدای متعال برای احدی فاش سازد، سپس گفت: آگاهی او بر من مرا از درخواست و تقاضا کفایت می‌کند. مترجم]

^۲ در تفسیر مجمع البیان ج ۷، ص ۹۹: در ذیل

تفسیر: ﴿يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ﴾

إِبْرَاهِيمَ ﴿أُورِدَهُ﴾ آورده است که: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ

السَّلَامُ: لَمَّا أُجْلِسَ إِبْرَاهِيمُ فِي الْمَنْجَنِقِ وَأُرَادُوا أَنْ

سعدی گوید:

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبه فرو برده و در بحر مکاشفه مستغرق شده، حالی که از این معامله باز آمد یکی از محبان گفت: از این بستان که بودی تحفه‌ای کرامت کن! گفتا: به خاطر داشتم که اگر به درخت گل برسم دامنی پر کنم هدیهٔ اصحاب را برم؛ چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!^۱
آری در آن حال حقیقت دعا مستجاب می‌شود به اضعاف مضاعفه، چون خدا که به دست آید هر چه هست در دست آید.

حکایت غلام عاشقی که عشق او را از طلب

يَرْمُوا بِهِ فِي النَّارِ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟
فَقَالَ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا! فَلَمَّا طَرَحُوهُ دَعَا اللَّهَ فَقَالَ: يَا اللَّهَ يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ! فَحُسِرَتِ النَّارُ عَنْهُ وَ إِنَّهُ لَمُحْتَبٌ وَ مَعَهُ جَبْرَائِيلُ وَ هُمَا يَتَحَدَّثَانِ فِي رَوْضَةِ خَضْرَاءَ.

از این روایت و تمسک حضرت ابراهیم به این اسماء مبارکه خوب استفاده می‌شود که آن حضرت فانی در اسماء کلیه بوده‌اند، و در این حال دعا همان تحقق به این اسماء است.

^۱ گلستان، دیباچه، ص ۴، چاپ عبدالعظیم گرگانی.

کردن باز می داشت

گویند^۱ پادشاهی غلامی داشت بسیار محبوب و ارجمند، این غلام در نزد سلطان بسیار گرامی بود و هر حاجتی که داشت بدون درنگ سلطان اجابت می نمود، لکن هر وقت خدمت سلطان می رسید از شدت عشق و علاقه ای که به سلطان داشت بیهوش بر روی زمین می افتاد. مردم چون قدر و منزلت او را در خدمت سلطان دانستند حاجات خود را بدو عرضه می داشتند که به سلطان گوشزد نموده و او اجابت کند. و چون خود غلام می دانست که در پیشگاه سلطان یارای تکلم و سخن گفتن ندارد به مردم می گفت: حاجت خود را در

کاغذی بنویسید و در پاکتی بگذارید و بیاورید. مردم حاجات خود را می نوشتند و در پاکتها گذارده و به او می دادند، و او هم همه را در کیف خود می گذارد و کیف را به دست گرفته و به حضور سلطان می شتافت؛ همین که نظرش بر جمال سلطان می افتاد یکباره مدهوش می شد و به زمین می افتاد. سلطان در آن حال خود به بالین او می آمد و

^۱ حضرت آقای حاج سید هاشم حداد روحی فداه نقل کردند.

سر او را به دامان می گرفت و در آن عالم بیهوشی
بس نوازش می نمود، و کیف را باز می کرد و
پاکت‌ها را یک به یک مطالعه می نمود و در زیر
هر کاغذی را امضا نموده، و حاجات آنها را
برمی آورد؛ و سپس کاغذها را در پاکت‌های خود
گذارده و مانند حالت قبل در کیف می گذارد. تا
زمانی که غلام به هوش می آمد پادشاه رفته بود.
غلام خیال می کرد که نامه‌های مردم به عرض
شاه نرسیده است؛ کیف را دست می گرفت و به
منزل برمی گشت. مردم دسته دسته برای ملاقات
غلام می آمدند و تقاضای جواب می نمودند.
غلام می گفت: من نتوانستم سلطان را ببینم،
دیدگانم تاب تحمل شعاع نور او را نداشت، لذا
برگشتم؛ شما کاغذهای خود را از داخل کیف
بردارید! مردم یک یک بسوی کیف آمده،
کاغذهای خود را برمی داشتند و چون باز
می کردند همه را امضاء شده می یافتند.

آری در دعاهای حضرت سجّاد علیه السّلام

وارد است:

إِلٰهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا! وَمَنْ ذَا الَّذِي آتَسَ [أَيْسَ] بِقُرْبِكَ فَابْتَغَى
عَنْكَ جَوْلًا!^۱

^۱ مناجات نهم از مناجات خمس عشر حضرت زین العابدین علیه السّلام:
[بار پروردگارا: کیست که شیرینی محبت ترا چشیده باشد و غیر ترا برای
خود اختیار نماید و کیست که لذت انس و قرب ترا بدست آورده و از تو
روی گرداند. مترجم]

مقرَّبین درگاه حضرت احدیّت خود را در
حرم امن و امان الهی مشاهده می‌کنند و پیشانی
تضرّع و تخشع بر زمین می‌سایند، و فقط و فقط
خود را با حال

استکانت محتاج و ذلیل دربار حضرت ربوبی
می بینند، بدون آنکه چیزی طلب کنند.

إلهی عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ

بِفِنَائِكَ

طاووس یمانی می گوید: نصف شبی داخل حجر
اسماعیل شدم، دیدم که حضرت زین العابدین
در سجده است و کلامی را تکرار می کند؛ چون
گوش فرا دادم این دعا بود:

إلهی عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ! ^۱

۲...

^۱ [ای خدای من بنده کوچک تو روی به درگاه تو آورده، مسکین تو روی
به درگاه تو آورده و درخواست کننده از تو سر به عتبه خانه تو گذارده است.
مترجم]

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در هیچ مشکلی نخواندم الا اینکه خدا آنرا برای
من حل نمود.

و در کتاب إرشاد مفید گوید: خبر داد به من أبو محمد حسن بن محمد از
جدش از سلمة بن شبيب از عبدالله بن محمد التیمی (التیمی - خ ل) که
گفت: شنیدم شیخی را از عبدقیس که می گفت: طاووس گفت: شبی وارد
حجر گردیدم؛ پس نگریستم که علی بن الحسین داخل شد و ایستاد که نماز
بخواند؛ و او تا جائی که می توانست نماز گزارد و پس از آن سجده کرد. من
با خود گفتم: مرد صالحی است از اهل بیت، بروم و دعایش را بشنوم. چون
گوش فرا دادم شنیدم که می گفت در سجودش: عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ
بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ. - تا آخر ص ۳۳۲ که مرحوم امین
در همین موضوع آورده است.

و در نسخه صحیفه سجّادیّه خطی حقیر که با حواشی محقق فیض - رضوان
الله علیه - است و تاریخ کتابتش سنه ۱۰۹۱ می باشد، در ملحقات آن که اثر
ملاّ تقی صوفی زیبادی قزوینی است که از شاگردان شیخ بهائی است و

بعد از آن هر گونه بلا و المی و مرضی که مرا
پیش می‌آمد چون نماز کردم و سر به سجده
گذاردم و این کلمات را گفتم مرا فرجی و
خلاصی روی داد.^۱

در قرآن مجید وارد است که: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ

عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲ إِنَّ اللَّهَ بُلِّغَ أَمْرِهِ﴾^۳

صحیفه را نزد او خوانده و اجازه روایت آنرا گرفته است؛ در دعای دوّم از
آن ملحقات که ابتدایش الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى لِلْقُلُوبِ بِالْعِظْمَةِ، و اِحْتَجَبَ
عَنِ الْاَبْصَارِ بِالْعِزَّةِ* می‌باشد، دعا را ذکر می‌کند تا می‌رسد به فقرات هُوَ الْاِلَٰهُ
الْحَيُّ الْقَيُّومُ الدَّائِمُ الْقَدِيمُ الْقَادِرُ الْحَكِيمُ** و در اینجا آورده است: اِلٰهِي
عَبِيدُكَ بِفِنَائِكَ، سَأَلْتُكَ بِفِنَائِكَ، فَفَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ؛ ثلاثاً. و سپس بقیه دعا را
با اِلٰهِي لَكَ يَرْهَبُ الْمُتْرَهَبُونَ، و اِلَيْكَ اَخْلَصَ الْمُتَبَهِّلُونَ*** با چند فقره
مشابه آن ذکر کرده است. اما میرزا عبدالله اصفهانی أفندی که در صحیفه
ثالثه خود این دعا را تحت عنوان دعای دوّم از ملحقات، ص ۲۸ تا ص ۳۰؛
و آقا سیّد محسن امین عاملی که در صحیفه خامسه خود آنرا تحت عنوان
دعای اول از ملحقات و مِمَّا اُسْقِطَتْ مِنَ الصَّحِيفَةِ، از ص ۲۰ تا ص ۲۲
آورده‌اند، در آنها از عبارت عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ تا آخر دعا، بدین نحو موجود
نمی‌باشد.****

*- [حمد مختص خدائی است که به عظمت خود بر قلوب جلوه نموده

است و از چشمان بواسطه عزّت پنهان گشته است. مترجم]

**-[او است خدای زنده و قوام دهنده موجودات و ابدی و قدیم و قادر و

حکیم. مترجم]

***-[ای خدای من فقط برای تو عبادت کننده گان به عبادت بر می‌خیزند

و بسوی تو خالص می‌گردانند متحیرین و سرگردانان وجهه و مقصد خود

را. مترجم]

****-روح مجرد، تعلیقه، ص ۵۰۸ و ۵۰۹.

^۱ نقل عنه فی منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸، نقلاً عن کتاب حدیقة الشیعة.

^۲ سوره الطلاق (۶۵) قسمتی از آیه ۳: [و کسی که توکل بر خدا کند؛ پس

خود خدا برای او کافی است؛ و حقاً که خداوند امر و تقدیرش را می‌رساند

(و برای هر چیزی که امر او تعلق گرفته است؛ برای تحقق آن نفوذ و قدرتش

همراه است).]

راجع به این مطلب است که: کسی که توکل بر خدا دارد خدا مزد اوست؛ او خدا را دارد و بنابراین خدا برای او کافیست! دیگر به چه چیز نیاز دارد؟ کسی که خدا را دارد همه چیز را دارد، و کسی که خدا را ندارد هیچ چیز ندارد.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرماید:

أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقَتْ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلَّتِ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُجِبُوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤْنِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشْتَهُمُ الْعَوَالِمَ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَتَ لَهُمُ الْمَعَالِمَ! مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ، وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ! لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا، وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مُتَحَوِّلًا! كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَ أَنْتَ مَا قَطَعْتَ الْإِحْسَانَ، وَ كَيْفَ يُطَلَّبُ مِنْ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ مَا بَدَّلْتَ عَادَةَ الْإِمْتِنَانِ! يَا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ، وَ يَا مَنْ الْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَتِهِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ! أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ، وَأَنْتَ الْبَادِي بِالْإِحْسَانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعَابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ طَلْبِ الطَّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهَّابُ ثُمَّ لِمَا وَهَبْتَ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ! الخ.^۱

^۱ در دعای عرفه آن حضرت علی ما فی الاقبال للسید بن طاووس، ص ۳۴۹، طبع سنگی؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶: [تو آن ذات و وجودی هستی که انوار خود را در دل‌های اولیاءت تابانیدی تا بدین وسیله تو را شناختند و توحید تو را به جای آوردند و تو آن کسی هستی که بیگانگان را از دل‌های محبین خود دور ساختی تا اینکه جز تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو روی نیاورند. تو فقط انیس ایشان می باشی در وقتی که خلایق آنها را به وحشت اندازند و تو آن کسی هستی که آنان را هدایت می نمائی در جائی که نشانه‌های معرفت برای آنان نمایان شود، چه چیزی را بدست آورده کسی که تو را از دست داده است و چه چیزی را از دست داده کسی که تو را بدست آورده است. بدبخت و بیچاره است آنکه به غیر تو رضایت دهد و او را بر تو ترجیح دهد. و زیان کار آن کسی که از جانب تو به سمت دیگری روی گردان شود، چگونه به غیر تو امید داشته باشیم درحالیکه تو هیچگاه احسانت را قطع نمودی و چگونه از غیر تو درخواست شود درحالیکه تو هیچگاه عادت خود را در منت بر نعمتهای خود بر ما تغییر نداده‌ای.

ای کسی که به دوستداران خود لذت شیرینی انس و قرب خود را چشانیده پس آنان در پیشگاه او به حال توقع زیاد ایستاده‌اند. و ای کسی که بر قامت اولیاء خود لباس هیبت و جلال و عظمت خود را پوشانده پس آنان در پیشگاه او به حال استغفار و طلب عفو و بخشش قرار گرفته‌اند. تو قبل از

حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام هیچ در روز عاشورا و نه قبل از آن دعا بر خلاصی و نجات نمودند، بلکه چون طایفه فرشتگان و آجانین برای نصرت آمده بودند حضرت به آنها دعای خیر نمودند و از آنها استمدادی نطلبیدند. تمام توکل خود را به خدای خود داشته و امور را یکسره به ید با قدرت او سپردند و در این صورت خدا با آن حضرت بود، دیگر چه باک داشتند از قتل و عطش و ذبح و اسارت و غیرها.

دعای امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا

از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام روایت

است که آنّه قال:

اینکه دیگران یاد تو را کنند، یاد می کنی و قبل از توجه عبادت کنندگان ابتداء به احسان می نمائی. و قبل از درخواست تقاضا کنندگان مبادرت به عطاء و بخشش می کنی و تو بخشنده ای پیش از آنکه قرضمندان از تو تقاضای رفع عسر و تنگدستی نمایند. [مترجم]

لَمَّا أَصْبَحَتْ^۱ الْحَيْلُ، الْحُسَيْنُ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ! كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحَيْلَةُ وَيَحْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ! فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ!^۲

این دعا را آن حضرت اول صبح عاشورا

هنگام تسویه صفوف و تعیین میمنه و میسره و قلب

انشاء کردند. و اما آخرین دعای آن حضرت نیز

معلومست که در آخرین لحظات حیات در حال

آرامش و سکون صورت بروی خاک نهاده می گفت:

إِلَهِي رَضِي بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ

يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ^۳.

^۱ ضَجَّتْ (خ ل).

^۲ الارشاد، للمفيد، ج ۲، ص ۹۶: [امام سجّاد عليه السلام فرمودند: وقتی که در روز عاشوراء لشگر آماده شدند حضرت سیدالشهداء عليه السلام دستانشان را بسوی آسمان بلند کردند و عرضه داشتند: خداوندا تو پشت و پناه من هستی در هر گرفتاری و امید من در هر تنگنایی و تو فقط برای من می مانی در هر حادثه ای که بر من فرود آید از جهت اعتماد و دلگرمی.

چه بسیار از گرفتاریها که قلب انسان را به ناتوانی می افکند و چاره را از انسان سلب می نماید و دوست را نسبت به انسان بی توجه و بی اعتناء می سازد و دشمن را به شماتت و سرزنش می اندازد به پیشگاه تو آوردم و شکایت به سوی تو نمودم زیرا جز تو کسی را برای حل آنها نیافتم و تو آنها را باز نمودی و رفع گرفتاری و شدائد کردی. پس فقط تو صاحب اختیار و ولی هر نعمتی هستی و صاحب هر امر خیر و نیکو تو می باشی و نهایت هر میل و آرزو تو هستی. مترجم]

^۳ [ای خدای من، من راضی به قضاء و حکم تو هستم و تسلیم امر و اراده تو می باشم. هیچ معبودی جز تو نمی باشد ای پناه هر پناه جوئی. مترجم]

مجلس نهم: تفسير آيه ﴿أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا

وْخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا
تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ
خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ
الْمُحْسِنِينَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ
إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ
قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

برای دعا نمودن آداب و شرائطی است؛

چنانچه انسان دعا را با آن آداب و شرائط بجای

آورد به مراتب به مرحله قبول و استجابت

نزدیکتر است. حجة الاسلام غزالی در إحياء

العلوم ده شرط برای دعا شمرده است و مرحوم

فیض کاشانی ده شرط دیگر به آنها اضافه نموده

است.

در کتب ادعیه مانند عدّة الداعی و فلاح

السائل شرائطی برای دعا و صفات دعا کننده ذکر

نموده‌اند، و ما در اینجا مجموع آن شرائط و آداب

را با بعضی از شرائط و آداب دیگری که از

^۱ سوره الأعراف (۷) آیه ۵۵ و ۵۶: [بخوانید پروردگارتان را از روی تضرّع و در پنهانی، چرا که او متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و در زمین فساد ننماید بعد از آنکه اصلاح شده است و او را از روی ترس و امید بخوانید به جهت آنکه رحمت خداوند به احسان کنندگان نزدیک است.]

روایات استفاده می شود ذکر می نمائیم.

شرط اوّل دعا: ملاحظه نمودن اوقات

شرط اوّل: ملاحظه نمودن اوقات است؛ چون

در بعضی از مواقع دعا مستجاب است مانند: روز

عرفه و ماه رمضان و شبهای قدر و شب و روز جمعه

و شب مبعث و شب نیمه شعبان و عصر روز نیمه

رجب و غیر ذلک از اوقات شریفه؛ و در شبانه روز

بهترین اوقات وقت سحر است، قال الله تعالی:

﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۱.

روایت کرده است محمد بن مسلم از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ لِبَنِيهِ: ﴿سَوْفَ أَسْتَعْرِضُكُمْ لِرَبِّي﴾، قَالَ: أَخْرَجَهَا إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.^۲

و روایت کرده است عبد العظیم بن عبد الله

الحسنی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ! وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ! إِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ مَلَكًا إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا كُلِّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ الْأَخِيرِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَاتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ، يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ! فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ

^۱ سوره الذّاریات (۵۱) آیه ۱۸: [و در سحرها و نزدیک صبحها (از پروردگارشان) آمرزش درخواست می کردند].

^۲ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۲: [امام صادق علیه السلام راجع به کلام یعقوب به فرزندانش که گفت: بعداً از خدا برای شما طلب بخشش می کنم، فرمودند که: یعقوب استغفار را تا سحر شب جمعه به تأخیر انداخت.

[مترجم]

و روایت کرده است أَبُو بَصِيرٍ عَن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عليه السَّلَام أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُنَادِي كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ: أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَدْعُونِي لِإِحْرَتِهِ وَدُنْيَاهُ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأُجِيبُهُ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَتُوبُ إِلَيَّ مِنْ ذُنُوبِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَدْ قَتَرْتُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ يَسْأَلُنِي [الزِّيَادَةَ فِي رِزْقِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَوْسَعُ عَلَيْهِ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ سَقِيمٌ يَسْأَلُنِي] أَنْ أَشْفِيَهُ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَأَعَافِيهِ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ [مُحْبَسٌ مَغْمُومٌ يَسْأَلُنِي أَنْ أُطَلِّقَهُ مِنْ حَبْسِهِ فَأُخَلِّي سَرَبَهُ! أَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ] مَظْلُومٌ يَسْأَلُنِي أَنْ أَخَذَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاِنْتَصِرَ لَهُ وَ أَخَذَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ! قَالَ: فَمَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ.^۲

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۱: [ابراهيم بن ابي محمود گفت: به امام رضا عليه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا درباره روایتی که مردم از رسول خدا نقل می کنند چه می فرمائید که فرمودند: خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا پائین می آید؟

حضرت فرمودند: خداوند لعنت کند کسانی را که سخنان را در غیر از جای خود قرار می دهند. قسم به خدا که رسول الله این چنین نفرمود. بلکه فرمود: خداوند در آخر هر شب و در اول شب جمعه فرشته ای را بسوی آسمان دنیا پائین می فرستد و به او دستور می دهد که ندا در دهد: آیا سوال کننده ای هست تا به او عنایت کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا طلب بخشش کننده ای هست تا گناهانش را بیامرزم؟ ای جوینده کار خیر پیش آی و ای جوینده کار زشت دست باز دار. و او همین طور نداء می کند تا فجر طلوع کند و هنگامی که فجر طلوع کرد او به جایگاه خود در ملکوت باز خواهد گشت. این حدیث را پدرم از جدّم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند. مترجم]

^۲ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۰: [امام صادق عليه السلام فرمودند: خداوند متعال از ابتدای شب جمعه تا آخر آن از بالای عرش ندا می کند: آیا بنده مؤمنی نیست که امشب تا قبل از طلوع فجر مرا برای صلاح آخرت و دنیای خود بخواند و من اجابت نمایم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که در امشب قبل از طلوع فجر بسوی من توبه نماید تا من توبه او را قبول نمایم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که قبل از طلوع فجر توسعه در رزق خود را بخواهد تا من ضیق و تنگدستی را که بر او تقدیر کرده ام از او بردارم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که شفای بیماری خود را از من بخواهد تا او را عافیت بخشم؟ آیا بنده مؤمنی نیست که رفع حبس و اندوه خود را از من بخواهد تا او را از زندان و گرفتاری نجات بخشم و راه او را هموار نمایم؟ آیا بنده مؤمنی که مظلوم

و در ضمن خطبه‌ای امیرالمؤمنین علیه السّلام در

روز جمعه فرمودند:

و فِيهِ سَاعَةٌ مُّبَارَكَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهَ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ.^۱

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ روایت است که:

مَنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَطْلُبْهَا فِي الْعِشَاءِ [الْآخِرَةَ] فَإِنَّهَا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ، يَعْنِي الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ.^۲

و در روایت دیگر است که: **فِي السُّدُسِ**

الْأَوَّلِ مِنَ النِّصْفِ الثَّانِي.^۳

در عِدَّة الدَّاعِي^۴ فرموده است که: شاهد و

معاخذ این مطلب روایاتیست که در ترغیب و

فضل نماز شب در وقت خواب بودن مردم وارد

شده است، و روایاتی که درباره ذکر وارد شده

است که باید در حال غفلت مردم بجای آورده

شود. چون شکی نیست که غالباً مردم در نصف

اوّل شب بیدارند، و در آخر شب نیز چه بسا برای

واقع شده است از من نمی خواهد که حقّ او را از ظالم بازستانم قبل از طلوع

فجر تا من او را یاری نمایم و حقّش را به او بازگردانم. حضرت فرمودند:

خداوند همینطور نداء می کند تا اینکه فجر طلوع نماید. [مترجم]

^۱ همان مصدر، ج ۱، ص ۴۳۱: [در روز جمعه ساعتی است مبارک که هر

چه را بنده مؤمن در آن ساعت از خدا تقاضا کند برآورده خواهد شد.

[مترجم]

^۲ عِدَّة الدَّاعِي، ص ۳۹: [کسی که حاجتی دارد آن را در وقت نماز عشاء از

خدا بخواهد، این وقت زمانی است که به هیچ یک از امت‌های گذشته چنین

فرصتی داده نشده است. [مترجم]

^۳ همان مصدر: [در یک ششم اوّل از نیمه دوّم شب. مترجم]

^۴ همان مصدر.

معایش خود و برای سفر بیدار می‌شوند؛ و امّا

ساعت اوّل از

نیمه دوم شب وقت استیلاء خواب بر همه افراد
و وقت غفلت عمومی است، و آن وقت مخّ اللیل
است و برای فراغت قلب برای عبادت مفید است. و
علاوه در آن وقت که خواب بر شخص غلبه می‌کند
مجاهده بیشتری برای رفع نوم باید بنماید، و پهلو
تهی نمودن از رختخواب مشکل‌تر است، و خلوت
کردن با مالک العباد و سلطان الدنیا و المعاد بهتر
است؛ و مقصود از جوف اللیل که در بعضی از
روایات وارد شده، مقصود همین ساعت است.

و هی ما رواه عمر بن اذینه، قال: سمعتُ ابا عبد الله عليه السلام يقول: إن في الليلة ساعة ما
يُوافق فيها عبدٌ مؤمنٌ [مُسلمٌ ثمَّ] يُصلّي ويَدعو الله فيها إلا استجاب له [في كل ليلة]. قُلْتُ:
أصلحك الله! و أي ساعة الليل هي؟ قال: إذا مضى نصف الليل و بقي السُدُسُ الأوّل من
أوّل النّصف [الثاني].^۱

ثُمَّ قَالَ فِي الْعُدَّةِ وَ أَمَّا الثُّلُثُ الْأَخِيرُ فَمُتَوَاتِرٌ.^۲

^۱ همان مصدر، ص ۳۹؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸ با اندکی اختلاف: [عمر بن
اذینه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: در شب ساعتی
است که اگر بنده مؤمن نماز بخواند و خدا را در آن ساعت بخواند خداوند
اجابت خواهد نمود. عرض کردم: خداوند سلامت بدارد شما را، این ساعت
در چه موقعی است از شب؟ فرمودند: هنگامی که شب از نیمه گذشت در
همان یک ششم اوّل از نیمه دوّم. مترجم]

^۲ [سپس در عدّه الدّاعی گفته است: و امّا یک سوّم آخر از شب به تواتر
رسیده است. مترجم]

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَجِيبُهُ؟
وَهَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ! هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟!^۱

و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه

السّلام با اسناد خود روایت کرده است که:

^۱ عدّة الداعی، ص ۴۰.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ [عَبْدٍ] دَعَاءٍ. فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فِي السَّحْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَتُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَتُقَضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ!^١

و مرحوم صدوق - رضوان الله عليه - در

معانی الأخبار روایت می کند که:

إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً لَا يُرَاقِبُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ.^٢

و در حدیث دیگری وارد است که:

يُصَادِفُهَا عَبْدٌ يُصَلِّي.^٣

این خبر را که غزالی نقل کرده است، سپس

فرموده که: در این ساعت اختلاف است؛ بعضی

گویند وقت طلوع شمس است، و بعضی گویند

هنگام زوال است، و بعضی گویند با اذان است،

و بعضی گویند هنگام بالا رفتن خطیب به منبر و

شروع در خطبه است، و بعضی گویند وقت قیام

مردم به نماز است، و بعضی گویند آخر وقت

عصر است، و بعضی گویند قدری قبل از غروب

شمس است.

و كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تُرَاعَى ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ تَأْمُرُ خَادِمَتَهَا أَنْ تَنْظُرَ الشَّمْسَ فَتُؤَدِّئَهَا بِسُقُوطِهَا فَتَأْخُذَ فِي الدُّعَاءِ وَ الْاسْتِغْفَارِ إِلَى أَنْ تَعْرُبَ، وَ تَحْبِرُ بِأَنَّ تِلْكَ السَّاعَةَ هِيَ الْمُنْتَظَرَةُ وَ تَأْتِرُ عَنْ أَبِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.^٤

^١ الكافي، ج ٢، ص ٤٧٨.

^٢ المحجة البيضاء، ج ٢، ص ٣٢، و تعليقه المحشى ذيل الصفحة.

^٣ إحياء العلوم، على ما نقله عنه في المحجة البيضاء، ج ٢، ص ٣٢.

^٤ المحجة البيضاء، ج ٢، ص ٣٢، و تعليقه المحشى ذيل الصفحة: [عادت

حضرت فاطمه سلام الله عليها اين بود که همیشه به ابتدای غروب اهتمام

می ورزید و به خدمتکار می فرمود: هرگاه خورشید می خواست از افق پنهان

شود او را آگاه نماید و حضرت مشغول دعاء و استغفار می شد تا اين که

کاملاً غروب می کرد و می فرمود: در این وقت، حالت انتظار مؤمن برای دعا

کردن می باشد و آن را از پدرش رسول خدا آموخته است. مترجم]

شرط دوّم دعا: انتخاب مکانهای شریف

شرط دوّم: انتخاب مکانهای شریف [است]

برای دعا؛ مانند: مسجد الحرام

و مسجد النبیّ و مسجد کوفه و سایر مساجد، و در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سیّدالشّهداء علیهما السّلام و سایر ائمه گرام. راجع به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام [وارد است] که:

وَإِجَابَةُ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ.^۱

و مرحوم سیّد علی بن طاووس - رضوان الله علیه - فرموده که: مستحبّ است پس از زیارت هر یک از ائمه علیهم السّلام و خواندن دعائی که نقل فرموده، ضریح را ببوسد و دو طرف رو را بر ضریح بگذارد و بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مَشْهَدٌ لَا يَرْجُو مَنْ فَاتَتْهُ فِيهِ رَحْمَتُكَ أَنْ يَنَالَهَا فِي غَيْرِهِ، وَلَا أَحَدٌ أَشَقَى مِنْ أَمْرِي قَصْدَهُ مُؤَمَّلًا فَآبَ عَنْهُ خَائِبًا! اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَرِّ الْإِيَابِ وَخَيْبَةِ الْمُتَقَلِّبِ وَ الْمُنَاقَشَةِ عِنْدَ الْحِسَابِ! وَ حَاشَاكَ يَا رَبِّ أَنْ تَقْرُنَ طَاعَةَ وَ لِيْكَ بِطَاعَتِكَ وَ مُوَالَاةَهُ بِمُؤَالَاتِكَ وَ مَعْصِيَتَهُ بِمَعْصِيَتِكَ، ثُمَّ تُؤَيِّسَ زَائِرَهُ وَ الْمُتَحَمَّلَ مِنْ بَعْدِ الْبِلَادِ إِلَى قَبْرِهِ! وَ عِزَّتِكَ يَا رَبِّ لَا يَنْعَقِدُ عَلَى ذَلِكَ ضَمِيرِي إِذْ كَانَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ تُشِيرُ!^۲

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۲۱: [و برآورده شدن دعا زیر بقعه آن حضرت است. مترجم]

^۲ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۷۲، به نقل از مصباح الزائر، سیّد بن طاووس، ص ۲۴۲ الی ۲۴۴؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۵۴: [خداوندا اینجا جایگاهی است که کسی که از رحمت تو در این مکان نصیبی نداشته است امید به حصول آن را در غیر از این مکان نخواهد داشت و هیچ فردی شقی تر از آن کس نیست که به نیت و قصدی رو بسوی اینجا آورده ولیکن سرافکنده و خسران زده با دست خالی باز گردد. خداوندا پناه می برم به تو از شرّ بازگشت به آن دنیا و از سرشکستگی دگرگونی حیات و شروع زندگانی جدید در عالم برزخ و قیامت و از حسابرسی اعمال و کردار در روز قیامت و حساب. و منزّهی ای پروردگار از اینکه طاعت ولیّ خود را (امام علیه السّلام) در کنار طاعت خود و موالات او را در کنار موالات و سرسپردگی به خود و مخالفت او را در کنار مخالفت خود قرار دهی، آنگاه زائر او را و کسی که تحمل مشقت و دوری سفر را از بلاد بعیده کشیده و خود را به قبر ولیّ رسانیده است مایوس و ناامید گردانی. و قسم به عزّت تو ای پروردگار که هیچگاه ضمیر

منظور آنست که در حریمهای مطهره و قرب جوار
أبدان مطهره ائمه هدی علیهم السّلام خداوند دعا را
مستجاب می فرماید؛ بلکه بر سر قبور اولیای خدا و
اصحاب معرفت و ارباب توحید و علماء بالله
خداوند دعا را مستجاب می کند.

شرط سوّم دعا: ملاحظه حالات شریفه

شرط سوّم استجاب دعا: ملاحظه حالات
شریفه است، که در آن حالات غالباً توجه به خدا و
انقطاع به حضرت او و قطع علاقه از غیر او بیشتر
است؛ مانند تشکیل صفوف مسلمین در میدان حرب
و وقت اقامه نماز و بعد از نماز و ما بین اذان و اقامه
و در حالت روزه و هنگام نزول باران.

محمد بن یعقوب کلینی با إسناد خود از
حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که:

اطلبُوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيحِ، وَ زَوَالِ الْأَفْيَاءِ، وَ نُزُولِ الْمَطَرِ [الْقَطْرِ]،
وَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الْقَتِيلِ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ.^۱

و نیز روایت نموده است از امیرالمؤمنین علیه

و سدیدای من این مسأله را قبول نخواهد کرد زیرا دلهای ما همگی ترا به
کردار جمیل و زیبا می شناسند (و به رحمت و عطوفت نسبت به بندگان
اشارت می نمایند). مترجم]

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۶: [دعاء را در چهار موقع بجای آورید. هنگام وزش
باد و در وقت قرار گرفتن خورشید در وسط آسمان و هنگام نزول باران و
در هنگام ریختن اوّل قطره خون مؤمن بر زمین، بدرستی که درهای آسمان
در این چهار موقع باز خواهد شد. مترجم]

السَّلَام:

اغْتَبِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ.^۱

و همچنین روایت کرده است از حضرت صادق

علیه السَّلَام:

يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ: فِي الْوَتْرِ، وَ بَعْدَ الْفَجْرِ، وَ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ.^۲

و فِي الْمُحَجَّةِ قَالَ أَبُو حَامِدٍ:

و در حقیقت شرافت اوقات راجع می شود به

شرافت حالات؛ چون وقت سحر وقت صفاء قلب و

اخلاص دل و فراغ او از مشوشتات است، و روز عرفه

و روز جمعه وقت اجتماع نفوس و همتهای آنان و

تعاون قلوب است برای استدرار رحمت و استفاضه

از خدا. این معنی یکی از اسباب شرف اوقات است؛

غیر از اسراری که بشر اطلاع و احاطه به آن ندارد.

و حالت سجده نیز سزاوار برای دعاست. لقله صلی

الله علیه و آله و سلم:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ؛ فَأَكْثَرُوا فِيهِ مِنَ الدُّعَاءِ.^۳

شرط چهارم دعا: صدقه دادن قبل از دعا

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷: [در چهار وقت دعاء را غنیمت بشمارید. هنگام قرائت قرآن، و در وقت اذان، و هنگام نزول باران، و در وقت برخورد و رو

برو شدن لشگر اسلام با لشگر مخالفین برای شهادت. مترجم]

^۲ همان مصدر: [دعاء در چهار موقع مستجاب می شود در نماز و تر (رکعت آخر نماز شب) و پس از طلوع فجر و بعد از ظهر و پس از مغرب. مترجم]

^۳ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۷: [نزدیکترین حالت بنده به پروردگارش حالت سجده است. پس در این حال بسیار دعا کنید. مترجم]

شرط چهارم دعا آنست که: قبل از دعا انسان

قدری تصدق دهد؛ و بر این معنی روایاتی وارد است،

مثل ما فی الکافی عن ابي عبد الله عليه السلام قال فی

الأمر یطلبه الطالب من ربه قال:

تَصَدَّقْ فِي يَوْمِكَ عَلَى سِتِّينَ مَسْكِينًا عَلَى كُلِّ مَسْكِينٍ صَاعٌ بِصَاعِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ اغْتَسَلْتَ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي وَ لَبِستَ أَدْنَى مَا تَلْبَسُ مَنْ تَعُولُ مِنَ الثِّيَابِ إِلَّا
أَنَّ لَكَ فِي تِلْكَ الثِّيَابِ إِزَارًا؛ إلخ.^۱

و نیز شیخ در تهذیب از حضرت صادق علیه

السلام روایت نموده، که قال:

إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَرَّصَ دَعَا الطَّيِّبَ وَ أَعْطَاهُ، وَ إِذَا كَانَ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى سُلْطَانٍ رَشَا الْبَوَّابَ وَ
أَعْطَاهُ، وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَدَحَهُ أَمْرٌ فَرَّغَ [فَرَّغَ] إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَتَطَهَّرَ وَ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ قَلَّتْ
أَوْ كَثُرَتْ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ أَهْلِ
بَيْتِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ عَافَيْتَنِي مِنْ مَرَضِي أَوْ رَدَدْتَنِي مِنْ سَفَرِي أَوْ عَافَيْتَنِي بِمَا أَخَافُ مِنْ كَذَا
وَ كَذَا؛ إِلَّا أَنَا اللَّهُ ذَلِكْ، وَ هِيَ الْيَمِينُ الْوَاجِبَةُ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الشُّكْرِ.^۲

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۷۹: [امام صادق علیه السلام در مورد هر قضیه‌ای که طالب آن را از خدا درخواست می‌کند می‌فرمایند: در روزی که قصد دعا و درخواست از خدا را داری به شصت مسکین صدقه بده به هر نفر یک چارک (ده سیر) مانند میزانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقرر نموده بود. سپس شب هنگام در ثلث باقیمانده از شب غسل بجای آور درحالیکه لباس کم ارزش و غیر قابل توجهی را که برای خدمتکاران و امثال آنان در نظر گرفته می‌شود، می‌پوشی مگر اینکه در بین این لباسها ازار داشته باشی که همان کفایت است... تا آخر روایت. مترجم]

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۸۲: [امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر یکی از شما بیمار شود به دنبال طبیب می‌فرستد و اجرتش را می‌پردازد و اگر حاجتی به سلطان داشته باشد به دربان رشوه می‌دهد تا او را راه دهد و اگر برای یکی از شما امر ناخوشایندی پیش آید باید بسوی خدا روی آورد، ابتداء خود را طاهر گرداند سپس صدقه‌ای به فقیر بدهد کم یا بسیار، آنگاه داخل مسجدی رفته دو رکعت نماز بجای آورد سپس حمد خدا را بجای آورد و او را به نعمتهای خود بر بندگانش ستایش نماید و بر پیامبر و اهل بیت او صلوات بفرستد، آنگاه بگوید: خداوندا از تو می‌خواهم که مرا از بیماری رها سازی و از سفر به سلامت باز گردانی و از آنچه در بیم و هراسم

شرط پنجم دعا: رو به قبله بودن و دراز کردن

دستها با حال استکانت

و شرط پنجم استجابت دعا آنست که: انسان

رو به قبله دعا کند، و دستهای خود را با حال ذلت

و مسکنت به پیشگاه قادر متعال دراز کند و مانند

فقیری محتاج و گدائی سراپا احتیاج که به دربار

شاهی روی آورده، دست نیاز

به عافیت بیرون آوری. قطعاً خداوند حاجت او را بر آورده خواهد ساخت
و این قَسَمی است که محقق خواهد شد و شکر آنرا باید بجای آورد. مترجم]

خود را به درگاه غنیّ علیّ الاطلاق بلند کند.

در کافی با اسناد خود از حضرت صادق علیه

السّلام روایت می کند که: قال:

ما أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرُدَّهَا صَفْرًا حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ.^۱

و در عدهّ الداعی می فرماید:

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذَا ابْتَهَلَ وَ دَعَا كَمَا يَسْتَطِيعُ الْمَسْكِينُ. وَ فِيهَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى: عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقِ كَفَيْكَ ذُلًّا بَيْنَ يَدَيَّ كِفَعِلِ الْعَبْدِ الْمُسْتَصْرِخِ إِلَى سَيِّدِهِ؛ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ رُحِمَتْ وَ أَنَا أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ وَ أَقْدَرُ الْقَادِرِينَ. يَا مُوسَى! سَلِنِي مِنْ فَضْلِي وَ رَحْمَتِي فَإِنَّهَا بِيَدِي لَا يَمْلِكُهَا غَيْرِي! فَانظُرْ حِينَ تَسْأَلُنِي كَيْفَ رَغَبْتُكَ فِيهَا عِنْدِي! لِكُلِّ عَامِلٍ جَزَاءٌ وَ قَدْ يُجْزَى الْكُفُورُ بِهَا سَعَى.^۲

و أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام سؤال

می کند از دعا و بالا بردن دستها فقال:

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱: [هیچ بنده‌ای دستش را بسوی خدای عزیز و جبار دراز نمی کند مگر اینکه خداوند حیا می کند دستش را خالی برگرداند تا اینکه از فضل رحمت خود آنچه را بخواهد در آن قرار می دهد. پس اگر کسی از شما دعائی کرد دستانش را پس از دعا بر صورت و سرش بمالد. مترجم]

^۲ عدهّ الداعی، ص ۱۸۳، و اصل هذا الخبر فی روضة الکافی، ص ۴۶: [و رسول خدا هنگام دعا دستش را به ابتهال به پیشگاه خداوند بالا می برد چنانکه مسکین هنگام تقاضای غذا چنین می کند. و در ضمن آنچه خداوند بر حضرت موسی علیه السّلام وحی فرستاده است می فرماید: مانند بنده‌ای که با حالت التماس و تضرّع دستانش را بسوی مولای خود دراز نموده است تو در برابر من اینچنین دستانت را به حالت ذلّت دراز کن. پس اگر چنین کردی مورد رحمت من قرار می گیری درحالیکه من از تمامی افراد کریم با کرم تر و از همه قدرتمندان تواناترم. ای موسی! از فضل و رحمت من تقاضای حوائج خود را بنما که رحمت در دست من است و کسی جز من دارای آن نمی باشد. و بنگر در وقتی که از من درخواست می کنی چگونه به الطاف و عنایت من اشتیاق و رغبت داری. هر کس به مقدار عملش پاداش می گیرد حتی شخصی که کفران مرا نموده به مقدار سعیش پاداش دارد.]

عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجِهٍ: أَمَا التَّعَوُّذُ فَتَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِبَاطِنِ

كَفِّكَ، وَ أَمَا الدُّعَاءُ فِي الرِّزْقِ فَتَبْسُطُ كَفِّكَ وَ تُفِضِي

بِبَاطِنِهَا إِلَى السَّمَاءِ، وَ أَمَا التَّبْتُلُ فإِيَّاهُ بِإِصْبَعِكَ السَّبَابَةِ،

وَ أَمَا الْإِبْتِهَالُ فَرَفْعُ يَدَيْكَ تُجَاوِزُ بِهِمَا رَأْسَكَ؛ وَ دُعَاءُ

التَّضَرُّعِ أَنْ تُحَرِّكَ إِصْبَعَكَ السَّبَابَةَ مِمَّا يَلِي وَجْهَكَ وَ هُوَ

دُعَاءُ الْحَيْفَةِ.^١ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ كَلِينِي أَيْضًا مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ

مُسْلِمٍ بِإِسْنَادٍ خَوْصًا رَوَايَتِ مِي كَنْدِ أَيْضًا مِنْ حَضْرَتِ إِمَامِ

جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَرَّ بِي رَجُلٌ وَ أَنَا أَدْعُو فِي صَلَاتِي بِيَسَارِي، فَقَالَ: يَا
أَبَاعَبْدِ اللَّهِ بِيَمِينِكَ! فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَقًّا عَلَى هَذِهِ كَحَقِّهِ عَلَى هَذِهِ. وَ
قَالَ: الرَّغْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ تُظْهِرُ بَاطِنَهَا، وَ الرَّهْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ تُظْهِرُ ظَهْرَهَا، وَ التَّضَرُّعُ
تُحَرِّكُ السَّبَابَةَ الْيُمْنَى يَمِينًا وَ شِمَالًا، وَ التَّبْتُلُ تُحَرِّكُ السَّبَابَةَ الْيُسْرَى تَرْفَعُهَا فِي السَّمَاءِ رِسْلًا وَ
تَضَعُهَا، وَ الْإِبْتِهَالُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ ذِرَاعَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ الْإِبْتِهَالُ حِينَ تَرَى أَسْبَابَ الْبُكَاءِ.^٢

^١ الكافي، ج ٢، ص ٤٨٠: [بالا بردن دستها بر چهار قسم می باشد. در مورد استعاذه و پناه بردن به خدای تعالی از شرور پس رو به قبله قرار می گیری و دستانت را به سمت آسمان قرار می دهی. و اما در مورد دعاء در رزق دستانت را باز می کنی و آنها را بسوی آسمان بالا می بری و اما در صورت انقطاع از دنیا و توجه به پروردگار پس با انگشت سبابه باید اشاره نمود. و اما در صورت ابتهاال و زاری بدرگاه خدا دستها به موازات سر بالا برود. و دعاء در وقت تضرع به این نحو است که انگشت سبابه را نزدیک صورت به حرکت درآورد و آن دعاء خوف و خشیت از پروردگار است. مترجم]

^٢ همان مصدر: [شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: شخصی بر من گذشت درحالیکه من در نماز با دست چپ مشغول دعا بودم، آن شخص عرض کرد: ای اباعبدالله با دست راست دعا کنید. پس من گفتم: ای بنده خدا! همانطور که برای خداوند حقی است بر دست راست بر دست چپ هم او حقی دارد. سپس حضرت فرمودند: در حال رغبت دستانت را باز می کنی و کف دست را بسوی آسمان قرار می دهی و در رهبت دستانت را

و از سعید بن یسار روایت است که، قال:

قال الصادق عليه السلام: هكذا الرغبة، و أبرز
بطن راحته إلى السماء؛ و هكذا الرهبة، و جعل
ظهر كفيه إلى السماء؛ و هكذا التضرع، و حرّك
أصابعه يميناً و شمالاً؛ و هكذا التبتل، يرفع
أصابعه^١ مرة و يضعها أخرى؛ و هكذا الابتهاال، و
مدّ يده تلقاء وجهه. و قال: لا تبتهل حتى تجرى
الدمعة^٢. و في حديث آخر:

الاستكانة في الدعاء أن يضع يديه على منكبيه^٣.

عبارتی از ابن فهد حلّی درباره شرط پنجم

مرحوم ابن فهد حلّی پس از آنکه این روایات را

در کتاب خود عدّة الداعی نقل کرده است، سپس

باز می‌کنی و پشت دست را بسوی آسمان قرار می‌دهی و در تضرع انگشت
سبابه را به راست و چپ حرکت می‌دهی. و در تبتل انگشت سبابه چپ را
بسوی آسمان بالا می‌بری و پائین می‌آوری و در ابتهاال دست و بازویت را
بسوی آسمان بالا می‌بری و ابتهاال در وقتی است که آثار گریه هویدا می‌شود.
[مترجم]

^١ در عدّة الداعی و کافی أصابع را بصیغة جمع

آورده، ولی در محجّة البيضاء، ج ٢، ص ٢٩٠ به

صیغة مفرد آورده است، و چنین گوید: يرفع الصبغة

مرة و يضعها أخرى.

^٢ عدّة الداعی، ص ١٨٤، و ذكره أيضاً في الكافي ج ٢، ص ٤٨٠، عمّن ذكره
عن الصادق عليه السلام مع اختلاف قليل في اللفظ.

^٣ همان مصدر.

فرموده است: «تنبیه»؛ و در این تنبیه بعضی از علل و
جهات این کیفیات را نقل کرده، و ما حاصل آن گفتار
را در اینجا می آوریم.

فرموده است که: یا این کیفیات تعبد محض

است که ما نمی دانیم، و یا

مراد از بسط کفّ در دعای رغبۃ أقرب بودن او به حال داعی در بسط آمال و حسن ظنّ اوست در امیدواری به کرم خدا و عطایای او به شخص راغب که هنگام سؤال از حوائج خود دستهای خود را برای احسان می‌گشاید.

و مراد از دعای رهبة و قرار دادن پشت دستها بسوی آسمان، با لسان ذلّت و احتقار به عالم السرّ و الخفیات ابراز و اظهار کردن است، که من اقدام بر بسط ید نمی‌کنم و روی دست خود را به جهت زمین قرار می‌دهم از شدّت خجالت و شرمندگی. و مراد از تضرّع در حرکت دادن دستها به طرف راست و چپ تأسّی کردن به شخص مصیبت زده در مواقع شدّت است؛ چون او دستهای خود را از شدّت پریشانی به راست و چپ حرکت می‌دهد.

و مراد از تبّتل به بالا بردن انگشتان و پائین آوردن آنها به اینست که معنی تبّتل انقطاع است، و شخص منقطع برای وصول به مقصود و برآورده شدن حاجات خود با لسان حال می‌گوید و با انگشت اشاره می‌کند که: من بسوی تو ای خدا منقطع شدم، چون سزاوار اتّکاء و اعتماد هستی! و با یک انگشت نه با همه انگشتان بسوی وحدانیّت او اشاره می‌نماید.

و مراد از ابتهال به دراز نمودن دستها مقابل صورت به سمت قبله یا به دراز کردن دستها و ذراعین بسوی آسمان یا به بالا بردن دستها و از سر نیز بلندتر نگاهداشتن، بر حسب اختلاف روایاتی که ابتهال را تفسیر کرده است، مراد نوعی از انواع عبودیت و حقارت و ذلت است؛ مانند غریقی که دستهای خود را بلند می‌کند و ذراعین خود را مکشوف می‌دارد و متشبّث به اذیال رحمت خدا می‌گردد، و بر ریسمانهای رحمت و رأفت او آویزان می‌شود، رحمت آن کسی که مکروبین و گرفتاران را نجات می‌دهد. و این مقام منیعی است که بنده نمی‌تواند ادّعا کند مگر در حال ذلّ و استکانت، و در حال فیضان اشک و بلند شدن ناله و

آه، و وقوف او در موقف عبد ذلیل و مشغول شدن به خالق جلیل، و فراموش نمودن حاجات و آمال خود را در این موقف شریف.

و مراد به استکانت به بلند کردن دستها به روی شانه‌ها آنست که مانند عبد جنایتکار در وقتی که او را بسوی مولایش می‌کشند و گناه و معصیت شانه‌های او را سنگین نموده است، و با زنجیرها او را کشان کشان می‌برند، به لسان حال می‌گوید: این دو دست پر معصیت من است که من بر روی شانه‌هایم غلّ نمودم، و در مقابل عظمت تو ای خدای بزرگ اعتراف به جرم و جرأت خود بر تو آوردم!^۱

شرط ششم دعا: آهسته دعا نمودن

شرط ششم: آهسته دعا نمودن [است]، نه آنقدر آهسته که خود نشنود، و نه آنقدر بلند که جنبهٔ ریا و سمعه به خود گیرد، لقوله تعالی: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^۲.

روایت کرده است إسماعیل بن همام از حضرت

^۱ عدهٔ الداعی، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

^۲ سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵: [بخوانید پروردگارتان را از روی تضرّع و در پنهانی].

أبو الحسن الرضا عليه السلام قال:

دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدُلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً.^١

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى:

دَعْوَةٌ تُخْفِيهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا.^٢

و از ابوالأسود دُتلی از ابی ذر غفاری روایت شده

است که قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ الصَّلَاةَ النَّافِلَةَ تَفْضُلُ فِي السِّرِّ عَلَى الْعَلَانِيَةِ
كَفَضْلِ الْفَرِيضَةِ عَلَى النَّافِلَةِ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ رَبَّكَ عَزَّوَجَلَّ يُبَاهِي

^١ الكافي، ج ٢، ص ٤٧٦: [يك دعاء از بنده در حال خفاء به اندازه هفتاد دعاء در حال آشکارا است. مترجم]

^٢ الكافي، ج ٢، ص ٤٧٦.

المَلَائِكَةُ بِثَلَاثَةِ نَفَرٍ: رَجُلٍ يُصْبِحُ فِي أَرْضٍ قَفِرٍ فَيُؤَدِّنُ [ثُمَّ] يُقِيمُ ثُمَّ يُصَلِّي، فَيَقُولُ رَبُّكَ عَزَّوَجَلَّ لِلْمَلَائِكَةِ: انظُرُوا إِلَى عَبْدِي، يُصَلِّي وَلَا أَرَاهُ [يَرَاهُ] أَحَدًا غَيْرِي! فَيَنْزِلُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ وَرَاءَهُ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى الْغَدِّ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.^١

تا اینجا را در مستدرک نقل می کند، و از اینجا

به بعد را در محجة نقل می کند:

وَرَجُلٍ قَامَ فِي اللَّيْلِ يُصَلِّي وَحَدَّهُ فَسَجَدَ وَنَامَ وَهُوَ سَاجِدٌ، فَيَقُولُ: انظُرُوا إِلَى عَبْدِي، رُوحُهُ عِنْدِي وَجَسَدُهُ سَاجِدٌ لِي! وَرَجُلٍ فِي زَحْفٍ فَيَقْرَأُ أَصْحَابُهُ وَثَبَتْ هُوَ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ.^٢

و علاوه بر این روایات و آیه مذکوره در

سابق، کریمه مبارکه: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا

تُخَافَتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^٣ بر این

معنی دلالت دارد؛ چون

صلاة به معنی مطلق دعاست، بنابراین با

عمومیتش شامل نمازهای مفروضه و سایر ادعیه

^١ [رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای اباذر! نماز نافله در خفاء افضل است از آشکارا مانند فضیلت نماز واجب بر مستحب تا اینکه فرمودند: ای اباذر! بدرستی که پروردگارت به سه نفر بر ملائکه افتخار می کند: مردی که صبح در بیابان بی آب و علف برای نماز صبح اذان بگوید سپس نماز بخواند. پس خدای تعالی به ملائکه می گوید: نگاه کنید به بنده من چگونه نماز می خواند و کسی غیر از من او را نمی بیند. پس هفتاد هزار ملک از آسمان بزیر می آیند و در پشت سر او به نماز می ایستند و تا بر آمدن خورشید برای او طلب مغفرت می کنند. مترجم]

^٢ مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١١٨، رواه عن الشيخ الطوسي في أماليه و في المحجة البيضاء أيضاً ج ٢، ص ٢٩١: [و مردی که به نماز شب برمی خیزد و به تنهایی نماز می خواند و به سجده می رود و در سجده خواب بر او غلبه می کند. پس خدای تعالی می گوید: نگاه کنید به بنده من، روح او نزد من است و بدن او در حال سجده برای من است. و نیز مردی که در میدان کارزار رفقایش فرار را برقرار ترجیح داده او را تنها می گذارند و او همچنان پابرجا می ایستد تا به شهادت برسد. مترجم]

^٣ سوره الإسراء (١٧) آیه ١١٠: [و نمازت را با صدای بلند نخوان، و با صدای آهسته نخوان؛ و میان بلندی و آهستگی راهی میانه را بجوی!]

شرط هفتم دعا: تکلف در سجع نداشتن

شرط هفتم: أَنْ لَا يَتَكَلَّفَ السَّجْعَ فِي الدُّعَاءِ.

مراد از سجع آنست که داعی خود را به تکلف اندازد؛

این در دعا مذموم است، چه به تکلف ظاهری مثل آنکه

در عبارات و قافیه و وزن کلمات خود را مقید کند و

توجه خود را بدان معطوف دارد بطوری که از توجه به

خدا به توجه محض، به عبارات نیز التفات داشته باشد،

و یا تکلف باطنی مثل آنکه خارج از سنن غیر مبدله

حق یا خارج از حدود و سعه خود چیزی طلب کند.

دعای بدون سجع آنست که طبق مقتضای حال بوده و

تمام توجه به خدا بوده، و از عبارت غافل شود و

عبارات را سهل و آسان طبق افاده مرام خود ادا کند.

در عدة الداعی مرحوم ابن فهد فرموده است:

إِنَّ [و] مِنَ الشُّرُوطِ أَنْ لَا يَسْأَلَ مُحَرَّمًا وَلَا قَطِيعَةً رَحِمٍ وَلَا مَا يَتَضَمَّنُ قَلَّةَ الْحَيَاءِ وَإِسَاءَةَ الْأَدَبِ. [و] قَالَ الْمُفَسِّرُونَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى [و]: ﴿أَدْعُوا رَبِّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^۱، أَيْ تَخَشُّعًا وَتَذَلُّلاً وَسِرًّا ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ أَلَمُوعَ تَدِينِ﴾، أَيْ لَا يَتَجَاوَزُ الْحَدَّ فِي دُعَائِهِ، كَانَ يَطْلُبُ [فِي دُعَائِهِ] مَنَازِلَ الْأَنْبِيَاءِ. وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ لَا تَسْأَلْ مَا لَا يَكُونُ وَلَا يَحِلُّ! وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ؛^۲ -

^۱ سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵.

^۲ عدة الداعی، ص ۱۳۹ و ۱۴۰: [قطعاً یکی از شروط اینست که حاجتش حرام نباشد و نیز قطع رحم نباشد و چیزی که در آن بی حیائی و اسائه ادب

غزالی گوید: سزاوار است که در موقع دعا از دعاهائی که روایت شده تجاوز نکند، چون ممکن است انسان چیز دیگری بخواهد که مصلحت او در آن نباشد؛ و روی همین معنی در خبر یا در اثر وارد است که به علماء حتی در بهشت هم مردم نیازمندند. به علت آنکه چون به مردم در بهشت گفته شود چه می‌خواهید و چه تمنی دارید؟ نمی‌دانند چه تمنّا کنند، مگر آنکه از علماء بپرسند.

و [قد] قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِيَّاكُمْ وَالسَّجْعَ فِي الدُّعَاءِ! حَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَ مَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَ مَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ!

تا آنجا که می‌گوید: بدان مراد از سجع همان تکلف و زحمت سیاق عبارات است؛ این منافات با تضرع و تخشع دارد، نه آنکه مراد کلمات

نسبت به شخصی است نباشد. مفسرون درباره این آیه ﴿أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ گفته‌اند: مقصود خشوع و حالت ذلت و مسکنت و در خفاء بودن است و منظور از تتمه آن که می‌فرماید: خداوند معتدین را دوست ندارد، یعنی کسی نباید از حدودش در دعاء تجاوز کند. مثل اینکه جایگاه پیامبران را از خدا بخواهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای کسی که دعا می‌کنی، هیچگاه چیزی را که انجام نخواهد شد از چیزی که جائز و حلال نیست را از خدا مخواه. و نیز فرمودند: کسی که بیش از اندازه‌اش بخواهد، شایسته جرمان و فقدان آن خواهد بود. [مترجم]

۱ [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مبدا در دعا بخواهید به وزن و قافیه الفاظ پردازید و همین مقدار که بگوئید: خداوندا از تو درخواست می‌کنم بهشت را نصیب فرمائی و آنچه مرا از گفتار و عمل به آن می‌رساند روزی نمائی و پناه می‌برم به تو از آتش دوزخ و آنچه از گفتار و کردار که مرا به آن نزدیک می‌سازد. مترجم]

متوازنه باشد. اگر انسان در دعا کلمات فصیح و بلیغی متوازن و متشابه با قافیه‌های صحیح نیز بیاورد ولی بدون تکلف باشد و به خضوع و خشوع او ضرری نرسد به هیچ وجه اشکال ندارد؛

كَقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَالْجَنَّةَ يَوْمَ الْخُلُودِ وَمَعَ الْمُقَرَّبِينَ الشُّهُودِ وَالرُّكْعَ الشُّجُودِ وَالْمُوفِينَ بِالْعُهُودِ إِنَّكَ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَأَنْتَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ!^۱

و امثال این ادعیه که با عبارات روان و فصیحی با قافیه‌های لطیف در ادعیه مأثوره بسیار وارد است؛^۲ انتهی.

شرط هشتم دعا: تضرّع و تخشع و رغبت و

رهبت

شرط هشتم دعا: تضرّع و تخشع و رغبت و رهبت است. مراد از خشوع، شکستن دل و ذلت قلب است؛ و مراد از تضرّع، ناله و زاری کردن؛ و مراد از رغبت امید داشتن و میل نمودن؛ و مراد از

^۱ [مانند کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: خداوندا از تو درخواست امان می‌کنم در روز هول و هراس، و بهشت را تقاضا می‌کنم در روز بی‌پایان قیامت، و مصاحبت با مقرّبین که شاهد مراتب فضل و اکرام تو هستند، و هم‌نشینی با رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان را، و کسانی که به عهد با پروردگار خویش ثابت و استوار باقی ماندند. بدرستی که تو رحیم و بسیار با محبت و لطف هستی. و تو هرچه را که مشیتت تعلق بگیرد، انجام خواهی داد. مترجم]

^۲ علی ما فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

رهبت خوف و ترس داشتن در مقابل مقام عظمت
 حقّ جلّ شأنه: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ
 وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾^۱ و همچنین می‌فرماید:
 ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾^۲ و در ضمن دعای
 چهل و هشتم از صحیفه سجادیّه علیه السّلام که
 دعای روز جمعه و اضحی است وارد است که:

و لا يُنجيني منك إلا التضرُّع إليك!^۳

و خدای علیّ اعلیّ به حضرت موسی بن
 عمران علی نبینا و آله و علیه السّلام خطاب
 فرماید:

یا مُوسَى! كُنْ إِذَا دَعَوْتَنِي خَائِفًا مُشْفِقًا وَجَلًّا، [و] عَمْرٌ وَجْهَكَ لِي فِي التُّرَابِ، و

^۱ سوره الأنبياء (۲۱) قسمتی از آیه ۹۰: [و ما را از روی رغبت و خواهان بودن (ثواب و پاداش) و ترس و بیم (از عقاب و کیفر) می‌خواندند، و برای ما خشوع و فروتنی می‌نمودند.]

^۲ سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵.

^۳ الصحیفه السّجادیّة، ص ۲۸۳، دعای ۴۸: [و هیچ چیز مرا از عذاب تو نجات نمی‌دهد، مگر تضرُّع بسوی تو. مترجم]

اسْجُدْ لِي بِمَكَارِمِ بَدَنِكَ، وَ اقْنُتْ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْقِيَامِ، وَ نَاجِنِي حِينَ تُنَاجِنِي بِخَشْيَةٍ مِنْ قَلْبٍ وَجِلٍّ، وَ احْيَا بِتَوْرَاتِي أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَ عَلِّمِ الْجُهَّالَ مَحَامِدِي وَ ذَكِّرْهُمْ آيَاتِي وَ نِعْمَتِي، وَ قُلْ لَهُمْ: لَا يَتِمُّادُونَ فِي غَيِّ مَا هُمْ فِيهِ، فَإِنَّ أَخَذِي أَلِيمٌ شَدِيدٌ!^١

و خداوند به حضرت عیسی بن مریم فرماید:

يَا عِيسَى! ادْعُنِي دُعَاءَ الْعَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ... يَا عِيسَى! صُبَّ لِي الدَّمُوعَ مِنْ عَيْنَيْكَ وَ اخْشَعْ لِي بِقَلْبِكَ... يَا عِيسَى! أَذِلَّ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ وَ انظُرْ إِلَيَّ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَيَّ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ ذَنْبٍ هُوَ حُبُّ الدُّنْيَا فَلَا تُحِبَّهَا فَإِنَّي لَا أُحِبُّهَا. يَا عِيسَى! أَطْبِ لِي قَلْبَكَ وَ أَكْثِرْ ذِكْرِي فِي الْخَلَوَاتِ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ سُرُورِي أَنْ تُبْصِبَصَ إِلَيَّ، كُنْ فِي ذَلِكَ حَيًّا وَ لَا تَكُنْ مَيِّتًا!^٢

شرط نهم دعا: امیدواری به اجابت

شرط نهم: امید اجابت و جازم بودن به دعا

است. چون حاجت بسوی

^١ الکافی، ج ٨، ص ٤٤: [ای موسی وقتی که مرا می خوانی خود را خائف و در بیم و هراس و مضطرب بنما و صورتت را بخاطر من بر خاک بگذار، و برای من مواضع با ارزش بدنت را سجده گاه قرار ده، و هنگام ایستادن دستانت را در حال قنوت قرار ده و وقتی که با من مناجات می کنی، با حال خشیت و خوف از قلب مضطرب باش. و زندگانیت را به تورات من و عمل به دستورات آن زنده بدار و به نادانان مواقع حمد و موارد ستایش مرا تعلیم نما و بخششها و نعمتهای مرا بر آنان یادآور شو. و به آنها بگو: اینقدر در مسایل دنیا و هواهای نفسانی غوطه ور نشوند زیرا این گرفتار کردن من ایشان را برای آنها گران تمام خواهد شد. مترجم]

^٢ همان مصدر، ص ١٣٨ إلى ١٤١: [ای عیسی! مانند غریق غمگین که هیچ فریادرسی ندارد مرا بخوان. ای عیسی! اشک از دیدگانت برای من بیار و قلبت را برای من خاشع گردان. ای عیسی قلبت را به واسطه خشیت ذلیل گردان و همیشه به پائین تر از خود بنگر نه به بالاتر از خودت و بدان که اصل و بالای هر کار خطا و گناه محبت دنیا است. پس دنیا را دوست نداشته باش، زیرا من آن را دوست ندارم. ای عیسی قلبت را برای من پاک گردان و یاد مرا در خلوت های خودت زیاد گردان و بدان که خوشحالی من در اینست که همچون مساکین که با الفاظ و عبارات در صدد به دست آوردن دل مولای خود هستند، با من اینطور باش. در این مورد بسیار سرزنده و با جدیت باش نه مانند مردگان. مترجم]

خداست و او فعّال ما یشاء است و هیچ چیز مانع از اراده او نیست؛ بنابراین علّت نومیدی و حرمان جز ضعف نفس داعی و عدم اتّکال او به خدا وجه دیگری ندارد. اگر دعا کننده جدّی مطلب خود را طلب کند و خدا را قادر بر قضاء حاجت خود بیند، و اراده خود را جدّاً به اراده خدا متّصل بیند، دعای او مستجاب خواهد شد.

یک علّت مهمّ عدم استجابت غالب دعاها سستی و نومیدی و شکّ و تردیدی است که در دعا کننده وجود دارد؛ او با خود می گوید: دعا کردن که ضرر ندارد، دعا می کنیم شد یا نشد! همین سستی نیّت است که استعداد را در داعی ضعیف نگاه می دارد؛ و چون افاضه خدا بر انسان به اندازه استعداد اوست، بنابراین کسی که همیشه خود را ضعیف النفس و شکاک بار آورده، همینطور که در امور ظاهری قدم های بلند و جدّی نمی تواند بردارد و در امور اجتماعی پیوسته ذلیل و مغلوب و منفعل از افعال غیر و متأثر به آثار غیر است، همینطور از نقطه نظر ارتباط به عوالم معنی ضعیف بوده و بواسطه تردید و شکّی که دارد نمی تواند خود را به منبع عوالم معنی و خزائن عالم تقدیر برساند و دعای

خود را به آن عالم پیوست دهد، و معلومست که:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۱.

تقدیرات این عالم نزول اراده و فیضی است از عالم غیب، و این نزول بر حسب استعداد ذاتی و اکتسابی افراد خواهد بود. بنابراین اگر این استعداد که سرمنشأش یقین به خدا و صفات اوست قوی باشد، تقدیرات پر بهره و پر فیض و وسیع و پر دامنه بوده، محیط بسیار وسیعی با شعاع بلندی محلّ ظهورات آثار این فرد قرار می‌گیرد؛ و اگر این استعداد ضعیف باشد - و ضعف او هیچ علتی ندارد به جز تردید و شکّ در خدا و صفات و أسماء حسناى او- در این صورت

^۱ سوره الحجر (۱۵) آیه ۲۱: [و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه‌هایش نزد ماست، ولیکن ما آنرا پائین نمی‌آوریم مگر به اندازه معین].

تقدیرات^۱ کوچک و محدود و متعیّن به تعیّنات^۲
ضیّقه بوده، محیط ظهورات^۳ بسیار کوچک، و فرد از
زندان تاریک نفس و آمال مادّیه نمی‌تواند قدمی
برون گذارد.

بنابراین گرچه تمام اراده‌ها تابع اراده
خداست، لکن اراده^۴ خدا نیز عبث نیست بلکه بر
طبق مصلحت و حکمت و بر طبق استعداد افاضه
می‌کند. شخص حکیم به هر موجودی طبق
خواست باطنی و معنوی آن موجود به آن موجود
فیض می‌بخشد، زیاده از آن خلاف حکمت
است. یک مشک آب را در یک کوزه^۵ کوچک
ریختن، یا اتلاف آبست و یا شکستن در اثر فشار
بر کوزه خواهد بود، و این هر دو خلاف حکمت
است؛ لذا دیده می‌شود که در افراد صاحب یقین
دعا مستجاب است بلا تردید.

از پیغمبران معجزات سر می‌زده است؛ پیغمبر
اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم شقّ القمر
فرمود. حضرت موسی عصا از دها کرد و ید بیضا
آورد، حضرت عیسی مرده زنده کرد و اُکمه و
أبرص شفا داد و در کالبد مرغ گلی روح دمید و
به پرواز آورد. از اولیای خدا کارهای عجیب
سر می‌زند؛ خارق عادت که ابداً از افراد عادی
سر نمی‌زند این بواسطه^۶ یقین آنهاست به خدا.

بنابراین شخص دعا کننده باید در حال دعا خود را واجد چنین حالی ببیند و قدرت و عظمت خود را در مقابل خدا صفر بداند، و او را دارای قدرت نامتناهی **فَعَالٌ لِّمَا يَشَاءُ** و حاکم **لِّمَا يَرِيدُ** بداند، و از محل تردید و شک پا برون نهاده در افق یقین اراده خود را به خزائن عالم تقدیر برساند، و نزول تقدیرات را حسب اراده پروردگار بر طبق استعداد خود در حال دعا تمنی نماید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت است

که:

إِذَا دَعَوْتَ فَظَنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ.^۱

و از سلیمان بن عمرو روایت است:

قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهِرِ قَلْبٍ سَاهٍ؛ فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ.^۲

و همچنین ابن قدّاح از حضرت **أبي عبد الله عليه**

السلام روایت می کند که، قال:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ. وَ كَانَ عَلِيٌّ^۳ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ لِلْمَيِّتِ فَلَا يَدْعُو لَهُ وَ قَلْبُهُ لَاهٍ عَنْهُ، وَلَكِنْ لِيَجْتَهِدَ لَهُ فِي

^۱ الكافي، ج ۲، ص ۴۷۳: [وقتی که دعا می کنی این چنین گمان کن که هم اکنون درخواستت کنار در است تا وارد خانه شود. مترجم]

^۲ همان مصدر: [گفت شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند دعائی را که از روی قلب سیاه درخواسته است، اجابت نمی کند، پس وقتی که دعا کردی، با تمام قلب خود روی آور آنگاه یقین بدان که اجابت خواهد شد. مترجم]

^۳ و فی بعض النسخ و كان علی بن الحسین علیهما السلام یقول؛ الخ.

و نیز از حضرت اَبی عبدالله علیه السَّلَام

روایت است که:

إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ وَظَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ^۲.

و سابقاً روایتی^۳ از حضرت رسول الله نقل شد

که چون آن حضرت طلب باران نمودند و باران

بارید و مردم سیراب شدند به حدّی که از غرق

شدن بیم نموده و گفتند: یا رسول الله می ترسیم

هلاک شویم! و حضرت با دست خود

اشاره به ابرها نموده، فرمودند: در حوالی ما

بروید ببارید و بر ما دیگر نبارید! در این حال مردم

گفتند: یا رسول الله چه شد که یکبار دیگر شما طلب

باران نمودید و باران نبارید و این بار که طلب باران

کردید تا این سرحدّ باران ببارید؟! حضرت در پاسخ

آنان فرمودند: در آن بار که من استسقا نمودم و طلب

باران کردم نیت نداشتم (یعنی اراده جدّی در کار

^۱ همان مصدر: [أمیر المؤمنین علیه السَّلَام فرمودند: خداوند دعائی را که از قلب مشغول به لهُو و هوسرانی است مستجاب نمی کند و أمیر المؤمنین علی علیه السَّلَام می فرمود: وقتی یکی از شما برای مرده ای دعا می کند، نباید از روی قلب هوسران باشد ولیکن باید برای او در دعا کوشا باشد. مترجم]

^۲ همان مصدر: [وقتی که دعا می کنی با تمام قلب متوجه بوده و این چنین گمان کن که هم اکنون درخواستت کنار در است تا وارد خانه شود. مترجم]

^۳ همان مصدر، ص ۴۷۴.

نبود) ولی در این مرتبه که دعا کردم نیت داشتم و بدین جهت باران ببارید.

شرط دهم دعا: الحاح و اصرار در دعا

شرط دهم: إلحاح و إصرار در دعاست؛ بطوری که انسان تا مطلب خود را نگیرد دست بر ندارد، دو بار و سه بار و یا بیشتر دعا کند.

الولید بن عقبه الهجری روایت می کند که:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَاللَّهِ وَ لَا يُلْحُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ!^۱

و ابي الصباح از حضرت صادق عليه السلام

حدیث می کند که:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ الْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطَلَّبَ مَا عِنْدَهُ.^۲

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام

فرمودند:

قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا يُلْحُ عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ!^۳

و ابن قداح روایت می کند از حضرت صادق عليه

^۱ همان مصدر، ج ۲، ص ۴۷۵: [شنیدم از امام باقر عليه السلام که فرمود: قسم به خدا که هیچگاه بنده مؤمن در درخواستش نسبت به خدای عزوجل اصرار نمی کند مگر اینکه خداوند حاجتش را برآورده می سازد. مترجم]

^۲ همان مصدر: [به درستی که خداوند خوش ندارد مردم برای مسایل مادی به یکدیگر اصرار کنند اما این اصرار را نسبت به خود روا می دارد. به تحقیق خداوند دوست دارد اینکه از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست مردم بخواهند. مترجم]

^۳ همان مصدر: [فرمود: قسم به خدا در هیچ موردی بنده در درخواست خود از خداوند اصرار نمی ورزد مگر اینکه خداوند اجابت می کند. مترجم]

السّلام، قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةً فَالَحَّ فِي الدُّعَاءِ، اسْتَجِيبَ لَهُ أَوْ لَمْ يُسْتَجَبْ [لَهُ]! وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾^١.

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ مرویست که:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّائِلَ اللَّحُوحَ.^٢

و در محجّة البیضاء آورده است:

وَ فِي الْوَحْيِ الْقَدِيمِ: لَا تَمَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّي لَا أَمَلُ مِنَ الْإِجَابَةِ.^٣

و اسحاق بن عمّار حدیث می کند از حضرت

صادق علیه السّلام، قال:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَخْرُوا إِجَابَتَهُ، شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ. فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبْدِي! دَعَوْتَنِي فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا، وَ دَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَ كَذَا فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ.^٤

بلکه از روایات استفاده می شود که زود از دعا

دست برداشتن و نومید شدن حزانت و منقصد دارد

و مکروه است.

^١ سوره مریم (١٩) آیه ٤٨: [پروردگار خود را می خوانم (می پرستم) امید است بخواندن و پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی بهره نباشم].

^٢ الکافی، ج ٢، ص ٤٧٥: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند رحمت کند بنده ای را که از خدا حاجتی بطلبد و در دعا اصرار ورزد چه اینکه مستجاب شود یا نشود و این آیه را تلاوت فرمودند.... مترجم]

^٣ عده الداعی، ص ١٨٩: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند سائل اصرار کننده را دوست دارد. مترجم]

^٤ المحجّة البیضاء، ج ٢، ص ٢٩٦: [در وحی برای پیامبران گذشته آمده است: هیچگاه از دعا کردن خسته نشو، زیرا من هیچگاه از اجابت خسته نمی شوم. مترجم]

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که،

قال:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَجَلَ فَقَامَ لِحَاجَتِهِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي أَنِّي أَنَا اللَّهُ الَّذِي أَقْضِي الْحَوَائِجَ!^۱

و همچنین ابوبصیر از حضرت صادق علیه

السلام روایت می کند که، قال:

لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَرَجَاءٍ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ، فَيَقْنَطَ وَيَتْرُكَ الدُّعَاءَ. قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَسْتَعْجِلُ؟ قَالَ: يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا وَمَا أَرَى الْإِجَابَةَ.^۲

شاید یک علت اصرار بر دعا همان تقویت

جنبه یقین باشد؛ چون در هر مرتبه که انسان دعا

می کند، روحی به او دمیده می شود و نشاطی الهی

پیدا می کند

^۱ همان مصدر، ص ۴۷۴: [بنده زمانی که عجله کند برای درخواستش از پروردگار، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: آیا بنده من نمی داند که من آن

خدائی هستم که حوائج را به انجام می رسانم؟ مترجم]

^۲ همان مصدر، ص ۴۹۰: [پیوسته مؤمن در خیر و امید به رحمت خدا بسر می برد تا مادامی که عجله نکند و ناامید از اجابت دعا نشود و دعا را ترک نکند. عرض کردم: چگونه عجله می کند؟ حضرت فرمودند: با خود

می گوید: مدتی است که دعا می کنم اما اجابت نمی شود. مترجم]

و این معنی چنانچه مکرر شود ایجاد یک یقین ثابت نموده و بر قلب او مهر می خورد، و این یقین دارای حسن و ثوابی است که هیچ چیز به او نمی رسد. و لذا مؤمن در روز قیامت تمنی می کند که ای کاش دعای من در دنیا مستجاب نشده بود تا دائماً دعا می کردم و به این نتایج مهم می رسیدم!

**شرط یازدهم دعا: تسبیح و تمجید و تحمید
خدا**

**شرط یازدهم: تسبیح و تمجید و تحمید و ثناء
خداست؛ قبل از شروع به دعا نمودن سزاوار است
که شخص خدا را ثنا گوید.**

قَالَ سَلْمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ: مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَفْتَحُ بِالْدُعَاءِ [الدُّعَاءِ] إِلَّا اسْتَفْتَحَهُ، فَقَالَ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ.^۱

ثنا گفتن به خدا و تحمید و تمجید و تسبیح نوعی از اعتراف به قدرت و عظمت و انحصار صفات حسنی و امثال علیای اوست؛ و این اعتراف شخص داعی را متذکر و متوجه به جلال و عظمت او می نماید. بنابراین از خدا جداً

^۱ إحياء العلوم، علی ما نقله عنه فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۶: [سلمة بن اکوع گفت: هیچگاه ندیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دعائی را شروع کند، مگر اینکه قبل از آن می فرمود: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ. «منزه است پروردگار من که بلند و بلندمرتبه و بخشنده است.» مترجم]

درخواست می‌کند، نه آنکه خداوند محتاج به
تحمید باشد و این ثنا گفتن - و العیاذ بالله - به
عنوان تقدیم رشوه به ساحت مقدّس او واقع
شود. و معلومست که هرچه در ابتدای دعا ثنا
بیشتر و بهتر گفته شود جَلَوَات حضرت حقّ
بیشتر شده و روح تجرّد و التماس در دعا کننده
زنده‌تر و قویتر خواهد شد.

ابن بکیر از محمّد بن مسلم روایت می‌کند که،

قال:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّ الْمِدْحَةَ قَبْلَ
الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَمَجِّدْهُ! قُلْتُ: كَيْفَ أُجِدُّهُ؟ قَالَ: تَقُولُ: يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ
إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَا فَعَالًا لِيَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ

المرء وقلبه، يا من هو بالمنظر الأعلى، يا من هو ليس كمثله شيء!¹

و همچنین روایت نموده است معاویه بن عمار از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

إِنَّمَا هِيَ الْمِدْحَةُ ثُمَّ الثَّنَاءُ ثُمَّ الْإِقْرَارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ. إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ.²

و روایت نموده است عیص بن قاسم، قال:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا طَلَبَ أَحَدُكُمْ الْحَاجَةَ فَلْيُثِنِ عَلَى رَبِّهِ وَ لِيَمْدَحْهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا طَلَبَ الْحَاجَةَ مِنَ السُّلْطَانِ هِيَ لَهُ مِنَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، فَإِذَا طَلَبْتُمْ الْحَاجَةَ فَمَجِّدُوا اللَّهَ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ وَ امدحوه و اثنوا عليه، تقول: يا أجود من أعطى و يا خير من سئل، يا أرحم من استرحم، يا أحد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، يا من لم يتخذ صاحبة و لا ولدا، يا من يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و يقضى ما أحب، يا من يحول بين المرء و قلبه، يا من هو بالمنظر الأعلى، يا من ليس كمثله شيء، يا سميع يا بصير! و أكثر من أسماء الله عز وجل فإن أسماء الله كثيرة؛ و صل على محمد و آله و قل: اللهم أوسع على من رزقك الحلال ما أكف به وجهي و أودى به عن أماني

¹ الكافي، ج ۲، ص ۴۸۴: [در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است که: قبل از درخواست باید مدح و ستایش باشد. پس وقتی خواستی دعائی بکنی، ابتدا او را تمجید نما. عرض کردم چگونه تمجید نمایم؟ فرمود: می گوئی: ای کسی که او از رگ گردن به من نزدیکتر است، ای کسی که بر هرچه اراده کند قادر و توانا است، ای کسی که بین انسان و قلب او قرار گرفته است، ای کسی که از جایگاه بلند مرتبه به نظاره و تماشای مخلوقات می پردازد، ای کسی که مانند او چیزی وجود ندارد. مترجم]

² همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: مراتب دعا عبارت است از: مدح پروردگار و ستایش او، و پس از آن اقرار و اعتراف به گناه و در مرتبه آخر درخواست حاجت. به خدا قسم هیچ بنده ای از گناه خارج نمی شود مگر به واسطه اقرار. مترجم]

شرط دوازدهم دعا: صلوات بر محمد و آل

محمد

شرط دوازدهم دعا: صلوات بر محمد و آل

محمد فرستادن است. بر اهل ظاهر معلومست که از نقطه نظر تربیت دینی آنچه عالم بشریت مرهون آنست همان تعلیم و تربیت حضرت محمد صلوات الله علیه و خاندان اوست. مجاهدات و رنجهایی که آن ذوات مقدسه در این راه متحمل شدند عقول را حیران کرده است؛ بنابراین دعا و توجه به خدا که

^۱ همان مصدر، ص ۴۸۵: [امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما درخواستی از خدا دارد، ابتدا او را ستایش نماید و مدح او را بجای آورد. زیرا کسی که حاجتی را از سلطان تقاضا می کند، سعی می کند بهترین کلام و جملات را در برابر او بکار ببرد، پس شما هم وقتی تقاضائی از خداوند داشتید، خدا را تمجید کنید، که او عزیز و با جبروت است. و او را مدح و ستایش نمائید، و اینطور می گوئی: ای کسی که از همه بخشنندگان بخشنده تری و ای کسی که از همه درخواست شدگان بهتر و برتری، و ای کسی که از تمامی آنها که طلب رحمت می شود، راحم تری، ای ذات یکتا و بی نیاز، ای کسی که نزاید و زائیده نشده است، و برای او مانندی متصور نیست. ای کسی که زن و فرزند را بر نمی تابی و ای کسی که هرچه اراده نمائی به انجام آوری و به هرچه خواستت تعلق پذیرد، حکم می رانی و آنچه را که دوست می داری انجام می دهی، ای کسی که از جایگاه بلند نظاره می کنی و ای کسی که مانند او موجودی نمی باشد، ای شنوا و ای بینا؛ و از اسماء الهی زیاد بر زبان آور، زیرا اسماء پروردگار بسیار است. و بر محمد و آل او درود فرست، و بگو: خداوندا از رزق حلال آنقدر بر من عطا کن تا آبروی خود را حفظ نمایم و آنچه را که متکفل می باشم رفع نیاز نمایم و خویشانم را یاری رسانم و برای حج و عمره من ذخیره و توشه گردد.

[مترجم]

خود این نیز از برکات آن ذوات مقدّسه و تعالیم آن
نواحی مبارکه است از برکت آنهاست، و شرط شکر
آنست که اعتراف به نعمت شود و الاّ کفران نعمت
خواهد شد. صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات
الله علیهم أجمعین اعتراف بر این نعمت بزرگ و این
موهبت سترگ است. و اما از نقطه نظر واقع، بر اهل
باطن و معرفت پوشیده نیست که آن

ذوات مقدّسه منبع فیض و واسطه در رحمت و ایجاد موجودات اند (البته حقائق و ارواح مبارکه آنها نه مقصود اجساد آنها) چون ارواح آنها روح متحد و انوار آنها نور واحدند و در آن عالم کثرت و تعدّی و تفرّقی نیست؛ آن نور واحد مرکز تجلیات ذات خدا و منبع انتشار صفات و اسمای حسّنی اوست. بنابراین اصل موهبت حیات و علم و قدرت از این آیات مبارکات است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾^۱.

بنابراین در ابتدای دعا و درخواست از ذات مقدّس او، استمداد نمودن از آن ذات لایزال بواسطه این آیات مبارکات و از شبکه‌های این

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳۵: [خداوند نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدان درونی دیوار بدون منفذ می‌باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبّابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حبّاب آبگینه‌ای گویا همچون ستاره‌ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از مادهٔ زیتونی درخت برکت داده شدهٔ زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب. (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‌گیرد.) به قدری آن روغن زیتون که مادهٔ برافروختگی این چراغ می‌باشد، درخشنده و پر لمعان و نور افزا است که اگر آتشگیرانه‌ای با آن تماس حاصل نکند باز هم شعله‌ور است. آن حبّاب نور دیگری است افزون بر روی نور چراغ.]

ذوات مقدّسه و این آئینه‌های تمام‌نمای صفات
حضرت حقّ جلّ جلاله چقدر صحیح و پر
منفعت است! درود فرستادن و تقدیم تحیّت و
اهداء سلام و صلوات نه تنها تمجید ظاهری
است بلکه اتّصال باطنی به حقائق آن ذوات
مقدّسه خواهد بود، و تماشا کردن قدرت و
عظمت خدا را در آن مجالی و مظاهر بی‌حدّ و
لایتناهی است، و معلوم است که در این حال اثر
دعا تا چه حدّ افزایش خواهد یافت.

غزالی حدیث می‌کند که: اَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

قال:

إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ حَاجَةً فَاَبْدُوْا بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْتَلَّ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيُرَدُّ الْأُخْرَى. - رَوَاهُ أَبُو طَالِبٍ الْمَكِّيُّ.^١

و در عده‌الداعی از حارث بن مغیره روایت

کرده است، قال:

سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَدْحَةِ لَهُ وَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَتَهُ [حَوَائِجَهُ]!^٢

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: عَجَلٌ [أَعَجَل] الْعَبْدُ رَبَّهُ! وَ جَاءَ آخِرُ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ أَتَنَى عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ [وَ آلِهِ]، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: سَلْ نَعَطًا!^٣

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هشام

بن سالم روایت می کند که:

قَالَ: لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.^٤

و سکونی از حضرت صادق علیه السلام

حدیث می کند که:

^١ المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ٢٩٦: [وقتی از خدا حاجتی را طلب می کنید ابتداء بر من صلوات بفرستید زیرا کرم خداوند بالاتر از آنست که از میان دو حاجت یکی را برآورده نماید و دیگری را رد کند. این روایت را ابوطالب مکی نقل کرده است. مترجم]

^٢ عده‌الداعی، ص ١٤٧؛ و اصله فی الکافی، ج ٢، ص ٤٨٤: [شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: وقتی که یکی از شما حاجتی از حوائج دنیا را از خدایش طلب می کند مبادا بدون ثناء و مدح بر پروردگار و صلوات بر پیامبر از خداوند بخواهد بلکه باید سؤال او پس از این باشد. مترجم]

^٣ همان مصدر، ص ١٤٨؛ و اصله فی الکافی، ج ٢، ص ٤٨٥: [شخصی وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند سپس از خدا تقاضائی نمود، حضرت رسول فرمودند: عجله کرد نسبت به خداوند. و شخص دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند سپس ثناء بر خداوند گفت و بر پیامبر صلوات فرستاد. حضرت فرمودند: هرچه می خواهی سؤال کن که به تو داده خواهد شد. مترجم]

^٤ الکافی، ج ٢، ص ٤٩١: [پیوسته دعاء در انتظار اجابت می ماند تا صلوات بر پیامبر و آل او فرستاده شود. مترجم]

مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَفَرَفَ
 الدُّعَاءُ عَلَى رَأْسِهِ، فَإِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
 آلِهِ وَ سَلَّمَ رُفِعَ الدُّعَاءُ.^۱ وَ هَمِچْنِینِ از حضرت
 صادق علیه السلام روایت است که:

مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [وَ آلِهِ] ثُمَّ يَسْأَلْ
 حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ
 يَدْعَ الْوَسْطَ، إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ.^{۲، ۳}

شرط سیزدهم دعا: توبه از گناهان و ردّ مظالم

عباد

شرط سیزدهم دعا: توبه از گناهان و ردّ مظالم

عباد و حقوق بندگان است. چون توبه رجوع به

^۱ همان مصدر: [کسی که دعا کند ولی بر پیامبر درود نفرستد این دعا
 همینطور بر بالای سر او به گردش درمی آید و اگر شخص صلوات نفرستد
 بالا می رود. مترجم]

^۲ در شرح دعای کمیل، حاج محمد رضا کلباسی

ص ۴۸۵ از نهج البلاغه نقل می کند که: إِذَا كَانَتْ لَكَ

إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ

أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي أَحَدَهُمَا وَ يَمْنَعَ الْآخَرَ.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴: [کسی که می خواهد حاجتی را به پیش خداوند
 عرضه بدارد ابتداء صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد سپس حاجت خود
 را بخواهد باز صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. خداوند کریم تر است
 از اینکه دو طرف دعا را اجابت کند و خود آن را که وسط است ردّ نماید.
 وقتی که صلوات بر محمد و آل محمد باشد هیچ حاجتی از خداوند نادیده
 گرفته نمی شود. مترجم]

خداست و دعا طلب از خداست، و معلومت که

طلب از خدا بدون رجوع به خدا و حرکت به سمت او و انابه بسوی او اثری ندارد. دعا هنگامی مستجاب است که دعا کننده خود را به عالم معنی رسانیده و از رُوح و رحمت خدا استمداد کند؛ و شخص معصیت کار بدون توبه از رحمت خدا دور و از عالم معنی و تجرّد مهجور است. ندای او از دائره هوی و نفس تجاوز ننموده، و دعای او به سمع موجودات مجرّده و مدبّرات عالم و فرشتگان سماوی نمی رسد؛ و در این صورت حقّاً این دعا با یأس و نومیدی ادا شده است. ولی چون توبه صورت گیرد رجوع به خدا صورت می گیرد، برای آنکه حقیقت توبه رجوع است. معصیت کار چون رجوع نمود خود را از زندان تاریک غفلت عبور داده و با توجّه به عالم معنی و اتّصال به مدبّرات امور عالم نزدیک به خدا می گردد و دعای او مستجاب می شود.

و اما ردّ مظالم و احقاق حقوق به جهت آنست که خدائی را که انسان بدو متوسّل می شود و از او حاجت می طلبد تنها خدای او نیست بلکه خدای تمام مردم بلکه جمیع حیوانات است و همان نظر رحمتی را که به داعی دارد به همه

مخلوقات خود دارد، چگونه راضی می‌شود که بر داعی نظر رحمت کند در صورتی که این داعی به مخلوقات دیگر او ستم نموده و حقوق آنها را ضایع کرده است! و از این گذشته نفوس کسانی که مورد ستم واقع شده‌اند در عالم معنی جلوی دعای این داعی را می‌گیرد و نمی‌گذارد به عالم تجرّد و ملکوت عبور کند.

همانطور که در موجودات مادی کسری و انکساری است همچنین در موجودات روحی و معنوی تدافع و تقابلی است؛ دعا به مرحله اجابت بالا می‌رود در صورتی که در سر راه او به مانعی برخورد نکند. نفوس و گرفتگی مظلومان سدّ عجیبی است در عالم معنی برای ارتقاء دعا، و باید این سدّ را به توبه و ردّ مظالم آنها شکست. پدر و مادر را از خود خشنود نمود چون دعای عاقّ والدین بالا نمی‌رود، همسایه و عالم و کل ذی حقّ را خشنود نمود، مال مغضوب و یتیم

را به دست صاحبش رساند، اگر از کسی غیبت
نموده یا تهمت زده و آن کس مطلع شده حتماً از او
رضایت طلبید، و اگر مطلع نشده است ابداً به او
اظهار نکند و حلال بودی نطلبد، چون نفس این
اظهار موجب تأثر و بدبینی آن طرف می‌گردد و این
یک گناهی تازه خواهد بود، بلکه برای او استغفار
کند و در پشت سرش دعا کند و از خدا ارتقاء
درجات و حسنات و تخفیف سیئات را برای او
بخواهد.

به هر حال چون حقوق ذوی الحقوق را سپرد
هم جلوی سدّ معنوی نفوس آنها را گرفته و راه
را برای خود باز نموده است، و هم خدای خالق
تمام مخلوقات را که به همه آنها نظر رحمت دارد
از خود خشنود نموده است. بلکه باید حیوانی را
نرنجاند و دانه‌ای از دهان مورچه‌ای یا برگ‌گی از
دهان ملخی نگیرد، زیرا همه اینها مخلوق ذات
مقدس او هستند و ابداً پروردگار رضایت ندارد
نسبت به موری ستم شود، و چه بسا دعا را
بواسطه یک غفلت کوچک محجوب می‌گرداند.
در حدیث قدسی وارد است که:

فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَى الإِجَابَةِ، فَلَا تَحْتَجِبْ عَنِّي دَعْوَةً إِلَّا دَعْوَةً أَكِلِ الحَرَامِ.^۱

حدیث: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ

و از حضرت رسول الله روایت شده است که:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ كَسْبَهُ.^۲

و نیز از آن حضرت روایتست که، قال لمن قال

له أُحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي:

طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَ لَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الحَرَامَ!^۳

و علی بن أسباط از حضرت صادق علیه

السَّلام حدیث می کند که:

^۱ عدّة الداعی، ص ۱۲۸: [پس از تو است دعا کردن و بر من اجابت است.

پس هیچ درخواستی از من نادیده گرفته نمی شود مگر درخواست کسی که مال حرام می خورد. مترجم]

^۲ همان مصدر: [کسی که می خواهد دعایش مستجاب شود باید طعام و کسب خود را حلال نماید. مترجم]

^۳ همان مصدر: [غذایت را طاهر نما و در شکم خود حرام داخل منما. مترجم]

من سرّه آن يستجاب دعاؤه فليطّيب كسبه [مكسبه]! قال عليه السّلام: ترك لُقمة الحرام أحبُّ إلى الله تعالى من صلاة الفی ركعة تطوّعا.

و [عنه عليه السلام]: ردُّ دائق حرام يعدل عند الله سبعين حجّة مبرورة.^۱

و از اهل بیت علیهم السّلام روایتست:

فيا وَعَظَ اللهُ بِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى! قُلْ لظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: غَسَلْتُمْ وُجُوهَكُمْ وَ دَنَسْتُمْ قُلُوبَكُمْ! أَيْ تَعْتَرُونَ أُمَّ عَلَى تَجْتَرُونَ؟! تَطَيَّبُونَ بِالطَّيِّبِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَجْوَابِكُمْ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الْجَيْفِ الْمُتَيْتَةِ، كَأَنَّكُمْ أَقْوَامٌ مَيِّتُونَ. يَا عِيسَى! قُلْ لَهُمْ: قَلَّمُوا أَظْفَارَكُمْ مِنْ كَسْبِ الْحَرَامِ وَ أَصَمُّوا أَسْمَاعَكُمْ مِنْ ذِكْرِ الْحَقِّ [الفحشاء] وَ أَقْبَلُوا عَلَيَّ بِقُلُوبِكُمْ، فَإِنِّي لَسْتُ أُرِيدُ صُورَكُمْ. يَا عِيسَى! قُلْ لظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْعُونِي وَ السُّحْتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ [أقدامكم] وَ الْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنِّي أَلَيْتُ أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي وَ أَنْ أَجْعَلَ إِجَابَتِي إِيَّاهُمْ لَعْنًا لَهُمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا.^۲

و از حضرت رسول الله روایتست که:

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: أَوْحَى

[اللهُ تَعَالَى] إِلَيَّ أَنْ يَا أَخَا الْمُرْسَلِينَ وَ يَا أَخَا

^۱ همان مصدر: [کسی که می خواهد دعایش مستجاب شود باید کسبش را حلال نماید. امام علیه السّلام فرمود: ترک یک لقمه حرام نزد خداوند بهتر است از هزار رکعت نماز مستحبی و باز از امام علیه السّلام روایت است: ردُّ کردن یک دائق از حرام نزد خداوند با هفتاد حجّ پذیرفته شده برابری می کند. مترجم]

^۲ همان مصدر: [در ضمن موعظه های خداوند به حضرت عیسی علیه السّلام می فرماید: ای عیسی! به ظالمان بنی اسرائیل بگو: صورتهای خود را شسته اید ولی دلهای خود را آلوده نموده اید. آیا توقع بیجا از من دارید یا بر من جرأت ورزیده اید. خود را برای اهل دنیا به بوی خوش معطر می نمائید در حالیکه شکم های شما نزد من همانند مردار گندیده است. گویا شما گروه مردگان هستید. ای عیسی! به آنها بگو: ناخن های خود را از فرو رفتن در کسب حرام کوتاه کنید (دستهای شما به مال حرام آغشته نشود). و گوشهای خود را از شنیدن صدای قبیح ببندید. و با دلهای خود به سمت من روی آورید. بدرستی که من نیازی به دیدن صورت و روی شما ندارم.

ای عیسی! به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: مرا نخوانید در حالیکه بر مال حرام قرار گرفته اید و آن را به حیطة استفاده خود وارد کرده اید. و بتها را در خانه قرار داده اید. (مجسمه ها را در خانه خود به عنوان زینت گذاشته اید) بدرستی که من قسم خورده ام دعوت کسی که مرا بخواند اجابت نمایم و اجابت خود را نسبت به این افراد لعنت خود بر اینها قرار می دهم تا اینکه متفرّق شوند. مترجم]

الْمُنْذِرِينَ! أَنْذِرْ قَوْمَكَ لَا يَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بِيُوتِي وَ
لأَحَدٍ مِنْ عِبَادِي عِنْدَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَظْلَمَةٌ، فَإِنِّي أَلْعَنُهُ
مَادَامَ قَائِمًا يُصَلِّي بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى يَرُدَّ تِلْكَ
الْمَظْلَمَةَ، فَأَكُونُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ أَكُونُ
بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ يَكُونُ مِنْ أَوْلِيَائِي وَ
أَصْفِيَائِي، وَ يَكُونُ جَارِي مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ
وَ الشُّهَدَاءِ [وَ الصَّالِحِينَ] فِي الْجَنَّةِ.^١ وَ از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایتست که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بِيُوتِي إِلَّا بِأَبْصَارٍ
خَاشِعَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ وَ أَيْدٍ نَقِيَّةٍ، وَ أَخْبِرْهُمْ أَنِّي لَا أَسْتَجِيبُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ دَعْوَةً وَ لِأَحَدٍ مِنْ
خَلْقِي لَدَيْهِمْ [لَدَيْهِ] مَظْلَمَةٌ.^٢

وَ از حضرت رسول الله صَلَّى الله عليه وَ آله

روایتست که:

لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأوتَارِ وَ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِيا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْكُمْ إِلَّا بَوْرَعٍ
حَاجِزٍ.^٣

^١ همان مصدر، ص ١٢٩: [از پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه وَ آله وَ سَلَّمَ روایت
است که فرمودند: خداوند به من وحی فرستاد ای برادر فرستاده شدگان و
ای برادر بیم دهندگان! ملّت خود را بیم ده که داخل خانه های من (مساجد)
نشوند درحالیکه ظلمی بر یکی از بندگان من روا داشته اند. زیرا تا وقتی که
او مشغول نماز در پیشگاه من است من او را لعنت می کنم تا اینکه آن ظلم
را از آن شخص برطرف گرداند در این صورت من گوش او خواهم شد که
با آن می شنود و چشم او خواهم شد که با آن می بیند و او از اولیاء و
برگزیدگان من خواهد شد و او همسایه من با پیامبران و صدیقین و شهداء
و صالحین در بهشت می باشد. مترجم]

^٢ همان مصدر، ص ١٣٠: [خداوند به حضرت عیسی علیه السلام وحی
فرستاد: به بنی اسرائیل بگو: داخل خانه ای از خانه های من نشوند مگر با
چشمانی حاکی از خشوع و مسکنت و دلہائی طاهر و دستانی پاک و به آنان
خبر ده که من درخواست کسی را که بر یکی از مخلوقات من ظلمی روا
داشته است برآورده نخواهم کرد. مترجم]

^٣ نقله فی المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ٣٠١، عن عدّة الداعی: [اگر آنقدر نماز

و همچنین از آن حضرت روایتست که:

الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ؛ وَقِيلَ عَلَى الْهَاءِ^۱.

شرط چهاردهم دعا: اعتراف به گناه نزد خدا

شرط چهاردهم استجابت دعا: اعتراف به گناه

است؛ چون در این اعتراف مشاهده ذلت نفس و

خضوع اوست، و موجب انقطاع بسوی خداست.

مرحوم فیض کاشانی فرماید:

وَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ «وَهُوَ عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ». رُوِيَ أَنَّ عَابِدًا عَبَدَ اللَّهَ سَبْعِينَ عَامًا صَائِمًا نَهَارُهُ قَائِمًا لَيْلُهُ فَطَلَبَ إِلَى اللَّهِ حَاجَةً فَلَمْ تُقْضَ، فَأَقْبَلَ عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ: مِنْ قِبَلِكَ أُتِيَتْ لَوْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرٌ قُضِيَتْ حَاجَتُكَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا فَقَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَزْرَيْتَ^۲ فِيهَا عَلَى نَفْسِكَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَتِكَ الَّتِي مَضَتْ^۳.

و از حضرت صادق علیه السلام روایتست که:

إِذَا رَقَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَدْعُ، فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا يَرِقُّ حَتَّى يَخْلُصَ^۴.

بخوانید تا همچون ریسمان شوید و آنقدر روزه بگیرید تا چون تَرَكَةُ نازک، خمیده شوید خداوند از شما قبول نخواهد کرد جز با تقوائی که مانع از گناه گردد. مترجم]

^۱ همان مصدر: [عبادت با لقمه حرام مانند ساختمان بر زمین رمل است و یا بر آب. مترجم]

^۲ الازراء: التهاون بالشيء.

^۳ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۴: [و کسی که برای خدا تواضع کند خداوند او را بالا خواهد برد و خداوند نزد دل‌های شکسته است. در خبر است که عابدی هفتاد سال خدا را عبادت کرد درحالیکه روزها را به روزه و شبها را تا به صبح به عبادت می‌گذراند. آنگاه از خدا حاجتی خواست ولی برآورده نشد. پس با خود حدیث نفس کرد: هرچه هست از خود تو است اگر کار تو بر خیر بود خداوند تقاضایت را اجابت می‌کرد. در این وقت خداوند ملکی را به سوی او فرستاد و گفت: ای آدمیزاد آن ساعتی که نفس خود را کوچک و پست شمردی نزد خداوند از عبادت هفتاد سال بافضیلت تر است. مترجم]

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷: [وقتی که قلب شما رقیق و لطیف گشت دعا کنید. بدرستی که قلب رقیق نمی‌شود تا اینکه خالص گردد. مترجم]

شرط پانزدهم دعا: توجّه و اقبال به قلب به خدا

شرط پانزدهم دعا: توجّه به خدا و اقبال به

قلب است. معلومست که چنانچه انسان به کسی اقبال نداشته باشد او نیز به انسان اقبال نخواهد داشت، و انسان نیز استحقاق اقبال او را نخواهد داشت. مثل کسی که با انسان صحبت می کند و مذاکره و گفتگو می نماید و انسان می داند که دل او از انسان غافل است و توجّهش به جای دگر است، در این صورت انسان از او اِعراض می کند و از مخاطبه با او خودداری نموده و از پاسخ او و برآوردن حاجات و تقاضای او اِباء و امتناع می نماید؛ چون این تقاضا به ظاهر است نه به قلب، و ظاهر بدون باطن قدری و قیمتی ندارد بلکه به مسخره و استهزاء آشفه است، ولی وقتی با دل توجّه و با قلب اقبال بوده باشد مسلماً عنایتی خواهد شد.

از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ مَنَزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ مَنَزِلَةَ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنَزِّلُ الْعَبْدَ مِثْلَ مَا يُنَزِّلُ الْعَبْدُ
اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ.^۱

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام

فرموده اند:

^۱ عده الداعی، ص ۱۶۷: [کسی که می خواهد جایگاهش را نزد خداوند ببیند پس ببیند که جایگاه خدا در نزد او چگونه است، زیرا خداوند با بنده خود همان برخورد را دارد که بنده با خدای خود آن را دارد. مترجم]

و سیف بن عمیره از حضرت صادق علیه السّلام

روایت می کند که:

إِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ!^۲

و در عده‌الداعی روایتست که:

و فیما أوحى الله الى عيسى عليه السلام: لا تدعنى إلا مُتَضَرِّعًا إِلَيَّ وَ هَمَّكَ هَمًّا وَاجِدًا، فَإِنَّكَ مَتَى تَدْعُنِي كَذَلِكَ أُجِبُكَ!^۳

شرط شانزدهم دعا: زودتر از نزول بلا و حادثه

دعا نمودن

شرط شانزدهم دعا: زودتر از نزول بلا و

حادثه دعا نمودن است. یعنی انسان همیشه باید به

خدا متوجه باشد و از او بخواهد رفع گرفتاریها و

برداشتن موانع و نزول رحمت و برکت را. اگر انسان

از خدا معرض باشد و هنگام بلا فقط بسراغ خدا رود

ملائکه می گویند: ما این صدا را نمی شناسیم! ای دعا

کننده قبل از امروز کجا بودی؟!

مرحوم شیخ طبرسی در مکارم الأخلاق

وصیت مفصلی از حضرت رسول الله به ابي ذر

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳: [خداوند دعاء قلبی که در لهُو و بیهوده طلبی است قبول نمی کند. مترجم]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳: [وقتی که خدا را می خوانی با دل و باطنت بخواه. مترجم]

^۳ عده‌الداعی، ص ۱۶۸: [از جمله وحی های خداوند بر حضرت عیسی علیه السّلام: مرا نخوان مگر با حال تضرّع و بیچارگی و نیت و قصدت یک نیت باشد پس اگر این چنین مرا خوانی اجابت می کنم. مترجم]

غفاری نقل می کند، تا آنجا که حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَلَا أَعَلَّمُكُمْ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَحْفَظِ اللَّهَ [يَحْفَظَكَ أَحْفَظَ اللَّهُ] نَجِدُهُ أَمَامَكَ، تَعَرَّفَ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ؛ الْحَدِيثُ.^۱

و هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السلام

نقل می کند، قال:

إِنَّ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ لَيْسَتْخْرِجُ الْحَوَائِجَ فِي الْبَلَاءِ.^۲

و نیز از آن حضرت روایتست که:

مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتُجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَ قِيلَ [قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ]: صَوْتُ مَعْرُوفٍ وَ لَمْ تَحْجُبْ [يُحْجَبُ] عَنِ السَّمَاءِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ.^۳

و همچنین از آن حضرت مرویست که، قال:

كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ دَعَاءً فَتَنَزَلَ اللَّهُ بِهِ الْبَلَاءُ فَدَعَا، قِيلَ: صَوْتُ مَعْرُوفٍ؛ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ دَعَاءً فَتَنَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ [بَلَاءٌ] فَدَعَا، قِيلَ: أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ الْيَوْمِ؟^۴

و نیز از حضرت صادق علیه السلام

روایتست، که:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الدُّعَاءُ بَعْدَ

^۱ مکارم الأخلاق، طبع سنگی، ص ۲۵۵: [آیا نمی خواهی مطالبی را به تو بیاموزم تا خداوند بواسطه آنها به تو نفعی برساند؟ عرض کرد: بلی ای رسول خدا. حضرت فرمودند: پیوسته خدا را در نظر بیاور، او را جلوی خود خواهی یافت. در حال انبساط و فراخی خدا را بشناس (از او غافل مباش) او تو را در حال گرفتاری بیاد خواهد آورد. مترجم]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۲: [دعا در حال فراخی موجب برآورده شدن حاجات در گرفتاری می شود. مترجم]

^۳ همان مصدر: [کسی که پیوسته دعا نماید هنگام نزول بلاء حاجتش مستجاب می شود و ملائکه می گویند: این صدا را می شناسیم و دعایش به آسمانها می رود و کسی که در حال گشایش دعا نماید هنگام ابتلاء گرچه دعا کند ولی مستجاب نمی شود. و ملائکه می گویند: صاحب این صدا را نمی شناسیم. مترجم]

^۴ همان مصدر.

ما يَنْزِلُ الْبَلَاءُ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ.^۱ و نیز از آن حضرت

روایتست که قال:

مَنْ تَخَوَّفَ مِنْ بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالْدُّعَاءِ لَمْ يُرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْبَلَاءَ أَبَدًا.^۲

شرط هفدهم دعا: نام بردن حاجت

شرط هفدهم دعا: نام بردن حاجت است.

روایت کرده است ابو عبدالله فرّاء از حضرت صادق

عليه السّلام، قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ وَلَكِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ تُبَثَّ إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ.^۳

و نیز روایت شده است که:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ: يَا مُوسَى! إِنِّي لَسْتُ بِغَافِلٍ عَن خَلْقِي وَلَكِن أُحِبُّ أَنْ يَسْمَعَ مَلَائِكَتِي

صَجِيحَ الدُّعَاءِ مِنْ عِبَادِي وَتَرَى حَفَظَتِي تَقْرُبُ بَنِي آدَمَ إِلَيَّ بِمَا أَنَا مُقَوِّمِهِمْ عَلَيْهِ وَ مُسَبِّهُهُمْ.^۴

شرط هجدهم دعا: عمومیت دادن مورد دعا

شرط هجدهم دعا: عمومیت دادن مورد دعاست؛

بطوری که انسان تنها برای خود دعا نکند بلکه برای

^۱ همان مصدر: [امام سجّاد علیه السّلام می فرمود: دعاء پس از نزول بلاء فائده‌ای ندارد. مترجم]

^۲ همان مصدر: [کسی که از بلائی نگران باشد و قبل از آن دعا نماید خداوند او را مبتلاء نخواهد کرد. مترجم]

^۳ همان مصدر، ص ۴۷۶: [بدرستی که خداوند می داند حاجت بنده‌اش را ولیکن دوست دارد حاجتها بسوی او سوق داده شود. مترجم]

^۴ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۲: [در تورات نوشته شده است: ای موسی! من غافل از مخلوق خود نیستم ولی دوست دارم فرشتگانم صداهاى بلند شده به دعا را از بندگانم بشنوند و پاسداران عوالم غیب نزدیکی فرزندان آدم را به من مشاهده نمایند و ببینند که من آنان را تقویت نموده و به دعا وا داشته‌ام. مترجم]

جميع مؤمنين و مؤمنات دعا بنمايد. ابن قداح روايت کرده است از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعَمِّمْ فَإِنَّهُ أَوْجِبُ لِلدُّعَاءِ.^۱

و سابقاً در ص ۲۲۲ نقل کردیم از کافی از عبدالله بن جنذب که در عرفات دعا می نمود بطوری که از چشمان او اشک می ریخت، چون مردم متفرق شدند از او پرسیده شد که: ای عبدالله موقفی از موقف تو بهتر نبود!

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خواستید دعا کنید بطور عموم انجام دهید تا برآورده شود. مترجم]

قال [لا] والله ما دعوت [فيه] إلا لإخواني! و ذلك لأن [أن] أبا الحسن موسى [ابن جعفر] عليهما السلام أخبرني: أنه من دعا لأخيه بظهر الغيب نودي من العرش: و لك مائة الف ضعف مثله! و كرهت أن أدع مائة الف ضعف [مضمونة] لواحد لا أدري يستجاب أم لا.^١ و از همين شخص (عبدالله بن جنذب) روايت است كه: چون از عرفات افاضه كردم نزد ابراهيم بن شعيب آدم و سلام دادم، و گفتم: يك چشم تو نابينا شده است و آنقدر گريه نموده‌اي كه يك چشم ديگرت مانند پاره خون گرديده است و من نگرانم كه او نيز نابينا گردد، كاش قدری گريه كمتر می نمودی!

قال: [لا] و الله يا أبا محمد ما دعوت لِنَفْسِي الْيَوْمَ بِدَعْوَةٍ! قُلْتُ: فَلِمَنْ دَعَوْتُ؟ قَالَ: دَعَوْتُ لِإِخْوَانِي، لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَقُولُ: وَ لَكَ مِثْلَاهُ! فَأَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا [إِنَّمَا] أَدْعُو لِإِخْوَانِي وَ الْمَلَكُ يَدْعُو لِي، لِأَنِّي فِي شَكٍّ مِنْ دُعَائِي لِنَفْسِي وَ لَسْتُ فِي شَكٍّ مِنْ دُعَاءِ الْمَلَكِ [لِي].^٢

شرط نوزدهم دعا: مجتمعا دعا نمودن

شرط نوزدهم دعا: مجتمعا دعا نمودن است.

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ﴾^٣

^١ الكافي، ج ٤، ص ٤٦٥.

^٢ همان مصدر، ص ٤٦٦.

^٣ سوره الكهف (١٨) آيه ٢٨: [و پيوسته جان و اراده خود را با آنان كه پروردگار خود را در صبحگاهان و شامگاهان می خوانند، و او را می جويند، نگاهدار؛ و با صبر و شكيبائی با آنان هماهنگ باش!]

و روى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

قال:

الدَّاعِي وَ الْمُؤَمَّنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكَانِ.^١

و روى أبو خالده قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من رهط أربعين رجلاً اجتمعوا فدعوا الله [عز وجل] في أمرٍ إلا استجاب [الله] لهم؛ فإن لم يكونوا أربعين فأربعة يدعون الله [عز وجل] عشر مراتٍ إلا استجاب الله عز وجل لهم؛ فإن لم يكونوا أربعة فواحد يدعو الله أربعين مرةً، يستجيب الله العزيز الجبار له.^٢

و روایت نموده است عبدالأعلى از حضرت

صادق عليه السلام، قال:

ما اجتمع أربعة رهط قط على أمرٍ واحد فدعوا [الله] إلا تفرقوا عن إجابة.^٣

و روایت نموده است علی بن عقبه عن رجلٍ عن

أبي عبد الله عليه السلام، قال:

كان أبي [عليه السلام] إذا حزته أمرٌ جمع النساء و الصبيان ثم دعا و أمئوا.^٤

همینطورى که در عالم طبیعیات و مادیات

چنانچه قوه تزايد یابد می تواند بار سنگین تری را

بکشد (مانند قوه چهار مرد یا چهل مرد که

^١ الكافي، ج ٢، ص ٤٨٧.

^٢ همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ گروهی که چهل نفر باشند برای دعا اجتماع نمی کنند مگر اینکه خداوند دعای آنان را مستجاب می گرداند پس اگر چهل نفر نباشند چهار نفر هم می توانند دعا را ده بار تکرار کنند و خداوند قطعاً اجابت خواهد کرد و اگر چهار نفر نباشند یک نفر هم می تواند چهل بار خدا را بخواند تا خداوند عزیز و جبار او را اجابت کند. مترجم]

^٣ همان مصدر.

^٤ همان مصدر: [امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم هرگاه از مسأله ای غمگین می شد زنان و بچه ها را جمع می کرد و او دعا می کرد و آنان آمین می گفتند. مترجم]

می تواند چهار یا چهل برابر بار مردی واحد را حمل کند، و بلکه بعضی از اوقات تضاعف پیدا می کند و چهل مرد می توانند کاری را انجام دهند که توان آن از چهل واحد نیز بیشتر است) همینطور در عالم معنویات و آنفس چنانچه دو اراده یا بیشتر مجتمع گردند می توانند مانعی عظیم را از سر راه بردارند؛ و چنانچه تعداد آن به چهار نفر یا ده یا چهل برسد آنچه متصور است از مشکلات و موانع برطرف می گردد.

لذا مستحب است نماز که خود نیز شامل ادعیه فراوانی است در جماعت خوانده شود. و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصارای نجران با امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام حاضر شدند، که مجموعاً دعا کنند و مباحله نمایند. لذا در آیه مبارکه قرآن دیده می شود که مؤمنین را امر به صابر نموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.^۱ معنی صابر ارتباط دلها و اراده ها و استقامت اجتماعی در برابر مشکلات و رفع موانع است؛ و معلومست که دعا چون طلب امری است از خدا، چنانچه نفوسی متحدالقلب با هم دور هم گرد آیند و دعا کنند اثر آن به مراتب شدیدتر و به استجابت نزدیکتر خواهد شد.

در حالات سلطان محمود غزنوی نوشته اند که هنگام جنگ متعمداً جنگ را تا عصر جمعه تأخیر انداخت تا مسلمین هر کجا بوده اند و در

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰۰: [ای کسانی که ایمان آورده اید! در کارهایتان شکیبا باشید؛ و نیز شکیبائی و صبرتان را به یکدیگر پیوند دهید، و شکیبائی اجتماعی داشته باشید. و نیز دلهایتان را به هم مرتبط سازید، و نفوس و جانهایتان را با هم ربط دهید؛ یعنی ترابط و پیوند عمومی و اجتماعی داشته باشید. و در تقوی و مصونیت الهی در آئید، به امید آنکه به فلاح و نجات برسید!]

نمازهای جمعه در بلاد حاضر شده‌اند و برای جنگجویان و سرحدّاران دعا نموده‌اند از دعای خود فارغ شوند، در این هنگام که دعاهای آنها مستجاب شده است اقدام به جنگ نمود و فاتح شد. و داستانهای عجیب از اثر دعاهای دسته‌جمعی بسیار وارد شده و تجربه نیز شاهد آن است.

شرط بیستم دعا: گریه کردن در حال دعا

شرط بیستم دعا: گریه کردن در حال دعاست.

در عِدَّة الدّاعی^۱ این ادب را سیّد الآداب شمرده

است، ثُمَّ قَالَ:

علل استجابت دعا بوسیله اشک چشم به نقل

از عِدَّة الدّاعی

امّا اوّلاً: چون معلومست که اخلاص در دعا

علامت اجابت است، و گریه دلالت بر رِقَّت قلب

دارد که او دلیل اخلاص است قال الصّادق علیه

السّلام:

^۱ عِدَّة الدّاعی، ص ۱۵۴.

إِذَا اقشَعَرَ جِلْدُكَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاكَ [وَوَجَلَ قَلْبُكَ] فَدُونَكَ دُونَكَ^١ فَقَدْ قُصِدَ قَصْدُكَ^٢.

چون جمود عین و خشکی چشم علامت

قساوت قلب و مشعر به بُعد از رحمت خداست.

خدا به حضرت موسی خطاب فرموده است:

يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُو قَلْبَكَ وَقَاسِيَ الْقَلْبِ مِنِّي بَعِيدٌ^٣.

و کسی که قساوت قلب داشته باشد دعای او

مردود است، لقوله عليه السلام:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهِرِ قَلْبٍ قَاسٍ^٤.

و اما ثانياً: به علت آنکه در اشک چشم زیادی

خشوع و انقطاع بسوی خداست. قال رسول الله صلى

الله عليه و آله:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَصَبَ فِي قَلْبِهِ نَائِحَةً مِنَ الْحَزَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ إِلَى الصَّرْعِ وَ إِنَّهُ لَا يَجْتَمِعُ عَبْرًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دُحَانٌ فِي جَهَنَّمَ فِي مَنْخَرِي مُؤْمِنٍ أَبَدًا؛ وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا جَعَلَ فِي قَلْبِهِ مِزْمَارًا مِنَ الضَّحِكِ وَ إِنَّ الضَّحِكَ يُمِيتُ الْقَلْبَ، وَ

^١ فَدُونَكَ دُونَكَ أَي خُذْهُ فَهُوَ قَرِيبٌ مِنْكَ! وَ يُقَالُ: هَذَا دُونُهُ أَي قَرِيبٌ مِنْهُ؛ وَ الْقَصْدُ إِتْيَانُ الشَّيْءِ. وَ الْمَعْنَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَقْبَلَ عَلَيْكَ بِالرَّحْمَةِ وَ تَوَجَّهَ نَحْوَكَ بِالْإِجَابَةِ؛ وَ قَصْدَكَ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ لِلتَّأَكِيدِ.

^٢ اصله فی الکافی، ج ٢، ص ٤٧٨: [چون پوستت جمع شود و چشمانت به اشک بنشیند و قلبت به خوف و خشیت درآید پس آماده باش آماده باش که نیتت مقرون به اجابت شده است. مترجم]

^٣ اصله فی الکافی، ج ٢، ص ٣٢٩: [ای موسی آرزویت را در دنیا طولانی مکن تا قلبت سفت و سخت گردد و کسی که قلبش قاسی باشد از من دور است. مترجم]

^٤ همان مصدر، ج ٢، ص ٤٧٤: [خداوند عزوجل دعای فردی که دل سخت و قاسی است اجابت نمی کند. مترجم]

و اما ثالثاً: به علت آنکه گریستن در حال دعا

موافقت امر خداست؛ چون خدا در وصیتهای خود به

پیامبرانش دستور گریستن داده است، حیث یقول^۲

لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام:

يَا عِيسَى! هَبْ لِي^۳ مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِكَ الْحَشِيَّةَ [الْحُشُوعَ]؛ الحديث.^۴

و لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَام:

و نَاجِنِي حَيْثُ تُنَاجِنِي بِحَشِيَّةٍ مِنْ قَلْبٍ وَجَلٍ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: صِخِّ إِلَيَّ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ صِيَاخَ
الْهَارِبِ مِنْ عَدُوِّهِ.^۵

و اما رابعاً: چون در گریه از فضایل و شرف

خصوصیاتی است که در طاعات دیگر نیست.

^۱ قال فی تعلیقة المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۳: روی صدره الدیلمی فی الارشاد باب الحزن و تمامه فی باب البكاء من خشية الله: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد در قلبش مقداری از غم و اندوه را باقی می‌گذارد زیرا خداوند هر قلب غمناکی را دوست می‌دارد. و بنده‌ای که از خوف خدا بگرید هیچگاه داخل آتش نخواهد شد مگر اینکه شیر به پستان باز گردد. و هیچگاه غبار در راه خدا با دود ناشی از آتش جهنم در گلوی مؤمن جمع نمی‌شود و هنگامی که خداوند بر بنده‌ای غضب نماید در قلب او آهنگی از خنده قرار می‌دهد. و خنده قلب را می‌میراند و خداوند خنده‌کنندگان را دوست ندارد. مترجم]

^۲ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۱.

^۳ فی الکافی، صَبَّ مَكَانَ هَبِّ وَلَكِنْ فِي الْمَسْتَدْرِكِ الْوَسَائِلِ، ج ۱۱، ص ۲۴۳
رواه بهذا اللفظ.

^۴ [ای عیسی از چشمان خود گریه را به من هدیه بده و از قلبت خشوع را.
مترجم]

^۵ [و به موسی علیه السلام فرمود: هنگام مناجات با من با قلب خاشع و نگران با من مناجات نما. تا اینکه می‌فرماید: صدای استغاثه خود را به من از زیادی گناهان بلند نما مانند صدای کسی که از دست دشمنش در حال فرار است. مترجم]

وَقَدْ رُؤِيَ: أَنْ يَبْنَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ عَقَبَةً لَا يَجُوزُهَا إِلَّا الْبَكَّاءُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى. وَرُؤِيَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْبَرَنِي، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي! مَا أَدْرَكَ الْعَابِدُونَ مِمَّا أَدْرَكَ الْبَكَّاءُونَ عِنْدِي سُبَّانًا، وَإِنِّي لِأَبْنَى هُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى قَصْرًا لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهِ غَيْرُهُمْ. وَفِيهَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَابِكْ عَلَى نَفْسِكَ مَا دُمْتَ فِي الدُّنْيَا وَتَخَوَّفَ الْعَطْبُ وَالْمَهَالِكُ وَ لَا تُعْرُتْكَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتُهَا! وَإِلَى عَيْسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: يَا عَيْسَى بْنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ! ابِكْ عَلَى نَفْسِكَ بُكَاءَ مَنْ قَدْ وَدَّعَ الْأَهْلَ وَ قَلَى^١ الدُّنْيَا وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيهَا عِنْدَ إِلَهِهِ.^٢

وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ [عَزَّوَجَلَّ] مُوسَى [عَلَيْهِ السَّلَامُ] قَالَ: إِلَهِي! مَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَ آمَنَّهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.^٣

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ عُيُونٍ: عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.^٤

^١ قَلَى يَقْلِي كَرَمَى يَرْمِي: أَبْغَضَهُ.

^٢ [و در خبر است: بین بهشت و جهنم گذرگاهی است بسیار سخت که جز گریه‌کنندگان از خشیت و خوف خدا کسی از آن عبور نمی‌تواند بکند. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: پروردگرم تبارک و تعالی به من خبر داده است و فرموده: قسم به عزت و جلال خود، از آنچه گریه‌کنندگان از من دریافت خواهند کرد عبادت‌کنندگان را خبری نیست و من برای گریه‌کنندگان در جوار خود قصری خواهم ساخت که کسی دیگر در آن راه ندارد و از جمله وحی‌های خداوند بر حضرت موسی علیه السلام این است که: گریه کن بر خود تا مادامی که در دنیا هستی و از هلاکت و موارد نابودی بترس و جاذبه‌های زندگی دنیا و زرق و برق‌های آن تو را نفریبد.

و به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرستاد: ای عیسی فرزند زنی دوشیزه و پاک! بر خود گریه کن مانند کسی که از عیال و فرزندانش خداحافظی می‌کند و دنیا را مبعوض می‌دارد و آن را برای اهل و عیالش ترک می‌نماید و میل و خواستش به سمت و سوی خداوند جهت پیدا کرده است. مترجم]

^٣ [و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است: وقتی که خداوند با موسی علیه السلام صحبت می‌کرد عرض کرد: ای خدای من! پاداش کسی که چشمانش از خوف تو گریان است چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی صورتش را از گرمای آتش حفظ خواهم نمود و او را در روز نگرانی و اضطراب عظیم در امان قرار می‌دهم. مترجم]

^٤ [امام صادق علیه السلام فرمودند: تمامی چشمها در روز قیامت گریانند مگر سه گروه: چشمی که نگاه به نامحرم نکرده باشد. و چشمی که در طاعت خدا شبها را بیدار گذرانده باشد و چشمی که در دل شب از خشیت

و عنه عليه السّلام:

ما من شيء إلا وله كيلٌ أو وزنٌ إلاّ الدّموع فإنّ القطرة منها تُطفئُ بحاراً من النّار، و إذا
اغرورقت العينُ بِهائها لم يرهق وجهه قترٌ و لا ذلّةٌ، فإذا فاضت حرّمهُ الله على النّار و لو أنّ
باكيّاً بكى في أمةٍ لرحموا.^۱

و عنه عليه السّلام:

ما من عينٍ إلاّ و هي باكيّةٌ يوم القيامةٍ إلاّ عينٌ بكت من خوف الله، و ما اغرورقت عينٌ بِهائها
من خشية الله إلاّ حرّم الله سائر جسده بالنّار، و لا فاضت على خده فرهق ذلك الوجه قترٌ
و لا ذلّةٌ، و ما من شيء إلاّ و له كيلٌ أو وزنٌ إلاّ الدّمعة فإنّ الله يطفئُ باليسير منها البحار من
النّار، و لو أنّ عبداً بكى في أمةٍ لرحم الله تلك الأمة بكاءً ذلك العبداً.

و اخبار كثير ديگری را که مرحوم ابن فهد در عده

ذکر فرموده است؛^۲ و سپس اخباری را راجع به تباکی

در صورت عدم بکاء ذکر فرموده است؛ لقول الصادق

عليه السّلام:

و خوف خدا بگرید. مترجم]

^۱ [امام صادق عليه السّلام فرمودند: برای هر چیزی وزن و مقداری است جز
اشک‌هایی که از چشمان بندگان خدا می‌بارد. به درستی که یک قطره از آن
دریاهائی از آتش دوزخ را خاموش می‌نماید. و اگر اشک چشم را نمناک
نماید، هیچگاه اندوه و ذلت بر آن چهره عارض نخواهد شد و وقتی که از
چشم اشک سرازیر شود، خداوند آتش را بر آن حرام گرداند و اگر چشمی
گریان در میان گروهی باشد خداوند به برکت آن رحمت خود را بر آنها
می‌فرستد. مترجم]

^۲ آن اخبار در ص ۱۵۴ و ص ۱۶۰ عده الداعی مذکور است.

وإن لم يكن بك بكاءً فلتبأك! ^۱

و عن سعيد بن يسار قال :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبَاكِي فِي الدُّعَاءِ وَكَيْسَ لِي بُكَاءٌ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ وَكَلِمَةٌ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ! ^۲

و عن أبي حمزة قال :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَصِيرٍ: إِنْ خِفْتَ أَمْرًا يَكُونُ أَوْ حَاجَةً تُرِيدُهَا فَابْدَأْ بِاللَّهِ فَمَجِّدْهُ وَاتَّنِ عَلَيْهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ [عَلَيْهِمُ السَّلَامُ] وَتَبَاكَ وَكَلِمَةٌ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ، إِنْ أَبِي كَانَ يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ وَهُوَ سَاجِدٌ يَبْكِي. ^۳

و عنه عليه السَّلَام :

^۱ [و نیز از امام صادق علیه السَّلَام وارد است: و اگر اشک از چشمانت نمی بارد، خود را به هیأت گریه کننده در آور. مترجم]

^۲ [سعيد بن يسار گفت: به امام صادق علیه السَّلَام گفتم: اگر گریه ام نمی آید آیا در دعاء خود را حالت گریه کننده در آورم؟ حضرت فرمودند: بلی گرچه نمی به اندازه سر مگسی باشد. مترجم]

^۳ [أبي حمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السَّلَام به ابی بصیر فرمودند: اگر از مسأله ای نگرانی یا توقع برآورده شدن حاجتی را داری، ابتداء تمجید خدای تعالی و ثنا بر او را چنانکه سزاوار اوست، بجای آور و بر پیامبر و اهل بیت او درود بفرست و خود را به حال گریه کننده در آور گرچه به اندازه سر مگسی باشد. بدرستی که پدرم می فرمود: نزدیک ترین حالت بنده نسبت به پروردگار در حالت سجده همراه با گریه می باشد. مترجم]

إِنْ لَمْ يَحْتِكْ [يَحْتِكْ] الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ فَإِنْ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ رَأْسِ الذُّبَابِ، فَبَخَّ بَخًّا!^۱

و سپس به عنوان تنبیه فرموده است: بدان که

گریه و ناله برای پاک شدن گناهان بسیار مفید

است، لکن با اصرار بر گناه و عدم تصمیم بر توبه

نتیجه‌ای ندارد.

قال سيّد العابدین علی بن الحسین علیه

السّلام:

و لَيْسَ الْخَوْفُ مَنْ بَكَى وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ خَوْفٌ كَاذِبٌ.^۲

و عن النّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم:

مَرَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ انصَرَفَ مِنْ حَاجَتِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَتْ حَاجَتُكَ بِيَدِي لَفَضَيْتُهَا لَكَ! فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلْتُهُ، أَوْ يَتَحَوَّلَ عَمَّا أَكْرَهُ إِلَى مَا أُحِبُّ! وَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِرَجُلٍ وَ هُوَ يَبْكِي ثُمَّ رَجَعَ وَ هُوَ يَبْكِي، فَقَالَ: إِلَهِي عَبْدُكَ يَبْكِي مِنْ مَخَافَتِكَ! قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُوسَى لَوْ بَكَى حَتَّى نَزَلَ دِمَاغُهُ مَعَ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ لَمْ أَغْفِرْ لَهُ وَ هُوَ يُحِبُّ الدُّنْيَا! إِلَى آخِرِ مَا ذَكَرَهُ فِي الْعِدَّةِ.^۳

و این مطالبی است که با تأمل سرش واضح

است.

^۱ عدّة الداعی، ص ۱۶۰.

^۲ [امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: ترس از خدا این نیست که شخص بگرید و اشکش سرازیر شود تا وقتی که دارای تقوی و ورع از معصیت‌ها و محرّمات خدا نباشد بلکه این ترس یک ترس دروغین است. مترجم]

^۳ عدّة الداعی، ص ۱۶۳: [و از پیامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم نقل شده است: حضرت موسی علیه السّلام به یکی از اصحاب خود عبور کرد دید او در حال سجده است و وقتی که حاجتش را انجام داد در مراجعت دید هنوز آن شخص در سجده است، پس به آن شخص گفت: اگر حاجتت به دست من بود تا به حال برآورده کرده بودم. در این حال خداوند به موسی وحی فرستاد: ای موسی اگر آنقدر گریه کند تا مغز سرش با چشمانش خارج شود حاجت او را برآورده نخواهم کرد زیرا او دنیا را دوست می‌دارد.... . مترجم]

شرط بیست و یکم دعا: برای برادران ایمانی

دعا نمودن و التماس دعا از آنها

شرط بیست و یکم دعا: برای برادران ایمانی

دعا نمودن و التماس دعا از آنهاست.

در کافی با إسناد خود از هشام بن سالم روایت

می کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ.^۱

و تأکید دعا نمودن بر چهل مؤمن در نماز

شب بسیار است؛ و روایت شده است که:

أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى ادْعُنِي عَلَى لِسَانٍ لَمْ تَعْصِنِي

بِهِ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي لِي بِذَلِكَ؟ فَقَالَ: ادْعُنِي عَلَى لِسَانٍ غَيْرِكَ!^۲

و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

لَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنْ دَعْوَةِ غَائِبٍ لِغَائِبٍ.^۳

و روایت نموده است فضیل بن یسار از حضرت

امام محمد باقر علیه السّلام، قال:

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: کسی که چهل مؤمن را دعا کند سپس حاجت خود را عرض کند مستجاب خواهد شد.

مترجم]

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [خداوند به موسی وحی فرستاد ای موسی! مرا با زبانی بخوان که با آن گناه نکرده باشی. موسی عرض کرد: کجا می توانم این مسأله را انجام دهم؟ خداوند فرمود: مرا با زبان غیر خودت بخوان. مترجم]

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ حاجتی زودتر به اجابت نمی رسد از دعای شخصی که غایب است برای

فردی که او نیز حاضر نیست. مترجم]

أَوْشَكَ دَعْوَةً وَأَسْرَعُ إِجَابَةً دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ.^١

و نیز از آن حضرت مرویست که:

أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نَجَاحًا لِلْإِجَابَةِ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ؛ وَإِذَا بَدَأَ بِالدُّعَاءِ لِأَخِيهِ فَيَقُولُ لَهُ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ: آمِينَ وَ لَكَ مِثْلَاهُ!^٢

و روایت نموده است عبدالله بن سنان عن

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

دُعَاءُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ يُدْرُ الْأَرْزَاقَ وَيَدْفَعُ الْمَكْرُوهَ.^٣

و نیز از حضرت اَبی عبدالله علیه السلام روایت

است که، قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ [عَزَّ وَجَلَّ] عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي دَعَا لَهُمْ بِهِ، مِنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مَضَى مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ أَوْ هَوَاتِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَسْحَبُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ: يَا رَبُّ هَذَا الَّذِي كَانَ يَدْعُو لَنَا فَشَفَعْنَا فِيهِ! فَيَسْفَعُهُمُ اللَّهُ [عَزَّ وَجَلَّ] فِيهِ فَيَنْجُو.^٤

^١ الکافی، ج ٢، ص ٥٠٩: [امیدوارترین دعا و نزدیکترین آنها به اجابت دعای شخص غائب است برای انسان. مترجم]

^٢ الکافی، ج ٢، ص ٥٠٩: [سریع ترین دعا نسبت به اجابت و برآورده شدن دعای فردی نسبت به برادر غایب خود است. و هنگامی که شروع به دعا برای برادرش می کند ملکی که موکل بر اوست آمین گفته و می گوید برای تو دو برابر آن می باشد. مترجم]

^٣ الکافی، ج ٢، ص ٥٠٩: [عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: دعای شخص برای برادر مؤمن خود در پنهانی موجب سرازیری ارزاق و وارد نشدن غم و اندوه خواهد شد. مترجم]

^٤ عدّة الداعی، ص ١٧٠ و ١٧١: [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس برای مؤمنین و مؤمنات دعاء کند خداوند به مانند آن دعا دعای هر مؤمن و مؤمنه ای را از اوّل خلقت روزگار تا پایان آن برای او به حساب می آورد. چه بسا بنده ای در روز قیامت بسوی آتش هدایت می شود در این هنگام مؤمنین و مؤمنات عرض می کنند: بار پروردگارا این شخص همان کسی است که ما را در دنیا دعا می کرد پس ما را شفیع او قرار ده. پس خداوند آنان را شفیع او قرار می دهد و بدین جهت از عذاب نجات می یابد. مترجم]

و روایت^۱ گریه و بکاء و دعای عبدالله بن جنذب در عرفات و همچنین دعای ابراهیم بن شعیب که در تمام طول موقف برای خود دعا ننموده و بلکه برای برادران ایمانی خود دعا می نمودند، و دستوری را که حضرت امام جعفر صادق به ابراهیم و حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام به عبدالله بن جنذب داده بودند راجع به دعا کردن به برادران دینی سابقاً بیان شد.

شرط بیست و دوّم دعا: اعتماد به غیر خدا نداشتن

شرط بیست و دوّم دعا: اینست در دعا ابداً اعتماد بر غیر خدا نداشته، و تمام همّ و غمّ خود را مصروف به توجّه به خدا و فقط و فقط استمداد از فیض رحمت او بنماید. قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲.

معلومست که چنانچه در حال دعا انسان

^۱ ما این دو روایت را در ص ۲۲۲، ۲۲۳ از این کتاب نقل کردیم و اصل این دو روایت در کافی، ج ۴، ص ۴۶۵ است.

^۲ سوره الطلاق (۶۵) قسمتی از آیه ۳: [و کسی که توکل بر خدا کند؛ پس خود خدا برای او کافی است].

اتِّكَاءَ به غیر خدا داشته باشد در حقیقت دعای او راجع به آن موردِ اتِّکَاءِ بوده و دعای به خدا صوری است، و همین اتِّکَاءَ به غیر خدا حجاب و سدّ عظیمی است که بین او و مطلوب او حائل می‌گردد. چون حقیقت دعا توسّل و دلبستگی به خداست و اتِّصال معنوی با حضرت اوست، و با وجود اتِّکَاءَ به غیر این حقیقت صورت نیندد؛ به خلاف آنکه تمام توجّه و اتِّکَاءَ به خدا باشد، در این حال نفس خود را به مقام تجرّد و معنویّت رسانیده و در حرم اراده خدا واقع شده است، البتّه دعای او مستجاب است.

حفص بن غیاث روایت می‌کند از حضرت

امام جعفر صادق علیه السّلام قال:

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَأْسَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُونُ

لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ.^۱

و در جمله مواعظی که خداوند علیّ اعلیٰ

حضرت عیسیٰ علیه السّلام را موعظه فرموده

است چنین فرماید:

يَا عِيسَى! ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْحَزِينِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ.^۲

يَا عِيسَى! سَلْنِي وَ لَا تَسْأَلْ غَيْرِي، فَيَحْسُنَ مِنْكَ الدُّعَاءُ وَ مِنِّي الْإِجَابَةُ، وَ لَا تَدْعُنِي إِلَّا

مُتَضَرِّعًا إِلَيَّ وَ هُمُّكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَإِنَّكَ مَتَى تَدْعُنِي كَذَلِكَ أُجِبُكَ.^۳

و روایت شریفی در ص ۳۱۶ از کتاب کافی

نقل کردیم که حسین بن علوان می گوید: در

بعضی از سفرها نفقه من تمام شد و در مجلس

علم حضور داشتم، و بعضی از دوستان گفتند:

حال به چه کسی اتّکاء داری؟ گفتم: به بعضی از

دوستان. و در پاسخ من گفت به حاجت خود

نخواهی رسید! الخ.

و الحقّ این روایت دارای مضامینی بس عالی

است که اعتماد را فقط منحصرأً برای خدا قرار

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر فردی از

شما می خواهد که از خدا درخواستی نکند مگر اینکه مستجاب شود باید از

تمامی مردم ناامید گردد و هیچ امیدی جز امید به خدا برای او نماند، در این

وقت اگر خداوند این حالت را از او مشاهده کرد هر درخواستی را اجابت

می کند. مترجم]

^۲ عدّة الداعی، ص ۱۴۶؛ و اصله فی الکافی، ج ۸، ص ۱۳۸: [ای عیسی! مرا

بخوان چونان شخص غریق که هیچ فریاد رسی ندارد و اندوه تمام وجود

او را فراگرفته است. مترجم]

^۳ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۷: [ای عیسی! فقط از من بخواه و از غیر

من بخواه پس چه نیکو است از تو درخواست و از من اجابت و مرا بخوان

جز با حال تضرّع بسوی من و قصد تو قصد واحد باشد پس اگر در این

صورت مرا بخوانی اجابت می کنم. مترجم]

داده، و باید به کلی از غیر خدا بُرید.

و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ مرویست که، قال:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْتَصِمُ بِي دُونَ خَلْقِي إِلَّا ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ،
فَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَإِنْ اسْتَعْفَرَنِي غَفَرْتُ لَهُ!

مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْتَصِمُ بِمَخْلُوقٍ دُونِي إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَأَسْبَابَ الْأَرْضِ مِنْ دُونِهِ،
فَإِنْ سَأَلَنِي لَمْ أُعْطِهِ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ!^۱

شرط بیست و سوم دعا: خواندن دو رکعت

نماز

شرط بیست و سوم دعا: خواندن دو رکعت

نماز است، برای برآورده شدن حاجت؛ بدین ترتیب

که با قصد قربت دو رکعت نماز استخاره بجای

آورد، و در سجده آخر یا بعد از سلام نماز صد مرتبه

یا صد و یک مرتبه بگوید: استخیر الله برحمته، و امر

خود را به خدا واگذار کند تا او خیرش را مقدر

فرماید. و در بعضی از روایات وارد است که این

نماز را نماز آخر شب قرار دهد، و یا نافله صبح قرار

دهد و مستحب است غسل نیز بجا آورد به عنوان

غسل استخاره و سپس این نماز را بخواند. در اخبار

ائمۀ معصومین نسبت به این نماز بسیار توصیه شده

است؛ تجربه هم شده اثر عجیبی دارد در قضاء

^۱ همان مصدر، ص ۳۰۸ و فی تعلیقتها قال هذه الرواية مروية في صحيفة الرضا عليه السلام ص ۲: [خداوند عزوجل می فرماید: هیچ مخلوقی نیست که فقط خود را در پناه من درآورد نه در پناه خلق من مگر اینکه آسمانها و زمین را ضامن رزق و روزی او گردانم، پس اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من درخواست کند به او عطاء می نمایم و اگر از من طلب بخشش کند او را می آمرزم. و هیچ مخلوقی نیست که به جای پناه به من به مخلوق من پناه آورد مگر اینکه تمامی راههای آسمانها و راههای زمین را بر او می بندم و در این هنگام اگر از من سؤال کند به او چیزی نخواهم داد و اگر مرا بخواند اجابت نخواهم کرد. مترجم]

حاجت و استجابت دعا و طلب خیر نمودن. و ما در کتاب صلاة طریق بجای آوردن این نماز را با روایات وارده نقل نمودیم؛^۱ و شاید نماز حاجت که به طرق مختلفی در کتب معتمده اخبار مانند من لا یحضره الفقیه و کافی نقل شده از مصادیق همین نماز استخاره بوده باشد، و یا آنکه آنها عنوان خاصی داشته و برای قضاء حوائج مخصوص به آن کیفیتهای خاصه وارد شده است. به هر حال، چه نماز استخاره و

چه سایر نمازهایی که برای حاجت در شریعت مقدسه وارد شده است همه از شرائط کمال و متممات دعاست. روایتست از حسن بن صالح، قال:

سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهُمَا وَ سُجُودَهُمَا، ثُمَّ جَلَسَ فَأَتَى عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ سَأَلَ [اللَّهِ] حَاجَتَهُ فَقَدْ طَلَبَ الْحَيَرَ فِي مَطَانِهِ، وَ مَنْ طَلَبَ الْحَيَرَ فِي مَطَانِهِ لَمْ يَحِبَّ.^۲

و همچنین روایت نموده است حارث بن مغیره

^۱ أنوارالملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز، ص ۲۲۵.

^۲ الکافی، ج ۳، ص ۴۷۸: [از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کسی که وضوء بگیرد و آن را نیکو به پایان آورد و دو رکعت نماز بگزارد و رکوع و سجود را به نحو نیکو انجام دهد سپس بنشیند و خدا را ثناء و حمد نماید و بر پیامبر و اهل بیتش درود بفرستد و آنگاه حاجت خود را طلب نماید پس به تحقیق که امر خیری را در موقع و جایگاه اجابت قرار داده است و کسی که امر خیری را در موارد اجابت قرار دهد سر افکنده نخواهد شد. مترجم]

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، قال:

إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَتَوَضَّأْ وَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ أَحْمِدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ وَ اذْكُرْ مِنَ الْآيَةِ ثُمَّ ادْعُ
مُحِبًّا.^۱

و نیز همین راوی (حارث بن مغیره) روایت

نموده است از امام صادق علیه السلام، قال:

إِذَا أُرِدْتَ حَاجَةً فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّ تُعْطَهُ!^۲

البته روایاتی در کافی و تهذیب وارد است که

این دو رکعت نماز را با تسبیحاتی خاص به جای

آورد و خدین و پیشانی خود را بعد از نماز به

سجده گذارد و دعاهائی بنماید مسلماً مستجاب

می شود؛ این کیفیات مخصوصه برای شدت

اتصال و انقطاع به خداست، وگرنه اصل نماز

قضاء حاجت همان دو

^۱ همان مصدر، ص ۴۷۹.

^۲ همان مصدر.

رکعت است که ذکر شد.

شرط بیست و چهارم دعا: یک یا سه روز روزه

گرفتن

شرط بیست و چهارم دعا: یک روز یا سه روز

روزه گرفتن، و سپس دعا نمودن است؛ البتّه این

شرط از مکملات و متمّمات دعا است.

مرحوم شیخ طوسی از محمّد بن سهیل نقل

می کند عن أشياخهما عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

إِذَا حَضَرْتَ لَكَ حَاجَةٌ مُهِمَّةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ: الْأَرْبَعَاءَ وَالْحَمِيسَ وَالْجُمُعَةَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ [تَعَالَى] فَاعْتَسِلْ وَالْبَسْ ثَوْبًا جَدِيدًا ثُمَّ اصْعَدْ إِلَى أَعْلَى بَيْتٍ فِي دَارِكَ وَصَلِّ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ وَارْفَعْ يَدَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قُلْ: الْخ.^۱

و مرحوم محمّد بن يعقوب کلینی با إسناد خود

نقل می کند از ابي علي الخزاز، قال:

حَضَرْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَخِي بِهِ بَلِيَّةٌ أَسْتَحِي أَنْ أذْكَرَهَا. فَقَالَ لَهُ: اسْتَزْ ذَلِكَ وَقُلْ لَهُ يَصُومُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَالْحَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ وَيَخْرُجُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَيَلْبَسُ ثَوْبَيْنِ إِمَّا جَدِيدَيْنِ وَإِمَّا غَسِيلَيْنِ حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ فَيُصَلِّي وَيَكْشِفُ عَنْ رُكْبَتَيْهِ وَيَتَمَطَّى بِرَاحَتَيْهِ الْأَرْضِ وَجَنَبِيهِ وَيَقْرَأُ فِي صَلَاتِهِ؛ الْخ.^۲

^۱ تهذيب الاحكام، ج ۳، ص ۱۸۳: [امام صادق عليه السلام فرمودند: وقتی که حاجتی مهم برای پیش آمد که از خدای تعالی انجامش را خواستار شدی، سه روز متوالی روزه بدار، چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه. پس در روز جمعه إن شاء الله غسل کن و لباس جدیدی بر تن نما سپس به پشت بام که بالاترین نقطه منزل توست صعود نما، دو رکعت نماز به جای آور و دستانت را به سوی آسمان بالا ببر سپس بگو: ... مترجم]

^۲ الکافی، ج ۳، ص ۴۷۷: [أبو علي الخزاز می گوید: خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم، شخصی آمد و عرض کرد: فدایت شوم، برای برادرم گرفتاری پیش آمده که از بیان آن شرمگین هستم. حضرت فرمودند: مخفی بدار و به او بگو: روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرد و هنگام ظهر از منزل خارج شود و دو لباس جدید یا تازه شسته شده بپوشد و به

و سابقاً در کیفیت نماز استسقاء و دعا برای طلب باران ذکر شد که: مستحبّ است سه روز روزه بگیرند و در روز سوّم که روز دوشنبه باشد برای نماز به صحرا روند. و ما در کتاب صلاة از من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۵۴۴ نقل کردیم^۱ از علی بن مهزیار که می گوید: از حضرت امام محمد باقر درخواست نمودم دستوری را برای رفع زلزله های کثیره در اهواز، حضرت فرمودند: سه روز روزه بگیرید: چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را، در روز جمعه برای دعا به صحرا روید و دعا کنید. ابن مهزیار می گوید: چنین کردیم دیگر زلزله نیامد.

و البتّه سرّ استجاب صیام برای قضاء حوائج از مطالب گذشته به دست می آید؛ چون روزه انسان را از اّثقال معنوی سبک می کند و موجب نشاط معنوی و توجّه کامل به خدا می شود، لذا برای استجاب دعا مقدّمه قویّ است. و ملاحظه می شود که در طلب حوائج مهمّ چون روح دعا

نحوی که کسی او را نبیند و دو رکعت نماز بخواند و زانوان خود را برهنه نماید و دستان و سینه و پهلوی خود را هنگام سجده روی زمین قرار دهد و در نماز بخواند.... مترجم]

^۱ أنوارالملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز، ص ۲۱۶.

باید بسیار شدید باشد تا اثر کند ائمه اطهار
دستور داده‌اند که سه روز روزه بگیرد تا خفت
معنوی و روح تجرد در او قوت یابد و روح
بهیمیّت ضعیف شود، در آن حال مسلماً دعا
مستجاب است.

شرط بیست و پنجم دعا: ملاحظه آداب دعا

شرط بیست و پنجم دعا: ملاحظه آداب
دعاست؛ که شخص داعی باید آدابی را لحاظ
بنماید، و آن ملاحظه قدرت و علم إحاطی خداست
به جمیع موجودات و تقدیر مصالح عباد بر وفق
حکمت، و ملاحظه مقام عبودیت محضه بنده است
خاضعاً خاشعاً بین یدیه. و در این مقام هر چه خدا
را عظیم‌تر و رفیع‌تر

ملاحظه نماید و بهتر او را بر کمون و سرّ خود مطلع بیاورد و خود را در پیشگاه او ضعیف‌تر ببیند به حقیقت نزدیکتر بوده و دعای او در چنین موقعی بهتر به منصبه اجابت خواهد رسید. بنده در این حال که خدا را حکیم می‌داند، در مقام عرض سؤال خواهی نخواهی امور را به دست با قدرت او می‌سپارد، و در عین آنکه دعا می‌کند و حاجت می‌طلبد ولی نفوذ قدرت قاهره و مشیّت غالبه را حاکم و وارد بر دعای خود دیده، قدمی از مقام تسلیم فرو نمی‌گذارد، و خدا را در مقام عرض و سؤال استخدام ننموده و دعای او جنبه فرمان و امر را ندارد بلکه صرفاً التماس و انابه است؛ چون می‌داند که علم او إحاطه دارد بر علوم خویش، بنابراین همیشه دعاها را خود را - غیر از آنچه راجع به مغفرت و توبه و التماس درجات اُخروی است - مقرون به مشیّت و مصلحت خدا می‌کند و اصرار و ابرام بر خصوص تقاضای محدود خود نمی‌نماید.

در مصباح الشریعة در باب نوزدهم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایتی بس نفیس در این موضوع نقل می‌کند:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: احْفَظْ آدَابَ الدُّعَاءِ وَانظُرْ مَنْ تَدْعُو وَكَيْفَ تَدْعُو وَلِإِذَا تَدْعُوا وَحَقَّقْ عَظَمَةَ اللَّهِ وَكِبْرِيَاءَهُ وَعَايِنِ بِقَلْبِكَ عِلْمَهُ بِمَا فِي ضَمِيرِكَ وَاطَّلِعْ عَلَى سِرِّكَ وَ مَا تَكُونُ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ! وَ اعْرِفْ طُرُقَ نَجَاتِكَ وَ هَلَائِكَ، كَيْلَا تَدْعُوا اللَّهَ بِشَيْءٍ عَسَى فِيهِ هَلَائِكَ وَ أَنْتَ تَظُنُّ أَنْ فِيهِ نَجَاتُكَ! قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَيَدْعُ آلَ إِنْسَانٍ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِآلِ خَيْرٍ وَكَانَ آلَ إِنْسَانٍ عَجُولًا﴾^١. وَ تَفَكَّرْ مَاذَا تَسْأَلُ وَ كَيْفَ تَسْأَلُ وَ لِإِذَا تَسْأَلُ وَ الدُّعَاءُ اسْتِجَابَةُ الْكُلِّ مِنْكَ لِلْحَقِّ وَ تَذْوِيبُ الْمُهْجَةِ فِي مُشَاهَدَةِ الرَّبِّ وَ تَرْكُ الْاِخْتِيَارِ جَمِيعًا وَ تَسْلِيمُ الْأُمُورِ كُلِّهَا

ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فَإِنْ لَمْ تَأْتِ بِشَرْطِ الدُّعَاءِ فَلَا تَنْتَظِرِ الْإِجَابَةَ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى فَلَعَلَّكَ تَدْعُوهُ بِشَيْءٍ قَدْ عَلِمَ مِنْ سِرِّكَ خِلَافَ ذَلِكَ. قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ لِبَعْضِهِمْ: أَنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ الْمَطَرُ بِالْدُّعَاءِ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ الْحَجَرَ. وَ أَعْلَمُ: أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ أَمْرًا بِالْدُّعَاءِ لَكَانَ [لَكُنَّا] إِذَا أَخْلَصْنَا الدُّعَاءَ تَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِجَابَةِ فَكَيْفَ وَ قَدْ ضَمِنَ ذَلِكَ لِمَنْ أَتَى بِشَرَايِطِ الدُّعَاءِ! وَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ، قَالَ: كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ، فَفَرَّغَ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَ ادْعُهُ بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ! وَ لَيْسَ فِي الْحَقِيقَةِ لِلَّهِ اسْمٌ [مِنْ] دُونَ اسْمِ بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^٢.

^١ سوره الإسراء (١٧) آیه ١١: [انسان و آدمی، (خیر و نیکی و شرّ و بدی خود را از هم تمییز نمی دهد و جدا نمی سازد، و از اینرو) به شرّ و بدی دعاء می کند و آن را می خواند مانند دعاء کردن او به خیر و نیکی، و آدمی (در کارهایش بی تأمل و اندیشه) بسیار شتابنده است.]

^٢ [امام صادق علیه السلام فرمودند: آداب دعا را رعایت کن و بنگر چه کسی را می خوانی و چگونه می خوانی و برای چه می خوانی و عظمت خدا و بلندمرتبگی او را در نظر آور و با قلب خود آگاهی او را به آنچه در باطن تو می گذرد و اطلاعش را بر سرّ و ضمیرت مشاهده نما، و آنچه که در قلب تو از حقّ و باطل قرار دارد و راه های رستگاری و هلاکت خود را بشناس، تا اینکه مبدا خدا را به امری بخوانی که شاید هلاکت تو در آن باشد، درحالیکه تو را گمان بر رستگاری در آن امر است. خداوند می فرماید... و فکر کن چه چیزی را درخواست می کنی و چقدر درخواست داری و برای چه درخواست می کنی و دعا طلب اجابت همه این امور است از جانب تو نسبت به خدای متعال و ذوب نمودن خون حیاتی قلب در مشاهده پروردگار و واگذار نمودن اختیار و تسلیم همه امور (چه ظاهری و چه باطنی) به خدای تعالی پس اگر شرط دعا را انجام ندادی، منتظر اجابت مباش؛ زیرا خداوند به باطن و مخفی تر از آن نیز آگاه است. ممکن است تو از او درخواستی بنمایی درحالیکه می داند باطن تو چیز دیگری را می طلبد.]

بعضی از صحابه به دیگری گفت: شما با دعاء خود توقع نزول باران دارید و من توقع فرو افتادن سنگ را از آسمان.

و بدان اگر خداوند ما را امر به دعا نمی کرد، هرگاه ما دعا را از روی اخلاص انجام می دادیم، او اجابت را به ما تفضّل می نمود، پس چگونه اجابت ننماید

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ الدُّعَاءَ مِنْ قَلْبٍ لَاهٍ! قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَأْسُ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَا يَكُنْ رَجَاهُ [رَجَاءَهُ] إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ! فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ؛ فَإِذَا آتَيْتَ بِهَا ذَكَرْتُ لَكَ مِنْ شَرَائِطِ الدُّعَاءِ وَ أَخْلَصْتَ سِرِّكَ لَوَجْهِهِ فَأَبْشِرْ بِأَحَدَى الثَّلَاثِ: إِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ لَكَ مَا سَأَلْتَ، وَ إِمَّا أَنْ يَدَّخَرَ لَكَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ، وَ إِمَّا أَنْ يَصْرِفَ عَنْكَ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَوْ أَرْسَلَهُ عَلَيْكَ هَلَكَتَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ مَرَّةً فَاسْتَجَابَ لِي وَ نَسِيتُ الْحَاجَةَ، لِأَنَّ اسْتِجَابَتَهُ بِإِقْبَالِهِ عَلَيَّ عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ أَعْظَمُ وَ أَجَلُّ مِمَّا يُرِيدُ مِنْهُ الْعَبْدُ وَ لَوْ كَانَتْ الْجَنَّةُ وَ نَعِيمُهَا الْأَبَدِي وَ لَيْسَ [وَ لَكِنْ لَا] يَعْقِلُ ذَلِكَ إِلَّا الْعَامِلُونَ الْمُحِبُّونَ الْعَابِدُونَ الْعَارِفُونَ صَفْوَةَ اللَّهِ وَ خَوَاصَّهُ.^۱

این مجموع بیست و پنج شرط که برای دعا

ذکر شد، همانطور که ملاحظه

در حالیکه خداوند تضمین کرده است برای کسی که دعا را با شرایط آن انجام دهد اجابت نماید. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره اسم اعظم سؤال شد، فرمود: هر اسمی از اسماء الهی اعظم است. پس قلبت را از غیر او پاک گردان آنگاه به هر اسمی می خواهی او را بخوان و در حقیقت برای خدا اسمی جدای از اسمی دیگر نیست، بلکه او خدای واحد قهار است.

^۱ مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، انتشارات قلم، ص ۷۶ إلى ۸۰: [امام صادق علیه السَّلَام فرمودند: یکبار اتفاق افتاده است که خدا را خوانده‌ام، ولی درخواستم را فراموش کردم، پس اجابت کرد آن را، زیرا اجابت پروردگار به واسطه اقبال او بر بنده اش هنگام دعا اعظم و بالاتر است، از آنچه بنده از او درخواست می کند. اگرچه آن درخواست بهشت و نعمت های ابدی آن باشد ولیکن این مطلب را درک نمی کنند، مگر عمل کنندگان و دوستداران و عبادت کنندگان و عارفان که اینان از برگزیدگان و خواص پروردگارند. مترجم]

می‌شود تماماً متّخذ از أخبار ائمه صلوات الله
عليهم أجمعين است که بعضی از آنها شرط اصل
استجابت و بعضی شرط کمال و تمام استجابت
است. و در تمام این شرائط توجّه تامّ به خدا و انقطاع
بسوی ذات مقدّس او، و تطهیر و خلوص باطن در
درجه اول از شرائط واقع است، و ملاحظه آداب
ظاهری و تصدّق و صیام و صلاة و توبه و ردّ مظالم
و نظایر آنها مقدّمات معدّه برای صفای دل و آمادگی
بیشتری برای توجّه به خدا و رفع موانع است. و در
هر حال انسان برای قطع به استجابت خوب است به
هر مقدار که متمکن است بدین شرائط قیام کند، و
اگر متمکن از بعضی از آنها نبود ناامید نگردد، بلکه
با اتیان بقیّه آداب و شرایط دست به دعا بلند کند، إنّهُ
هو الکریم و إنّهُ هو المُجیب.

این آخر مطالب بود که در دعا بیان شد، و البتّه
چون بیان این آداب و شرائط به طول انجامید آنرا
در چهار موعظه روزهای جمعه در مسجد قائم
متوالیاً بیان کردیم.

و الحمد لله أولاً و آخراً و صلّى الله على
محمّد و آله الطّاهرين